

ص ۱

ص ۲

ناشر: مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۳۰ - بدیع

ص ۳

رساله تحریری حقیقت

مقدمه : مشتمل بر ۳ فصل است

فصل اول

بشارات کتب مقدسه در باره ظهور مرئی

آسمانی، موعود جمیع کتب

حضرت عبدالبهاء میفرمایند : قوله الاحلی (۱)

در جمیع کتب مقدسه الهیه بشاراتی است که بشارت میدهد

روزی خواهد آمد که موعود جمیع کتب ظاهر خواهد شد

و یک قرن نورانی تشکیل خواهد کرد. علم صلح و سلام بلند

خواهد شد (۲) وحدت عالم انسانی اعلان خواهد گردید (۳)

در میان اقوام و امم بغض و عداوت نماند جمیع قلوب ارتباط

بیکدیگر نمایند (۴). در تورات مذکور است در انجیل مذکور

است در قرآن مذکور است در زند اوستا مذکور است

(۱) خطابه مبارک در نیویورک پنجم جولای ۱۹۱۲ ، خطابات ص ۸۲ طبع طهران .

(۲) برساله صلح عمومی مراجعه شود.

(۳) برساله وحدت عالم انسانی مراجعه شود.

(۴) بکتب استدلالیه مراجعه شود.

ص ۴

در کتاب بودا مذکور است. خلاصه در جمیع این کتب مذکور

است که بعد از آنکه تاریکی عالم را احاطه نمود آن روشنائی

طلوع نماید نظیر آنست که چون شب خیلی تاریک شود
دلیل بر ظهور روز است. و همچنین هر وقت که ظلمت
ضلالت عالم را احاطه کند و نفوس بشر بکلی از خدا غافل
شوند و مادیات به روحانیات غلبه نماید جمیع ملل مانند
حیوان غرق در عالم طبیعت گردند و از عالم حق بیخبر
و خدا را فراموش نمایند..... در همچو وقتی آن آفتاب
طلوع خواهد نمود و آن صبح نورانی ظاهر خواهد شد.

فصل دوم

در بیان آنکه جهان را ظلمت فراگرفت و
مطابق بشارات کتب مقدسه موعود جمیع کتب ظاهر شد
حضرت عبدالبهاء میفرماید: قوله الاحلی (۱)
"یا اسفا که این عالم انسانی غرق دریای تقالید شده
ابراهی اوهمات انوار حقایق را ستر نموده است و این
غمامهای تقالید عالم را تاریک کرده است... ظلمت سبب
اختلاف شده است.... ناس در بحر تقالید مستغرق شده
و بواسطه اکتساب این تقالید بکلی از طریق اتحاد دور

(۱) خطابات ص ۲۴۶

ص ۵

شده اند..... عالم مادیات روز بروز غلبه نمود و آن حقیقت
قدسیه ادیان الهی مستور ماند. آفتاب چون غروب کند
این خفاش ها پرواز کنند زیرا اینها مرغان شبند. چون
نورانیّت دیانت غروب کند این مادیون خفاش آسا پرواز
آیند زیرا طیور لیلند وقتی که نور حقیقت مخفی شد
اینها پرواز آیند. باری چون این عالم را تاریکی و ظلمت
احاطه کرد حضرت بهاءالله از افق ایران مانند آفتاب
درخشید ظلمت تقالید را دفع نمود تعالیم جدیدی
گذارد و بان تعالیم شرق را زنده کرد.....

فصل سوم

اشاره اجمالی بتعالیم مبارکه حضرت بهالله
حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱)
اگر نفسی از عقلا بر تعالیم الهی اطلاع یابد و منجذب
گردد نتایج عظیمه بخشد زیرا تعالیم جدیده روح این
عصر و نور این قرن است. از جمله تحرّی حقیقت است
که هادم بنیان تقالید است. از جمله وحدت عالم انسانی
است که جمیع بشر اغنام الهی و خدا شبان مهربان و بجمیع
اغنام خود در نهایت الطاف. و از جمله صلح عمومی است
و این علاج فوری هر مرض در این عصر نورانی. و از جمله

(۱) مکاتیب سوم ص ۲۷۶

ص ۶

دین باید سبب الفت و محبت گردد اگر چنانچه سبب بغض
و عداوت شود ثمری ندارد (۱). از جمله تطبیق علم و عقل
و دین. از جمله ترک تعصبات دینیّه و تعصبات مذهبیّه
و تعصبات جنسیّه و تعصبات تراپیّه و تعصبات سیاسیّه
است (۲). از جمله عدل و مساوات بلکه مواسات اغنیا
با فقرا از روی طوع و رغبت نه جبر و شدت. از جمله مسئله
اقتصاد (۳) و این مفصل. و از جمله مساوات رجال و نساء
باستثناء در بعضی مسائل (۴). از جمله عدل و حق. از جمله
توحید لسان (۵). از جمله تعلیم عمومی (۶). از جمله تأیید
روح القدس (۷) و امثال ذلک. این تعالیمی است که
روح این عصر است و سبب سرور قلوب خیرخواهان عالم انسانی "انتهی".
چون به حقایق مندرجه در ضمن فصول گذشته وقوف
حاصل گردید برای طالبان در این رساله شرح و تفصیل
تحرّی حقیقت را که یکی از تعالیم الهیه در این ظهور مبارک

(۱) برساله دین و علم مراجعه شود (۲) برساله الغای
تعصبات مراجعه شود (۳) به رساله تعدیل معیشت و حلّ
مشاکل اقتصادی مراجعه شود (۴) برساله تساوی حقوق
رجال و نسوان مراجعه شود (۵) برساله وحدت لسان

مراجعه شود (۶) برساله لزوم تعلیم و تربیت مراجعه شود
(۷) برساله نفثات روح القدس مراجعه شود.

ص ۷

است مندرج میسازد و سایر تعالیم مقدسه اساسیه نیز
هریک در ضمن رساله جداگانه شرح و تفصیل داده خواهد شد.

این رساله مشتمل بر هفت مطلب است که در
فهرس بنحو اجمال اشاره شده و تفصیل آن در متن رساله مندرج است .
شرح تعالیم مبارکه در رسائل متعدده مندرج گردیده
جمیعاً از نصوص مبارکه و آیات الهیه است .

طهران ۱۰۴ بدیع - ۱۳۲۶ شمسی

اشراق خاوری

ص ۸

رساله تحرّی حقیقت

مشتمل بر هفت مطلب

مطلب اوّل

در بیان معنی حقیقت

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

" حقیقت وحدت عالم انسانی است حقیقت محبت

بین بشر است حقیقت اعلان عدالت است حقیقت هدایت الله

است حقیقت فضائل عالم انسانی است . انبیای الهی

جمیعاً منادی حقیقت بودند" (۱)

و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

" حقیقت علم است اساس ادیان الهی علم است

علم سبب اتحاد قلوب میشود . حقیقت الفت بین بشر است .

حقیقت ترک تعصبات است . حقیقت اینست که جمیع بشر

را بندگان الهی بینید . حقیقت اینست که جمیع اشیاء را

زنده از یک فیض بینید . نهایت اینست در عالم وجود

مراتب است مرتبه نقص است و مرتبه کمال . ما باید شب و روز بکوشیم تا نقص مبدل بکمال شود. مثلاً اطفال در عالم طفولیت نمیدانند ولی مستحقّ نکوهش نیستند باید این

(۱) خطابات ص ۲۸۸

ص ۹

اطفال را تربیت کرد تا برتبه بلوغ برسند. این نهال را باید نشو و نما داد تا ثمر بدهد. این زمین را باید پاک کرد تا تخم برکت ببار آرد. این مریض را باید معالجه کرد تا شفا یابد. هیچ نفسی را نباید مبعوض داشت جمیع بشر را باید محبت کرد. اگر این اساس متین شود محبت حاصل میشود (۱). و نیز میفرمایند:

" حقیقت شریعت الله است. حقیقت هدایت الله است. حقیقت محبت الله است. حقیقت فیوضات الله است. حقیقت فضائل عالم انسانی است. حقیقت نفثات روح القدس است (۲).

مطلب دوم

در بیان اینکه " متابعت تقالید حقیقت را گم کرده " حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی:

امروز بکلی مادّیات بروحانیات غلبه نموده در بین بشر ایداً احساسات روحانیّه نمانده مدنیّت الهیه نمانده هدایت الله نمانده معرفت الله نمانده جمیع غرق در مادّه هستند. اگر چنانچه جمعی بکنائس و یا بمعابد

(۱) خطابات طبع مصر ص ۶۷

(۲) خطابات طبع مصر ص ۲۱۲

ص ۱۰

میروند عبادت میکنند این بجهت تقالید آباء و اجداد است نه اینست که تحرّی حقیقت کرده اند و حقیقت را یافته اند و حقیقت را میپرستند از آباء و اجداد از برای آنها

تقلیدی میراث مانده و بآن تقلید متشبّث و عادت کرده اند که بعضی اوقات بمعابد بروند و آن تقلید را مجری دارند. و برهان بر این آنکه پسر هر یهودی یهودی است پسر هر مسیحی مسیحی است پسر هر مسلمی مسلم پسر هر زردشتی زردشتی. پس این مذهب از آباء و اجداد میراث از برای او آمده است و تقلید آباء و اجداد مینماید بجهت اینکه پدرش یهودی بوده او هم یهودی شده نه اینکه تحرّی حقیقت کرده و به تحقیق رسانیده که دین یهودی حقّ است و متابعت آنرا کرده بلکه دیده که پدر و آباء و اجداد بر این مسلک بوده او هم این مسلک را پیش گرفته است. مقصد این است که ظلمت تقلید عالم را احاطه کرده متابعت تقلید طریق الهی را گم نموده نور حقیقت مخفی مانده. اگر این امم مختلفه تحرّی حقیقت کنند لابدّ بر این است که بر حقیقت پی برند و چون حقیقت را یافتند جمیع ملل یک ملت گردند. اما مادام متمسک بتقلیدند و از حقیقت محروم و این تقلید مختلف است لهذا نزاع و جدال در میان است بغض و عداوت بین ملل شدید است. اما اگر تحرّی

ص ۱۱

حقیقت بکنند ابداً عداوتی نماند بغضی نماند جنگ و جدالی نماند با یکدیگر نهایت التیام را حاصل کنند (۱) انتهی و نیز میفرمایند قوله الاحلی:

" و جمیع ملل بتقلیدی عامیانه تشبّث نموده اند و از اینجهت با یکدیگر در نهایت اختلاف و غایت نزاع و جدالند. اما ظهور حقیقت کاشف این ظلمات است و سبب وحدت اعتقاد زیرا حقیقت تعدّد قبول نکند (۲).

مطلب سوم

بر هر شخص بالغ تحرّی حقیقت فرض و واجبست حضرت بهاءالله میفرمایند قوله تعالی:

" انسان چون بمقام بلوغ فائز شد باید تفحص نماید و متوکلاً علی الله و مقدساً عن الحبّ و البغض در امری که

عباد بآن متمسکند تفکر کند و بسمع و بصر خود بشنود
و ببیند چه اگر بصر غیر ملاحظه نماید از مشاهده تجلیات
انوار نیر عرفان الهی محروم ماند. احزاب مختلفه در عالم
موجود و هر حزبی خود را حق دانسته و میدانند بقوله

(۱) خطابات ص ۱۸۳

(۲) خطابات ص ۲۵۳

ص ۱۲

تعالی "کلّ حزب بما لدیهم فرحون" (۱)

و نیز میفرمایند قوله تعالی:

" دیده را پاک و مقدّس نما تا تجلیات انوار لا نهائیات
از جمیع جهات ملاحظه نمائی و گوش را از آرایش تقلید
منزّه کن تا نعمات عندلیب وحدت و توحید را از افنان
باقی انسانی بشنوی از تقلید تقلید بروضه قدس
تجرید و فردوس عزّ توحید بخرام" (۲):

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۳):

" باید انسان تحرّی حقیقت کند و از تقلید دست
بکشد. زیرا ملل عالم هر یک تقالیدی دارند و تقالید مختلف
است تقالید سبب جنگ و جدال شده است و تا این
تقالید باقی است وحدت عالم انسانی مستحیل است.
پس باید تحرّی حقیقت نمود تا بنور حقیقت این ظلمات
زائل شود زیرا حقیقت حقیقت واحده است تعدّد و
تجزّی قبول نکنند..... ملاحظه نمائید حضرات یهود
منتظر ظهور حضرت مسیح بودند و بجان و دل آرزو میکردند.
اما چون غرق در تقالید بودند چون حضرت مسیح ظاهر
شد ایمان نیاوردند عاقبت بر صلب آنحضرت قیام نمودند

(۱) مجموعه بزرگ ص ۷۶ (۲) لوح احمد فارسی

(۳) خطابات امریکا ص ۲۴۷

ص ۱۳

از اینجا معلوم میشود که پیروی تقالید کردند زیرا اگر تحرّی حقیقت میکردند البتّه بحضرت مسیح ایمان میآوردند. این تقالید عالم انسانی را ظلمانی کرده این تقالید سبب حرب و قتال شده این تقالید سبب بغض و عداوت گشته. پس باید تحرّی حقیقت کنیم تا از جمیع مشقّات خلاص شویم و بصیرت روشن شود و بملکوت الهی راه یابیم " انتهی.

مطلب چهارم

تحرّی حقیقت را شرایطی است که باید طالبان

حقیقت جمیع آنها را رعایت نمایند

حضرت بهاء الله میفرمایند:

" سالکین سبیل ایمان و طالبین کؤوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئونات عرضیه پاک و مقدّس نمایند. یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنونات متعلّقه بسبّحات جلال و روح را از تعلّق باسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه و متوکّلین علی الله و متوسّلین الیه سالک شوند تا آنکه قابل تجلّیات اشراقات شمس علم و عرفان الهی و محلّ ظهورات فیوضات غیب نامتناهی گردند. زیرا اگر عبد بخواهد اقوال و اعمال و افعال عباد را از عالم و جاهل میزان معرفت حقّ و اولیای او قرار دهد هرگز

ص ۱۴

برضوان معرفت ربّ العزّه داخل نشود و بعیون علم و حکمت سلطان احدیّت فائز نگردد و هرگز بسر منزل بقا نرسد و از جام قرب و رضا مرزوق نگردد شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد باید در بدایت امر قلب را که محلّ ظهور و بروز تجلّی اسرار غیبی الهی است از جمیع غبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید و صدر را که سریر ورود و جلوس محبّت محبوب ازلی است لطیف و نظیف نماید و همچنین دل را از علاقه آب و گل یعنی از جمیع نفوس شبحیه و صور ظلّیه مقدّس گرداند

بقسمی که آثار حبّ و بغض در قلب نماند که مبادا آن حبّ
اورا بجهتی بی دلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی
منع نماید. چنانچه الیوم اکثری باین دو وجه از وجه باقی
و حضرت معانی باز مانده اند و بی شبان در صحراهای
ضلالت و نسیان میچرند. و باید در کلّ حین توکل بحقّ نماید
و از خلق اعراض کند و از عالم تراب منقطع شود و بگسلد و بر ربّ
الارباب در بندد و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد
و افتخار و استکبار را از لوح قلب بشوید و بصبر و اصطبار
دل بندد و صمت را شعار خود نماید و از تکلم بی فایده
احتراز کند چه زبان ناراست افسرده و کثرت بیان سمّی است

ص ۱۵

هلاک کننده. نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان
ارواح و افنده را بگدازد اثر آن نار بساعتی فانی شود و اثر
این نار بقرنی باقی ماند. و غیبت را ضلالت شمرد و آن عرصه
هرگز قدم نگذارد زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید
و حیات دل را بمیراند. بقلیل قانع باشد و از طلب کثیر فارغ.
مصاحبت منقطعین را غنیمت شمارد و عزلت از متمسکین و
متکبرین را نعمت شمرد. در اسحار باذکار مشغول شود و بتمام
همّت و اقتدار در طلب آن نگار کوشد. غفلت را بنار حبّ و
ذکر بسوزاند و از ما سوی الله چون برق در گذرد. و بر
بی نصیبان نصیب بخشد و از محرومان عطا و احسان دریغ
ندارد. رعایت حیوان را منظور نماید تا چه رسد بانسان
و اهل بیان. و از جانان جان دریغ ندارد و از شماتت خلق
از حقّ احتراز نجوید. و آنچه برای خود نمی پسندد برای
غیر نپسندد و نگوید آنچه را وفا نکند. و از خاطان در کمال
استیلاء در گذرد و طلب مغفرت نماید و بر عاصیان قلم عفو
در کشد و بحقارت ننگرد زیرا حسن خاتمه مجهول است.
ای بسا عاصی که در حین موت بجوهر ایمان موقّف شود و خمر
بقا چشد و به ملأ اعلیٰ شتابد و بسا مطیع و مؤمن که در وقت
ارتقای روح تقلب شود و باسفل درکات نیران مقرر یابد.
باری مقصود از جمیع این بیانات متقنه و اشارات محکمه

آنست که سالک و طالب باید جز خدا را فنا داند و غیر
 معبود را معدوم شمرد. و این شرایط از صفات عالین
 و سجدیه روحانیین است که در شرایط مجاهدین و مشی
 سالکین در مناہج علم الیقین ذکر یافت (۱) " انتہی
 حضرت عبدالہاء میفرمایند (۲) قوله الاحلی:
 " چون اینمقام تحرّی حقیقت است و جستجوی واقع
 مقامیست که تشنه جانسوخته آرزوی آب حیات نماید و
 مایه مضطرب بدریا رسد مریض طبیب حقیقی جوید و
 بشفای الہی فائز شود قافلہ گمگشته براہ حقّ پی برد و کشتی
 سرگشته و حیران بساحل نجات رسد، لہذا طالب باید متّصف
 بچند صفات باشد. اوّل باید کہ منصف باشد و منقطع از
 ماسوی اللہ و قلبش بکلی بافق اعلیٰ توجّہ کند و از اسیری
 نفس و ہوی نجات یابد زیرا اینها ہمہ مانع است. و از این
 گذشتہ تحمّل ہر بلائی لازم است و باید در نہایت تنزیہ و
 تقدیس باشد و از حبّ و بغض جمیع ملل عالم بگذرد چہ کہ
 یحتمل حبّش بجهتی شاید مانع از کشف حقیقت آن شود.
 این مقام طلبست طالب باید باین اخلاق و اطوار باشد و
 تا باینمقام راہ نیابد ممکن نیست کہ بشمس حقیقت پی برد. انتہی

(۱) کتاب ایقان ص ۱۶۰-۱۶۳

(۲) مفاوضات ص ۳۰-۳۱

مطلب پنجم

در بیان نتیجہ مطالب قبل

یعنی ببینیم تحرّی حقیقت یعنی چہ؟

حضرت عبدالہاء میفرمایند قوله الاحلی:

" اوّل اساس بہاء اللہ تحرّی حقیقت است.

یعنی باید نفوس از تقلیدی کہ از آباء و اجداد موروث

مانده منزه و مقدّس گردند. زیرا موسویان تقلیدی دارند
زردشتیان تقلیدی دارند مسیحیان تقلیدی دارند
بوداییها تقلیدی دارند هر ملّتی تقلیدی دارد گمان
میکند که تقلید خودش حقّ است و تقلید دیگران باطل.
مثلاً موسویان گمان میکنند تقلید خودشان حقّ است و
تقلید سایرین باطل. ما میخواهیم بفهمیم کدامیک
صحیح است. جمیع تقلید که صحیح نیست اگر بتقلیدی
تمسّک داشته باشیم مانع است که تقلید دیگران را درست
تحرّی نمائیم. مثلاً شخصی یهودی چون معتقد و متمسّک
بتقلید موسویانست ممکن نیست بفهمد دیگران حقّ هستند
پس باید تقلید را بریزد و تحرّی حقیقت بکند و شاید
حقّ با دیگران باشد. پس تا ترک تقلید نشود حقیقت
جلوه ننماید. مثلاً عبده اوّثان میگویند اوّثان حقّست

ص ۱۸

اگر ترک این تقلید نکنند ممکن نیست هدایت بیابند و
بوحدانیّت الهی پی برند. پس در تحرّی حقیقت انسان
باید ترک تقلید بکند جمیع ملل ترک تقلید کنند آنوقت
تحرّی حقیقت نمایند در اینصورت لابد حقیقت ظاهر میشود.
مثلاً پنج نفر هستند این پنج هر کدام ادّعا مینمایند که
هر یک اعلم از دیگری است باید بمقام امتحان گذاشت تا
ترک تعصّب نکنیم، چگونه میتوانیم حقیقت را بیان نمائیم؟
مجوسی میگوید من حقّم یهودی میگوید من حقّم مسیحی
میگوید من حقّم بودی میگوید من حقّم، چگونه میشود حقّ
ظاهر شود؟ پس باید موسوی ترک تعصّب کند مسیحی
ترک تعصّب بکند بودی ترک تعصّب بکند تا اینقسم نشود
ممکن نیست حقیقت ظاهر شود. شخص کامل عاقل که
طالب علم است علم مطلوب اوست هر کس بیان کند. نور
محبوب اوست در هر زجاج بدرخشد. گل محبوب اوست در
هر زمین که بروید. نیر اعظم فیض بخش الهیست از هر
مطلعی طالع شود. نباید تعصّب داشت بلکه باید عاشق
آفتاب بود خواه از مطلع موسوی طالع شود خواه از مطلع

محمّدی خواه از مطلع عیسوی آفتاب آفتابست. پس
حقیقت مقصود انسانست از هر کس بشنود. اینست مسئله
تحرّی حقیقت. نتیجه این بحث، چه میشود؟ نتیجه

ص ۱۹

اینست که جمیع ملل عالم باید آنچه شنیده اند بگذارند
نه بهیچ ملّتی متمسک باشند و نه از هیچ ملّتی متنفر
شاید آن ملّتی را که متنفر است آن حقّ باشد و آن ملّتی
که بآن متمسک باطل باشد. وقتی که آنها را ترک کرد
نه ملّتی را متمسک نه ملّتی را متنفر آنوقت تحرّی حقیقت
میکنند و عاقبت ملاحظه مینمایند که حقیقت ادیان الهی یکی
است اختلاف در تقالید است تحرّی حقیقت سبب میشود که جمیع
بشر متفق میشوند. این یک اساس از اساس بهاءالله است. (۱) انتهى.

مطلب ششم

اثرات و نتایج عظیمه تحرّی حقیقت

حضرت بهاءالله بعد از بیان شرائط تحرّی حقیقت میفرمایند:

" بعد از تحقق این مقامات برای سالک فارغ و طالب

صادق لفظ مجاهد در باره او صادق میآید و چون

بعمل "والذین جاهدوا فینا" مؤید شد البتّه بشارت

"لنهدیّهم سبلنا" مستبشر خواهد شد. و چون سراج طلب

و مجاهده و ذوق و شوق و عشق و وله و جذب و حبّ در قلب

(۱) خطابات اروپا طبع مصر ص ۱۳۹ - ۱۴۲

ص ۲۰

روشن شد و نسیم محبّت از شطر احدیه وزید ظلمت ضلالت

شکّ و ریب زائل شود و انوار علم و یقین همه ارکان وجود

را احاطه نماید. در آن حین بشیر معنوی بشارت روحانی

از مدینه الهی چون صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و

روح را بصور معرفت از نوم غفلت بیدار نماید و عنایات و تأییدات

روح القدس صمدانی حیات تازه جدید مبدول دارد بقسمی

که خود را صاحب چشم جدید و گوش بدیع و قلب و فؤاد تازه می بیند و رجوع بآیات واضحۀ آفاقیه و خفیّات مستوره انفسیه مینماید و بعین الله بدیعه در هر ذره بایی مفتوح مشاهده نماید برای وصول بمراتب عین الیقین و حقّ الیقین و نورالیقین و در جمیع اشیاء اسرار تجلی وحدانیّه و آثار ظهور صمدانیّه ملاحظه کند. قسم بخدا که اگر سالک سبیل هدی و طالب معارج تقی باین مقام بلند اعلی واصل گردد رائقه حقّ را از فرسنگهای بعیده استشاق نماید و صبح نورانی هدایت را از مشرق کلّ شیء ادراک کند و هر ذره و هر شیء او را دلالت بر محبوب و مطلوب نماید و چنان ممیّز شود که حقّ را از باطل چون شمس از ظلّ فرق گذارد. مثلاً اگر نسیم حقّ از مشرق ابداع وزد و او در مغرب اختراع باشد البتّه استشمام کند و همچنین جمیع آثار حقّ را از کلمات بدیعه و اعمال منیعه و افعال لمیعه از افعال و اعمال و

ص ۲۱

آثار ما سوی امتیاز دهد چنانچه اهل لؤلؤ، لؤلؤ را از حجر و انسان ربیع را از خریف و حرارت را از برودت (۱). انتهى حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی:

" از جمله تحرّی حقیقت تا عالم انسانی از ظلمت تقلید نجات یابد و بحقیقت پی برد. این قمیص رثیت هزاران ساله را بدرد و بیندازد و پیرهنی که در نهایت تنزیه و تقدیس در کارخانه مشیّت بافته شده بپوشد. و چون حقیقت یکی است تعدّد قبول نمیکند لهذا افکار مختلفه منتهی بفکر واحد گردد " (۲) انتهى.

و نیز میفرمایند قوله الاحلی:

" اگر ملل و ادیان تحرّی حقیقت نمایند متحد شوند. حضرت موسی ترویج حقیقت کرد و همچنین حضرت مسیح و حضرت ابراهیم و حضرت رسول و حضرت باب و حضرت بهاء الله کلّ تأسیس و ترویج حقیقت نمودند (۳). "

و نیز میفرمایند:

" اگر تحرّی حقیقت میشد همه متحد میگشتند زیرا

حقیقت یکی است تعدّد ندارد و آن اساس جمیع ادیان است

- (۱) کتاب ایقان ص ۱۶۳-۱۶۴ طبع مصر
(۲) لوح مبارک لاهه (۳) خطابات ص ۲۳۶

ص ۲۲

.....(۱) ". و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

" نفوسی که منصفند فحص میکنند تحقیق و تدقیق میکنند همان فحص و تدقیق سبب هدایت آنها میشود. مثل اینست که کسی بگوید در فلان اطاق شمعی است خاموش. بعد شخص سامع فحص کند ببیند روشن است. میشوند در فلان باغ درختان زرد برگ شکسته شاخ تلخ ثمر است و گلهها بد بوزنهار نزدیک او نروید. لابد نفوسی که منصفند باین قناعت نمیکنند بلکه میگویند میرویم میبینیم و تحرّی حقیقت مینمائیم. چون فحص و تدقیق نمایند می بینند درختهای باغ در نهایت اعتدالست ساقه ها در نهایت راستی برگها در نهایت سبزی شکوفه ها در نهایت معطری میوه ها در نهایت حلاوت گلهها در نهایت طراوت. پس میگوید الحمد لله آن بدگو سبب شد که من باین باغ راه یافتم سبب هدایت من شد" (۲).
و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

" اگر جمیع ملل تحرّی حقیقت کنند شبهه نیست که کلّ متحد و متّفق شوند. جمعی از ادیان و فرق و ملل مختلفه چون در ایران تحرّی حقیقت نمودند نهایت متّحد و متّفق گشتند و الآن در نهایت اتّحاد و اتّفاق در نهایت الفت و

- (۱) خطابات ص ۱۳۶ (۲) خطابات مصر ص ۱۸۹

ص ۲۳

محبّت با هم زندگی مینمایند و ابداً رائجة اختلاف در میان آنها نیست" (۱).

مطلب هفتم

تشویق و تحریض نفوس به تحرّی حقیقت

" باید انسان طالب حقیقت باشد آن حقیقت را در هر ذات مقدّسی یابد واله و حیران گردد و منجذب فیض یزدان شود مانند پروانه عاشق نور باشد در هر زجاجی برافروزد و بمثابه بلبل مفتون گل باشد در هر گلشنی بروید و اگر آفتاب از مغرب طالع شود آفتابست نباید محتجب بمشرق شد غرب را محلّ افول و غروب شمرد. و همچنین باید تحرّی فیوضات الهیه و تجسّس اشراقات رحمانیه کرد و در هر حقیقتی واضح و آشکار یافت باید واله و حیران شد. ملاحظه کنید که یهود اگر متمسک بافق موسوی نبودند بلکه ناظر بشمس حقیقت بودند البتّه آن شمس را در مطلع حقیقی مسیحی در نهایت جلوّه رحمانی مشاهده مینمودند. ولی هزار افسوس که بلفظ موسی متمسک شدند و از آن فیض

(۱) خطابات امریکا ص ۲۴۷

ص ۲۴

الهی و جلوّه ربّانی محروم ماندند" (۱) انتهی.
و نیز میفرمایند قوله الاحلی:

"..... باید تحرّی حقیقت نمایند. این قرن، قرن حقیقت است نه قصص و روایات زیرا روایات و تقالید مختلف است و مایه اختلاف. بنی اسرائیل روایاتی دارند مسیحیان روایاتی دارند مسلمانان روایاتی دارند که هیچیک تصدیق دیگری ننمایند و مخالف یکدیگر. پس باید همه این روایات را کنار گذاشت و تحرّی حقیقت نمود حقیقت مستور نمیماند. شما تحقیق نمائید انجیل را بخوانید ببینید چقدر ستایش حضرت موسی است همچنین در قرآن ستایش بسیار از حضرت مسیح و موسی. پس چرا باید بین اهل این ادیان نزاع و جدال باشد؟ چرا دشمن یکدیگر باشند؟ چرا ملّتی ملّت دیگر را قتل و غارت کند؟ این بی انصافی است این جهالت است این نادانی است. واضحست که خدا جمیع را خلق کرده خدا رازق کلّ است شیطان آنها را خلق نکرده بلکه جمیع را

خدا خلق کرده جمیع را خدا محافظه میفرماید خدا

(۱) مفاوضات ص ۶۰

ص ۲۵

جمیع را بصورت و مثال خود خلق کرده فرموده انسان را بصورت و مثال خود خلق کنم پس جمیع بشر بصورت و مثال الهی خلق شده اند. نهایت در بعضی صورت و مثال الهی ظاهر است و در بعضی پنهان مانند این چراغهایی که بعضی روشنند و بعضی تاریک باید بکوشیم تا همه روشن شوند. نباید بدگوئی و نزاع نمود باید دانست که همه بندگان یک خداوندند و در بحر رحمت او مستغرق نوع انسان واحد است و جنس بشر واحد لکن از جهالت اختلاف و ضلالت بمیان آمده. ملاحظه نمائید انسان چقدر نادان است که اسیر این تعصبات است... جمیع بشر در بحر رحمت خداوند مستغرقند و خدا بجمیع مهربان است جمیع را دوست میدارد جمیع را رزق میدهد چون کلّ را رزق میدهد معلومست که به کلّ مهربان است، چرا ما نامهربان باشیم؟ البتّه سیاست ما اعظم از سیاست الهی نیست باید سیاست الهی را مجری داریم همینطور که او بکلّ مهربانست ما هم مهربان باشیم چنانکه او بعموم معامله مینماید ما هم معامله نمائیم نزاع و جدال نکنیم. این قرن نورانی است این قرن روحانی است این قرن ترقّیات است این تعصبات سزاوار نیست اینها منبعث از جهل است...." (۱)

(۱) خطابات ص ۱۰۷ - ۱۰۹

ص ۲۶

بیانات مبارکه در اینخصوص بسیار است در اینمقام یکی از خطابه های حضرت عبدالبهاء را که در کلیسای موحدین شهر سانفرانسیسکو با حضور دو هزار نفر در یوم

ششم ماه اکتبر سنه ۱۹۱۲ القا فرموده اند نگاشته و
رسالة تحری حقیقت را خاتمه میدهد:

هو الله

پروردگار بجمیع ماها مهربان است بجمیع ماها
محبت میفرماید بجمیع ماها رزق عطا میکند و جمیع ماها را
حفظ میکند باین درجه مهربان است زیرا کلّ در پناه
او راحت و آسایش مینمائیم. و خداوند از برای ما محبت
خواسته است اتحاد و اتفاق خواسته است تعاون و
تعاضد خواسته است مهربانی خواسته است. چرا
ما این موهبت را از دست بدهیم؟ چرا این نور را بظلمت
تبدیل کنیم؟ چرا این حیات را مبدل بممات نمائیم؟
چرا این محبت و الفت را مبدل بحسد و بغض کنیم؟
پروردگاری که جمیع ماها را خلق فرموده و باین درجه بما
مهربان است، آیا سزاوار است که مخالف رضای او رفتار
نمائیم، بر ضد سیاست او معیشت کنیم، بندگان او را صدمه
و اذیت نمائیم، خون یکدیگر را مباح بدانیم، اموال یکدیگر

ص ۲۷

را غارت کنیم؟ خدا ما را ملائکه خلق فرموده است، آیا جائز
است حیوان درنده گردیم؟ چقدر سبب حسرت است اگر
انسان در این وحشت بماند. باری، جمیع مظاهر الهی
بجهت محبت و الفت آمده اند، جمیع کتب آسمانی بجهت
محبت و الفت نازل گشته، جمیع تعالیم سبحانه بجهت
محبت و الفت بوده، لکن ما این حقیقت را فراموش کردیم،
بتقالیدی گرویدیم و چون تقالید مختلف است، نزاع و جدال
بمیان آمده و آتش حرب و قتال شعله زده. پس بهتر
آنست که رجوع بحقیقت کنیم یعنی حقیقت تعالیم الهی را
تحری نمائیم و هیچ شبهه ای نیست که حقیقت تعالیم
الهی یکی است و آن محبت است و ترک جنگ و جدال.
حقیقت تعالیم الهی نور است و بغض و عداوت ظلمت.
حقیقت تعالیم الهی حیات است و لکن درندگی و خونخواری
ممات. تقالید هادم بنیان انسانیت زیرا سبب

تعصّب است و تعصّب سبب جنگ " انتهی .

ص ۲۸

رسالة وحدت لسان

مقدمه - قسمتی از تعالیم حضرت بهاء الله

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱)

" حضرت بهاء الله مانند کوكب آفاق از مشرق ایران

طالع شد انوار هدایت کبری درخشید و نورانیت آسمانی

بخشید و تعالیم بدیعی تأسیس فرمود و فضائل عالم

انسانی تأسیس کرد و فیوضات آسمانی ظاهر فرمود و قوه

روحانیّه باهر ساخت و این اساس را در عالم وجود ترویج فرمود:

اولاً تحرّی حقیقت . زیرا جمیع ملل بتقالیدی عامیانه

تشبّث نموده اند و از این جهت با یکدیگر در نهایت

اختلاف و غایت نزاع و جدالند . اما ظهور حقیقت کاشف

این ظلمات است و سبب وحدت اعتقاد زیرا حقیقت تعدّد قبول نکند.

ثانیاً وحدت عالم انسانی . یعنی جمیع بشر کلّ

مشمول الطاف جلیل اکبرند بندگان یک خداوندند و پرورده

حضرت ربوبیت رحمت شامل کلّ است و تاج انسانی زینت

هر سری از بندگان الهی . لهذا باید جمیع طوایف و ملل

خود را برادر یکدیگر دانند و شاخ و برگ و شکوفه و ثمر

ص 29

شجره واحده شمرند . زیرا جمیع سلاله حضرت آمدند

و لثالی یک صدف نهایت اینست که محتاج تربیتند نادانانند

جاهلانند باید هدایت نمود مریضانند باید معالجه کرد

طفلانند باید در آغوش مهربانی پرورش داد تا ببلوغ

و رشد رسند و جلا لازم تا درخشنده و روشن گردند.

ثالثاً آنکه دین اساس الفت و محبت است و بنیان

ارتباط و وحدت . دین اگر سبب عداوت گردد الفت

نبخشد بلکه مورث کلفت گردد، عدم دین به از وجود
آنست و تجرد از دین مرجح بر آن.
رابعاً دین و علم توأم است از یکدیگر انفکاک ننماید.
و از برای انسان دو بال است که بآن پرواز نماید جناح
واحد کفایت نکند. هر دینی که از علم عاری است عبارت
از تقلید است و مجاز است نه حقیقت لهذا تعلیم از فرائض دین است.
خامساً آنکه تعصب دینی و تعصب جنسی و تعصب
وطني و تعصب سیاسی هادم بنیان انسانی است.
حقیقت ادیان الهی واحد است زیرا حقیقت یکی است
تعدد قبول نکند و جمیع انبیاء در نهایت اتحادند.
نبوت حکم آفتاب دارد در هر موسمی از نقطه ای طلوع نماید
لهذا هر سلفی اخبار از خلف فرموده و هر خلفی تصدیق

ص ۳۰

سلف کرده " لا نفرق بین احد من رسله".
سادساً مساوات بین بشر است و اخوت تام. عدل
چنین اقتضا مینماید که حقوق نوع انسانی جمعاً محفوظ
و مصون ماند و حقوق عمومی یکسان باشد و این از لوازم
ذاتیته هیئت اجتماعی است.
سابعاً تعدیل معیشت نوع بشر است تا جمیع از
احتیاج نجات یافته هر کس بقدر امکان و اقتضاء رتبه
و مکان راحت یابد همچنانکه امیر عزیز است و در نعمت
مستغرق فقیر نیز رزق یومی داشته باشد در ذلت کبری
نماند و از شدت جوع از عالم حیات محروم نگردد.
ثامناً صلح اکبر است. باید جمیع ملل و دول
در سایه خیمه صلح اکبر راحت و آسایش یابند. یعنی از
جمیع دول و ملل بانتخاب عمومی محکمه کبری تأسیس شود
و اختلاف و نزاع دول و ملل در آن محکمه کبری فیصل یابد تا منتهی بیجنگ نگردد.
تاسعاً دین از سیاست جدا است. دین را در امور
سیاسی مدخلی نه بلکه تعلق دین بعالم اخلاق است
و امری است روحانی و وجدانی تعلق بقلوب دارد نه عالم
اجسام. رؤسای دین باید بتربیت و تعلیم نفوس پردازند

و ترویج حسن اخلاق نمایند ولی در امور سیاسی مداخله نمایند.

ص ۳۱

عاشراً تربیت و تعلیم و ترقی و رعایت و حرمت
زنان است. زیرا آنان در زندگانی سهیم و شریک مردانند از حیثیت انسانی یکسانند.
حادی عشر استفاضه از فیوضات روح القدس است
تا مدنیت روحانیّه تأسیس شود. زیرا مدنیت مادیّه تنها
کفایت نکند و سبب سعادت انسان نشود. زیرا مدنیت مادیّه
مانند جسم است و مدنیت روحانیّه مانند روح جسم بی روح زنده نگردد.
این نبذه ای از تعالیم بهاءالله است و در تأسیس و
ترویج آن نهایت مشقت و بلایا تحمّل نمود همیشه مسجون
و معذب بود و در نهایت تعب ولی در زندان این ایوان
رفیع را بنیان نهاد و در تاریکی سجن باین نور پرتو
بر آفاق انداخت. بهائیان را نهایت آرزو اجراء این
تعالیم است و بجان و دل میکوشند که جان خویش را فدای
این مقصد کنند تا نور آسمانی آفاق انسانی را روشن نماید.... انتهی
چون بقسمی از تعالیم مبارکه حضرت بهاءالله اطلاع
حاصل گردید در این رساله بشرح و بسط تعلیم وحدت
لسان پرداخته و هر یک از سایر تعالیم مبارکه را نیز در

ص ۳۲

رساله جداگانه با شرح و تفصیل مندرج خواهیم ساخت.

رساله وحدت لسان

مشمول بر چهار مطلب است از اینقرار:

مطلب اول

نمونه ای از بیانات حضرت بهاءالله راجع به وحدت لسان.

مطلب دوم

دستور مبارک در باره اجرای وحدت لسان

مطلب سوم

در بیان اینکه چون اعظم امور امر عمومی است لهذا
لسان عمومی هم از اعظم امور محسوب است .

مطلب چهارم

وحدت لسان سبب الفت بین قلوب است.

ص ۳۳

مطلب اول

نمونه ای از بیانات حضرت بهاءالله درباره وحدت لسان .

حضرت بهاءالله میفرمایند قوله الاحلی:

" اشراق ششم اتحاد و اتفاق عباد است . لازال باتفاق

آفاق عالم بنور امر منور و سبب اعظم دانستن خط و گفتار

یکدیگر است . از قبل در الواح امر نمودیم امنای بیت عدل

یک لسان از السن موجوده و یا لسانی بدیع و یک خط از

خطوط اختیار نمایند و در مدارس عالم اطفال را بآن تعلیم

دهند تا عالم یک وطن و یک قطعه مشاهده شود . انتهى .

و نیز میفرمایند:

"..... از قبل فرمودیم تکلم بدو لسان مقدر شد و باید

جهد شود تا بیکی منتهی گردد و همچنین خطوط عالم

تا عمرهای مردم در تحصیل السن مختلفه ضایع نشود و باطل نگردد و جمیع

ارض مدینه واحده و قطعه واحده مشاهده شود". انتهى (کلمات فردوسیّه)

مطلب دوم

دستور مبارک در باره اجرای وحدت لسان .

حضرت عبدالههء میفرمایند قوله الاحلی: (خطابات مصر ص ۲۳۳)

ص ۳۴

هو الله

از جمله او امر حضرت بهاءالله اینست که باید جمیع

ملت از اهل معارف و علوم اتفاق کرده یک لسان انتخاب

یا ایجاد نمایند و آن لسان عمومی باشد . و این امر در کتاب

اقدس چهل سال پیش نازل شده و مضمون آن اینست
مسئلهٔ لسان بسیار مشکل شده زیرا لسان بسیار است
و اختلاف حاصل شده بین جمیع اقوام و طوائف و تا
وحدت لسان حاصل نگردد ائتلاف مشکل و معاملات مختل
است. هر انسان محتاج بلسانهای بسیار است تا بتواند
بجمیع بشر معامله و معاشرت و ملاقات نماید و این مستحیل
است. زیرا آنچه تا حال در آکادمی معلوم و مسلم شده
هشتصد لسان معین گشته و از برای انسان تحصیل اینهمه
ممکن نیست. پس بهتر اینست یک لسان ایجاد و یا انتخاب
شود تا آنکه لسان عمومی باشد. در اینصورت انسان بدو
لسان محتاج است یکی لسان وطنی یکی لسان عمومی
بلسان وطنی خودش با قوم خود گفتگو نماید اما بلسان
عمومی با جمیع عالم محاوره نماید و محتاج لسان ثالث
نمیباشد و جمیع بشر با یکدیگر بدون مترجم الفت و مصاحبت
مینمایند. حال اگر چنین چیزی بشود فی الحقیقه سبب

ص ۳۵

راحت و آسایش و سرور جمیع ملل عالم است. بعد از مدتی
مدیده شخصی پیدا شد این لسان اسپرانتورا ایجاد کرد
فی الحقیقه زحمت کشیده خوب ایجاد کرده. لکن بجهت
آنکه تأمین و ترویج آن لسان لازمست لهذا عموم ملت
از ارباب معارف باید یک مجلس عمومی تشکیل دهند هر
ملتی نفسی را انتخاب نماید اینها انجمنی بیارایند
و معاونت آن شخص بکنند و لسان را از هر جهت اکمال نمایند
تا آن لسان انتشار حاصل نماید و لسان منتخب عموم ملل
شود و بر ملتی تعمیم آن گران نباشد. زیرا حال بر بعضی
گران و مشکل است میگویند این لسان را ما ایجاد نکرده ایم
روس ایجاد کرده است لهذا تعلق قلب چندان ندارند.
اما اگر همچو انجمنی تشکیل شود جمیع اعضاء تصدیق
کرده اتمام و اکمال نمایند آنوقت جمیع ملل بنهایت سرور
قبول مینمایند. و تا آن لسان ترویج نشود راحت و آسایش
آنطور که باید و شاید برای بشر حاصل نمیشود زیرا اختلاف

لسان بسیار سبب اختلاف و سوء تفاهم است . مثلاً میانه آلمان و فرانسه چه تفاوتیست؟ تفاوت لسان است و بس . میانه شرق و غرب یک سبب اختلاف لسان است اگر جمیع بشر بلسان عمومی تنطق نمایند وحدت عالم بشر را خدمت مینمایند . لهذا شما لسان اسپرانتورا خیلی دوست داشته

ص ۳۶

باشید، چرا بدایت تأسیس است انشاءالله اکمال خواهد شد و جمیع من علی الارض راحت خواهند گشت " انتهى .
مطلب سوم

در بیان اینکه هر امر عمومی اعظم امور است و لهذا لسان عمومی هم از اعظم امور محسوبست .
حضرت عبدالبهاء می فرمایند قوله الاحلی : (۱)
" در عالم انسانی دو قضیه است عمومی و خصوصی . هر امری عمومی فوئادش بینهایت است و هر امر خصوصی فوئادش محدود . مثلاً ملاحظه میکنید که مشروعی عمومی چقدر فوئاد دارد لکن هر مشروعی خصوصی فوئادش محدود است . احکام عمومی فوئادش بسیار و سیاست عمومی بسیار مفید . مختصر هر امر عمومی فوئاد عظیم دارد . پس میتوانیم بگوئیم هر امر عمومی الهی است و هر امر خصوصی بشری . ملاحظه مینمائید که آفتاب بر همه میتابد این اشراق عمومی و الهی است اما این نور سراج خصوصی است و بشری . پس در عالم وجود اعظم امور امر عمومی است . لهذا میتوانیم بگوئیم لسان عمومی امریست مهمّ زیرا سوء تفاهم را از بین ملل زائل نماید قلوب عموم را بهم ارتباط دهد و سبب شود

(۱) نجم باختر شماره ششم جلد دوازدهم

ص ۳۷

که هر فردی مطلع بر افکار عمومی شود . در عالم انسانی تفهیم و تفهم که اعظم فضائل عالم بشری است مشروط

بوحدت لسان معلّم و متعلّم است. پس چون لسان عمومی حاصل شود تعلیم و تعلّم سهل و آسان گردد. در زمان گذشته ملاحظه میکنیم وحدت زبان چقدر سبب الفت و وحدت شد. هزار و سیصد سال پیش قبطیان سریانیان آشوریان ملل مختلفه بودند در شدت نزاع و جدال. بعد چون مجبور بتکلم لسان عرب شدند وحدت لسان سبب شد که حال جمیع عربند و یک ملت شده اند با آنکه اهل مصر قبط و اهل سوریه سریان و اهل بغداد کلدان و اهل موصل آشور بودند لکن وحدت لسان جمیع آنها را یک ملت نموده با هم مرتبط کرد ارتباطی که ابداً فصل ندارد. و همچنین در سوریه مذاهب مختلفه مثل کاتولیک ارتودکس درزی شیعه سنی نصیری هستند ولی بسبب وحدت لسان مثل یک ملتند. از هر یک سؤال کنی گوید من عربم و حال آنکه بعضی رومانیند بعضی عبرانی و بعضی سریانی و بعضی یونانی اما لسان واحد آنها را جمع کرد. پس وحدت لسان بسیار سبب الفت میشود بعکس از اختلاف لسان در اروپا یکی را آلمان یکی را انگلیس یکی فرانسه میگویند اگر وحدت لسان بود البته الفت حاصل میشد

ص ۳۸

بلکه یک ملت بودند چنانچه در شرق ملل مختلفه ای که لسان واحد دارند حکم یک ملت پیدا کرده اند. مقصد اینست که در عالم انسانی وحدت لسان خیلی سبب الفت و اتحاد است و بالعکس اختلاف لسان مایه جدال و این واضح است. لهذا از جمله تعالیم بهاءالله پنجاه سال پیش امر بوحدت لسان بود که تا لسان عمومی تأسیس و ترویج نشود ارتباط تامّ بین بشر حاصل نگردد زیرا سوء تفاهم مانع الفت است و این جز بوحدت لسان زائل نشود. بسبب اختلاف لسان اهل شرق عموماً از معلومات اهل غرب و اهل غرب از معلومات اهل شرق بی خبرند اما بواسطه لسان عمومی شرق افاضه از غرب نماید و غرب اقتباس انوار از شرق تواند و سوء تفاهم بین ادیان زائل

شود. پس لسان واحد از اعظم وسائل الفت و ترقی است
در عالم انسانی و سبب نشر معارف و معاونت و معاشرت عمومی.... " انتهی
مطلب چهارم

در بیان اینکه لسان عمومی سبب الفت بین قلوب است.
حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی: (۱)

(۱) خطابات ص ۲۲۵

ص ۳۹

(خطابه در مجلس اسپرانتیستهای ادینبورگ اسکاتلند)

".... اعظم مشروع این قرن وحدت عالم انسانی
است و همچنین وحدت لسان سبب الفت بین قلوب است
سبب حصول اتحاد است سبب زوال سوء تفاهم است
سبب ظهور حقیقت است و سبب محبت جمیع بشر است
و سبب تفهیم و تفهم است که اهمّ امور در عالم انسانی است.
هر فردی از افراد بشر بجهت وحدت لسان میتواند بر
افکار عموم بشر اطلاع یابد بسبب وحدت لسان انسان
میتواند با سرار قرون ماضیه مطلع شود و بکمال سهولت
تحصیل علم و فنون موجوده کند. زیرا در مدارس شرق
و غرب اهالی باید چند سال زحمت بکشند تا تحصیل السن
نمایند اول باید چهار سال تحصیل لسان نمایند تا مباشرت
بعلم کنند. مثلاً شخصی از اهل هند یا ایران و ترکستان
و عربستان بخواهد تحصیل فنّ طبّ نماید باید اول چهار
سال تحصیل لسان انگلیسی کند تا مباشرت بتحصیل طبّ
نماید. لکن کسی لسان عمومی داشته باشد در صغرسنّ
آن لسان را تحصیل کند بعد بهر مملکتی رود بدو بتحصیل
علم مشغول شود. و امروز اگر نفسی ده زبان داشته باشد
باز محتاج لسان دیگر است اما اگر لسان عمومی باشد
چقدر آسان میشود. فی الحقیقه نصف حیات بشر باید

ص ۴۰

بتحصيل لسان صرف شود هر کس بخواهد در یکی از قطعات
 عالم سفر کند باید ده لسان بداند تا بتواند با عموم
 معاشرت کند و تحصیل ده لسان یک عمر میخواید. اما
 یک لسان عمومی انسان را از همه این مشقت ها راحت میکند
 خلاصه تفهیم و تفهّم منوط بلسان واحد است باید
 تلمیذ و معلّم وحدت لسان داشته باشند تا تفهیم و تفهّم
 حاصل شود. چه که در عالم انسان امری اعظم از تفهیم و
 تفهّم نیست تربیت صحیح منوط بتفهم و تفهّم است تعلیم
 علوم منوط باین است و این است سبب تحصیل معارف عمومی
 و باین سبب انسان از هر امری واقف شود. پس اگر وحدت
 لسان باشد جمیع افراد بشر باسانی یکدیگر تفهیم نمایند.
 حکایت کنند که دو نفر بودند که لسان یکدیگر را نمیدانستند.
 یکی بیمار شد دیگری بیاد او رفت. رفیق از مریض پرسید
 باشاره که چطوری؟ جواب داد مردم. ولی رفیق چنین
 فهمید که میگوید بهترم. گفت الحمد لله. باز باشاره پرسید
 چه خوردی؟ جواب داد زهر. گفت شفای عاجل است.
 باز پرسید حکیم تو کیست؟ جواب داد عزرائیل. گفت قدمش
 مبارک است. شخص ثالث که زبان هر دو را میدانست
 بر رفیق گفت: میدانی چه جواب میدهی؟ گفت چون من
 چنین گمان کردم که میگوید بهترم، گفتم الحمد لله. میگوید

ص ۴۱

فلان دوا خوردم، گفتم شفای عاجل است. میگوید حکیم من
 فلان کس است، لهذا گفتم قدمش مبارک است. بعد چون
 فهمید بعکس جواب داده خیلی محزون شد. و این حکایت
 را نوع دیگر مثنوی بیان میکند. مقصود یکی است. خلاصه
 هیچ چیز بهتر از تفهیم و تفهّم نیست و هیچ چیز از عدم
 تفهیم و تفهّم بدتر نه. هر کس گیر کرده میدانند چگونه انسان
 متحیر میماند هیچ نمیداند چه بکند از هر چیز باز میماند.
 اما چون وحدت لسان حاصل شود همه مشکلات حلّ
 گردد. الحمد لله لسان اسپرانتو پیدا شده و این از خصائص

این قرن و از اعظم مشروعات است انتهى.
پایان رساله وحدت لسان

ص ۴۲

رساله وحدت عالم انسانی

مقدمه - در ذکر قسمتی از تعالیم مبارکه حضرت بهاء الله
حضرت عبدالههء میفرمایند قوله الاحلی:

هو الله

خداوند عالم جمیع را از تراب خلق فرمود و جمیع را از
یک عناصر خلق کرده کل را از یک سلاله خلق نموده جمیع
را در یک زمین خلق کرده و در ظلّ یک آسمان خلق نموده
و در جمیع احساسات مشترک خلق فرموده و هیچ تفاوتی
نگذاشته. جمیع را یکسان خلق کرده جمیع را رزق میدهد
جمیع را می پروراند جمیع را حفظ میفرماید بجمیع مهربان
است. در هیچ فضل و رحمتی تفاوتی بین بشر نگذاشته
انبیاء را مبعوث فرموده تعالیم الهی فرستاده و آن تعالیم
الهی سبب الفت بین بشر است سبب محبت بین قلوب
است. اعلان وحدت عالم انسانی فرموده آنچه را موانع اتحاد
است مذمت میفرماید و هر چه سبب اتفاق و اتحاد است
مدح مینماید جمیع بشر را بر اتحاد در جمیع مراتب تشویق
میفرماید. جمیع انبیای الهی بجهت محبت بین بشر مبعوث
شدند جمیع کتب الهی بجهت اتحاد عالم انسانی نازل شده

ص ۴۳

جمیع انبیاء خادم حقیقت بودند و تعالیشان جمیع حقیقت.
این نهایت اسف است که تقالیدی بمیان آمده که ابداً
دخلی باساس تعالیم انبیاء ندارد. چون این تقالید مختلف
است لهذا سبب اختلاف شده و بین بشر نزاع و جدال
حاصل گشته و حرب و قتال بمیان آمده که بنیان الهی را
خراب میکنند مانند حیوانات درنده یکدیگر را میکشند
خانمان یکدیگر را خراب مینمایند مملکت یکدیگر را ویران
میکند. خدا انسان را بجهت محبت خلق فرموده بعالم

انسانی تجلی محبت نموده. سبب اتحاد کائنات محبت بوده جمیع انبیا مروج محبت بوده اند. حالا انسان مقاومت رضای الهی میکند بآنچه مخالف رضای الهی است عمل مینماید. لهذا از بدایت تاریخ تا بحال عالم راحت ننموده همیشه حرب و قتال بوده همیشه قلوب از همدیگر متنفر بوده و بآنچه مخالف رضای الهی است عاملند. هر محارباتی که واقع و خونریزی هائی که شده یا منبعث از تعصب دینی بوده یا منبعث از تعصب جنسی بوده یا منبعث از تعصب وطنی بوده یا منبعث از تعصب سیاسی لهذا عالم انسانی همیشه در عذاب است. در شوق تعصب بسیار بود زیرا آزادی نبود چنان تعصب بود که بهیچوجه آرامی نداشت ظلمت تقالید احاطه کرده بود جمیع طوائف

ص ۴۴

و ادیان و اجناس در نهایت عداوت و نزاع بودند در همچو وقتی حضرت بهاء الله ظاهر شد.

اولاً اعلان وحدت عالم انسانی فرمود که جمیع خلق بندگان خداوندند و جمیع ادیان در ظل رحمت یزدان خدا به جمیع مهربان است جمیع را دوست میدارد جمیع انبیا در نهایت الفت بودند کتب آسمانی تأیید یکدیگر مینماید. باوجود این چرا باید بین بشر نزاع و جدال باشد؟ مادام جمیع بشر خلق یک خداوندند و جمیع اغنام در ظل یک چوپان و یک چوپان کل را اداره میکند. پس باید گوسفندان الهی با یکدیگر در کمال الفت باشند اگر یکی جدا شود او را بیاورند و همراه نمایند. نهایت این است بعضی نادانند باید دانا نمود ناقص هستند باید کامل نمود علیل هستند باید شفا داد کورند باید بینا کرد. ثانیاً حضرت بهاء الله اعلان فرمود که دین باید سبب الفت و محبت باشد. اگر دین سبب عداوت شود نتیجه ندارد بی دینی بهتر است زیرا سبب عداوت و بغضاء بین بشر است. و هر چه سبب عداوت است مبعوض خداوند است و آنچه سبب الفت و محبت است مقبول و ممدوح. اگر

دین سبب قتال و درندگی شود آن دین نیست بی دینی
بهتر از آن است. زیرا دین بمنزلهٔ علاج است اگر علاج

ص ۴۵

سبب مرض شود البتّه بی علاجی بهتر است. لهذا اگر دین
سبب حرب و قتال شود البتّه بی دینی بهتر است.
ثالثاً دین باید مطابق علم و عقل باشد اگر مطابق
علم و عقل نباشد اوهام است. زیرا خدا عقل بانسان داده
تا ادراک حقائق اشیاء کند حقیقت بیپرستد. اگر دین
مخالف علم و عقل باشد ممکن نیست سبب اطمینان
قلب شود چون سبب اطمینان نیست اوهام است آنرا دین
نمیگویند. لهذا باید مسائل دینیّه را با عقل و علم تطبیق
نمود تا قلب اطمینان یابد و سبب سرور انسان شود.
رابعاً تعصّب دینی تعصّب مذهبی تعصّب وطنی
تعصّب سیاسی هادم بنیان انسانی است. اولاً دین یکی
است زیرا ادیان الهی حقیقت است. حضرت ابراهیم ندا
بحقیقت کرد حضرت موسی اعلان حقیقت نمود حضرت مسیح
تأسیس حقیقت فرمود حضرت رسول ترویج حقیقت نمود.
جميع انبياء خادم حقیقت بودند جميع مؤسس حقیقت
بودند جميع مروج حقیقت بودند. پس تعصّب باطل است
زیرا این تعصّبات مخالف حقیقت است. اما تعصّب
جنسی. جميع بشر از یک عائله اند بندگان یک خداوندند
از یک جنسند تعدّد اجناس نیست مادام همه اولاد آدمند

ص ۴۶

دیگر تعداد اجناس اوهام است. نزد خدا انگلیزی نیست
فرنساوی نیست ترکی نیست فرسی نیست جميع نزد خدا
یکسانند جميع یک جنسند این تقسیمات را خدا نکرده
بشر کرده لهذا مخالف حقیقت است و باطل است
هر یک دو چشم دارد دو گوش یک سر دارد دو پا.
در میان حیوانات تعصّب جنسی نیست در میان کبوتران این
تعصّب نیست کبوتر شرق با کبوتر غرب آمیزش کند.

گوسفندان همه یک جنسند هیچ گوسفندی بدیگری نمیگوید
تو گوسفند شرقی هستی من غربی هر جا باشند با هم
آمیزش نمایند. کیوتر شرق اگر بغرب بیاید با کیوتر غرب
در نهایت آمیزش است به کیوتر غرب نمیگوید تو غربی هستی
من شرقی. پس چیزی که حیوان قبول نمیکند، آیا جائز است
انسان قبول نماید؟ و اما تعصّب وطن. همه روی زمین
یک کره است یک ارض است یک وطن است خدا تقسیمی
نکرده همه را یکسان خلق کرده پیش او فرقی نیست
تقسیمی را که خدا نکرده، چطور انسان میکند؟ اینها اوهام
است. اروپا یک قطعه است ما آمده ایم خطوطی وهمی
معین کرده ایم و نهری را حدّ قرار داده ایم که اینطرف
فرانسا و آنطرف آلمانیا و حال آنکه نهر برای طرفین است.
این چه اوهامی است؟ این چه غفلتی است؟ چیزی را که

ص ۴۷

خدا خلق نکرده ما گمان میکنیم و سبب نزاع و قتال قرار
میدهیم. پس همه این تعصّبات باطل است و در نزد خدا
مبغوض. خدا ایجاد محبّت و مودّت نموده و از بندگانش
الفت و محبّت خواسته عداوت نزد او مردود است و اتّحاد و الفت مقبول.
خامساً از جمله تعالیم حضرت بهاءالله اینست که جمیع عالم
باید تحصیل معارف کنند تا سوء تفاهم از میان بر خیزد
جمیع بشر متحد شوند و ازاله سوء تفاهم بنشر معارف
است. لهذا بر هر پدری لازم است که اولاد را تربیت
نماید اگر روزی عاجز باشد هیئت اجتماعیّه باید اعانت
نماید تا معارف تعمیم یابد و سوء تفاهم بین بشر زائل گردد.
سادساً آنکه نساء اسیر بودند حضرت بهاءالله
اعلان وحدت حقوق رجال و نساء فرمود که مرد و زن هر دو
بشوند و بندگان یک خداوند. نزد خدا ذکور و اناث نیست
هر کس قلبش پاک تر و عملش بهتر در نزد خدا مقربّ تر
خواه مرد باشد خواه زن. این تفاوتی که الآن مشهود
است از تفاوت تربیت است زیرا نساء مثل رجال تربیت
نمیشوند اگر مثل رجال تربیت شوند در جمیع مراتب

متساوی شوند زیرا هر دو بشرند و در جمیع مراتب مشترک

ص ۴۸

خدا تفاوتی نگذاشته .

سابقاً وحدت لسان لازم است که لسانی ایجاد نمایند که جمیع بشر تحصیل آن لسان نمایند. پس هر نفسی محتاج دولسان است یکی خصوصی یکی عمومی تا جمیع بشر زبان یکدیگر بدانند و باین سبب سوء تفاهم بین ملل زائل شود. زیرا جمیع یک خدا را میپرستند کلّ بندگان یک خداوندند سوء تفاهم سبب این اختلافات است چون زبان یکدیگر را بدانند سوء تفاهم نماند جمیع با هم الفت و محبت نمایند شرق و غرب اتحاد و اتفاق کنند .

ثامناً عالم محتاج صلح عمومی است. تا صلح عمومی اعلان نشود عالم راحت نیابد. لابدّ دول و ملل باید محکمه کبری تشکیل نمایند تا اختلافات را بآن محکمه کبری راجع کنند و آن محکمه کبری فیصل نماید مانند اختلافاتی که بین افراد است محکمه فیصل میکند همینطور اختلافات دول و ملل را محکمه کبری فیصل نماید تا مجالی برای قتال نماند. حضرت بهاءالله پنجاه سال پیش بجمیع ملوک نوشت جمیع این تعالیم در الواح ملوک و الواح سائره مندرج و چهل سال پیش در هند طبع و نشر شد تا تعصب را از میان بشر محو کرد. کسانی که متابعت بهاءالله نموده اند با هم در نهایت الفت و اتحادند. چون در مجلسی وارد میشوی

ص ۴۹

مسیحی یهودی زردشتی و مسلمان همه در نهایت الفت و محبتند جمیع مذاکراتشان درباره رفع سوء تفاهم است. باری، من چون بامریکا آمدم می بینم مردمانش خیلی محترم حکومت عادل و ملت در نهایت نجابت است از خدا میخواهم که این دولت عادل و ملت محترمه سبب شوند که اعلان صلح عمومی و وحدت عالم انسانی شود اسباب الفت ملل شوند چراغی روشن نمایند که عالم را روشنی بخشد و آن وحدت

عالم انسانی و اتحاد عمومی است. امیدوارم شماها سبب شوید که علم صلح عمومی در اینجا بلند گردد یعنی دولت و ملت آمریکا سبب شوند تا عالم انسانی راحت شود رضای الهی را حاصل نمایند و الطاف الهی شرق و غرب احاطه کند. پروردگارا مهربانا، این جمع توجّه بتو دارند مناجات بسوی تو نمایند در نهایت تضرّع بملکوت تو بتبتل کنند و طلب عفو و غفران نمایند. خدایا این جمع را محترم کن این نفوس را مقدّس نما انوار هدایت تابان کن قلوب را منور فرما نفوس را مستبشر کن جمیع را در ملکوت خود داخل فرما و در دو جهان کامران نما. خدایا ما ذلّیلیم عزیز فرما عاجزیم قدرت عنایت فرما فقیریم از کثر ملکوت غنی نما علیلیم شفا عنایت کن. خدایا برضای خود دلالت فرما و از شئون نفس و هوی مقدّس دار. خدایا ما را بر محبّت

ص ۵۰

خود ثابت نما بر جمیع خلق مهربان فرما موفّق بر خدمت عالم انسانی کن تا بجمیع بندگانت خدمت نمائیم جمیع خلقت را دوست داریم و بجمیع بشر مهربان باشیم. خدایا توئی رحیم توئی غفور توئی بزرگوار. انتهی . چون بقسمی از تعالیم مبارکه حضرت بهاءالله اطلاع حاصل شد در این رساله بشرح تعالیم مبارک وحدت عالم انسانی مبادرت میشود. قارئین گرامی برای تفصیل سایر تعالیم مبارکه بجزوات و رسائل مخصوصه بهریک مراجعه فرمایند .

XXXXXXXXXXXX

XXXXXXXX

ص ۵۱

این رساله مشتمل بر سه مطلب است از اینقرار:
مطلب اول - وحدت عالم انسانی که مقصود اصلی مظاهر مقدّسه و اسّ اساس است .
مطلب دوم - وحدت عالم انسانی جز بقوّه الهیه ممکن نیست .
مطلب سوم - عالم انسانی واحد و اختلاف الوان زینت عالم انسانی است.

اینک شرح مطالب مزبوره :

مطلب اول

وحدت عالم انسانی اسّ اساس است و مقصود اصلی مظاهر مقدّسه حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی:

" هر چند در قرون ماضیه این حقیقت نمایان نبود اما حال که عصر نورانی است و قرن علم و ترقّی عالم انسانی بعون و عنایت الهی این مسئله آشکار شد که جمعیت بشر بهم مرتبند و جمیع از یک عائله و اهل یک وطن و یک کره. عصر وحدت عالم انسانی است و زوال اوهام قرون ماضیه.

ص ۵۲

هر دانشمندی احساس مینماید که این قرن وحدت و اتّحاد است و تعصّبات وهمیه رو بزوال. لهذا امیدواریم سوء تفاهم بین ملل بکلی از میان برخیزد تا بدانند که اسّ اساس رحمانی وحدت عالم انسانی است و مقصود اصلی مظاهر الهیه تربیت عالم بشری.

مطلب دوم

وحدت عالم انسانی جز بقوّه الهیه حصول نپذیرد

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی: (۱)

".....آرزوی ما وحدت عالم انسانی است و مقصد ما صلح عمومی پس در مقصد و آرزو متحدیم. و در عالم وجود مسائلی از این دو مسئله مهمتر نمیشود. زیرا وحدت عالم انسانی سبب عزّت نوع بشر و صلح عمومی سبب آسایش جمیع من علی الارض لهذا در این دو مقصد متحدیم و اعظم از این مقاصد نه الیوم یک قوّه عظیمه ای لازم تا این مقاصد جلیله مجری گردد. شماها میدانید که امر صلح اکبر خیلی امر عظیمی است و جمیع قوای آفاق امروز ضدّ استقرار این امر. این ملل چنان گمان میکنند که حرب سبب سرور است و چنان گمان میکنند که تفرقه سبب عزّت است بگمان اینکه اگر ملّتی

بر ملّتی هجوم آورد و فتح و فتوحی نماید و مملکت و دولتی را مغلوب کند این سبب ترقّی آن ملّت و دولت است و حال آنکه این خطاء محض است. ملل را میتوان قیاس بر افراد عائله کنیم. عائله متشکّل از افراد است و هر ملّتی نیز متشکّل از افراد و اشخاص و اگر جمیع ملل را جمع کنید یک عائله عظیمه گردد. و این واضح است که نزاع و جدال بین افراد یک عائله سبب خرابی است همین نوع جنگ و حرب مابین ملل مورث انهدام عظیم است. خلاصه کلام جمیع کتب الهی و جمیع انبیاء الهی و جمیع عقلاء بشر جمعاً متحد و متّفق بر آنند که جنگ سبب خرابی است و صلح سبب آبادی کلّ متّفقند که جنگ بنیان انسانی براندازد. ولی یک قوّه عظیمه لازم که این صلح را اجرا نماید و این حرب را منع کند و وحدت عالم انسانی را اعلان کند زیرا مجرد علم به شیء کفایت نمیکند. انسان اگر بداند غنا خو بست غنی نمیشود انسان اگر بداند که علم ممدوح است عالم نمیشود انسان اگر بداند عزّت مقبول است عزیز نمیشود و علی هذا القیاس دانستن سبب حصول نیست. کراراً بگوئیم از دانستن خوبی صحّت انسان صحّت نمی یابد بلکه معالجه لازم دارد استعمال ادویه لازم دارد حکیم حاذق لازم دارد که مطّلع بر جمیع اسرار امراض باشد و مطّلع بر جمیع معالجات باشد و به حکمت

تامّ دستور العمل دهد تا صحّت کامل حاصل گردد. مجرد بدانیم که صحّت خو بست صحّت حاصل نمیشود قوّت و عمل لازمست. دیگر آنکه حصول هر شیء مشروط بسه چیز است: اول دانستن دوم اراده سوم عمل در تحقّق هر مسئله جمیع این سه چیز لازم. اول تصوّر خانه است بعد اراده ساختن بعد عمل و عمل موکول بقوّه ثروت آنوقت امید حاصل گردد. لهذا ما محتاج یک قوّه عظیمه هستیم که سبب اجرای امیدها شود. و این واضح است که بقوای مادّیه

این مقصد و آمال حاصل نمیشود اگر بگوئیم بقوه جنسیت حاصل می شود اجناس مختلفند. اگر بگوئیم بقوه وطنیت میشود اوطان مختلف است. و اگر بگوئیم اتحاد وحدت عالم انسان و صلح عمومی بقوه سیاسی میشود سیاسات ملوک مختلف است زیرا منافع دول و ملل مختلف است. پس واضح شد که جمیع اینها مختلف و محدود است و ممکن نیست جز بقوه معنویه و قوه روحانیه و فیوضات الهیه و نفثات روح القدس که در این قرن عظیم جلوه نموده جز باین ممکن نیست و الا این مقصد در حیز قوه میماند بحیز فعل نخواهد آمد. انتهى.

و نیز میفرمایند قوله الاحلی:

"..... جمیع ملل عالم شهادت میدهند که تا

وحدت عالم انسانی حاصل نگردد از برای بشر راحت و سعادت

ص ۵۵

حاصل نخواهد شد. محبت است که سبب حیات عالم انسانی است اتحاد است که اسباب سعادت بشر است. لکن هر چیز منوط باسباب است تا اسبابش مهیا نشود حاصل نمیشود. و مثلاً این چراغ را لابد لازم است که بلوری مهیا فتیله ای مهیا شود تا روشن گردد. ما میخواهیم که در میان بشر محبت حاصل شود محبت را روابطی لازم است. یکوقتی است روابط محبت وطن است یکوقتی است که اسباب محبت وحدت لسان است یکوقتی است که روابط محبت روابط جنسی است یکوقتی است که روابط محبت وحدت منافع است یکوقتی است که سبب محبت وحدت سیاسی است یکوقتی است که اسباب محبت تعلیم و تعلم است. این اسباب جمیعاً خصوصی است و محبت عمومی حاصل نخواهد شد بجهت اینکه این سبب محبت است میانه اهل یک وطن اما اهل اوطان دیگر محرومند. روابط جنسی سبب محبت میانه آن جنس است این روابط سبب رابطه عمومی نمیشود که روابط جنسی و تجارتنی و سیاسی و وطنی اسباب ارتباط عمومی شود زیرا روابط جسمانی است

مادی است روابط مادیّه محدود است زیرا ماده ای که محدود است روابطش نیز محدود است. پس معلوم شد

ص ۵۶

اعظم روابط و وسیله بجهت اتّحاد بین بشر قوه روحانیّه است چونکه محدود بحدودی نیست؟

مطلب سوم

عالم انسانی واحد و اختلاف الوان زینت عالم انسانی است
حضرت عبدالههء میفرمایند قوله الاحلی:

" فی الحقیقه عالم انسانی یک خاندان و یک سلاله است بحسب اختلاف مناطق بمرور دهور الوان مختلف شد. در ممالک حاره از شدت تأثیر آفتاب بمرور احقاب جنس اسود پیدا شد و در مناطق شمالی از شدت سرما و عدم تأثیر حرارت بمرور دهور جنس ابیض پیدا شد در منطقه متوسطه جنس اصفر و جنس اسمر و جنس احمر حاصل گشت. اما فی الحقیقه نوع بشر یک جنس است چون جنس واحد است البتّه باید اتّحاد و اتّفاق حاصل گردد نه اختلاف و ابتعاد. سبحان الله حیوان با وجود آنکه اسیر طبیعت است و طبیعت بتمامه حاکم بر آن است باز اهمّیتی بالوان نمیدهد. مثلاً ملاحظه مینمائی که کبوتران سیاه و سفید و زرد و آبی و الوان مختلفه با یکدیگر در کمال اتّلاف ابداً اهمّیت بالوان نمیدهند و همچنین اغنام و بهائم با وجود اختلاف الوان

ص ۵۷

در نهایت محبت و اتّحادند. ولی انسان عجیب است که الوان را مایه نزاع قرار داده و در میان سفید و سیاه نهایت بعد و اختلاف است. چون بگلستان در آئیم ملاحظه نمائیم که این گلهای رنگارنگ چقدر جلوه دارد اختلاف الوان زینت گلستان است اگر یک رنگ باشد جلوه ندارد زینت گلستان در این است که گلهای رنگارنگ باشد. پس معلوم شد که اختلاف الوان زینت عالم انسان است پس نباید سبب اختلاف گردد.

امیدوارم که شما سبب شوید و بجان بکوشید که در میان
سیاه و سفید الفت و محبت حاصل گردد. (۱)

(۱) لوح مبارک برای مستر ماکسول - شیکاگو

ص ۵۸

" اهمّ مقاصد نشر محبت الله و الفت و اتحاد بين نفوس است
اینست امتیاز انسان از حیوان " حضرت عبدالبهاء

رسالة دین باید سبب الفت و محبت باشد

مقدمه - مجملی از تعالیم مبارکه حضرت بهاء الله

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

" اما تعالیم حضرت بهاء الله اول تحرری حقیقت

است. اساس جمیع انبیاء حقیقت است و حقیقت یکیست.

حضرت ابراهیم منادی حقیقت بود حضرت موسی خادم

حقیقت بود حضرت مسیح مؤسس حقیقت بود حضرت محمد

مروج حقیقت بود حضرت اعلی مبشر حقیقت بود و حضرت

بهاء الله نور حقیقت. حقیقت ادیان الهی یکیست در

حقیقت اختلاف نیست. اما تقالید چون مختلف است

سبب اختلاف و جدال گشته. اگر تحرری حقیقت و ترک تقالید

شود جمیع ملل متحد گردند زیرا اختلافی در حقیقت

ص ۵۹

ادیان نیست بلکه در تقالید است.

ثانی تعلیم حضرت بهاء الله وحدت عالم انسانی است

که فرمود جمیع بندگان خداوندند کل را او خلق کرده

رزق میدهد می پروراند جمیع در بحر رحمت او مستغرق اند

و خدا بهمه مهربان. ما چرا بیکدیگر نامهربان باشیم؟ ما باید

اطاعت سیاست الهی نمائیم. آیا ما از سیاست الهی سیاستی بهتر میدانیم؟

ثالث فرمود دین با علم توأم است زیرا دین و علم

هر دو حقیقت است اگر دین مخالف حقیقت باشد وهم
است و هر مسئله دینی که مخالف علم صحیح و عقل کامل باشد
شایان اعتماد نه. پس تقلید و رسوماتی که منافی علم و ترقی است باید زائل نمود.
رابع دین باید سبب اتحاد باشد قلوب را بیکدیگر
ارتباط دهد. حضرت مسیح و انبیاء الهی بجهت الفت
و اتحاد آمدند پس اگر دین سبب اختلاف شود نبودن آن مرجح است.
خامس تعصب دینی و تعصب جنسی و تعصب وطنی
و تعصب سیاسی سبب جدال است و هادم بنیان انسانی
باید جمیع این تعصبات را ترک نمود.
سادس صلح اکبر است. عالم بشر باید در صلح اکبر

ص ۶۰

باشد تا نور این صلح بر دول و ملل عالم نتابد عالم انسانی آسایش نیابد.
سابع مساوات حقوق رجال و نساء است. باید نساء
تربیت و تعلیم یابند تا ترقی کنند و بدرجه رجال رسند.
از این قبیل تعالیم بسیار. انتهی (لوح مبارک)
چون بر اثر مطالعه قسمتی از تعالیم مبارکه در ضمن بیان
مبارک مزبور مختصر اطلاعی برای خوانندگان عزیز حاصل گردید
در اینمقام قسمتی از بیانات حضرت عبدالبهاء را که در باره
تشریح تعلیم " دین باید سبب محبت باشد " فرموده اند،
مینگارد و شرح تعالیم دیگر هر کدام در رساله مخصوصه مندرج خواهد گردید.
این رساله مشتمل بر سه مطلب است از اینقرار:
مطلب اول - در بیان اینکه ادیان الهیه بجهت محبت بین بشر نازل شده .
مطلب دوم - در بیان اینکه خداوند رحمت محض است
و شیطان بغض و عداوت صرف .
مطلب سوم - در بیان اینکه دین نه تنها سبب محبت است
بلکه اعظم قوتی است که در عالم وجود برای الفت و محبت متصور است .

ص ۶۱

مطلب اول

در بیان اینکه ادیان الهیه بجهت محبت بین بشر نازل شده

حضرت بهاء الله میفرماید قوله تعالی :

" اشراق نهم (۱) دین الله و مذهب الله محض اتحاد و اتفاق اهل عالم از سماء مشیت مالک قدم نازل گشته و ظاهر شده آنرا علت اختلاف و نفاق مکنید. سبب اعظم و علت کبری از برای ظهور و اشراق نیر اتحاد دین الهی و شریعه ربانی بوده نمو عالم و تربیت امم و اطمینان عباد و راحت من فی البلاد از اصول و احکام الهی. اوست سبب اعظم از برای این عطیه کبری کأس زندگانی بخشد و حیات باقیه عطا فرماید و نعمت سرمدیه مبدول دارد. " انتهى
حضرت عبدالههء میفرماید قوله الاحلی: (۲)

" ادیان الهیه بجهت محبت بین بشر نازل شده بجهت الفت نازل شده بجهت وحدت عالم انسانی نازل شده ولی افسوس که صاحبان ادیان نور را بظلمت مخلوط کرده اند هر یک هر پیغمبری را ضد دیگری می‌شمارند. مثلاً

(۱) لوح مبارک اشراقات (۲) خطابه مبارکه در انجمن
حریت ادیان در شهر بستن - امریکا ۲۵ ماه می ۱۹۱۲

ص ۶۲

یهودیان مسیح را ضد موسی میدانند مسیحیان حضرت زردشت را ضد مسیح میدانند بودائیان حضرت زردشت را ضد بودا میدانند و کل حضرت محمد را ضد جمیع میدانند و جمیع منکر حضرت باب و حضرت بهاء الله و حال آنکه این بزرگواران مبدئشان یکی است مقصدشان یکی است و جمیع متحد و متفقند اساس تعالیشان یکی است حقیقت شریعتشان یکی است جمیع بیک خدا تبلیغ کردند و جمیع شریعت یک خدا را ترویج کردند. مثلاً حضرت زردشت پیغمبری بود بر مذاق حضرت مسیح تماماً و هیچ تفاوتی در بین تعالیشان نیست و همچنین تعالیم بودا ابداً مخالفت با تعالیم حضرت مسیح ندارد و همچنین سایر انبیاء. این نفوس مبارکه مبدئشان یکی بود مقصدشان یکی بود شریعتشان یکی بود تعالیشان یکی بود. و لکن یا اسفا

که بعد از آن تقالیدی در میان آمد و آن تقالید سبب اختلاف شد زیرا این تقالید حقیقت نبود اوهام بود و بکلی مخالف شریعت مسیح و بر ضدّ تعالیم و نوامیس الهی و چون مخالف بود سبب نزاع و جدال گشت. در حالیکه ادیان باید با یکدیگر نهایت الفت داشته باشند نهایت اختلاف را پیدا کرده اند عوض آنکه دلجوئی از همدیگر نمایند بقتال برخاسته اند عوض آنکه تعاون و تعاضد یکدیگر کنند

ص ۶۳

بمحاربه با یکدیگر پرداختند. اینست که عالم انسانی از بدایتش تا الآن راحت نیافته همیشه بین ادیان نزاع و جدال بوده و جنگ و قتال بوده. اگر نظر بحقیقت آنها کنید شب و روزگریه نمائید زیرا امرالله را که اساس محبت است اسباب مخالفت کرده اند. زیرا شریعت الله مانند علاج است و اگر در محلّ خود صرف شود سبب شفا است. و لکن یا اسفا که این علاجه در دست طبیب غیر حاذق بود علاجی که سبب شفا گردد سبب مرض شد عوض آنکه سبب حیات باشد سبب ممات شد عوض آنکه سبب نورانیت شود سبب ظلمانیت شد زیرا این علاجه در دست طبیب غیر حاذق افتاد و طبیب غیر حاذق حیات نبخشد و از علاجش ثمری حاصل نگردد بلکه سبب ممات شود.

حضرت بهاءالله شصت سال پیش در ایران ظاهر شد و در آن مملکت در میان ادیان و مذاهب و اجناس نهایت بغض و عداوت حاصل بود بدرجه ای که رؤسای یکدیگر را سبّ و لعن میکردند و جمیع خون یکدیگر را میخوردند. حضرت بهاءالله اعلان وحدت عالم انسانی کرد و اعلان نمود که دین باید سبب محبت و الفت شود و سبب حیات باشد اگر دین سبب عداوت باشد عدمش بهتر از وجود آن است زیرا مقصد محبت بین بشر است چون از دین عداوت

ص ۶۴

بین بشر حاصل شود البتّه معدوم باشد بهتر است"

مطلب دوم

در بیان اینکه خداوند رحمت محض است و شیطان بغض و عداوت صرف حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

" ادیان موجوده اساسشان اساس واحد بوده و آن اساس حقیقت است و سبب الفت و محبت بشر و علت ترقی نوع انسانست . لکن بعد از هر یک از مظاهر الهیه کم کم آن نور حقیقت پنهان شد ظلمات اوهام و تقلید بمیان آمد عالم بشر گرفتار آن ظلمات گشت روز بروز عداوت شدید شد تا بدرجه ای رسید که هر ملت دشمن ملت دیگر شد بشانیکه اگر موانع سیاسی نبود همدیگر را بکلی معدوم و مضمحل میکردند . حالا دیگر بس است باید تحرّی حقیقت کنیم از این اوهام بگذریم . الحمد لله کلّ بندگان یک خداوندیم جمیع در ظلّ عنایت او هستیم مشمول الطاف اوئیم خدا به جمیع مهربان است ، ما چرا نامهربان باشیم ؟ خدا با جمیع صلح است ، ما چرا در جنگ باشیم ؟ نهایت بعضی نادانند باید تعلیم نمود اطفالند باید تربیت کرد علیل و مریضند باید معالجه نمود علیل را نباید مبعوض شمرد طفل را

ص ۶۵

نباید بدگفت باید در چاره و علاج کوشید . جمیع انبیاء بجهت تربیت آمدند تا نفوس غیر بالغه را ببلوغ رسانند و الفت و محبت بین جنس بشر اندازند نه بغض و عداوت . زیرا خدا از برای بندگانش خیر خواسته نه شرّ هر کس برای بندگان او شرّ خواهد مخالف خداست و بر مسلک الهی نیست بلکه بر مسلک شیطانست چه که صفت الهی رحمت است و صفت شیطانی صفت نقتت هر کس با بندگان مهربان باشد متابعت خدا نموده و هر شخص با بندگان نامهربان مخالفت خدا کرده زیرا خدا رحمت محض است . محبت صرف است و شیطان بغض محض است و عداوت صرف . پس بدانید که در هر محفلی محبت است آن محفل محفل رحمن است و هر جا عداوتست وسوسه شیطان است . انبیای الهی بجهت آن آمدند که نفوس مظاهر رحمن باشند

و در قلوب محبت و وداد اندازند چه که حیوان اسیر طبیعت است و بمقتضای طبیعت حرکت مینماید و ملاحظه خیر و شر ندارد اما انبیاء بجهت تعلیم خیر آمدند نه شر تا نفوس بمقتضای عدل و انصاف حرکت کنند نه بمقتضای طبیعت هر امر که موافق عدل و عقل است مجری دارند ولو مخالف طبیعت باشد و آنچه منافی عقل و انصاف است متروک شمارند ولو موافق طبیعت باشد. پس انسان باید متابعت رحمانیت

ص ۶۶

الهی کند. اما نفوس ناقصه تابع طبیعتند هر قسم میل طبیعت باشد مجری میدارند اسیر جسمانیاتند از فیوضات روحانیّه خبر ندارند. زیرا در انسان دو جنبه است جنبه رحمانی و جنبه حیوانی. جنبه رحمانی صلح و صفاست و محبت و وفا اما جنبه حیوانی نزاع و جدال است و حرب و قتال. اگر در انسان جنبه حیوانی غلبه کند اضلّ از حیوان است اگر جنبه الهی غالب شود ملائکه یزدان است. تعلیم انبیاء بجهت این بوده که جنبه حیوانی مغلوب شود تا نفوسی که اسیر طبیعتند نجات یابند و جنبه آسمانی غلبه نماید. و آن جنبه الهی عبارت از فیض روح القدس است عبارت از تولّد ثانی است هر کس دارای آن جنبه باشد خیر خواه عموم است بجمیع خلق مهربان است با هیچ مذهبی عداوت ندارد و از هیچ دینی تزییف نکند زیرا اساس ادیان الهی یکی است. اگر بآن اساس رجوع نمائیم متحد شویم اما اگر بتقالید رجوع کنیم مختلف شویم زیرا تقالید مختلف است و اساس ادیان الهی واحد تقالید سبب اختلاف و کلفت است و اساس ادیان الهی باعث اتحاد و الفت مظاهر الهیه چقدر مهربانند که بر صلیب طلب مغفرت قاتلان میفرمایند. پس ما باید متابعت مظاهر الهیه کنیم بر مسلک انبیاء مشی و سلوک نمائیم و از ظلمت تقالید بگذریم.

ص ۶۷

از شماها سؤال میکنم، آیا خدا ما را برای محبت آفریده

یا برای عداوت؟ یقین است بجهت الفت و محبت خلق فرموده. پس ما باید ملتفت باشیم زیرا نفوسی را منافع شخصیّه و میدارد که از حقّ چشم پوشند آنها غیر از مقصد شخصی نخواهند و جز در ظلمات اعراض سیر ننمایند. ملاحظه نمائید که چون حضرت مسیح ظاهر شد چقدر ناملايمات دید. با وجود این عاقبت اقوام مختلفه و احزاب متنوعه را جمع فرمود اقوام رومانیان و یونانیان و سریانیان و مصریان همه در نهایت عداوت بودند حضرت مسیح بنفثات روح القدس جمیع را متحد فرمود الفت بین قلوب انداخت اختلاف بر طرف شد نزاع و جدال از میان رفت در ظلّ مسیح کلّ در نهایت صلح زندگانی نمودند. آیا اینکه اطاعت مسیح کردند بهتر بود یا اگر اطاعت شیطان و عداوت و طغیان مینمودند؟ حال امید است که ملل و امم شرق و غرب در این قرن مبارک حضرت بهاءالله بنفثات روح القدس زنده شوند و جمیع متحد گردند کلّ متابعت اساس ادیان الهی کنند و آن حقیقت واحد است اختلاف و تعدّد قبول ننماید. وقتی که کلّ تحرّی حقیقت کنند متحد شوند وحدت عالم انسانی جلوه نماید صلح اکبر ظاهر شود. باری، در حقّ شماها دعا میکنم که ای پروردگار، این جمع محض محبت

ص ۶۸

باین محفل آمدند و با کمال حبّ و وفاق حاضر شدند. خدایا رویها را منور کن ارواح را ببشارت کبری مستبشر فرما چشمها را بمشاهده آیات هدی روشن کن و گوشها را باستماع ندای احلی ملتدّ نما. پروردگارا خطاکاریم تو مغفرت کن گنه کاریم تو عفو فرما در پناه خود پناه ده نقصان را بغفران خود کامل کن این نفوس را از عالم اوهام برهان و بحقیقت دلالت نما تا تحرّی حقیقت کنند از عالم ناسوت دور شوند و بعالم ملکوت نزدیک گردند از جهان ظلمانی بفضای نورانی درآیند از ظلمات امکان برهان بانوار لامکان منور فرما مظاهر انوار کن و مطالع آثار نما از غیر خود بیزار فرما و مطلع بر اسرار کن. ای پروردگار

تو آمرزگاری و دانا تو بخشنده ای و توانا و توئی قادر و بینا " (۱)

(۱) خطابات مبارکه

ص ۶۹

مطلب سوم

در بیان اینکه دین نه تنها سبب محبت است بلکه اعظم قوتی است که در عالم وجود برای الفت و محبت متصور است . حضرت عبدالههء میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

هو الله

"..... ادیان الهی باید سبب الفت و محبت بین بشر شود زیرا اساس ادیان الهی محبت است . کتب مقدسه را مطالعه کنید که اساس دین الهی محبت است . هر چند قوای دیگر هم ممکن است سبب الفت گردد لکن هیچ چیز مثل دین سبب الفت نمیشود . مثلاً ملاحظه کنید که اساس دین الهی در زمان مسیح و بعد از آن سبب الفت شد . وقتیکه حضرت مسیح ظاهر شد امم رومان یونان کلدان آشور مصر جمیع با یکدیگر در نهایت عداوت و بغضاء بودند مع ذلک بزودی جمیع متحد و متفق شدند و نهایت الفت و محبت با یکدیگر پیدا کردند امم مختلفه امت واحده شدند . پس از این فهمیدیم که دین الهی سبب محبت و الفت است سبب عداوت و بغضاء نیست . همینطور وقت ظهور

(۱) نطق مبارک در لندن - خطابات ص ۲۲۱

ص ۷۰

حضرت موسی نهایت اتحاد بین بنی اسرائیل حاصل شد . باز مبرهن شد که دین نه تنها سبب محبت است بلکه اعظم قوتی است که در عالم وجود برای الفت و محبت متصور است قوای سائر و سیاسیّه نمیتواند از عهدۀ این اتحاد برآید نمیتواند ارتباط بین قلوب دهد هکذا علم و معارف نمیتواند

اینطور محبت بین قلوب بیندازد آن قوه قوه دین است که حیات جاودانی میبخشد قوه دین است که ریشه عداوت و بغضا را از بین بشر برمیاندازد. بتاریخ رجوع و ملاحظه کنید که دین چگونه سبب الفت و محبت شده. یعنی اساس جمیع ادیان محبت است لکن تقالید سبب عداوت و بغضاء است. چون اساس ادیان الهی را تحرّی کنیم می بینیم خیر محض است و چون نظر به تقالید موجوده کنیم می بینیم شرّ است چه که اساس دین الهی یکی است لهذا سبب الفت است و لکن تقالید چون مختلف است لهذا سبب بغض و عداوت است. الآن اقوام متحاربه در بالکان اگر اساس دین الهی را بیابند فوراً با یکدیگر مصالحه کنند زیرا جمیع ادیان الهی دلالت بر وحدت و محبت میکند و لکن هزار افسوس که اساس دین الهی را فراموش کردند و متمسک بتقالیدی شدند که مخالف اساس دین الهی است لهذا خون همدیگر میریزند و خانمان یکدیگر خراب میکنند.

ص ۷۱

انبیای الهی چقدر صدمات دیدند چقدر بلایا کشیدند بعضی محبوس شدند بعضی سرگون شدند بعضی شهید شدند حتی جان را فدا کردند. ملاحظه کنید حضرت مسیح چه بلایا کشید آخر صلیب را قبول فرمود تا آنکه بین بشر محبت و الفت حاصل گردد و قلوب با یکدیگر ارتباط یابد و لکن وا اسفا که اهل ادیان فراموش کردند و از اساس ادیان الهی غافل ماندند و باین تقالید پوسیده متمسک شدند و چون این تقالید مختلف است لهذا با یکدیگر جنگ میکنند. هزار افسوس که آنچه را خدا سبب حیات قرار داده سبب ممات کردند امری را که خدا سبب نجات قرار داده سبب هلاک کردند دین را که سبب نورانیت عالم انسانی است سبب ظلمت قرار دادند. صد هزار افسوس باید بر ادیان گریه کرد چگونه این اساس فراموش شده و اوهمات جای آنرا گرفته و چون اوهمات مختلف است لذا جنگ و جدال است. با وجودی که این قرن نورانی است

قرن علوم و فنون است قرن اکتشافات است قرن کشف حقایق اشیاء است قرن عدالت است قرن آزادی است با وجود این ملاحظه میکنید که حرب است بین ادیان حرب است بین اقوام حرب است بین دول حرب است بین اقالیم. چقدر جای تأسف است باید نشست و گریست.

ص ۷۲

در زمانیکه در ایران حرب و جدال بود حرب بین ادیان بود حرب بین مذاهب بود ادیان دشمن یکدیگر بودند از یکدیگر احتراز میکردند و یکدیگر را نجس میدانستند حرب بین اقوام بود حرب بین دول بود حرب بین اقالیم بود در همچو وقتی و همچو ظلمتی حضرت بهاءالله ظهور کرد و آن ظلمات را زائل کرد اعلان وحدت عالم انسانی فرمود اعلان وحدت عمومی کرد اعلان وحدت جمیع ادیان کرد اعلان وحدت جمیع اقوام کرد. کسانی که آن حضرت را پذیرفتند الآن با یکدیگر در نهایت الفتند این سوء تفاهمی که بین ادیان بود زائل شد. الآن در ایران و سایر بلاد شرق مجامعی تشکیل میشود از جمیع ادیان که با یکدیگر در نهایت الفت و محبتند. مثلاً ملاحظه میکنی مسیحی ، مسلمان ، یهود ، زردشتی ، بودائی در نهایت الفت در یک انجمن جمع میشوند و جمیع متحد و متفقند نه نزاعی نه جدالی نه حربی نه قتالی بلکه با یکدیگر در نهایت الفتند زیرا تقالید را فراموش کردند و اوهمات را کنار گذاشتند تمسک به اساس ادیان الهی کردند و چون اساس ادیان الهی یکی است حقیقت است و حقیقت تعدد قبول نکند لهذا با یکدیگر در نهایت ارتباطند بدرجه ای که ممکن جان خود را فدا میکنند. اما احزاب دیگر که نصائح

ص ۷۳

حضرت بهاءالله را قبول نکردند الی الآن در جنگ و نزاعند و دیگر از تعالیم حضرت بهاءالله اینست که دین باید سبب الفت و محبت باشد اگر سبب بغض و

عداوت شود بی دینی بهتر است زیرا دین علاج امراض
انسانی است اگر علاج سبب مرض گردد البته ترک آن
اولی است اگر دین سبب عداوت گردد عین شرّ است
لهذا عدمش بهتر از وجود انتهى

ص ۷۴

رسالة لزوم تطابق دین با علم و عقل

مقدمه : اشاره اجمالی بتعالیم مبارکه حضرت بهاء الله
حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

هو الله

"..... تعالیم بهاء الله جامع جمیع تعالیم کتب
مقدسه است . و از این گذشته تعالیم مخصوصه دارد که
نورانیّت عالم انسانی است و روح این عصر است .
اول - وحدت عالم انسانی است که جمیع بشر
اغنام الهی و خدا شبان حقیقی و بجمیع مهربان . پس جمیع
شعوب و اقوام باید با یکدیگر در نهایت الفت و مهربانی باشند .
ثانی - تحرّی حقیقت است که جمیع تقلید را باید
ترک نمود و تحرّی حقیقت کرد .
ثالث - آنکه حقیقت دین باید سبب الفت و محبّت
و ارتباط و اتحاد بین بشر باشد و آلا بی دینی بهتر .
رابع - اینکه باید دین مطابق عقل و علم باشد و آلا اوهام است .

ص ۷۵

خامس - اینکه تعصّب دینی ، تعصّب جنسی ، تعصّب
وطني ، تعصّب سیاسی هادم بنیان انسانیت و سبب قهر و غضب الهی .
سادس - مساوات بین رجال و نساء و امثال ذلک
و در نطقهای امریکا مفصل مذکور مراجعه نمائید واضح گردد . انتهى
چون برای قارئین گرامی از قرائت بیانات مبارکه فوق
اطلاع اجمالی ببعضی از تعالیم مبارکه حضرت بهاء الله

حاصل گردید اینک در این رساله بتفصیل و تشریح لزوم تطابق دین با عقل و علم می پردازد و سایر تعالیم مبارکه نیز هر یک بطور مستقلّ و علیحده در ضمن رساله مخصوصه شرح و بسط داده خواهد شد . رساله لزوم تطابق دین با علم و عقل مشتمل بر ۹ مطلب است از اینقرار :

مطلب اول - در بیان اینکه دین الهی مروج علم است .
مطلب دوم - در بیان اینکه رکن اعظم دین علم و دانائی است .
مطلب سوم - اعظم منقبت عالم انسانی علم است .
مطلب چهارم - علم بر دو قسم است .
مطلب پنجم - مقام علماء

ص ۷۶

مطلب ششم - در بیان اینکه دین باید با علم و عقل مطابق باشد.
مطلب هفتم - در بیان اینکه مقصود از علم و عقل علم حقیقی و عقل کلی الهی است .
مطلب هشتم - در بیان اینکه اگر عقل ضعیف ادراک نکند قصور از عقل است نه از دین .
مطلب نهم - در بیان اینکه عقول جزئیّه مصدر خطا هستند . و در بیان معنی عقل کلی الهی که دین باید با آن مطابق باشد

مطلب اول

در بیان اینکه دین الهی مروج علم است
حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

"..... در این ایام بعضی از بی فکران چنان گمان کرده اند که فنون مخالف حقائق و معانی منزله از ربّ بیچون است . و حال آنکه آنچه بوحی الهی نازل حقیقت واقع و آنچه از مسائل فنیّه و افکار فلاسفه مخالف نصّ صریح کتابست آن نقص در علوم و فنون است نه در حقائق و معانی مستنبط از جمال معلوم . چنانکه در قرآن آیاتی مصرّح نازل که مخالف آراء حکمیّه و مسائل فنیّه و قواعد ریاضیّه

ص ۷۷

اهل فنون آن عصر بوده لهذا گمان شد که این نصوص الهیه خلاف واقع زیرا مخالف قواعد فنیّه ریاضیه مسلّمه در آفاق بود. و در آن زمان مسائل ریاضیه بتمامها مؤسس بر قواعد بطلمیوسیّه بود و مجسطی در جمیع اقالیم مسلّم جمیع اهل فنون بود. و مبنای رصد بطلمیوس بر سکون ارض و حرکت افلاک بود و نصوص قرآنیّه چنانچه میفرماید "و کلّ فی فلک یسبحون" مخالف آن. و همچنین از اساس رصد بطلمیوس آفتاب را حرکت فلکی قائل و نصّ قرآن آفتاب را حرکت محوری ثابت چنانچه میفرماید "والشّمس تجری لمستقرّ لها ذلک تقدیر العزیز العلیم". ولی بعد از آنکه اصحاب فنون و ریاضیون هزار سال تدقیق کردند و تحقیق نمودند و آلات و ادوات راصده ایجاد کردند و رصد نجوم نمودند واضح و مشهود شد و ثابت و محقق گشت که نصّ صریح قرآن مطابق واقع و جمیع قواعد بطلمیوسیّه باطل انّ فی ذلک لعبرة لاولی الالباب. سبحان الله بعضی اهل معارف را گمان چنین که دین مخالف علم و معارض آن بلکه نعوذ بالله سبب استیلاء جهل بر جمیع مردمان زیرا گویند که علم را دلیل و برهان و دین را نه اساسی نه بنیان. و حال آنکه دین الهی مروج علم است و مؤسس فنون و مبین مسائل و شارح حقائق. چنانکه قوم عرب در نهایت جهالت

ص ۷۸

بودند بلکه کور و کر و بمتابه بهائم در جزیره العرب برحله الشّتاء و الصّیف مألوف و به اقبیح اعمال و اشنع عادات موصوف. چون جمال محمّدی از افق یثرب و بطحاء جلوه نمود دین الله چنان قدرت و قوتی بنمود که در اندک زمانی این اقوام جاهله در جمیع علوم و فنون سر حلقه دانایان شدند و نواقص علوم و فنون فیلسوفان را اکمال نمودند. و همچنین در جمیع مراتب ترقی باوج اعلی رسیدند چنانکه بغداد مرکز علوم شد و بخارا مصدر فنون گشت و علم چنان رایتی در اندلس بلند نمود که جمیع دانایان اروپ در مدارس قرطبه و کوردوفان آمده اقتباس انوار علم را از مشکاة مدارس

اسلام مینمودند. از آنجمله جوانی از اهالی اروپا در مدارس کوردوفان از ائمه دین اسلام تحصیل علوم و فنون نمود و چون به اروپا مراجعت کرد چنان جلوه ای نمود که او را در مدتی قلیله بسمت پاپ انتخاب نمودند و بجمع اقالیم اروپا حکمران شد. و این تفصیل در تاریخ فرانسوی مذکور و تاریخ مذکوره مطبوع. باری این بنصوص تاریخیه مشهور. و همچنین ملاحظه نمائید که قوم اسرائیل در بلاد مصر در نهایت ذلت و اسیری بودند و در صحرای جهل و نادانی سرگردان. چون حضرت کلیم مهدی بنار موقده الهی گشت و از شعله طور لمعه نور مشاهده فرمود بهدایت اسرائیل

ص ۷۹

برخاست آن قوم سرگشته و سرگردان و اسیر ظلم ستمگران و مخموم و محروم از جمیع علوم و فنون را بارض مقدسه کشانید و تاسیس دین الله فرمود و بنصایح پرداخت و وصایای الهی مجری داشت. در اندک زمانی اسرائیل در جمیع علوم و فنون ترقی نمود و آوازه بزرگواری اسرائیل بشرق و غرب رسید و صیت دانائی اقالیم عالم را بحرکت آورد. حتی فلاسفه یونان اکثری مانند سقراط و فیثاغورث بارض مقدس شتافتند و از اسرائیل تحصیل علوم و فنون نمودند و ببلاد یونان شتافتند یونانیان را دانا کردند و از خواب غفلت بیدار نمودند این بود که فلاسفه یونان در علوم و فنون آن صیت و شهرت یافتند. حال با وجود این دلایل باهره و براهین قاطعه که بنصوص جمیع تواریخ امم ثابت، آیا انصافست که کسی بر زبان راند که دین مخالف آئین معارف و علوم است؟ استغفرالله عن ذلک (۱) و نیز میفرمایند قوله الاحلی (۲)

"..... کرسی حکومت پاپ همیشه معارضه بعلم نمود حتی در اروپا مسلم شد که دین معارض بعلم است و علم مخرب بنیان دین و حال آنکه دین الله مروج حقیقت و

(۱) آفاقیه ص ۱۳۰ (۲) مفاوضات ص ۱۰۳

مؤسس علم و معرفت و مشوق بردانائی و تمدن نوع انسانی و کاشف اسرار کائنات و منور آفاق است. با وجود این چگونه معارضه بعلم نماید؟ استغفرالله. بلکه در نزد خدا علم افضل منقبت انسان و اشرف کمالات بشر است معارضه بعلم جهل است و کاره علوم و فنون انسان نیست بلکه حیوان بی شعور. زیرا علم نور است حیات است سعادت است کمال است جمال است و سبب قربیت درگاه احدیتست شرف و منقبت عالم انسانی است و اعظم موهبت الهی علم عین هدایت است و جهل حقیقت ضلالت. خوشا بحال نفوسی که ایام خویش را در تحصیل علوم و کشف اسرار کائنات و تدقیق حقیقت صرف نمایند و وای بر نفوسی که بجهل و نادانی قناعت کنند و بتقالیدی چند دل را خوش دارند و در اسفل درکات جهل و نادانی افتادند و عمر خویش را بباد دادند". انتهى .

مطلب دوم

در بیان اینکه رکن اعظم دین علم و دانائی است. حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

" اساس متین دین الله را ارکان متین مقرر و مسلم است. رکن اعظم علم و دانائی است و عقل و هوشیاری و

اطلاع بر حقائق کونیّه و اسرار الهی لهذا ترویج علم و عرفان فرض و واجب " انتهى. (۱)

مطلب سوم

در بیان اینکه اعظم منقبت عالم انسانی علم است. حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

" اعظم منقبت عالم انسانی علم است زیرا کشف حقائق اشیا است. و چون امروز خود را در مرکز علم می بینیم در این کلیّه (۲) که شهرتش بافاق رسیده لهذا نهایت سرور را دارم.

زیرا اشرف جمعیتی که در عالم تشکیل می‌گردد جمعیت علما است و اشرف مرکز در عالم انسانی مرکز علوم و فنون است. زیرا علم سبب روشنائی عالم است علم سبب راحت و آسایش است علم سبب عزت عالم انسانی است. چون دقت نمائید دولت علم اعظم از دولت ملوک است زیرا سلطنت ملوک منهدم میشود امپراطورها و قیصره مخلوع گردند و بکلی سلطنتشان زیر و زبر میشود اما سلطنت علم ابدی است و سرمدی انقضای ندارد. ملاحظه کنید فلاسفه که در قدیم بودند چگونه سلطنت آنها باقی است سلطنت رومان بآن عظمت منقرض شد سلطنت یونان بآن عظمت منقرض شد سلطنت شرق بآن عظمت منقرض شد و لکن سلطنت افلاطون

(۱) لوح مبارک احبای عشق آباد (۲) کلیه عبری یعنی دانشکده

ص ۸۲

باقی است سلطنت ارسطو باقی است. الان در جمیع کلیات و محافل علمیّه ذکر آنها باقی است و حال آنکه ذکر ملوک بکلی نسیاً منسیاً شده. پس سلطنت علم اعظم از سلطنت ملوک است چه ملوک ممالک را بخونریزی تسخیر کنند لکن شخص عالم بعلم فتح کند ممالک قلوب را در زیر نگین اقتدار در آورد از اینجهت سلطنتش ابدی است" (۱) و نیز میفرمایند قوله الاحلی: (۲)

" اعظم منقبت عالم انسانی علم است و انسان بعقل و علم ممتاز از حیوان است. انسان بعلم کاشف اسرار کائنات است. انسان بعلم مطلع بر اسرار قرون ماضیه گردد بعلم کشف اسرار قرون آتیه کند. انسان بعلم کشف اسرار مکنون کمون ارض نماید. انسان بعلم کاشف حرکات اجسام عظیمه آسمان گردد. علم سبب عزت ابدیه انسان است. علم سبب شرف عالم انسانی است. علم سبب حسن صیت و شهرت انسان است. علم کشف اسرار کتب آسمانی کند. علم اسرار حقیقت آشکار نماید. علم خدمت بعالم حقیقت کند. علم ادیان سابقه را از تقالید نجات دهد. علم کشف حقیقت ادیان الهی کند.

علم اعظم منقبت عالم انسانی است. علم انسانرا از اسارت طبیعت نجات دهد. علم شوکت و نوامیس طبیعت را درهم شکند. زیرا جمیع کائنات اسیر طبیعتند این اجسام عظیمه

(۱) خطابات ص ۲۰۷ (۲) خطابات طهران ص ۶۳

ص ۸۳

اسیر طبیعت اند کره ارض باین عظمت اسیر طبیعت است عوالم نبات و اشجار و حیوان اسیر طبیعت است هیچیک ابداً از قانون طبیعت تجاوز نتواند. این شمس باین عظمت بقدر ذره از قانون طبیعت خارج نشود. اما انسان بعلم خرق قانون طبیعت کند و بقوه علم نظام طبیعت را درهم شکند. و حال آنکه ذیروح خاکی است در هوا پرواز نماید بر روی دریا تازد در زیر دریا جولان نماید شمشیر از دست طبیعت گیرد و بر جگرگاه طبیعت زند و جمیع اینها را بقوه علم کند. مثلاً ملاحظه میکنیم که انسان این قوه برقیه عاصی سرکش را در شیشه حبس کند و صوت آزاد را حصر نماید و محیط هوا را بموج آرد و مخابره کند کشتی بر صحرا راند خشکی را دریا کند و کوه را خرق نماید شرق را همدم غرب کند جنوب و شمال را دست در آغوش نماید اسرار مکنونه طبیعت را آشکار کند و این خارج از قانون طبیعت است. جمیع این صنایع و بدایع را بقوه علم از حیز غیب بعالم شهود آرد. و جمیع این وقایع خارج از قانون طبیعت است ولی بقوه علم تحقق و وجود یابد. خلاصه جمیع کائنات اسیر طبیعت است مگر انسان آزاد است و این آزادی بواسطه علم است علم قواعد احکام طبیعت بهم زند نظام طبیعت درهم شکند و این بقوه علم کند. پس معلوم شد که علم اعظم

ص ۸۴

مناقب عالم انسانی است علم عزت ابدی است علم حیات سرمدی است. ملاحظه کنید حیات مشاهیر علماء را که هر چند جسم متلاشی شد ولی علمشان باقی است. سلطنت

ملوک عالم موقتی است ولی سلطنت شخص عالم ابدی است
و صیت شهرتش سرمدی. انسان دانا بقوت علم شهیر
آفاق شود و کاشف اسرار کائنات گردد شخص ذلیل بعلم
عزیز شود شخص گمنام نامدار گردد و مانند شمع روشن مابین
ملل درخشنده شود. زیرا علم انوار است و شخص عالم مثل
قندیل درخشنده و تابان. جمیع خلق میّت اند و علماء
زنده جمیع خلق گمنامند و علماء نامدار. مشاهیر علماء سلف
را ملاحظه کنید که ستاره عزّیشان از افق ابدی درخشنده است
و تا ابد آباد باقی و برقرار. لہذا من نہایت سرور را دارم
کہ در این دارالفنون حاضریم چنانست کہ این مرکز
عظیم شود و بانوار علوم جمیع آفاق را روشن کند کورہا را بینا
کند کران را شنوا نماید مردگان را زنده کند ظلمت زمین را
بنور مبدّل نماید. زیرا علم نور است و جہل ظلمت چنانچہ
در انجیل ذکر شدہ کہ حضرت اشعیاء فرمود کہ این خلق
چشم دارند ولی نمی بینند گوش دارند ولی نمی شنوند
عقل دارند ولی نمیفہمند و حضرت مسیح در کتاب مقدّس
میفرماید کہ من آنها را شفا میدہم. پس ثابت شد کہ نادان

ص ۸۵

میّت و دانا زنده نادان کور و دانا بینا نادان کر
و دانا شنوا و اشرف مناقب عالم انسانی علم است. الحمد لله
در این اقلیم علم روز بروز رو بترقی است و مدارس و دارالفنون ها
بسیار تأسیس شدہ است. و در این مدارس تلامذہ بنہایت
جہد میکوشند و کشف حقائق عالم انسانی میکنند. امیدم
چنانست کہ ممالک سائرہ اقتداء باین مملکت نمایند و مدارس
عدیدہ برای تربیت اولادہای خود برپا دارند و علم علم
را بلند کنند تا عالم انسانی روشن گردد و حقائق و اسرار
کائنات ظاہر شود این تعصّبات جاہلیہ نماند این تقالید
موہومہ کہ سبب اختلاف بین امم است از میان برود اختلاف
بدل بہ ائتلاف شود علم وحدت عالم انسانی بلند گردد
و خیمہ صلح عمومی بر جمیع اقطار عالم سایہ افکند. زیرا علم
جمیع بشر را متحد کند علم جمیع ممالک را یک مملکت نماید

جميع اوطان را يك وطن كند علم جميع اديان را دين واحد
نمايد زيرا علم كاشف حقيقت است و اديان الهی كلاً
حقيقت. ولی حال عالم بشر در بحر تقاليد غرق شده اند
و اين تقاليد اوهام محض است علم اين تقاليد را از ريشه
بر افكند و اين ابرهای ظلمانی كه حاجب شمس حقيقت است
متلاشی نمايد و حقيقت اديان الهی ظاهر گردد و حقيقت
چون یکی است جميع اديان الهی متحد و متفق گردند

ص ۸۶

اختلافی در میان نماند نزاع و جدال از پایه برافتد و وحدت
عالم انسانی آشكار گردد. علم است كه ازاله اوهام كند
علم است كه نورانيت ملكوت را هويدا نمايد. لهذا از خدا
خواهم كه روز بروز علم علم بلندتر گردد و كوكب علم
درخشنده تر شود تا جميع بشر از نور علم مستنير گردند
عقول ترقی كند احساسات زياد شود اكتشافات ترايد نمايد
انسان در جميع مراتب كمالات ترقی كند و در ظلّ خداوند
اكبر نهايت سعادت حاصل شود و اين مسائل جز بعلم
حقيقي مطابق واقع تحقق نيابد انتهى .

مطلب چهارم

علم بر دو قسم است

حضرت عبدالبهاء مي فرمايد: علم اعظم منقبت عالم انسانی
است علم سبب كشف حقائق است. ولی علم بر دو قسم است :
علوم مادّيه و علوم الهیّه . علوم مادّيه كشف اسرار
طبيعت كند علوم الهیّه كشف اسرار حقيقت نمايد. عالم
انسانی بايد تحصيل هر دو علم كند اكتفای بيك علم
ننمايد. زيرا هيچ پرنده ای بجناح واحد پرواز نكند بايد
بدو بال پرواز نمايد يك بال علوم مادّيه و يك بال علوم
الهیّه اين علم از عالم طبيعت و آن علم از ماوراء الطّبيعه

ص ۸۷

اين علم ناسوتی آن علم لاهوتی. مقصود از علم لاهوتی

کشف اسرار الهی است ادراک حقائق معنوی است فهم
حکمت بالغه است کشف حقیقت ادیان رحمانی است
و ادراک اساس شریعت الله است " انتهى (۱)

مطلب پنجم

در بیان اینکه فلاسفه و علما دارای مقام عظیم میباشند و بسیار محترمند.

حضرت بهاء الله میفرماید قوله الاحلی : (۲)

" انا نحبّ الحكماء الذين ظهر منهم ما انتفع به الناس
و ایدناهم بامر من عندنا انا کنا قادرین . ایاکم یا احبائى
ان تنکروا فضل عبادى الحكماء الذين جعلهم الله مطالع
اسمه الصانع بین العالمین . افرغوا جهدکم لیظهر منکم
الصنایع والامور الّتی بها ینتفع کلّ صغیر و کبیرا . انا نتبرّء من
کلّ جاهل ظنّ بانّ الحکمة هی التکلم بالهوى والاعراض عن
الله مولی الوری کما یسمع الیوم من بعض الغافلین " انتهى
حضرت عبدالبهاء میفرماید:

" فلاسفة الهیون نظیر سقراط و افلاطون و ارسطو

فی الحقیقه شایان احترام و مستحقّ نهایت ستایشند زیرا

(۱) نطق مبارک لیلۃ بعثت حضرت نقطه اولی جلّ ذکره الاعلی

نجم باختر جلد سوم شماره ۶-۷-۸ (۲) لوح حکماء

ص ۸۸

خدمات فائقه بعالم انسانی نموده اند و همچنین فلاسفه
طبیعیون متفتنون معتدل که خدمت کرده اند . ما علم و
حکمت را اساس ترقی عالم انسانی میدانیم و فلاسفه وسیع
النظر را ستایش مینمائیم " (۱)

مطلب ششم

دین باید مطابق علم و عقل باشد

حضرت عبدالبهاء میفرماید قوله الاحلی :

" حضرت علی داماد حضرت محمد فرموده اند هر مسئله
با علم موافق است باید با دین نیز موافق باشد آنچه را عقل

ادراک ننماید دین آنرا نباید قبول کند دین و علم توأمند
هر دینی مخالف با علم باشد صحیح نیست (۲) . "
و نیز میفرمایند قوله الاحلی :
" دین و علم توأم است از یکدیگر انفکاک ننماید. و از برای
انسان دو بال است که بآن پرواز نماید جناح واحد کفایت
نکند. هر دینی که از علم عاریست عبارت از تقالید است و مجاز است نه حقیقت (۲) "
و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

(۱) لوح دکتر فورال (۲) خطابه پاریس

(۳) خطابات طبع مصر ۳۲

ص ۸۹

" رؤسای ادیان امروز گمان میکنند که دین عبارت از
تقلید آباء و اجداد است لهذا هر قومی تشبث بتقالید
نموده آنرا حق میدانند و این تقالید چون حقیقت نیست
لهذا مخالف با یکدیگر است و از این سبب اختلاف و عداوت
بین بشر حاصل شده. زیرا همچنین گمان میکنند که دین
مخالف علم است و عقائد دینیّه را تفکر و تعمقی لازم نیست
و تطبیق بعقل و علم جائز نه زیرا عقل و علم مخالف دین
است. لهذا عقائد دینیّه باید مجرد عبارت از صرف تلقین
رؤسای روحانی باشد و آنچه آنان بگویند باید معتقد شد
ولو مخالف علم و عقل است ملاحظه در ملل عالم
فرمائید چگونه غرق در تقلید و اوهامند. یکی عبادت وهم
میکند یکی خدائی در عقل جزئی خود تصوّر نماید و آنرا
عبادت میکند و حال آنکه آنچه در عقل گنجد آن تصوّر است
یکی عبادت آفتاب میکند دیگری عبادت شجر و حجر
در ازمنه قدیمه بسیاری عبادت باد میکردند عبادت دریا
میکردند عبادت گیاه میکردند. اینها جمیعاً تقالید است
جمیعاً مخالف علم و عقل است و این اختلاف را سبب نزاع
و جدال و قتال مینمودند. پس انسان باید از جمیع تصوّرات
و تقالید آباء و اجداد عاری و بری باشد. مقصد اینست که
بدانید خدا علم و عقل را خلق کرده تا میزان فهم باشد

نباید اینچنین قوه ای را که موهبت الهی است معطل و معوق کنیم جمیع امور را باید بآن موازنه نمائیم. زیرا دین را عقل ادراک میکند اگر انسان عقل نداشته باشد دین را چگونه میفهمد این مشهود و واضحست که عقل و علم لازمست " انتهی (۱) .
و نیز میفرمایند قوله الاحلی (۲)

" مسیح فرمود پدر در من است لکن این را بقوانین علمیّه و عقلیّه باید مطابق نمود چه اگر مطابق نباشد اطمینان و یقین تامّ حاصل نشود. یوحنا فم الذّهب (غیر از یوحناى مُعمّدانى است) روزی در کنار دریا راه میرفت در اقایم ثلاثه فکر مینمود که چطور سه یک میشود و یک سه میخواست بعقل مطابق نماید. دید طفلی در کنار دریا آب دریا را در کاسه میریزد. باو گفت: چه میکنی؟ جواب داد: میخواهم دریا را در کاسه آب گنجایش دهم؟ گفت: چقدر تو جاهل هستی، چگونه میشود دریا را در کاسه جای داد طفل گفت: کار تو از من غریب تر است که میخواهی اقایم ثلاثه را در عقل بگنجانی. پس یوحنا فهمید که ممکن نیست این مسئله را تطبیق بعقل نمود و حال آنکه هر چیز را باید تطبیق بعقل و علم نمود و الا چگونه قابل قبول میشود؟

(۱) خطابات مصر ص ۲۳۵ (۲) نطق مبارک شب ۱۷ فوریه ۱۹۱۳

اگر من مطلبی بگویم و عقل شما قبول نکند چگونه، قبول میکنید؟ پس باید هر مسئله را تطبیق بعقل و علم نمائیم و تحقیق تامّ کنیم که چگونه پدر در پسر است؟ این ابوت و بنوت تفسیری است. حقیقت مسیحی مانند آینه است که شمس الوهیت در آن جلوه نمود. اگر این آینه بگوید این چراغ در من است یقین صادق است پس مسیح نیز صادق بود و از این تعدّد لازم نیاید آفتاب آسمان و آفتاب در آینه یکیست تعدّد ندارد. اینطور بیان میکنیم باید تحرّی

حقیقت نمود نه تقلید زیرا یهود منتظر مسیح بودند شبها
گریه و زاری میکردند که خدایا مسیح را بفرست ولی چون
اهل تقلید بودند وقتیکه حضرت مسیح ظاهر شد انکار کردند
اگر تحرّی حقیقت میکردند او را بصلیب نمیزدند بلکه می پرستیدند " انتھی .

مطلب هفتم

در بیان آنکه مقصود از علم علم حقیقی و مقصود از عقل
عقل کلی الهی است که دین باید با آن مطابق باشد
حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :
" علم و عقل نور است دین باید مطابق علم و عقل باشد

ص ۹۲

دین که مطابق عقل کلی نباشد جهل است . میگوئیم علم
و جهل نور و ظلمت اگر دین ضد علم باشد آن جهل است
پس باید دین مطابق عقل و علم باشد و این اختلافی که
در بین بشر است جمیع منبعث از جهل است . اگر آنها
دین را تطبیق بعقل الهی و علم بکنند همه پی به حقیقت برند
هیچ اختلافی نمیماند جمیع متحد و متفق میشوند . اعظم
موهبت الهی برای انسان علم است و امتیاز انسان از حیوان
بعقل و علم است پس اگر عقاید دینیّه منافی علم و عقل باشد
البته جهل است . انسان آنچه میشوند باید آنرا تطبیق
بعقل الهی و علم کند اگر علم و عقل قبول کند آن حق است
اما اگر بهیچوجه علم حقیقی و عقل کلی تصدیق نکند آن جهل است (۱) " انتھی .
و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

" باید دین و عقل مطابق باشند عقل سلیم باید تصدیق نماید " انتھی

مطلب هشتم

در بیان اینکه اگر عقل ضعیف ادراک نکند قصور از عقل است نه از دین :

(۱) خطابات مصر ص ۲۲۵

ص ۹۳

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱) :

" هر چیزی را بمیزان علم و عقل باید موازنه کرد زیرا
دین و عقل یکیست ابداً از هم جدا نمیشود لکن شاید عقل
ضعیف ادراک نتواند آنوقت قصور از دین نیست از نقصان
عقل است. مثلاً طفل ممکن نیست امور کلیه را ادراک نماید
این از ضعف عقل طفل است و عقلش چون بدرجه کمال رسد
ادراک کند. طفل تصور عظمت و مرکزیت آفتاب و حرکت زمین
نمیکند و این را نمیفهمد لکن چون عقلش بکمال برسد
خوب ادراک میکند. پس این مخالف عقل نیست ولو اینکه
عقل طفل ضعیف است ادراک آن نتواند.

و نیز میفرمایند (۲) قوله الاحلی :

" آنچه بوحی الهی نازل حقیقت واقع و آنچه از مسائل
فنیّه و افکار فلاسفه مخالف نص صریح کتابست آن نقص در
علوم و فنون است نه در حقایق و معانی مستنبطه از جمال معلوم " انتهى . (۳)

مطلب نهم

در بیان اینکه عقول جزئیّه بشریّه مصون از خطا نیستند و از
اینجهت میزان کامل نتواند بود:

(۱) خطابات مصر ۲۲۵ (۲) لوح مبارک (۳) این بیان مبارک
در ضمن مطلب اول نگاشته شد و در اینمقام نظر بمقتضای مقام
بار دیگر مندرج گردید گمان تکرار نفرمائید - خطابات ص ۳۳

ص ۹۴

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

" میزان ادراک آنچه مسلم است منحصر در چهار
موازین است یعنی حقائق اشیاء باین چهار چیز ادراک
میشود. اول میزان حسّ است. میزان ثانی میزان عقل
است. و این میزان در نزد فلاسفه اولی اساطین حکمت میزان
ادراک بود بعقل استدلال میکردند و بدلائل عقلیه
تشبّث مینمودند زیرا استدلالات ایشان جمیعش عقلی
است. با وجود این بسیار اختلاف کردند و آرائشان مختلف

بود حتی تبدیل فکر میکردند یعنی یک مسئله را بیست سال بدلائل عقلیه نفی آنرا مینمودند. حتی افلاطون در بدایت بادله عقلیه اثبات سکون ارض و حرکت شمس را مینمود و بعد بدلائل عقلیه اثبات نمود که شمس مرکز است و زمین متحرک و بعد فکر بطلمیوس شهرت کرد و فکر افلاطون بکلی فراموش شد اخیراً راصد جدید دوباره احیاء این رأی کرد. پس، چگونه حضرات ریاضیون اختلاف کردند و حال آنکه کلّ مستدلّ بدلائل عقلیه بودند؟ و همچنین مسئله ای را بدلائل عقلیه مدّتی اثبات مینمودند و بعد از مدّتی بدلائل عقلیه نفی میکردند. مثلاً یکی از فلاسفه مدّتی به رأیی ثابت بود و در اثباتش اقامه ادله و براهین مینمود بعد از مدّتی از آن رأی منصرف میشد و بدلیل عقلی نفی آنرا میکرد.

ص ۹۵

پس معلوم شد که میزان عقلی تامّ نیست چه که اختلاف فلاسفه اولی و عدم ثبات و تبدیل فکر دلیل بر این است که میزان عقل تامّ نیست چه اگر میزان عقل تامّ بود باید جمیع متفق الفکر و متحد الرأی باشند " انتهى . (۱)

مطلب دهم

در بیان مقصود از عقل کلی الهی که باید دین با آن مطابق باشد . حضرت عبدالههء میفرمایند قوله الاحلی :

" اما عقل کلی که ماوراء طبیعت است آن فیض قوه قدیمه است و عقل کلی الهیست محیط بر حقائق کونیّه و مقتبس از انوار و اسرار الهیه است آن قوه عالمه است نه قوه متجسسه متحسسه . قوای معنویّه عالم طبیعت قوای متجسسه است از تجسس پی بحقائق کاینات و خواصّ موجودات برد . اما قوه عاقله ملکوتیه که ماوراء طبیعت است محیط بر اشیاست و عالم اشیاء و مدرک اشیاء و مطلع بر اسرار و حقایق و معانی الهیه و کاشف حقایق خفیّه ملکوتیه . و این قوه عقلیه الهیه مخصوص بمظاهر مقدسه و مطالع نبوت

است و پرتوی از این انوار بر مرایای قلوب ابرار زند که نصیب و بهره از این قوه بواسطه مظاهر مقدسه برند انتهی

رسالة لزوم ترك جميع تعصبات

مهممممممممممم

مقدمه :

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱) :

" ای احبای الهی از رائحة تعصب جاهلانه و عداوت و بغض عامیانه و اوهام جنسیه و وطنیه و دینیّه که بتمام مخالف دین الله و رضای الهی و سبب محرومی انسانی از مواهب رحمانی است بیزار شوید و از این اوهامات تجرد یابید و آینه دل را از زنگ این تعصب جاهلانه پاک و مقدس کنید تا بعالم انسانی یعنی عموم بشر مهربان حقیقی گردید و بهر نفسی از هر ملت و هر آئین و هر طائفه و هر جنس و هر دیار ادنی کهری نداشته باشید بلکه در نهایت شفقت و دوستی باشید. شاید بعون و عنایت الهیه افق انسانی از این غیوم کثیفه یعنی تعصب جاهلانه و بغض و عداوت عامیانه پاک و مقدس گردد. روز بروز سبب الفت و محبت در میان

(۱) مکاتیب دوم ص ۱۵۳

جميع ملل شوید و ابدأ در امور حکومت و سیاست مداخله و تکلم ننمائید زیرا شما را خدا بجهت وعظ و نصیحت و تصحیح اخلاق و نورانیت و روحانیت عالم انسانی خلق فرموده این است وظیفه شما. و عليك التّحيّة والثّناء ع.ع. چون بنحو اختصار بوظائف بهائیان اطلاع حاصل گردید در این رساله بشرح تعلیم مبارک " لزوم ترك جميع

تعصبات " میپردازد. قارئین محترم برای شرح و بسط
سایر تعالیم مبارکه بسائر رسائل و جزوات منتشره مراجعه فرمایند.
این رساله مشتمل بر پنج مطلب و خاتمه است از اینقرار:
مطلب اول - نمونه ای از بیانات حضرت بهاءالله.
مطلب دوم - در بیان اینکه تعصبات عالم را خراب کرده.
مطلب سوم - در بیان اینکه امتیازات جنسی و اختلافات قومی وهم محض است.
مطلب چهارم - در بیان اینکه اگر انسان صورت و مثال رحمانی
باشد نزد خدا مقربست خواه سیاه باشد خواه سفید.
مطلب پنجم - مضرات تعصبات دینی و جنسی و وطنی و غیرها.
خاتمه - قسمتی از نصوص الهیه در باره عظمت کشور مقدس ایران و مستقبل درخشان آن.

ص ۹۸

مطلب اول

قسمتی از بیانات مبارکه

حضرت بهاءالله میفرماید قوله تعالی:

" ابھی ثمره شجره دانش این کلمه علیاست: همه

باریک دارید و برگ یک شاخسار لیس الفخر لمن یحب

الوطن بل لمن یحب العالم " انتهى (اشراقات)

و نیز میفرماید:

" کلمه الله در ورق هفتم از فردوس اعلی - ای دانایان

امم از بیگانگی چشم بردارید و به یگانگی ناظر باشید

و به اسبابی که سبب راحت و آسایش عموم اهل عالم است تمسک

جوئید. این یک شبر عالم یک وطن و یک مقام است. از افتخار

که سبب اختلافست بگذرید و آنچه علت اتفاقتست توجه

نمائید. نزد اهل بها افتخار بعلم و عمل و اخلاق و دانش

است نه بوطن و مقام. ای اهل زمین قدر این کلمه آسمانی

را بدانید چه که بمنزله کشتی است از برای دریای دانائی

و بمنزله آفتابست از برای جهان بینائی " انتهى .

مطلب دوم

در بیان اینکه تعصبات عالم را خراب کرده

حضرت عبدالبهاء میفرمایند :

" حضرت بهاءالله ما را از هر تعصّبی نجات داد. تعصّبات است که عالم را خراب کرده. هر عداوت و نزاعی و هر کدورت و ابتلائی که در عالم واقع شده یا از تعصّب دینی بوده یا از تعصّب وطنی یا از تعصّب جنسی یا تعصّب سیاسی تعصّب مذموم و مضرّ است هر نوع باشد. وقتیکه امر تعصّبات از عالم دور شود آنوقت عالم انسانی نجات یابد. ما برای این مقصد عزیز میکوشیم بیست هزار نفر را فدای این امر عظیم نمودیم که در نهایت مظلومیّت بجهت رفع این تعصّبات و حصول اخوّت و یگانگی عالم انسانی شهید شدند. این است عمل و جانفشانی ما که امم مختلفه را الفت داده و احزاب متنوّعه را در ظلّ کلمه واحد در آورده. ولی سائرین فقط حرف میزنند و یا بعضی بجهت فوائد شخصیّه و شهرت اسم خود بامور حسنه مبادرت مینمایند آنهم اموریکه محدود است. لکن بهائیان برای فوائد عمومی و خدمت بعالم انسانی و عزّت سرمدی شب و روز جاهد و ساعیند .

مهممممممم

مطلب سوم

امتیازات جنسی وهم محض است

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

" خدا جمیع بشر را خلق کرده کلّ یک جنسیم اختلافی

در ایجاد نداریم امتیاز ملی در میان نیست جمیع بشریم

جمیع از سالله آدم هستیم . با وجود این وحدت بشر، چگونه

اختلاف کنیم که این آلمانی است این انگلیسی است این

فرانسه است این ترک است این روم است این ایرانی

است؟ این مجرد وهم است. آیا بجهت وهمی جایز است که

نزاع و جدال کرد؟ فرقی را که خدا نگذاشته، میتوان آن را اعتقاد

نمود و اساس قرار داد؟ جميع اجناس سفید و سیاه و زرد و قرمز و ملل و طوایف و قبائل در نزد خدا یکسانست هیچیک امتیازی ندارند مگر نفوسیکه بموجب تعالیم الهی عمل نمایند صادق مهربان باشند محبّ عالم باشند رحمت پروردگار باشند. این نفوس ممتازند خواه سیاه باشند خواه زرد خواه سفید هر چه باشند در نزد خدا این نفوس مقربند این نفوس چراغهای روشن عالم بشرند و این نفوس درختان بارور جنّت ابهی هستند. لهذا امتیاز بین بشر از جهت اخلاق و فضائل و محبّت و عرفانست نه از جهت شرقی و غربی.

(۱) خطابات صفحه ۱۶۱

ص ۱۰۱

مطلب چهارم

در بیان اینکه اگر انسان صورت و مثال رحمانی باشد نزد خدا مقربست خواه سیاه باشد خواه سفید در سفرنامه جلد اول چنین مسطور است :

" فرمودند: اگر انسان صورت و مثال رحمانی داشته باشد سیاه یا سفید نزد خدا مقرب است. بعضی بمن اعتراض نموده اند که، چرا الفت میان سفید و سیاه میخواهی؟ با آنکه این اعتراض چقدر خطاست آن نفوس را می بینید که چقدر سگ خود را دوست میدارند، چرا؟ بجهت وفای او که محافظه صاحبش نماید. پس اگر صفت نیک سگ را عزیز میکند، چرا انسان را عزیز نکند؟ چرا با انسان نیک سیرت الفت جائز نباشد در حالتیکه با حیوان شب و روز هم آغوشند؟ چرا با انسان با هوش معاشرت ننمایند؟ امیدوارم شماها از تقلید پاک و آزاد باشید فکر و عقلتان وسیع و عالی باشد حقیقت جو باشید بندگان خدا را دوست بدارید و سبب وحدت عالم انسانی شوید " انتهى.

مطلب پنجم

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی : (۱)
"..... در عالم وجود هیچ قوه مثل قوه محبت نافذ
نیست بقوه حربیه مردم از روی کره (۲) ساکن و ساکت
میشوند اما بقوه محبت از روی میل تمکین نمایند. در این
وقت دول متصل در تدارک حربیه میکوشند و اگر چه بظاهر
حرب نیست ولی فی الحقیقه حرب دائمی مالی است. زیرا این
بیچاره های فقرا بکد یمین و عرق جبین چند دانه جمع
میکنند آن وقت جمیع صرف جنگ میشود لهذا حرب مستمر
است. حالا این اصرار و حرصی که در تجهیزات جنگی دارند
و این افکاری که در توسیع علوم حرب بکار میبرند این سعی
و کوشش و این همت و فکر را اگر در محبت بین بشر و ارتباط
دول و ملل و الفت اقوام صرف کنند، آیا بهتر نیست؟ عوض
اینکه شمشیر بکشند خون یکدیگر بریزند در فکر آسایش و
راحت و ترقی یکدیگر باشند، آیا خوشتر نیست؟ حضرات
این صحبت را قبول نمیکردند مجادله مینمودند. گفتم
آخر چه ثمری از این خونریزی، چه نتیجه از این ظلم؟
چه فایده از این ظلم، چه فایده از این عدوان و از این
هجوم؟ از اول عالم تا بحال که تاریخ بشر خبر میدهد
چه ثمره و نتیجه و چه فائده از جنگ گرفته شده؟ بر عکس

(۱) خطابات صفحه ۵۸ (۲) بی میلی

ملاحظه کنید که بقوه محبت، چه اثمار لذیذه ظاهر شده،
چه فتوحات معنویّه جلوه نموده، چه آثار روحانیّه هویدا
گشته؟ لهذا چقدر نیکو و سزاوار است اگر افکار عقلای ارض صرف
نشر قوه محبت شود. سبب الفت و التیام است سبب عزت
ابدیه است سبب آسایش عالم انسانی است. حضرات زیر این
بار نمیرفتند ولی سکوت نمودند اعتراف نکردند سکوت اختیار

نمودند. امروز می بینم همه آلمانی های اینجا بواسطه
خبر اعلان جنگ باندازه ای مغموم و محزون هستند که
وصف ندارد زیرا می بینند که در خطرند خطراتی که مبادا
آلمان شکست بخورد. پس چه لزوم مردم را در این خطر
بیندازند؟ و حال آنکه اینها فی الحقیقه جمیع از یک دینند
دین حضرت مسیح و از یک جنس و آن جنس آریان که از
آسیا در ازمئه قدیم باروپا آمدند و در قطعات مختلفه منزل
گرفتند. بعد از مدتی جمعی خود را فرانسه جمعی آلمان
دسته ای انگلیس و فرقه ای ایتالیا نامیدند و بعد کم کم از برای
خود اسباب اختلاف وضع کردند. اما در اصل یک جنس
بودند بعد اوهاماتی در میان آمد و اختلاف روز بروز
زیادتر شد. و همچنین چون درست تفکر نمائیم ملاحظه
میکنیم که اینها در یک قطعه زمین ساکنند در اروپا.
لهذا اگر بگویند که بجهت اختلاف دین است دین واحد

ص ۱۰۴

دارند، اگر بگویند بجهت اختلاف جنس است کلّ از جنس
واحدند، اگر بگویند بجهت اختلاف وطن است کلّ
در قطعه واحد منزل دارند. و از اینها گذشته جمیع اینها
از نوع بشرند از یک دوحه و از یک شجره روئیده شده اند.
در وقتیکه من در اروپا بودم هر ملتی میگفت وطن وطن وطن.
من میگفتم: جانم این چه خبر است، اینهمه هیاهو از کجا
است؟ این وطنی که شما برای آن داد و فریاد میکنید روی زمین
است وطن انسان است هر کس در هر جا ساکن شود وطن
او است خدا این زمین را تقسیم نکرده است جمیع یک کره
است. این حدود که شما تعیین کرده اید این حدود وهمی
است حقیقت ندارد. مثل آنست که در این اطاق یک خطوط
حدود وهمی بکشیم نصف آنرا آلمان و نصف دیگری انگلیس
و فرانسه بگوئیم خطوط وهمی که ابداً وجود ندارد. این حدود
وهمیه مانند تقسیمات و حدود کلیه است زیرا اسکانی چند
در یک میدان ولی میدان را بخطوط و حدود وهمیه میان
خود تقسیم کنند و اگر یکی بخواهد از حدود خود تجاوز کند

دیگران بر او حمله نمایند و حال آنکه این خطوط هیچ وجود حقیقی ندارد. و از این هم گذشته می بینیم این وطن که شما میگوئید: وای وطن، چه چیز است؟ اگر زمین است، این واضح است که انسان چند روزی روی زمین زندگی میکند

ص ۱۰۵

و بعد از آن الی الابد زیر آن می رود قبر ابدی او است. آیا سزاوار است که بجهت این گورستان ابدی انسان جنگ کند خون برادران بریزد بنیان الهی ویران کند؟ زیرا انسان بنیان الهی است، آیا این سزاوار است؟ (۱) انتهی . و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

"..... امتیازات جنسی و اختلافات قومی وهم محض است زیرا نوع بشریکی است کلّ یک جنسند و جمیع سلالة یک شخص همه ساکن یک کره ارضند اختلاف جنس در آفرینش

(۱) تذکر این نکته در اینمقام لازم آمد و آن اینستکه بیانات مبارکه در باره مضرات تعصب وطنی منافی با مسئله حبّ وطن نیست. بهائیان بموجب تعالیم مبارکه حضرت بهاءالله تعصب وطنی ندارند و لکن محبت بوطن خود دارند. مقصود از تعصب وطنی آنست که انسان بنام محبت وطن خود بخرابی و ویرانی اوطان دیگران پردازد و محبت بوطن خویش را بهانه تطاول باوطان دیگران قرار دهد. بهائیان با این رویه همراه نیستند از طرفی وطن خود را در نهایت درجه علاقه و کمال دوست میدارند و از طرف دیگر چون مأمور بمحبت و دوستی نسبت بجمیع عالم و طوائف و امم میباشند هیچگاه تعصب وطنی ندارند یعنی بنام محبت وطن سبب خراب و زوال و تطاول بدیگران نمیشوند. بدیهی است مادام که بهائیان جمیع عالم را دوست میدارند و خدمت و محبت بجمیع طوائف و امم را وظیفه خویش می شمارند و بدان عاملند البته نهایت محبت و علاقه را بوطن خویش داشته و دارند و چنانچه گفته شد محبت بوطن دارند ولی تعصب وطنی ندارند. برای تفصیل حال بخاتمه این رساله مراجعه شود.

و خلقت الهی نیست خدا جمیع بشر را خلق کرده یکی را انگلیزی و دیگری را فرانسوی و ایرانی و امریکائی اجناس مختلفه خلق نمود لهذا اختلافی در جنس بشر نه جمیع برگهای یک درختند و امواج یک بحر اثمار یک شجرند و گلگهای یک گلستان. در عالم حیوانات ملاحظه کنید در نوع آنها امتیازی نیست گوسفندان شرق و غرب با هم میچرند هیچ گوسفندان شرقی گوسفندان غربی را بیگانه نشمرند که اینها قوم دیگرند بلکه با هم در نهایت التیام و الفت در چراگاه بچرند نزع نوعی و ملی در میان آنها نیست. و همچنین طیور شرق و غرب مانند کبوتران جمیع در نهایت الفت و ارتباطند ابداً امتیازات ملیّه در میانشان نیست. این امور در بین حیوانات که عاری از دانشند سبب اوهام نمیشود، آیا سزاوار است انسان اتباع اینگونه اوهام کند؟ و حال آنکه عاقل است و مظهر ودیعه الهیه است قوه مدرکه دارد قوه متفکره دارد، با وجود این مواهب، چگونه اتباع اینگونه اوهام کند؟ یکی گوید من آلمانی هستم یکی گوید من فرانسوی هستم یکی گوید من انگلیزی هستم یکی گوید من ایتالیائی هستم و باین اوهام با هم نزاع و جدال کنند و حرب و قتال نمایند، آیا سزاوار است؟ لا والله. زیرا حیوان راضی باین اوهام نمیشود، چگونه انسان راضی

میشود با آنکه وهم است و محض تصوّر؟ اما محاربات و اختلافات اوطان که این شرق است این غرب است این جنوب است و این شمال است، آیا این جائز است؟ لا والله، این نیز اوهام است و صرف تصوّر و خیال. جمیع ارض قطعاً واحده است و وطن واحد لهذا نباید بشر متمسک باین اوهام شود. حال الحمد لله چون من از شرق باینجا آمدم می بینم این مملکت بینهایت معمور است هوا در کمال لطافت است اهالی در نهایت درجه آداب و حکومت عادل و منصف، آیا

جائز است بگویم اینجا وطن من نیست و سزاوار اعتنا و عنایت
نه ؟ این نهایت تعصب است . انسان نباید متعصب باشد
بلکه باید تحرّی حقیقت نماید یقین است که جمیع بشر نوع
واحدند و کرهٔ ارض وطن واحد . پس ثابت شد که باعث
هرگونه حرب و قتال صرف اوهام است ابدأ اساسی ندارد .
ملاحظه در طرابلس نمائید ببینید از هجوم غیر مشروع
ایتالیائی چه میشود چقدر بیچاره ها در خون خویش
میغلطند روزی هزاران نفوس از دو طرف تلف میشوند
چقدر اطفال بی پدر چقدر پدران بی پسر میشوند و چقدر
مادران که از مرگ فرزندان ناله و فغان مینمایند ؟ آخر
چه ثمری حاصل خواهد شد ؟ هیچ ، نه ثمری نه نتیجه ای
انصاف نیست که انسان آنقدر غافل باشد .

ص ۱۰۸

ملاحظه در حیوانات مبارکه نمائید که هیچ حرب ندارند
جدال ندارند هزاران گوسفندان با هم میچزند هزاران
جوق کبوتران میپرند و ابدأ نزاع نکنند . لکن گرگان و سگان
درنده همیشه با هم در نزاع و جدالند ولی برای طعمه
مجبور بشکار لکن انسان محتاج نیست قوت دارد ولی محض
طمع و شهرت و نام این خونها ریخته میشود . بزرگان بشر
در قصور عالیه در نهایت راحت آرمیده اند ولی بیچارگان
را بمیدان حرب میرانند و هر روز آلت جدیدی که هادم
بنیان بشر است ایجاد میکنند ابدأ بحال بیچارگان رحم
نمایند و ترحم بمادران نکنند که اطفال در نهایت محبت
پرورش داده اند چه شبها که محض آسایش فرزندان آرام
نداشته اند چه روزها که در تربیتشان منتهای مشقت دیده اند
تا آنها را ببلوغ رسانیده اند . آیا سزاوار است این مادران
و پدران در یکروز هزاران جوانان اولاد خویشرا در میدان
حرب پاره پاره بینند ؟ این چه وحشت است و این چه
غفلت و جهالت و این چه بغض و عداوت ؟ حیوانات
درنده محض قوت ضروری میدرند ولی گرگ روزی یک
گوسفند میدرد اما انسان بی انصاف در یک روز صد هزار

نفر را آغشته خاک و خون نماید و فخر کنند که من بهادری
کردم و چنان شجاعتی ابراز نمودم که روزی صد هزار نفس را

ص ۱۰۹

هلاک کردم و مملکتی را بباد فنا دادم. ملاحظه کنید که
جهالت و غفلت انسان بدرجه ای است که اگر شخص یک نفر
را بکشد او را قاتل گویند و قصاص نمایند او را بکشند یا
حبس ابدی نمایند. اگر انسانی چند هزار نفر را در روزی هلاک
کند او را جنرال گویند و اول شجاع دهر نامند. اگر شخصی
از مال دیگری یک ریال بدزدد او را خائن و ظالم گویند.
اما اگر شخصی مملکتی را غارت کند او را جهانگیر نام نهند.
این چقدر جهالت است چقدر غفلت است" انتهى

خاتمه

بر اثر مطالعه آنچه از پیش نگاشتیم قارئین گرامی البتّه
میدانند که محبت نسبت بجمیع عالم باعث عدم محبت بوطن
نیست زیرا وطن هم جزو عالم است و کسیکه جمیع جهان را
از دل و جان دوست بدارد البتّه محبتش نسبت بوطن
زیادتر است. در اینمقام بنقل قسمتی از نصوص مبارکه الهیه
که در باره عظمت ایران و مستقبل درخشان آن نازل شده
می پردازیم تا معلوم شود که بهائیان جمیع جهان بکشور ایران
بنظر احترام مینگرند و از دل و جان این خطّه مقدسه را
که موطن حضرت بهاءالله جلّ ذکرة الاعظم است می پرستند و تمجید
و ستایش میکنند. اینک قسمتی از بیانات مبارکه حضرت بهاءالله:

ص ۱۱۰

در کتاب مستطاب اقدس میفرمایند:

"یا ارض الطّاء، لا تحزنی من شیءٍ قد جعلک الله
مطلع فرح العالمین..... افرحی بما جعلک الله افق النّور
بما ولد فیک مطلع الظهور و سمیت بهذا الاسم الذی به لاح
نیر الفضل و اشرقّت السّموات و الارضون.... اطمئنّی بفضل
ربک انّه لا تنقطع عنک لحظات الالطاف"

همچنین در لوح مبارکی میفرماید:

" با ارض الطّاء، یاد آر هنگامی را که مقرّ عرش بودی
و انوارش از در و دیوارت ظاهر و هویدا. چه مقدار از نفوس
مقدّسه مطمئنّه که به حبّت جان دادند و روان ایثار نمودند.
طوبی از برای تو و از برای نفوسی که در تو ساکنند. هر صاحب
شمی عرف مقصود را از تو میابد. در تو پدید آمد آنچه مستور
بود و از تو ظاهر شد آنچه پوشیده و پنهان. کدام عاشق
صادق را ذکر نمایم که در تو جان داد و در خاکت پنهان شد
نفحات قمیص الهی از تو قطع نشده و نخواهد شد. ای ارض
طاء حال هم از فضل الهی محلّ و مقرّ دوستان حقّی طوبی
لهم وللذین هاجروا الیک فی سبیل الله مالک هذا الیوم البدیع"
و در لوح دیگر که مخصوص زائرین طهران نازل شده میفرمایند:
" یا ایّها الناظر الی الوجه، اذا رأیت سواد مدینتی

ص ۱۱۱

قف وقل یا ارض الطّاء، قد جئتک من شطرالسّجن بنبأ الله
المهیمن القیوم ابشّرك بعنایة ربّک و اکبر علیک من قبل الحقّ
علاّم الغیوب. اشهد فیک ظهر الاسم المکنون و الغیب المخزون
و بک لاح سرّ ما کان و ما یكون. یا ارض الطّاء، یدکرک مولی
الاسماء فی مقامه المحمود قد کنت مشرق امرالله و مطلع
الوحي و مظهر الاسم الاعظم الذی به اضطربت الافئدة و القلوب.
کم من مظلوم استشهد فیک فی سبیل الله و کم من مظلومة
دفنت فیک بظلم ناح به عباد مکرمون. انا نذکر اولیائی
هناک الذین دخلوا السّجن فی سبیل الله مالک الملوک ..."
و در لوح مبارک دیگر میفرماید:

" در باره زبان نوشته بودید. تازی و پارسی هر دو نیکو
است چه که آنچه از زبان خواسته اند پی بردن بگفتار
گوینده است و این از هر دو میآید. امروز چون آفتاب
دانش از آسمان ایران آشکار و هویدا است هر چه این زبان
را ستایش نمائید سزاوار است."
و نیز میفرمایند:

" بنام دوست یکتا، نامه آنجناب بلسان پارسی تلقاء

عرش الهی حاضر و بطرف عنایت ملاحظه شد. انشاءالله
کلّ بلسان ابداع فارسی مقصود عالمیان را ذاکر شوند چه که
این لسان ملیح بوده و خواهد بود...." انتهى .

ص ۱۱۲

حضرت عبدالبهاء در الواح کثیره عظمت ایران و مستقبل
درخشان آنرا بیان فرموده اند از جمله میفرماید :
" پروردگار عالمیان محض فضل و احسان هیکل ایران را
بخلعتی مفتخر فرموده و ایرانیان را تاجی بر سر نهاده که
جوهر زواهرش بر قرون و اعصار بتابد و آن ظهور این امر
بدیع است ... مشیت الهیه تعلق گرفته و قوه معنویه
در ایران نبغان نموده هذا امر محتوم و وعد غیر مکذوب "
و همچنین میفرماید :

" افق ایران بسیار تاریک بود و جولانگاه ترک و تاجیک
و فارسیان را بنیاد بر باد و بنیان ویران . تا آنکه شب
تاریک پایان رسید و صبح امید بدمید و آفتاب حقیقت
بدرخشید . عنقریب گلخن گلشن گردد و تاریک روشن شود
و آن اقلیم قدیم مرکز فیض جلیل شود و آوازه بزرگواریش
گوشزد خاور و باختر گردد و مرکز سنوحات رحمانیه شود
و مصدر فیوضات ربانیه گردد عزت قدیمه باز گردد و درهای
بسته باز شود . زیرا نیر یزدانی در اوجش بتافت و نور
حقیقت در قطبش علم بر افراخت آهنگ جهان بالا بلند
شد و پرتو ملاً اعلی بدرخشید ملکوت الهی خیمه زد و آئین
یزدانی منتشر شد . عنقریب خواهی دید که آن کشور بنفحات
قدس معطر است و آن اقلیم بنور قدیم منور " .

ص ۱۱۳

و نیز میفرماید :

" مستقبل ایران در نهایت شکوه و عظمت و بزرگواری است .
زیرا موطن جمال مبارک است جمیع اقالیم عالم توجه و نظر
احترام بایران خواهند نمود و یقین بدانید که چنان ترقی
نماید که انظار جمیع اعظام و دانایان عالم حیران ماند . هذه بشاره کبری

بَلَّغَهَا لِمَنْ تَشَاءُ وَهَذَا وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ وَتَسْتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ" •
و نیز میفرماید :

" امیدواریم که از برای ایران اسبابی فراهم آید که
سبب راحت و اطمینان عموم گردد عدل و انصاف بمیان آید
جور و اعتساف نماند. ما را در امور سیاسی مدخلی نه
خیر عموم خواهیم و ترقی جمهور و بعالم آداب و اخلاق ایران
خدمت میکنیم شب و روز میکوشیم که خدا یک روح جدیدی در جسم
ایران بدمد تا یک قوه ای خارق العاده در بنیه ایران و ایرانیان جلوه نماید" •
و نیز میفرماید :

" حضرت بهاءالله و حضرت باب هر دو ایرانی
بودند و بیست هزار ایرانی در این سبیل جانفشانی نمودند
و من نیز ایرانی هستم حتی با وجود اینکه شصت سال است
از ایران خارج شده ام هنوز راضی بآن نگشته ام که عادات

ص ۱۱۴

جزئیة ایرانی ترک شود. بهائیان ایران را میپرستند.
امثال شما که فی الحقیقه خیر خواه دولت و ملتند و در نیکنامی
ایران میکوشند و اهل دانشند چنین نفوسی را من از خویش
و پیوند خویش می شمارم براستی میگویم که من مشتاق دیدار تو
هستم زیرا تو خدمت بایران و ایرانیان مینمائی و من از جمله ایرانیان هستم".
و در لوح پاریس مستر سیدنی میفرمایند :

" ای منجذب بنفحات، تا توانی همت نما که زبان
پارسی بیاموزی زیرا این لسان عنقریب در جمیع عالم
تقدیس خواهد گشت و در نشر نفحات الله و اعلاء کلمة الله
و استنباط معانی آیات الله مدخل عظیم دارد. امیدوارم
که بتحصیل این لسان موفق بر هدایت جم غفیری شوی"
و نیز میفرماید :

" بهائیان چنان ایران را در انظار جلوه داده اند
که امروز جم غفیری از اقالیم سبعة پرستش ایران مینمایند
زیرا شمس حقیقت از آن افق طلوع نموده و وطن مقدس
حضرت بهاءالله است. ملاحظه کنید که چه موهبتی حضرت
یزدان در حق ایران و ایرانیان فرموده"

راجع به نور و مازندران میفرماید :
" آن حدود و ثغور منبت شجره مبارکه است و موطن

ص ۱۱۵

حضرت مقصود و عاقبت چنان آباد گردد که جمیع ممالک عالم
غبطه خورند. کعبه مکرمه سنگستان بود و دور از آبادی
صحرایش غیرذی زرع بود و ریگزار بسیار گرم لکن چون
نسبت بحق یافت یعنی موطن حضرت رسول علیه السلام بود
قبله آفاق گشت و مطاف مقربین و مخلصین درگاه کبریا.
هر سال صد هزاران نفوس مؤمنه از دیارهای بسیار دور بجان
و دل و قدم میشتافتند تا آنکه مدینه مبارکه را طواف کنند
و زیارت نمایند. مکه ملجأ عالمیان شد و ملاذ آدمیان
چون موطن سرور کائنات بود. اما در ایام حضرت قدر و منزلتی
نداشت بعد از مدتی این قدر و منزلت جلوه نمود. حال
نیز هر چند حدود و ثغور نور بلد مطمور است و لکن عنقریب
بیت معمور گردد و عزت ابدیه جلوه نماید مطاف عالمیان
گردد و اول اقلیم جهان شود و اهل نور افتخار و مباهات
بر جمهور نمایند که ما سلاله هموطنان جمال مبارکیم آباء
و اجداد ما بشرف لقا فائز شدند و بموهبت عظمی رسیدند."
راجع به فارس و شیراز میفرماید:

" ای یاران الهی خطه شیراز منسوب بحضرت
بی نیاز و موطن کاشف اسرار بر اهل راز. از آن کشور ماه
منور طلوع نمود و از آن اقلیم صبح منیر سطوع یافت
مبشر جمال مبارک ندای الهی را از آن ارض نورانی بلند

ص ۱۱۶

فرمود و مژده موعود بیان را در احسن القصص بابدع بیان
گوشزد شرق و غرب کرد. اول ندا در آن خطه و دیار
اوج گرفت و نفوس مبارکه نعره ((ربنا انا سمعنا منادياً
ینادی للایمان ان آمنوا برّبکم فامّنا)) برآوردند. حال
الحمد لله که آن کشور بنور عرفان منور است و آن خاک پیرتو عنایت حق تابناک.....".
و نیز میفرماید :

" الحمد لله ياران فارس فارس میدان عرفانند و حارس
حصن حصین رحمان یقین است که موطن آن نور مبین
بهمت دوستان الهی عنقریب تزیین یابد و غبطه بهشت
برین گردد ... از الطاف دلبر آفاق منتظریم که آن خطه
و دیار را مشگبار فرماید و آن اقلیم را روضه نعیم نماید
شیراز پر آواز گردد و ندای الهی بلند شود و یاران الهی
بساز و آوازی دمساز شوند که جمیع اصوات خاشع گردد"
و نیز میفرماید :

" سبحان الله هنوز ارکان حکومت ملتفت این اعظم
موهبت نشده اند که خداوند چه عنایتی در حق اولیای
امور نموده . الآن در اقصی بلاد عالم حتی امریک بمرکز سلطنت
ایران دعا مینمایند و نهایت ستایش را میکنند و عنقریب
ملاحظه خواهد شد که دولت وطنی جمال مبارک در جمیع

ص ۱۱۷

بسیط زمین محترم ترین حکومت خواهد گشت . ان فی ذلک
عبرة للناظرین و ایران معمورترین بقاع عالم خواهد شد ان هذا لفضل عظیم"
و از جمله میفرمایند:

" بهاءالله ایران را روشن نموده و در انظار عمومی
عالم محترم نماید و ایران چنان ترقی نماید که محسود
و مغبوط شرق و غرب گردد . اگر این سجن و زنجیر نبود
حال حضرت بهاءالله بر افکار عمومی اروپا مستولی شده بود
و ایران را جنت رضوان نموده بود و ایرانیان را محترم
در نزد جمیع دول و ملل بلکه کار بجائی رسیده بود که
مرجع جمیع ملل و دول گشته بود . اگر بهاءالله در اروپا
ظاهر شده بود ملل اروپا غنیمت میشمردند و تا بحال
بسبب آزادی جهانرا احاطه نموده بود ."
یکی از مناجاتهای حضرت عبدالبهاء :

بنام یزدان مهربان

پاک یزدانا، خاک ایران را از آغاز مشگبیز فرمودی
و شورانگیز و دانش خیز و گوهرریز . از خاورش همواره
خورشیدت نورافشان و در باخترش ماه تابان نمایان .

جان پرور و کھسارش پر از میوه تازه و ترو چمن زارش رشک
باغ بهشت. هوشش پیغام سروش و جوشش چون دریای
ژرف پرخروش. روزگاری بود که آتش دانشش خاموش شد
و اختر بزرگواریش پنهان در زیر روپوش. باد بهارش خزان شد
و گلزار دلربایش خارزار. چشمه شیرینش شورگشت و بزرگان
نازینش آواره و در بدر هرکشور دور. پرتوش تاریک شد
و رودش آب باریک. تا آنکه دریای بخششت بجوش آمد
و آفتاب دهش در دمید بهار تازه رسید و باد جانپرور
وزید و ابر بهمن بارید و پرتو آن مهر مهرپرور تابید.
کشور بجنیید و خاکدان گلستان شد و خاک سیاه رشک
بوستان گشت جهان جهانی تازه شد و آوازه بلند گشت
دشت و کھسار سبز و خرم شد و مرغان چمن بترانه و آهنگ
همدم شدند. هنگام شادمانیست پیغام آسمانیست
بنگاه جاودانیست، بیدار شو بیدار شو. ای پروردگار
بزرگوار، حال انجمنی فراهم شده و گروهی همدستان گشته
که بجان بکوشند تا از باران بخششت بهره بیاران دهند
و کودکان خود را به نیروی پرورش در آغوش هوش پرورده رشک
دانشمندان نمایند آئین آسمانی بیاموزند و بخشش یزدانی
آشکار کنند. پس ای پروردگار مهربان، تو پشت و پناه باش
نیروی بازو بخش تا به آرزوی خویش رسند و از کم و بیش درگذرند

و آن مرزو بوم را چون نمونه جهان بالا نمایند. ع ع "

حضرت شوقی ربّانی ولیّ امرالله میفرماید:

" مگذارید که اولیای امور ادنی تکدّری حاصل نمایند.

اگر فی الحقیقه بموجب احکام و تعالیم الهیه سالک و عامل
شویم و بنوع بشر و وطن خویش خدمت نمائیم عاقبت حقیقت
معلوم و مکشوف گردد و خود آن نفوس آگاه شوند و اقبال
نمایند. معذک مگذارید گمان کنند که بهائیان تعلق

بوطن خویش ندارند بلکه براستی بدانند و یقین نمایند
که از همه بیشتر و از همه مخلص تر و از همه ثابت تر در احیای
ایران و تعزیز ایرانیان بوسائلی حقیقی میکوشند و مطمئنند
که ایران عاقبت عزیز و توانا خواهد شد"
و نیز میفرماید :

" اهل بها چه در ایران و چه در خارج آن موطن
جمال اقدس ابهی را پرستش نمایند و در احیا و تعزیز
و ترقی و ترویج مصالح حقیقیه این سرزمین منافع و راحت
بلکه جان و مال خویش را فدا و ایثار کنند "°
قسمتی از مناجات حضرت ولی امرالله :
" ای قوی قدیر، دست تضرع ببارگاه قدست مرتفع
امنای امرت را مایوس مفرما و السن کائنات بذکر بدایع
قدرت ناطق وراث امرت را بیش از پیش مدد بخش.

ص ۱۲۰

جمعی از ظهور خفیات امرت و بروز لطائف حکمت واله
و حیرانند مصداق و عود منصوصه کتاب اقدس را بر عالمیان
ظاهر و آشکار کن . ملائکه تأیید پی در پی بفرست و آن موطن
اعلی را جنت ابهی نما . صوت رجال امرت را گوشزد اقالیم
بعیده نما و مدینه منوره طهران را مطلع سرور عالمیان و مطمح نظر جهانیان کن ."
در یکی از الواح میفرماید :

" تالله الحق هذا ما یلیق لکم و لشأنکم و مقامکم و لكل
من سمع و اجاب ندائکم فی ذلك الصقع الذی اختصه الله
بفضله و رفع شأنه و جعله موطن نفسه و مهد امره و مکمن
اسراره و کرسی اقتداره و حصن دینه و مهبط انواره و مطلع فرح العالمین ... "
" ارض طا موطن جمال اقدس ابهی مرکز سنوحات الهیه
گردد و مطلع بهجت و فرح عالمیان شود"
و نیز میفرماید :

" بترویج و تحکیم اساس این آئین مقدس که خادم مصالح
ایران و عالمیان است در نهایت آزادگی و حکمت و متانت و
اقتدار شب و روز مشغول گردند و بتدریج تأسیس و ترویج
اسباب نجات و آسایش و عمران آن کشور مقدس بلکه تمام جهان و جهانیان نمایند ."

"خَطَّةُ ایران علی الخصوص مدینة شیراز سراپا روشن و منور گردد روح بعالم امکان دهد مطاف عالمیان گردد".
و همچنین میفرماید :

"نهایت آمال و آرزوی دل و جانم زیارت آن مهبط انوار است و طواف مسقط الرأس مبارک جمال اقدس ابهی تشرّف بآن خاک تابناک است و سیر و مرور بر آن اودیه و جبال و اتلال مبارکة آن خطّة علیا استنشاق روایح قدس از آن دیار است و شرب ماء معین از انهر جاریة آن صفحات "

" حال ای برادران و خواهران روحانی دور دور ایران است و زمان زمان نصرت و شادمانی عزیزان آن سامان .
بدایت بزوغ آفتاب سعادت ابدیّه است و تابشیر عصر عزّت موعودة آن ستمدیگان . اگر در ممالک بیگانگان همچو آثار عظیمه و ظهورات هائله و شئونات غریبه ظاهر و نمودار گشته پس در موطن اصلی جمال قدم و اسم اعظم که بنص صریح مرکز عهد اقوم حکومتش محترم ترین حکومت عالم و ابنائش مغبوط و محسود اقوام و امم گردند، منبعده چه خواهد شد "

"این وعود الهیّه و بشارات سامیه که از قلم اعلی و کلک ملهم مؤید مرکز عهد و میثاق نازل گشته به مدلول این آیه مبارکه حتمی الوقوع است قوله الاحلی :

"و آنچه از قلم اعلی جاری البتّه ظاهر شده و خواهد شد و لا یبقی من حرف الا و قد یراه المنصفون مستویاً علی عرش الظهور".
و نیز حضرت عبدالبهاء می فرمایند قوله الاحلی :

"میگفتند: مستقبل چه نوع است؟ گفتیم مستقبل ایران را بیک مثل از برای شما می گویم . بعد خودتان قیاس کنید این دلیل کافی وافی است. این مگه یک قطعه سنگستان است وادی غیر ذی زرع است. ابدأ گیاهی در آن نمیروید آن صحرا صحرای شن زار است و در نهایت گرما قابل این که

آباد شود نیست. از سنگستان و شنزار بی آب چه خواهد
روئید؟ لیکن جهت این که وطن حضرت رسول بود این
سنگستان این سنگلاخ قبله آفاق شد. جمیع آفاق رو به او
سجده میکنند. دیگر از این بفهمید که مستقبل ایران چه
خواهد شد. این نمونه ای است. این سنگلاخ بجهت
اینکه وطن حضرت رسول بود قبله آفاق شد. اما ایران که
سبزا است خرم است گل‌های خوب دارد هوایش لطیف است

ص ۱۲۳

مائش عذب است، از این قیاس کنید که چه خواهد شد. این میزان کافی است "انتهی .
این بود نبذه ای از بیانات مبارکه راجع بکشور مقدس
ایران که محض مزید استحضار خاطر یاران در این اوراق درج
گردید تا کلّ بیش از پیش باین اقلیم جلیل که موطن اعلی و
مشهد و مدفن شهداء فی سبیل الله و مطمح نظر اهل بها
بوده و خواهد بود خدمت نمائیم و از صمیم قلب در سبیل
عزت و بزرگواری و عظمت این خاک پاک و کشور تابناک
بکوشیم و بر عالمیان ثابت و مبرهن سازیم که مصداق این
بیان مبارک حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه بوده و خواهیم بود.
قوله الاحلی :

" اهل بها چه در ایران و چه در خارج آن موطن
جمال اقدس ابهی را پرستش نمایند و در احیاء و تعزیز
و ترقی و ترویج مصالح حقیقیّه این سرزمین منافع و راحت
بلکه جان و مال خویش را فدا و ایثار کنند " انتهى .

ص ۱۲۴

رسالة تعدیل معیشت و حلّ مشاکل اقتصادی

**

مقدمه :

در بیان برخی از تعالیم مبارکه حضرت بهاءالله
حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

" اولّ تعلیم حضرت بهاءالله تحرّی حقیقت است .
 دوم تعلیم حضرت بهاءالله وحدت عالم انسانی است .
 ثالث تعلیم حضرت بهاءالله اینست که دین
 باید سبب الفت باشد سبب ارتباط بین بشر باشد رحمت
 پروردگار باشد و اگر دین سبب عداوت شود و سبب جنگ
 گردد عدمش بهتری دینی به از دین است . بلکه
 بالعکس دین باید سبب الفت باشد سبب محبّت باشد
 سبب ارتباط بین عموم بشر باشد .
 تعلیم چهارم حضرت بهاءالله آنکه دین باید مطابق
 علم باشد . زیرا خدا عقل بانسان داده تا حقایق اشیاء را
 تحقیق نماید . اگر مسائل دینیّه مخالف عقل و علم باشد
 وهم است زیرا مقابل علم جهل است . و اگر بگوئیم دین ضدّ
 عقل است مقصود این است که دین جهل است . لابدّ دین

ص ۱۲۵

باید مطابق عقل باشد تا از برای انسان اطمینان حاصل شود .
 اگر مسئله ای مخالف عقل باشد ممکن نیست از برای انسان
 اطمینان حاصل گردد همیشه متزلزل است .
 تعلیم پنجم حضرت بهاءالله آنکه تعصّب جنسی
 تعصّب دینی تعصّب مذهبی تعصّب وطنی تعصّب سیاسی
 هادم بنیان انسانی است و تعصّب مخربّ اساس نوع بشر است
 از هر قبیل باشد . تا آنکه این تعصّبات زائل نگردد ممکن
 نیست عالم انسانی راحت یابد . و برهان بر این اینکه هر
 حرب و قتالی و هر عداوت و بغضائی که در بین بشر واقع
 شده یا منبث از تعصّب وطنی بوده و یا منبث از تعصّب
 سیاسی . شش هزار سال است که در عالم انسان راحت نیافته
 و سبب عدم راحتش این تعصّبات است و تا تعصّب باقی
 جنگ باقی بغض باقی عداوت باقی اذیت باقی . و اگر
 بخواهیم عالم انسانی راحت باشد جمیع این تعصّبات را باید
 بریزیم و الاّ ممکن نیست که آسایش یابد .
 تعلیم ششم حضرت بهاءالله تعدیل معیشت حیات
 است یعنی باید قوانین و نظاماتی گذارد که جمیع بشر

بِراحتِ زندگانی کنند یعنی همچنانکه غنی در قصر خویش
راحت دارد و بانواع موائد سفره او مزین است فقیر نیز
لانه و آشیانه داشته باشد و گرسنه نماند تا جمیع نوع انسان

ص ۱۲۶

راحت یابند. امر تعدیل معیشت بسیار مهم است و تا این
مسئله تحقق نیابد سعادت برای عالم بشر ممکن نیست.
تعلیم هفتم حضرت بهاءالله مساوات حقوق است.
جمیع بشر در نزد خدا یکسانند حقوقشان حقوق واحد
امتیازی از برای نفسی نیست کلّ در تحت قانون الهی
هستند مستثنائی نه. در نزد حقّ امیر و فقیر یکسانند عزیز و حقیر مساوی.
تعلیم هشتم حضرت بهاءالله تربیت عموم لازم است
و وحدت اصول و قوانین تربیت نیز از الزم امور تا جمیع
بشر تربیت واحد گردند. یعنی تعلیم و تربیت در جمیع
مدارس عالم باید یکسان باشد اصول و آداب یک اصول
و آداب گردد تا این سبب شود که وحدت عالم بشر از صغر سنّ در قلوب جای گیرد.
تعلیم نهم حضرت بهاءالله وحدت لسان است.
یک لسانی ایجاد شود و آنرا جمیع آکادمی های عالم قبول
نمایند. یعنی یک کنگره بین المللی مخصوص تشکیل دهند
و از هر ملّتی نمایندگانی و وکلاء دانا در آن جمع حاضر گردند
و صحبت و مشورت نمایند و رسماً آن لسان را قبول کنند و بعد
از آن در جمیع مدارس عالم تعلیم اطفال کنند. تا هر انسان
دو لسان داشته باشد یک لسان عمومی و یک لسان وطنی

ص ۱۲۷

تا جمیع عالم یک وطن و یک لسان گردد زیرا این لسان
عمومی از جمله اسباب اتحاد عالم انسانی است.
تعلیم دهم حضرت بهاءالله وحدت رجال و نساء
است که رجال و نساء در نزد خداوند یکسانند جمیع
نوع انسانند جمیع سلاله آدمند زیرا ذکور و اناث
تخصیص بانسان ندارد در عالم نبات ذکور و اناثی موجود
در عالم حیوان ذکور و اناثی موجود و لکن بهیچوجه

امتیازی نیست. ملاحظه در عالم نبات کنید، آیا میانه نبات ذکور و نبات اناث هیچ امتیازی هست؟ بلکه مساوات تام است. و همچنین در عالم حیوان ابدأً بین ذکور و اناث امتیازی نیست جمیع در ظل رحمت پروردگارانند. پس انسان که اشرف کائنات است، آیا جائز است که این اختلاف را داشته باشد؟ تأخر جنس زن تا بحال بجهت این بوده که مثل مردان تربیت نمیشدند اگر نسوان مانند مردان تربیت میشدند شبهه ای نیست که نظیر رجال میگشتند چون کمالات رجال را اکتساب نمایند البتّه بدرجه مساوات رسند. و ممکن نیست سعادت عالم انسانی کامل گردد مگر بمساوات کامله زنان و مردان.

تعلیم یازدهم حضرت بهاءالله صلح عمومی است. و تا علم صلح عمومی بلند نگردد و محکمه کبرای عالم انسانی

ص ۱۲۸

تشکیل نشود و جمیع امور ما به الاختلاف دول و ملل در آن محکمه قطع و فصل نگردد عالم آفرینش آسایش نیابد بلکه هر روز بنیان بشر زیر و زبر گردد و آتش فتنه زبانه کشد و ممالک قریب و بعید را مثل خاکستر کند جووانان نرسیده هدف تیر اعتساف گردند و اطفال مظلوم یتیم و بی پرستار مانند و مادرهای مهربان در ماتم نوجوانان خویش نوحه و ندبه نمایند شهرها خراب شود ممالک ویران گردد. چاره این ظلم و اعتساف صلح عمومی است.

تعلیم دوازدهم حضرت بهاءالله آنکه عالم انسانی بقوای عقلیه و قوای مادیه تنها ترقی نکند بلکه بجهت ترقی صوری و معنوی و سعادت فوق العاده انسانی نفثات روح القدس لازم است و باید قوه الهیه یعنی روح القدس تأیید کند و توفیق بخشد تا آنکه هیئت بشر ترقیات فوق العاده نموده بدرجه کمال برسد. زیرا جسم انسان محتاج بقوای مادیه است ولی روح انسان محتاج بنفثات روح القدس است. و اگر تأییدات روح القدس نبود عالم انسانی خاموش میشد و نفوس انسانی مرده بود. چنانچه

حضرت مسیح میفرماید مرده را بگذار مرده ها دفن کنند
و آنچه از جسد مولود شده است آن جسد است و آنچه از
روح مولود شده آن روح است و این معلوم است که روحی

ص ۱۲۹

که نصیبی از نفثات روح القدس ندارد آن میت است .
لهذا واضح شد که روح انسانی محتاج به تأییدات روح القدس
است و الا بقوای مادیّه تنها انسان ترقیات تامّه ننماید بل ناقص میماند.
چون بقسمتی از تعالیم مبارکه حضرت بهاءالله
اطّلاع حاصل شد در این رساله بشرح مسئله تعدیل
معیشت و حلّ مسئله اقتصاد مبادرت میشود و قسمتی از
نصوص مبارکه که در این خصوص صادرگشته مندرج میگردد.
قارئین محترم برای شرح و بسط سایر تعالیم مبارکه
به رسائل و جزواتی که برای هر یک از تعالیم مبارکه بطور
جداگانه تهیه شده مراجعه فرمایند .

این رساله مشتمل بر شش مطلب است از اینقرار :

- مطلب اول - از جمله تعالیم حضرت بهاءالله تعدیل معیشت است .
- مطلب دوم - مسئله اقتصاد مطابق قانون الهی در این ظهور اعظم .
- مطلب سوم - باید نظامی وضع نمود که هم مراتب باقی
و هم هیئت اجتماعیّه در راحت و آسایش باشند .

ص ۱۳۰

- مطلب چهارم - اعظم از اساس اشتراکیون در تعالیم الهیّه موجود است .
- مطلب پنجم - مسئله اعتصاب و علاج آن .
- مطلب ششم - قسمتی از دستور مبارک در خصوص مطلب مزبور.
قبل از آنکه بشرح و بسط مطالب مزبوره پردازیم
مختصری در باره بیت العدل که در ضمن نصوص مبارکه
مندرجه در این رساله بدان اشاره شده از بیانات مبارکه
نگاشته میشود و پس از آن بشرح مطالب می پردازد.
حضرت بهاءالله میفرماید قوله العزیز:

" جمال قدم مخاطباً للامم میفرماید: در هر مدینه از
مدائن ارض باسم عدل بیتی بنا کنند و در آن بیت علی

عدد الاسم الاعظم از نفوس زکیة مطمئنه جمع شوند. و باید این نفوس حین حضور چنان ملاحظه کنند که بین یدی الله حاضر میشوند چه که این حکم محکم از قلم قدم جاری شده لحاظ الله بآن مجمع متوجه. و بعد از ورود باید وکاله من انفس العباد در امور و مصالح کل تکلم نمایند. مثلاً تبلیغ امرالله اولاً چه که این امر اهم امور است تا کل کنفس واحد در سراق احدیه وارد شوند. و جمیع من علی الارض هیکل واحد مشاهده شوند. و همچنین در آداب نفوس

ص ۱۳۱

و حفظ ناموس و تعمیر بلاد و السیاسة التي جعلها الله اساً للبلاد و حرزا للعباد ملاحظه کنند و تبلیغ امرالله نظر بحال اوقات و اعصار ملاحظه شود که چگونه مصلحت است و همچنین سایر امورات را مجری دارند. و لکن ملتفت بوده که مخالف آنچه در آیات الهی در این ظهور عز صمدانی نازل شده نشود چه که حق جل جلاله آنچه مقرر فرموده همان مصلحت عباد است انّه ارحم بکم منکم انّه لهوالعلیم الخبیر. و اگر نفوس مذکوره بشرائط مقررّه عامل شوند البتّه بعنايات خفيّه مؤيد میشوند. این امری است که خیرش بکل راجع میشود و بسیاری از اموراتست که اگر اعتنا نشود ضایع و باطل خواهد شد. چه بسیار از اطفال که در ارض بی اب و ام مشاهده میشوند اگر توجهی در تعلیم و اکتساب ایشان نشود بی ثمر خواهند ماند و نفس بی ثمر موتش ارجح از حیات بوده. و همچنین در اغنیاء و اعزّه که بعلت ضعف و پیری و یا امراض بفقر مبتلا شده اند باید در کل این امور و امورات دیگر که متعلق بارض است این نفوس لله تفکر و تدبر نمایند و آنچه صوابست اجرا دارند. اگر عباد بصرف فؤاد ناظر شوند یقین میدانند که آنچه از مصدر امر نازل شده خیر محض است از برای من علی الارض. کل باید بمثابه جناح

ص ۱۳۲

باشند از برای یکدیگر فخر انسان در حکمت و عقل و اخلاق
 حسنه بوده نه در جمع زخارف و کبر و غرور " انتهى .
 " اما بیت العدل الذی جعله الله مصدر کلّ خیر
 و مصوناً من کلّ خطاء باید بانتخاب عمومی یعنی نفوس
 مؤمنه تشکیل شود و اعضاء باید مظاهر تقوای الهی و
 مطالع علم و دانائی و ثابت بردین الهی و خیرخواه
 جمیع نوع انسان باشند. و مقصد بیت عدل عمومی است.
 یعنی در جمیع بلاد بیت عدل خصوصی تشکیل شود و آن
 بیوت عدل بیت عدل عمومی انتخاب نماید. این مجمع
 مرجع کلّ امور است و مؤسس قوانین و احکامی که
 در نصوص الهی موجود نه و جمیع مسائل مشکله در این مجلس
 حلّ گردد این بیت عدل مصدر تشریعت و حکومت
 قوهّ تنفیذ تشریح باید مؤید تنفیذ گردد و تنفیذ باید ظهیر
 و معین تشریح شود مرجع کلّ کتاب اقدس و هر مسئله
 غیر منصوصه راجع به بیت عدل عمومی. بیت عدل آنچه
 بالاتفاق و یا باکثرت آراء تحقّق یابد همان حقّ و مراد الله
 است. من تجاوز عنه فهو ممّن احبّ الشقاق و اظهر
 التّفاق و اعرض عن ربّ الميثاق و آن اعضاء در محلّی
 اجتماع کنند و در آنچه اختلاف واقع یا مسائل مبهمه و یا
 مسائل غیر منصوصه مذاکره نمایند و هر چه تقرّر یابد همان

ص ۱۳۳

مانند نصّ است. و چون بیت عدل واضع قوانین غیر منصوصه
 از معاملات است ناسخ آن مسائل نیز تواند بود. یعنی
 بیت عدل الیوم در مسئله ای قانونی نهد و معمول گردد
 ولی بعد از صد سال حال عمومی تغییر کلی حاصل نماید
 اختلاف ازمان حصول یابد بیت عدل ثانی تواند آن مسئله
 قانونیه را تبدیل بحسب اقتضای زمان نماید زیرا نصّ
 صریح الهی نیست واضع بیت عدل ناسخ نیز بیت عدل " انتهى .
 این بود مختصری راجع به بیت العدل و تفصیل آن
 در رسالهّ جداگانه مندرج خواهد گردید .
 چون بنحو اختصار در بارهّ بیت العدل اطلاع حاصل

شد بشرح مطالب این رساله می پردازد و موقّیّت جمیع را از درگاه خداوند متعال خواهانست .

صصصصصصصصصصصص

ص ۱۳۴

مطلب اوّل - تعدیل معیشت

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱) :

" از جمله اساس بهاءالله تعدیل معیشت است .

طبقات ناس مختلفند بعضی در نهایت غنا هستند بعضی

در نهایت فقر یکی در قصر بسیار عالی منزل دارد یکی

سوراخی ندارد یکی انواع طعام در سفره اش حاصل

است یکی نان خالی ندارد قوّت یومی ندارد . و لذا

اصلاح معیشت از برای بشر لازم نه آنکه مساوات باشد

بلکه اصلاح لازم است و الا مساوات ممکن نیست نظام

عالم بهم میخورد نظم عالم چنین اقتضا مینماید که طبقات

باشد نمیشود بشریکسان باشد . زیرا در ایجاد بشر

مختلفند بعضی در درجه اوّل عقلند و بعضی درجه

متوسّط و بعضی بکلی از عقل محرومند . حال آیا ممکن است

نفسی که در درجه اعلاّی عقل است با نفسی که هیچ عقل

ندارد مساوی باشد ؟ عالم بشر مانند اردوئی است

اردو را سردار لازم و نفر نیز لازم، آیا ممکن است که همه

سردار یا صاحب منصب باشند یا همه سرباز باشند ؟ البتّه مراتب لازم است . " انتهی

"جایز نیست که بعضی در نهایت غنا باشند و بعضی

در نهایت فقر باید اصلاح کرد و چنان قانونی گذاشت که

(۱) خطابات صفحه ۲۵۱

ص ۱۳۵

از برای کلّ وسعت و رفاهیت باشد نه یکی بفقیر مبتلا

و نه یکی نهایت غنا را داشته باشد . مثلاً شخصی غنی که

منتهی غنا را دارد نگذارد شخص دیگر منتهی فقر

را داشته باشد مراعات او را بکند تا او هم راحت باشد .

این را باید بقوانین اجرا کرد نفوس اغنیا باید خودشان
زیادی مال خود را بفقرا انفاق کنند و همچنین قوانین
مملکت باید نوعی باشد که بموجب شریعت الله هرگونه آسایش داشته باشد " انتهى
مطلب دوم - حلّ مسئله اقتصاد مطابق قانون الهی در این ظهور اعظم .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱)

"..... این مسئله اقتصادی جز بموجب این تعالیم
حلّ تامّ نیابد بلکه ممتنع و محال . و آن اینست که
این مسئله اقتصاد را باید از دهقان ابتدا نمود تا منتهی
باصناف دیگر گردد . زیرا عدد دهقان بر جمیع اصناف
اضعاف مضاعف است لهذا سزاوار چنانست که از دهقان
ابتدا شود و دهقان اول عامل است در هیئت اجتماعیّه .
باری، در هر قریه ای باید که از عقلاء آن قریه انجمنی

(۱) سفر نامه جلد اول ص ۱۸۹

ص ۱۳۶

تشکیل شود که قریه در زیر اداره آن انجمن باشد
و همچنین یک مخزن عمومی تأسیس شود و کاتبی تعیین
گردد و در وقت خرمن بمعرفت آن انجمن از حاصلات عموم
مقادیری معین بجهت آن مخزن گرفته شود . این مخزن
هفت واردات دارد: واردات عشریّه رسوم حیوانات
مال بی وارث ، لقطه یعنی چیزی که یافته شود و صاحب
نداشته باشد ، دفینه اگر پیدا شود ثلثش راجع باین
مخزن است ، معادن ثلثش راجع باین مخزن است و تبرّعات .
خلاصه هفت مصرف دارد: اول مصارف معتدله عمومی
مانند مصارف مخزن و اداره صحّت عمومی ثانی ادای عشر
حکومت ثالث ادای رسوم حیوانات بحکومت رابع اداره
مکتب سابع اکمال معیشت ضروریّه فقرا .
اول واردات عشر است و آن باید چنین گرفته شود .
مثلاً ملاحظه میشود که یکنفر واردات عمومیّه اش پانصد
دولار است و مصارف ضروریّه اش پانصد دلار از او چیزی
عشر گرفته نمیشود . شخص دیگر مصارفاتش پانصد دلار

است ولی وارداتش هزار دلار از او عشر گرفته میشود
زیرا زیادتر از احتیاجات ضروریّه دارد اگر عشر بدهد
در معیشتش خللی وارد نگردد. دیگری مصارف او هزار
و وارداتش پنجهزار از او یک عشر و نصف گرفته میشود زیرا

ص ۱۳۷

اضافه زیاد دارد. شخصی دیگر مصارف لازمه اش هزار
دلار است ولی وارداتش ده هزار از او دو عشر گرفته
میشود زیرا اضافه زیادتر دارد. شخصی دیگر مصارف
ضروریّه اش چهار یا پنجهزار دلار است ولی وارداتش
صد هزار از او ربع گرفته میشود. دیگری حاصلاتش دویست
دلار است ولی احتیاجات ضروریّه اش که قوت لایموت باشد
پانصد دلار و در سعی و جهد قصوری ننموده ولی کشتش
برکتی نیافته این شخص را باید از مخزن معاونت نمود تا
محتاج نماند و براحت زندگانی نماید. و در هر ده هر قدر
ایتام باشد بجهت اعاشه آنان از این مخزن باید مقداری
تخصیص نمود. از برای عجزه ده باید مقداری تخصیص داد.
از برای نفوس از کار افتاده محتاج باید از این مخزن
مقداری تخصیص نمود. از برای اداره معارف مقداری از این
مخزن باید تخصیص نمود. از برای صحت اهل ده از این
مخزن باید مقداری تخصیص نمود. و اگر چیزی زیاد بماند
آنها باید نقل بصندوق عمومی ملت بجهت مصارف عمومی کرد.
چون چنین ترتیب داده شود هر فردی از افراد هیئت
اجتماعیه در نهایت راحت و سرور زندگانی نماید و مراتب
نیز باقی ماند در مراتب ابداً خللی واقع نگردد زیرا
مراتب از لوازم ضروریّه هیئت اجتماعیه است. هیئت اجتماعیه

ص ۱۳۸

مانند اردوئی است در اردو مارشال لازم جنرال لازم
کلنل لازم کاپیتان لازم و نفر لازم ممکن نیست که کلّ صنف
واحد باشد حفظ مراتب لازمست. ولی هر فردی از افراد
اردو باید در نهایت راحت و آسایش زندگانی نماید. و همچنین

شهر را والی لازم قاضی لازم تاجر لازم غنی لازم اصناف
لازم و زارع لازمست البتّه این مراتب باید حفظ شود
و آلا انتظام عمومی مختل گردد " انتهى .

مطلب سوم - در بیان اینکه باید نظامی وضع نمود
که هم مراتب باقی ماند و هم هیئت اجتماعیّه در راحت و
آسایش باشد . در سفر نامه جلد اول ص ۲۹۱ چنین مسطور است :
چون از مسائل اقتصادی سؤال نمود مسائل مفصله ای
در جواب ایشان فرمودند از جمله اینکه " باید کوشید
تا نوع انسان سعادت ابدی یابد قواعدی در اینخصوص
لازم که هم مراتب باقی ماند و هم افراد هیئت اجتماعیّه
در کمال آسایش باشند . زیرا هیئت اجتماعیّه مانند اردوئی
است که جنرال و سردار و نایب و نفر همه اجزاء را لازم دارد
نمیشود جمیع سردار باشند یا سرباز بلکه طبقات لازمست
و تفاوت مراتب واجب . مثل جمعیت یک خانه که لابد بزرگ و
کوچک آقا و خانم و نوکر و ملازم لازم دارند . اما باید

ص ۱۳۹

جمیع در تحت نظامی باشند که هر یک در مقام خود با کمال
راحت زندگانی نمایند نه آنکه آقا راحت و نوکر در زحمت
باشد این بی انصافی است و همچنین نمیشود که جمیع
خادم باشند یا همه آقا نظم بهم میخورد . (عرض کرد
آیا زود این سعادت حاصل میشود ؟) فرمودند : چون
بمقتضای زمان است لابد جاری میشود ولی بتدریج هر
امری را منع و مقاومت میتوان نمود مگر اقتضای زمان را . حال
باید دول این مسئله را علاج نمایند رنجبران را راحت کنند و آلا
اگر این مرض مزمن شود علاج مشکل گردد و منتهی بانقلاب عظیم شود .
مطلب چهارم - اعظم اساس در تعالیم الهیه موجود است .
حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱) *
" اعظم از اساس اشتراکیون در ادیان الهی موجود .
مثلاً در حکم الهی ((و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصه))
است . میفرماید که از خصائص و مایحتاج اموال خود انفاق
نمایند و دیگران را بر خود ترجیح دهند ولی برضایت و

نهایت روحانیت . اما اشتراکیون میخواهند اشتراک و مساوات
بزرور جاری نمایند با آنکه مواسات که حکم الله است مشکلتر

(۱) سفر نامه جلد اول ص ۲۵۱

ص ۱۴۰

است چه که صاحب نعمت باید دیگران را مقدم بر خود
داند. این جاری میشود و سبب آسایش خلق و مؤید نظام
عالم است زیرا موکول برغبت و رضایت منفق است ولی اشتراک
و مساوات با آنکه سهلتر است و صاحب نعمت با دیگران
مساویست نه مؤخر این جاری نمیشود و باعث فتنه و آشوبست
زیرا منوط بعنف و جبر است. بلی در الواح حضرت بهاء الله
هست که اگر صاحب ثروتی در تربیت اولادش کوتاهی نماید
محفل عدل باید او را مجبور بر اعانت و تربیت کند ولی این
راجع بخاندان آن غنی و در تحت انتظام آنجمع عدل است.
مقصد آن بود که اعظم از مساوات و اشتراک در دین الله
موجود است و نفوسی در امرالله مانند سلطان الشهداء
بودند که در ایام سختی جمیع اموال خود را صرف فقرا و ضعفا
مینمودند. در ایران بدرجه ای نفوس فدائی یکدیگر بودند
که یکی از بهائیان مهمان بهائی دیگر بود چون حکومت
آن مهمان بهائی را خواست دستگیر نماید مهماندار خود را
باسم مهمان تسلیم حکومت نمود و بجای او شهید شد
و فدای مهمان و برادر خویش گردید " . انتهی .
مطلب پنجم - مسئله اعتصاب و علاج آن
حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱) :

(۱) مفاوضات چاپ مصر

ص ۱۴۱

" از مسئله اعتصاب سؤال نمودید. در این مسئله
مشکلات عظیمه شده و میشود و مورث این مشکلات دو چیز
است یکی شدت طمع و حرص اصحاب معامل ۱ و کارخانه ها

و دیگری غلو و طمع و سرکشی عمله و فعله ها ۲. پس باید چاره هر دو را کرد. اما سبب اصلی این مشکلات قوانین طبیعی مدنیت حاضره است. زیرا نتیجه این قوانین اینکه نفوسی معدود بیش از لزوم ثروت بی پایان یابند و اکثری برهنه و عریان و بی سرو سامان مانند این مخالف عدالت و مروّت و انصاف و عین اعتساف و مابین رضای حضرت رحمن. و این تفاوت مختصّ بنوع بشر است اما در سائر کائنات یعنی جمیع حیوان تقریباً یکنوع عدالت و مساوات موجود. مثلاً در بین گله اغنام و دسته آهو در بیابان مساوات و همچنین در بین مرغان چمن در دشت و کوهسار و بوستان هر نوعی از انواع حیوان تقریباً یک قسم مساواتی حاصل چندان در معیشت تفاوت از یکدیگر ندارند لهذا در نهایت راحتند و بسعادت زندگانی نمایند بخلاف بنی نوع انسان که نهایت اعتساف و عدم انصاف در میان. ملاحظه میکنی که فردی از افراد انسان گنجی اندوخته و اقلیمی را مستعمره خویش نموده ثروت بی پایان یافته و منافع و واردات بمثابه سیل روان مهیا ساخته ولی صد هزار نفر از بیچارگان دیگر

۱- معامل: کارخانه ها ۲- عمله و فعله: کارگران

ص ۱۴۲

ضعیف و ناتوان و محتاج یک لقمه نان مساوات و مواساتی در میان نیست. لهذا ملاحظه میکنی که آسایش و سعادت عمومی مختلّ و راحت نوع بشر بقسمی مسلوب که حیات جمّ غفیری بی ثمر. زیرا ثروت و عزّت و تجارت و صنایع مختصّ بنفوسی معدود و سائرین در زیر بارگران مشقّت و زحمت نامحدود و از فوائد و منافع و راحت و آسایش محروم. پس باید نظام و قانونی ترتیب داد که معدّل ثروت مفرط نفوس معدود گردد و باعث سدّ احتیاج هزار میلیون از فقراء جمهور شود تا اندکی اعتدال حاصل شود. ولی مساوات تامّ نیز ممکن نه چه که مساوات تامّ در ثروت و عزّت و تجارت و فلاح و صناعت سبب اختلال و پریشانی و اغتشاش معیشت و ناکامی

عمومی شود و بکلی انتظام امور جمهور بر هم خورد زیرا در مساوات غیر مشروع نیز محدود واقع . پس بهتر آنست که اعتدال بمیان آید و اعتدال اینست که قوانین و نظاماتی وضع شود که مانع ثروت مفرط بی لزوم بعضی نفوس شود و دافع احتیاج ضروریّه جمهور گردد. مثلاً اصحاب فبریک صاحب کارخانه ها هر روز کنزی بدست آرند ولی بیچارگان عمله بقدر کفایت معیشت یومیّه اجرت نگیرند این نهایت اعتساف است البتّه انسان منصف قبول ننماید. پس یا باید نظامات و قوانینی گذاشت که گروه عمله اجرت یومیّه از صاحب

ص ۱۴۳

فبریک بگیرند و شرکتی در ربیع و یا خمس منافع باقتضای وسع فبریک داشته باشند و یا در منافع و فوائد گروه عمله یا صاحب فبریک بنوع معتدلی مشترک گردند یعنی رأس المال و اداره از صاحب فبریک و شغل و عمل از گروه فعله و یا آنکه عمله بقدر معیشت معتدله اجرت یومیّه گیرند و چون سقط یا عاجز یا ناتوان گردند بقدر کفایت حقّ استفاده از واردات فبریکه داشته باشند و یا اجرت باندازه ای باشد که عمله بصرف مقداری از اجرت قناعت نمایند و اندکی از برای روز عجز و ناتوانی اندوخته کنند. چون کار بر این منوال باشد نه صاحب فبریک هر روز کنزی اندوخته نماید که بهیچوجه از برای او مثمر ثمر نیست زیرا ثروت اگر بینهایت شود شخص صاحب ثروت در زیر حمل ثقیل افتد و در غایت زحمت و محنت افتد و اداره دائره ثروت مفرطه بسیار مشکل شود و قوای طبیعی انسان مضمحل گردد و نه عمله و فعله از نهایت تعب و مشقّت از پا افتند و در نهایت عمر بشدّت احتیاج مبتلا گردند. پس معلوم و مسلم گردید که اختصاص ثروت مفرط بنفوس معدوده یا احتیاج جمهور ظلم و اعتسافست و همچنین مساوات تامّ نیز محلّ زندگانی و راحت و انتظام و آسایش نوع انسانی . پس در اینصورت اعتدال از همه بهتر و آن اینست که اهل ثروت باید در اکتساب منافع اعتدال را

ملاحظه نمایند و مراعات فقرا و اهل احتیاج را منظور دارند و آن اینست که عمله و فعله را اجرتی یومی معلوم و مقرر گردد و از منافع عمومیّه فبریق نیز نصیب و بهره یابند. مختصر اینست در حقوق مشترکه ما بین صاحبان فبریق و عموم عمله و فعله باید قانونی گذاشته شود که سبب منافع معتدله صاحب فبریک گردد و اسباب معیشت لازمه فعله و تأمین استقبال ایشان شود که اگر عمله عاجز و سقط و یا خود پیر و ناتوان گردند و یا فوت نمودند و اطفال صغیر گذاشتند از شدت فقر مضمحل نگردند بلکه اندک حق معیشت از واردات نفس فبریق داشته باشند. و همچنین باید عمله غلو و تمرّد نمایند و بیش از استحقاق نطلبند و اعتصاب ننمایند و اطاعت و انقیاد کنند و اجرت فاحش نخواهند بلکه حقوق معتدله مشترکه طرفین بقانون عدل و حقانیت رسماً محقق و مسلم شود و هر طرف تجاوز نمایند بعدالمحاكمه محکوم گردند و قوه نافذه جزای قطعی مجری دارند تا امور انتظام یابد و مشکلات بر طرف گردد. و مداخله قضا و حکومت در مشکلات حاصله بین اصحاب فبریق و عمله مداخله مشروعه است مانند معامله عادی بین عمله و صاحبان کار جزئی نیست که خصوصیت و دخلی بعموم ندارد و حکومت را حق مداخله نیست. زیرا مسئله فبریق و عمله هر چند خصوصی بنظر آید ولی از مشکلات

حاصله در ما بین مضرت عمومی حاصل گردد. زیرا امور تجارت و صنعت و فلاحت بلکه اشغال عمومی ملت کل مرتبط بیکدیگر است اگر در یکی فتوری حاصل شود مضرت بعموم رسد لهذا مشکلات حاصله بین عمله و صاحبان فبریق سبب مضرت عمومی گردد و قضاء و حکومت حق مداخله دارد. و چون اختلاف ما بین دو نفس در حقوق جزئی واقع شود ثالثی باید که دعوا را فصل نماید و آن حکومتست پس مسئله اعتصاب که سبب اختلال مملکت و گاهی منبعث از شدت اعتساف عمله و یا کثرت طمع صاحبان فبریق است، چگونه میشود که

مهمل ماند؟ سبحان الله انسان چون نفوسی را از بنی نوع خویش گرسنه و برهنه و بی سر و سامان بیند، چگونه در قصر عالی خود راحت و آسایش کند؟ و کسانی را در نهایت احتیاج بیند با وجود این، چگونه از ثروت خود ممنون و خشنود گردد؟ اینست که شرائع الهیه مقنن و مقرر که اهل ثروت محض اعاشه فقرا و دستگیری ضعفا هر سالی مبلغی از مال خویش را باید انفاق نمایند و این از اساس شریعت الهیه است و بر جمیع فرض عین است. و چون در این خصوص بحسب ظاهر انسان از طرف حکومت مجبور نیست و محکوم نه بلکه بصرافت طبع و طیب خاطر در نهایت روح و ریحان انفاق بر فقرا مینماید بسیار محبوب و مرغوب و شیرینست و مقصود

ص ۱۴۶

از اعمال مبروره که در کتب و الواح الهی مذکور اینست و السلام " انتهی .
مطلب ششم - برخی از دستورات مبارکه در باره مسئله اقتصاد و تعدیل معیشت .
حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱) :

" سؤال در مسائل اقتصادی مالیون ورنجبران شد،
فرمودند: این یکی از مسائل اساسیه حضرت بهاء الله است
اما معتدلانه نه متهورانه و اگر این مسئله بطور محبت
التیام نیابد عاقبت بجنگ خواهد کشید. اشتراک و تساوی
تام ممکن نیست زیرا امور و نظام عالم مختل میگردد. اما یک
طریق معتدلانه دارد که نه فقرا اینطور محتاج بمانند و نه
اغنیاء اینطور غنی گردند هم فقرا هم اغنیا بر حسب درجات
خود براحت و آسایش و سعادت زندگانی نمایند. در دنیا
اول یک شخص بود که این فکر را کرد و او پادشاه مملکت
اسپارته بود و سلطنتش را فدای این کار کرد حیاتش قبل از
ولادت اسکندر یونانی بود. این فکر در سر او افتاد که خدمتی
بکند که ما فوق آن خدمتی نشود و در این عالم سبب سعادت
جمعی شود. لهذا اهالی اسپارته را سه قسم نمود یک
قسمتش اهالی قدیمه بودند که زراع بودند یک قسمتش اهل

(۱) خطابات ص ۲۷۱

صنعت بودند یک قسمتش یونانی بود که اصلشان از فنیکیان بود. لوکورکوس که اسم این پادشاه بود خواست مساوات حقیقی بین این سه قسم بگذارد و باین وضع تأسیس حکومت عادلانه نماید. گفت اهالی قدیمه که زراع هستند بهیچ مکلف نیستند مکلف بدادن ده یک از حاصلات خود هستند مکلف بچیز دیگر نیستند. اهل صنعت و تجارت هم سنوی خراج بدهند ولی مکلف بچیز دیگر نه. اما طبقه سوم که نجبا و سلاله حکومت بودند و مناصب و حرب و دفاع از وطن و سیاست ملک وظیفه آنها بود جمیع اراضی اسپارته را مساحت کرد و بالتساوی در میان این فرقه تقسیم کرد. مثلاً آنها نه هزار نفر بودند جمیع اراضی را نه هزار قسمت تقسیم نمود و هر یک از این فرقه سرآمد آنرا یک سهم داد بالمساوات و گفت هر عشری که از آن زمین بیرون آید مال صاحب آن ملک باشد. و در میان اهالی بعضی قوانین و نظام های دیگر نیز گذارد و چون این امور را حکم داده بر حسب دلخواه خود بانجام رسانید ملت را در معبد خواست گفت من میخوام بروم بسوریا لکن میترسم بعد از اینکه من بروم این قوانین مرا بهم بزیند لهذا شماها قسم یاد کنید که پیش از آمدن من این قوانین را ابداً بهم نزنید. آنها هم در معبد قسمهای مؤکد خوردند که ابداً تغییر ندهند

و همیشه متمسک باین قوانین باشند تا آنکه پادشاه مراجعت نماید. ولی او از معبد بیرون آمد و سفر کرد و دیگر برنگشت و از سلطنت خود گذشت تا این قوانین محفوظ بماند. و این مسئله اشتراکیه چیزی نگذشت که سبب اختلاف شد زیرا یکی از آنها پنج اولاد یکی سه اولاد و دیگری دو اولاد پیدا کرد و تفاوت حاصل شد و بهم خورد لهذا مسئله مساوات مستحیل است. اما آنچه هست این است که اغنیا رحم بفقرا کنند اما بمیل خودشان نه مجبوراً اگر مجبوری باشد

فائده ندارد نه آنکه بجبر باشد بل بموجب قانون تا بر حسب قانون عمومی هر کس تکلیف خود را بداند. مثلاً شخص غنی حاصلات زیادی دارد شخص فقیر حاصل کم دارد یا آنکه روشن تر بگوئیم یک شخص غنی ده هزار کیلو حاصل دارد و شخص فقیر ده کیلو دارد حالا انصاف نیست که از هر دو یک مالیات بگیرند بل شخص فقیر در این موقع باید از مالیات معاف باشد اگر آن شخص فقیر عشر مالیات بدهد و شخص غنی هم عشر مالیات بدهد این انصاف نیست. پس در اینصورت باید قانونی وضع نمود که این شخص فقیر که فقط ده کیلو دارد و بجهت قوت ضروری خود جمیع را لازم دارد از مالیات معاف باشد ولی شخص غنی که ده هزار کیلو دارد اگر عشر یا دو مقابل عشر مالیات بدهد ضرری

ص ۱۴۹

باو نمیرسد. مثلاً اگر دو هزار کیلو بدهد باز هشت هزار کیلو دارد و آدمی که پنجاه هزار کیلو دارد اگر ده هزار کیلو بدهد باز چهل هزار کیلو دارد. لهذا قوانینی بر این منوال لازم است. این قوانین اجرت را باید بکلی بهم زد اگر امروز صاحبان فابریقه ها بر مزد کارگران ضم کنند باز یکماه یا یکسال دیگر فریاد برآورده اعتصاب نموده بیشتر خواهند خواست این کار انتهائی ندارد. حالا شریعت الله را بشما بگوئیم. بموجب شریعة الله مزد به اینها داده نمیشود بل فی الحقیقه شریک در هر عملی میشوند. زراع در دهی زراعت میکنند از زراعت حاصلات میگیرند و از اغنیا و فقرا بر حسب حاصلاتشان عشر گرفته میشود و در آن ده انبار عمومی ساخته میشود که جمیع مالیات و حاصلات در آنجا جمع گردد. آنوقت ملاحظه میشود کی فقیر است کی غنی و زراعی که فقط بقدر خوراک و مخارج خود حاصل بدست آورده اند از آنها چیزی گرفته نمیشود. باری جمیع حاصلات و مالیات که جمع شده در انبار عمومی جمع میشود و اگر عاجزی در ده موجود بقدر قوت ضروری به او داده میشود و از طرف دیگر شخص غنی که فقط پنجاه هزار کیلو لازم دارد ولی پانصد هزار کیلو

حاصلات بعد از مصارفات دارد لهذا دو برابر عشر از او گرفته میشود و در آخر سال هر قدر در انبار زیادی مانده خرج

ص ۱۵۰

مصارف عمومی میشود. این مسئله اشتراکیون بسیار مهم است و باعتصاب مزدوران حل نخواهد شد باید جمیع دول متفق شوند و یک مجلسی قرار دهند که اعضاء آن از پارلمانهای ملل و اعیان منتخب گردد و آنها در نهایت عقل و اقتدار قراری بدهند که نه مالیون ضرر زیادی بکنند و نه عمله ها محتاج باشند در نهایت اعتدال قانونی بنهند بعد اعلان کنند که عمله ها حقوقشان در تحت تأمینات محکم است و همچنین حقوق مالیون حفظ میشود. و چون این قرار عمومی برضایت هر دو طرف مجری گردد اگر اعتصابی اتفاق افتد جمیع دول عالم بالتام مقاومت کنند و آلاکار بخرایبهای زیاد میکشد علی الخصوص در اروپا معرکه خواهد شد و از جمله یکی از اسباب های حرب عمومی در اروپا همین مسئله است. مثلاً اصحاب اموال یکی معدن دارد یکی فابریقه دارد اگر ممکن باشد صاحبان معادن و فابریقه در منافع با کارگران شریک باشند معتدلانه از حاصلات صدی چند بعمالجات بدهند تا عمله غیر از مزد نصیبی نیز از منافع عمومی کارخانه داشته باشد تا بجان در کار بکوشد در آینده احتکار باقی نمیماند مسئله احتکار بکلی بهم میخورد. و همچنین هر فابریقه که ده هزار سهم دارد از این ده هزار سهم از منافع دو هزار

ص ۱۵۱

سهم را با اسم کارگران نماید که مال آنها باشد و باقی مال مالیون بعد آخر ماه یا سال هر چه منفعت میشود بعد از مصارفات و مزد بر حسب عدد اسهام در میان هر دو طرف تقسیم کنند. فی الحقیقه تا بحال خیلی ظلم بعوام شده باید قوانین گذارد زیرا کارگران ممکن نیست باوضاع حالیه راضی شوند هر سال هر ماه اعتصاب کنند و آخر الامر

ضرر مالیون است. اعتصابی در قدیم در عسکر عثمانی واقع شد گفتند بحکومت معاش ما کم است باید زیاد کرد دولت مجبوراً ضمّ کرد بعد از چندی دوباره اعتصاب کردند عاقبت جمیع مالیات در جیب عسکر رفت کار بجائی رسید که سلطان را کشتند که چرا مالیات را زیادتر نکردی که ما بیشتر بگیریم. یک مملکتی ممکن نیست براحت زندگی کند بدون قانون باید قانون محکمی در اینخصوص گذاشت که جمیع دول حامی آن قانون باشند. جوهر کلام اینکه اعتصاب سبب خرابی است اما قانون سبب حیات است باید قانونی گذارد باید بقانون طلبید نه باعثصاب و جبر و عنف " انتهى .

XXXXXXXXXX

ص ۱۵۲

رسالة وحدت اساس ادیان

مقدمه

اشاره اجمالیّه بیرخی از تعالیم مبارکه حضرت بهاءالله
حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱) :

هوالله

" این عصر عصر حقیقت است افکار پوسیده

هزاران ساله منفور عاقلان با هوش و عالمان پر جوش و خروش .

در این قرن عظیم جمیع اصول پوسیده بکلی متروک

شده در هر خصوص افکار جدیده بمیان آمده . مثلاً معارف

قدیمه متروک معارف جدیده مقبول سیاسیّات قدیمه متروک

سیاسیّات جدیده مقبول علوم قدیمه بکلی متروک علوم

جدیده مرغوب آداب قدیمه فراموش شده آداب جدیده

بمیان آمده مشروعات جدیده و اکتشافات جدیده و تحقیقات

جدیده و اختراعات جدیده حیرت بخش عقول گردیده جمیع

امور تجدّد یافته . پس باید که حقیقت دین الهی نیز تجدّد

یابد تقالید بکلی زائل شود و نور حقیقت بتابد تعالیمیکه

روح این عصر است ترویج گردد و آن تعالیم حضرت بهاءالله

که مشهور آفاق است و نفثات روح القدس است. از جمله

تحرّی حقیقت است که باید بکلی تقالید را فراموش کرد و سراج حقیقت را روشن نمود. من جمله وحدت عالم انسانی است که جمیع خلق اغنام الهی هستند و خدا شبان مهربان و بجمیع اغنام الطاف بی پایان مبذول میدارد نهایت اینست بعضی جاهلند باید تعلیم داد بعضی علیند باید علاج نمود بعضی طفلند باید ببلوغ رساند نه اینکه طفل و علیل و نادان را مبعوض داشت بالعکس باید بینهایت مهربان بود. از جمله دین باید سبب الفت و محبّت بین بشر باشد و اگر چنانچه سبب بغض و عداوت باشد فقدانش بهتر. از جمله باید دین و عقل مطابق باشند عقل سلیم باید تصدیق نماید. از جمله حقّ و عدل است و مساوات و مواسات طوعی یعنی انسان طوعاً و بکمال رغبت باید دیگری را بر خود ترجیح دهد ولی نه بجبر بلکه بمحبّت الهی چنان یکدیگر را دوست دارند که جان فدا نمایند چنانکه بهائیان در ایرانند. و من جمله تعصّب دینی تعصّب جنسی تعصّب ترابی تعصّب سیاسی هادم بنیان انسانی است. تا این تعصّبات موجود عالم انسان هر چند بظاهر متمدّن ولی بحقیقت توحّش محض است و جنگ و جدال و نزاع و قتال نهایت نیابد. از جمله صلح عمومی است. و از جمله تأسیس محکمه کبری تا جمیع مسائل مشکله دولی

و مللی در محکمه کبری حلّ گردد. از جمله حرّیت الهی یعنی خلاصی و نجات از عالم طبیعت. زیرا انسان تا اسیر طبیعت است حیوان درنده است. از جمله مساوات رجال و نساء. زیرا عالم انسانی را دو بال یکی ذکور و یکی اناث تا هر دو بال قوی نگردند عالم انسان پرواز ننماید و فلاح و نجاج حاصل نکند. از جمله اینکه دین حصن حصین است و عالم انسانی اگر متمسک بدین نباشد هرج و مرج گردد و بکلی

انتظام امور مختل شود . از جمله اینکه مدنیت مادی باید منضم بمدنیت الهی باشد . مدنیت مادی مانند زجاج است و مدنیت الهی مانند سراج مدنیت مادی مانند جسم است و لو در نهایت جمال باشد مدنیت الهی مانند روح است . جسم بی روح فائده ای ندارد . پس عالم انسانی محتاج بنفثات روح القدس است بدون این روح مرده و بدون این نور ظلمت اندر ظلمت است . عالم طبیعت عالم حیوانیست تا انسان ولادت ثانی از عالم طبیعت نیابد یعنی منسلخ از عالم طبیعت نگردد حیوان محض است تعالیم الهی این حیوان را انسان نماید . و از این قبیل تعالیم بهاءالله بسیار که حیات میبخشد و جهان را روشن مینماید هر چیز تجدد یافته است البتّه باید تعالیم دینی نیز تجدد یابد ع ع "

ص ۱۵۵

چون خوانندگان محترم بر اثر مطالعه و قرائت بیانات مبارکه فوق مجملاً از قسمتی از تعالیم حضرت بهاءالله با خبر شدند در این رساله در باره دین و اثرات عظیمه و لزوم آن شرح و تفصیل داده میشود و سایر تعالیم مبارکه نیز هر یک مستقلاً در رساله مخصوصه شرح و بسط داده خواهد شد .

فهرست رساله وحدت اساس ادیان

مقدمه

اشاره اجمالیّه بتعالیم مبارکه حضرت بهاءالله :

مطلب اول - در بیان اینکه اول موهبت الهی دین است .

مطلب دوم - در بیان مقصود از دین .

مطلب سوم - لزوم دین .

مطلب چهارم - در بیان عدم انقطاع فیض الهی .

مطلب پنجم - در بیان اینکه ادیان سبب اختلاف

نیستند و اساس ادیان الهیه یکی است .

مطلب ششم - در بیان اینکه نتیجه ظهور انبیا الفت بشر است .

مطلب هفتم - در بیان علت اختلاف پیروان ادیان با یکدیگر .

ص ۱۵۶

مطلب هشتم - در بیان اینکه تقالیدی که با اسم دین مشهور شده علت اجتناب نفوس از دین گردیده است .
مطلب نهم - در بیان اینکه ادیان الهی در هر دوری تجدید میشود و علت آن .
مطلب دهم - در بیان اینکه دین باید مطابق مقتضیات وقت باشد .
مطلب یازدهم - در بیان اینکه دیانت دارای نتایج عظیمه است .
مطلب دوازدهم - در بیان اینکه دین الله عبارت از اعمالست نه اقوال .
مطلب سیزدهم - در بیان اینکه انسان بحیات روحانی انسان است .
مطلب چهاردهم - خلاصه مندرجات مطالب گذشته .
اینک بنگارش تفصیل و شرح مطالب گذشته مبادرت میشود .
مندرجات این رساله جمیعاً از نصوص مبارکه و بیانات مقدسه الهیه است .

ص ۱۵۷

مطلب اول - در بیان اینکه اول موهبت الهی دین است

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱) :

هو الله

اول موهبت الهیه در عالم انسانی دین است زیرا دین
تعالیم الهی است . البته تعالیم الهیه بر جمیع تعالیم مقدم
و فائق است . دین انسان را حیات ابدی دهد . دین
خدمت بعالم اخلاق کند . دین دلالت بسعادت ابدیه
نماید . دین سبب عزت قدیمه عالم انسان است . دین سبب
ترقی جمیع ملل است . برهان بر آن اینکه چون در ادیان
بنظر حقیقت نظر و تحرّی نمائیم می بینیم دین سبب ترقی
و سعادت ملل بوده . حال باید تحرّی نمائیم که دین سبب
نورانیّت عالم است یا نه ؟ دین سبب ترقی فوق العاده
عالم انسانی است یا نه ؟ ولی باید بنظر حقیقت بینیم
نه تقالید چه اگر بتقالید باشد هر یک عقاید خود را مرجح
داند . بعضی گویند که دین سبب سعادت نیست مایه
ذلت است . پس اول باید تحرّی آن کنیم که دین سبب ترقی
است یا تدنی سبب عزت است یا ذلت تا برای ما شبهه ای

(۱) خطابه مبارکه در معبد یهودیان سانفرانسیسکو ۱۲ اکتبر ۱۹۱۲

باقی نماند .

مطلب دوم - مقصد از دین .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

" مقصد از دین نه این تقالیدی است که در

دست ناس است اینها عداوت است سبب نفرت است سبب

جنگ و جدال است سبب خونریزی است . ملاحظه کنید در

تاریخ دقت نمائید که این تقالیدی که در دست ملل

عالمست سبب جنگ و حرب و جدال عالمست . مقصدم از دین

انوار شمس حقیقت است و اساس ادیان الهی یکیست یک

حقیقت است یک روح است یک نور است تعدد ندارد " . انتهى (۱) .

و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

" دیانت عبارت از عقاید و رسوم نیست دیانت عبارت از

تعالیم الهی است که محیی عالم انسانی است و سبب تربیت

افکار عالی و تحسین اخلاق و ترویج مبادی عزت ابدیّه عالم انسانی است (۲) .

مطلب سوم - در بیان لزوم دین برای جهان و جهانیان .

حضرت بهاء الله میفرمایند قوله تعالی :

(۱) خطابات چاپ مصر ص ۶۶

(۲) مکاتیب سوم ص ۳۷۶

" قلم اعلی در این حین مظاهر قدرت و مشارق اقتدار

یعنی ملوک و سلاطین و رؤسا و امرا و علما و عرفا را نصیحت

میفرماید و بدین و بتمسک بان وصیت مینماید . آن است

سبب بزرگ از برای نظم جهان و اطمینان من فی الامکان .

سستی ارکان دین سبب قوت جهال و جرأت و جسارت شده .

براستی میگویم آنچه از مقام بلند دین کاست بر غفلت اشرار

افزود و نتیجه بالاخره هرج و مرج است . اسمعوا یا

اولی الابصار ثم اعتبروا یا اولی الانظار (۱) . "

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۲) :

" مدنیّت بر دو قسم است مدنیّت عالم طبیعت و مدنیّت

عالم حقیقت که تعلق بعالم اخلاق دارد و تا هر دو در هیئت
اجتماعیه جمع نشود فلاح و نجاح حاصل نشود. ملاحظه
نمائید که در جهان اروپا مدنیّت طبیعیّه خیمه برافراخته
ولکن چقدر تاریک است جمیع افکار متوجّه منازعه در بقاست
هر روز تجدید سلاح است و تزئید مواد التهاّب آرام بکلی
منقطع و نفوس در زیر بارگران ذلّت و حیران زیرا مدنیّت اخلاق
و روحانیّت و انجذاب بنفحات الله بکلی مفقود. باری
همچنانکه در عالم طبیعت مربّی لازم همچنین در عالم
حقیقت یعنی عالم جان و وجدان و شیم و اخلاق و فضائل

(۱) کلمات فردوسیّه (۲) لوح مبارک

ص ۱۶۰

بی پایان و کمالات حقیقی عالم انسانی و سعادت دو جهان
معلم و مربّی واجب. مؤسس مدنیّت طبیعی فلاسفه ارضند
و معلم مدنیّت حقیقت مظاهر مقدّسه الهیه اند. لهذا اگر
عالم انسانی از مربّی طبیعی و مربّی حقیقی محروم ماند
یقین است باسفل درکات عالم حیوانی مبتلا گردد. و مدنیّت
طبیعی مانند زجاج است و مدنیّت الهی مانند سراج مدنیّت
جسمانی مانند جسم است و مدنیّت الهی مانند روح این
زجاج را سراج لازم و این جسد را روح واجب. رساله
جالینوس حکیم را مطالعه نما که در ترقیّات مدنیّت عالم انسانی
تألیف نموده. میگوید عقائد دینیّه اعظم و سائط عالم مدنیّت
و انسانیّت است چنانکه در این زمان ملاحظه میکنیم گروهی
را که مسیحیانند چون در عقائد دینیّه ثابت و مستقیمند
عوام این فرقه فیلسوف حقیقی هستند زیرا باخلاق و اطواری
مزینند که اعظم فیلسوف بعد از زحمت و سلوک و ریاضت سنین
کثیره تحصیل مینمایند عوام این فرقه در نهایت کمال بفضائل متجلی هستند " انتهی .
پس معلوم شد از برای عالم انسانی مربّی حقیقی عمومی
لازم تا احزاب متفرّقه را در ظلّ کلمه واحد جمع کند و ملل
متخاصمه را از چشمه واحد بنوشاند و عداوت و بغضا را
مبدّل بمحبّت و ولا نماید و جنگ و جدال را بصلح و سلام

انجام دهد. چنانچه حضرت رسول علیه الصلوة والسلام قبائل متحاربه متخاصمه متوحشه عربان باديه را بيکديگر التيام داد و در ظل خيمه وحدت در آورد. اين بود که آن عربان باديه ترقي عظيم نمودند و در عالم کمالات معنويه و صوريه علم برافراختند و عزت ابدیه یافتند. و همچنين حضرت مسيح عليه السلام ملل متنافره متباغضه متخاصمه يونان و رومان و سريان کلدان آشوريان اجبتيان را که در نهايت بغض و عداوت بودند برمعين واحد جمع کرد و ارتباط تام بخشيد. پس واضح و معين شد که از برای عالم انسانی مربی و معلم عمومي لازم و آنان مظاهر مقدسه الهیه اند. و اگر نفوسی گویند که ما از خاصانيم و احتياج بتعليم نداريم مثل آنست خواص امرای لشکری بگویند ما در فنون حرب ماهریم محتاج بسردار نیستیم. پس واضح است که اين قول بی اساس است جميع لشکر چه از خواص و چه از عوام کل محتاج بسردارند که مربی عمومي است و هذا كافٍ وافٍ لمن القى السمع و هو شهيد " انتهى و نیز میفرمایند قوله الاحلی (۱) :

" اما باید در مدارس ابتدا تعليم دين گردد بعد از تعليم ديانت و انعقاد قلوب اطفال بر محبت حضرت احديت

(۱) لوح مبارک

بتعليم سائر علوم پرداخت انتهى .
مطلب چهارم در عدم انقطاع فيض الهی
حضرت بهاء الله میفرمایند قوله تعالى:
" جود سلطان وجود بر همه ممکنات بظهور مظاهر
نفس خود احاطه فرموده و آنی نیست که فيض او منقطع شود
و یا آنکه امطار رحمت از غمام عنایت او ممنوع گردد " انتهى (۱)
حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۲) :
" همچنين که ذات الهی قدیم است فيض الهی نیز

قدیمست و فیوضات او من علی الارض را احاطه نموده .
خداوند من حیث الذّات نا محدود است من حیث الاسماء
والصّفات نیز غیر محدود . حقیقت الوهیت چون نامحدود
است فیض او نیز نامحدود الوهیت او قدیمست نهایی
ندارد کمالات او قدیم است نهایی ندارد ربوبیت او
قدیمست نهایی ندارد . پس همان قسم که نفثات روح القدس
او مستمر است انتهائی ندارد نمیتوانیم بگوئیم که فیض او باآخر
رسیده است . اگر بگوئیم فیض او منتهی میشود الوهیت او
منتهی میشود . فیض آفتاب و حرارت آفتاب ابدیست و
سرمدی است و اگر روزی بیاید که فیض و حرارت آفتاب منقطع
گردد آفتاب در ظلمت ماند زیرا شمس بدون حرارت و ضیا

(۱) کتاب مبارک ایقان (۲) خطابه مبارکه در انجمن تناسوفیهای امریکا ماه می ۱۹۱۲

ص ۱۶۳

شمس نیست تاریکست . پس اگر بخواهیم فیوضات الهی را
محدود کنیم خود خدا را محدود کرده ایم . باری
مطمئن بفضل و عنایت حق باشید مستبشر ببشارات الهی
باشید . آن خدائی که برامم سابقه بفضل و رحمانیتش معامله
کرد آن خدائی که در ازمنه قدیمه روح الهی بخشید
آن خدائی که فیض ابدی عطا فرمود همان خدا در هر
زمان در هر وقت مقتدر است که عالم انسانی را مهبط انوار
ملکوت نماید . لهذا امیدوار باشید آن خدائی که از پیش
داده حالا هم میتواند بدهد و در هیکل انسان صورت
و مثال خویش ظاهر نماید . آن خدائی که نفحه روح القدس
دمید حال هم قادر است بدمد و خواهد دمید فضل او
انقطاعی ندارد این روح همیشه ساری است این فیض
الهی است و فیض الهی جایز نیست که منقطع شود . ملاحظه
کنید که هیچ ذرات جزئیّه را توان محدود کرد؟ زیرا در هیچ
نوعی از انواع کاینات فی الحقیقه محدودیت جایز نه . آیا
میتوانید بگوئید که این طبقه منتهی شد و طبقه دیگر نیست
دریا منتهی باین دریا شد بعد دریائی نیست باران

منتهی باین باران شد بعد از این بارانی نیست اشراق
شمس منتهی شد و بعد از این اشراق شمس نیست ؟ ممکن
است این ؟ استغفرالله . وقتیکه می بینیم در کاینات جمادیّه

ص ۱۶۴

فیض الهی مستمرّ است، پس چگونه توان گفت که آن فیض ربّانی
آن قوّه روح القدس آن فیوضات ابدی منقطع شود؟ ... " الخ
مطلب پنجم - در بیان اینکه ادیان الهیّه سبب اختلاف
نیست و اساس ادیان الهیّه یکیست .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

" ادیان الهی سبب اختلاف نیست و محدث عداوت

و بغضا نه . زیرا اساس جمیع ادیان حقیقت است و حقیقت

یکی است تعدّد ندارد و این اختلافات از تقالید است

چون تقالید مختلف است لهذا سبب اختلاف و جدالست

این ظلمات تقالید آفتاب حقیقت را پنهان نموده . " انتهى

مطلب ششم - در بیان اینکه نتیجه ظهور انبیا الفت بشر است .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

" عقلای بشر که مفتون حقیقتند در نزد آنان واضح

و مسلمّ است که مقصد از ظهور مظاهر مقدّسه الهیّه و انزال

کتب و تأسیس دین الهی الفت بشر است و محبّت بین عموم

افراد انسان . دین اساس وحدت روحانیّه است وحدت افکار

است وحدت حسّیّات است وحدت آداب است و روابط

ص ۱۶۵

معنویّه بین عموم افراد تا عقول و نفوس بتربیت الهی نشو و نما
نمایند و تحرّی حقیقت کنند و بمقامات عالیّه کمالات انسانی

رسند و مدنیّت الهیّه تأسیس گردد . زیرا در عالم وجود

دو مدنیّت است یکی مدنیّت طبیعی مادی که خدمت بعالم

اجسام نماید و دیگری مدنیّت الهی که خدمت بعالم اخلاق

نماید . مؤسس مدنیّت مادی عقلای بشرند و مؤسس مدنیّت

الهیّه مظاهر مقدّسه الهی . دین اساس مدنیّت الهیّه است .

مدنیّت مادیّه بمنزله جسم است و مدنیّت الهیّه بمنزله روح

جسم بی روح مرده است ولو در نهایت طراوت و لطافت باشد.
باری، مقصد ازدین روابط ضروریّه وحدت عالم انسانست
و این است اساس دین الهی این است فیض ابدی الهی
این است تعالیم و نوامیس الهی این است نور حیات ابدی.
هزار افسوس که این اساس متین متروک و محجوب جمیع ادیان
ولی تقالیدی ایجاد کرده اند که هیچ ربطی بااساس دین
الهی ندارد و چون این تقالید مختلف است از اختلاف
جدال حاصل و جدال منتهی بقتال گردد خون بیچارگان
ریخته شود اموال بتالآن و تاراج رود و اطفال بی کس و اسیر
مانند دین که باید سبب الفت باشد مورث کلفت شود دین
که باید سبب نورانیّت عالم انسانی باشد سبب ظلمات شده
است دین که سبب حیات ابدی است سبب ممات گشته.

ص ۱۶۶

پس تا این تقالید در دست است و این دام تزویر در شست
از دین جز مضرتّ بعالم انسانی حصول نپذیرد. پس باید
این تقالید کهنه پوسیده را که معمول به ادیان است
بتمامها ریخت و تحرّی اساس ادیان الهی کرد و چون اساس
ادیان الهی یکی است حقیقت است و حقیقت تعدّد و تجزّی
قبول ننماید، لهذا الفت و اتّحاد تامّ بین جمیع ادیان حاصل شود
دین الهی در نهایت کمال و جمال در انجمن عالم انسانی جلوه نماید (۱).
مطلب هفتم - در بیان علّت اختلاف پیروان ادیان با یکدیگر.
حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

" اساس ادیان الهیّه یکی است و مقصد امم و مذاهب
عالم مقصد واحد. زیرا جمیع معتقد بوحدانیّت الهی
هستند و واسطه ها را بین خلق و خالق لازم میدانند
نهایت اینست که اسرائیلیان آخر واسطه را حضرت موسی
میگویند و مسیحیان حضرت عیسی و مسلمانان حضرت محمّد
رسول الله و فارسیان حضرت زردشت ولی اختلافشان
بر سر اسم است اگر اسم را از میان برداری جمیع می بینند که

مقصدشان مقصد واحد بوده و هر شریعتی در هر عصر و زمان خود کامل و تجدد آئین یزدان و ظهور مظهر فیوضات رحمن در هر کوری لازم و واجب. اینست که اهل حقیقت و معنی پی با سرار الهی بردند و از رموز کتاب واقف شدند و حق را مختار و فیوضات او را غیر محدود و ابواب رحمتش را غیر مسدود دانستند بجمیع انبیاء مؤمن شدند ((ولا نفرق بین احد من رسله)) گفتند. اما اهل صورت و مجاز بتقالید تمسک جستند و باوهم افتادند متشابهات آیات را وسیله انکار امر ربّ البینات نمودند " انتهى . و از جمله علل اختلاف پیروان ادیان با یکدیگر سوء تفاهم است . حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

هو الله

" چون نظر بتاریخ کنیم ملاحظه مینمائیم که از اول عالم الی یومنا هذا بین بشر جنگ و جدال بوده یا جنگ بین ادیان بوده یا حرب بین اجناس بوده یا نزاع و جدال بین دول بوده یا بین دو اقلیم. و جمیع اینها از جهل بین بشر ناشی و از سوء تفاهم و عدم تربیت منبعث و اعظم نزاع و قتال بین ادیان بوده. و حال آنکه انبیای الهی بجهت اتحاد و الفت بین بشر آمدند زیرا آنان شبان الهی بودند نه

گرگان شبان بجهت حفاظت و جمع گوسفندان است نه برای تفریق آنها هر شبان الهی جمعی از اغنام متفرقه را جمع کرد. از جمله حضرت موسی بود که اغنام اسباط متفرقه اسرائیل را جمع کرد و با یکدیگر الفت داد و بارض مقدّس برد بعد از تفریق آنها را جمع نمود و با یکدیگر التیام داد و سبب ترقی ایشان گردید. لهذا ذلتشان بعزت تبدیل شد و فقرشان بغناء رذائل اخلاقشان بفضائل مبدل گشت بدرجه ای که سلطنت سلیمانی تأسیس یافت و صیت عزّیشان بشرق و غرب رسید. پس معلوم شد موسی شبان حقیقی بود زیرا اغنام متفرقه اسرائیل را جمع نمود و با هم التیام داد. و چون حضرت مسیح

ظاهر شد او نیز سبب الفت و اجتماع اغنام متفرقه گشت اغنام متفرقه اسرائیل را با اغنام متشنته یونان و رومان و کلدانیان و سوریان و مصریان جمع فرمود. این اقوام با هم در نهایت جدال و قتال بودند خون یکدیگر را میریختند و مانند حیوانات درنده یکدیگر را میدریزند لکن حضرت مسیح این ملل را جمع و متفق و متحد نمود و جمیع را ارتباط داد و نزاع و جدال را بکلی بنیان بر انداخت. پس معلوم شد که ادیان الهی سبب الفت و محبت بود. دین الله سبب نزاع و جدال نیست اگر دین سبب جدال گردد عدم آن بهتر است زیرا دین باید سبب حیات گردد اگر سبب ممات شود

ص ۱۶۹

البته معدوم خوشتر و بی دینی بهتر است. زیرا تعالیم دینی بمنزله علاج است اگر علاج سبب مرض شود البته عدم علاج خوشتر است. همچنین وقتی که عشایر عرب در نهایت عداوت و جدال بودند خون یکدیگر را میریختند و اموال را تاراج مینمودند و اهل و اطفال را اسیر میکردند و در جزیره العرب مقاتله دائمی داشتند نفسی راحت نبود هیچ قبیله ای آرام نداشت، در چنان وقتی محمد ظاهر شد و آنها را جمع کرد و قبائل متفرقه را الفت داد و با یکدیگر متحد و متفق نمود ابداً قتال و جدال نماند عرب بدرجه ای ترقی کرد که سلطنت آندلس و خلافت کبری تأسیس نمود. از این فهمیدیم که اساس دین الهی از برای صلح است نه جنگ و اساس ادیان الهی یکیست و آن محبت است حقیقت است الفت است و ارتباط است. ولی این نزاعها منبعث از تقلیدیست که بعد پیدا شد اصل دین یکیست و آن حقیقت است و اساس ادیان الهی است اختلاف ندارد و اختلاف در تقالید است چون تقالید مختلف است لهذا سبب اختلاف گردد. اگر چنانچه جمیع ادیان عالم ترک تقالید کنند و اصل اساس دین را اتباع جمیع متفق شوند نزاع و جدالی نماند زیرا دین حقیقت است و حقیقت یکی است تعدد قبول ننماید. و نیز میفرمایند قوله الاحلی : (خطابات ص ۱۹۹)

".... بقدر امکان باید سعی و کوشش نمود تا سوء تفاهمی که بین ملل حاصل شده زائل شود. لهذا باید یک قدری بحث در سوء تفاهمی که بین ادیان است بنمائیم و اگر سوء تفاهم زائل شود اتحاد کلی حاصل گردد جمیع ملل با همدیگر نهایت الفت حاصل نمایند. سبب اصلی این اختلاف و این جدال از علمای ملل است زیرا آنها بملت خود چنان تفهیم میکنند که سائر ملل مغضوب خدا هستند و محروم از رحمت پروردگار. روزی در طبریّه بودم در جنب معبد یهود بودم و خانه مشرف بمعبد یهود دیدم خاخام یهود وعظ میکند. میگوید: ای قوم یهود، شما امت خدا هستید و سائر ملل امت غیر او خدا شما را از سلاله حضرت ابراهیم خلق کرده و فیض و برکت بشما داده و شما را از جمیع ملل ممتاز نموده. از شما اسحاقی برگزیده حضرت یعقوبی فرستاده حضرت یوسفی برانگیخته حضرت موسائی مبعوث نموده حضرت هارونی فرستاده حضرت سلیمانی و حضرت داودی و حضرت اشعیائی و حضرت ایلیائی فرستاده جمیع این پیغمبران از شماها هستند. از برای شما فرعونیان را غرق نمود دریا را شکافت از آسمان برای شما مائده فرستاد از سنگ آب جاری کرد. شما امت مقبوله نزد خدا هستید، ای بنی اسرائیل شما ابناء خدائید و از جمیع ملل ممتازید موعود شما مسیح میآید آنوقت شما عزیز

میشوید و بر جمیع ملل عالم حاکم و امیر میگردید و اما سائر ملل خذله رذله گردند. یهودیها آنقدر از حرف او مسرور بودند که وصف ندارد و همینطور سائرین سبب اختلاف و نزاع و جدال آنها علمای ملت بوده اند. اما اگر اینها تحرّی حقیقت میکردند البته اتحاد و اتفاق حاصل میشد زیرا حقیقت یکی است تعدّد قبول ننماید. شما ای طالبان حقیقت آنچه در حق سرور کائنات حضرت محمد علیه السلام تا بحال شنیده اید جمیع روایات از روی غرض و تعصب

جاهلانه بوده ابداً مقارن حقیقت نبوده. حال من حقیقت واقع را از برای شما بیان مینمایم و روایات نمیکنم بمیزان عقل صحبت میشود زیرا وقایع ازمنه سابقه را به میزان عقل باید سنجد اگر مطابق آید مقبول است و الا سزاوار اعتماد نیست. اولاً اینکه آنچه در حق حضرت رسول علیه السلام در کتب قسیسهها میخوانید مانند شرح حال حضرت مسیح است در کتب یهود. شما ملاحظه کنید مسیح باین بزرگواری را خلق در حقش چه نسبتها میدادند و حال آنکه حضرت مسیح با آن وجه صبیح و نطق فصیح مبعوث شده بود. حال نصف عالم بت پرست است و نصف دیگر دو قسم است قسم اعظم مسیحی است و قسم ثانی مسلمان ولی ملل دیگر قلیلند. این دو قسم مهم است هزار و سیصد سال است میان مسلمان

ص ۱۷۲

و مسیحی نزاع و جدال است و حال آنکه بسببی جزئی این عداوت این بغض این سوء تفاهم زائل میشود و نهایت الفت حاصل میگردد نه جدال میماند نه نزاع و نه ضرب و قتال. و آن اینست که میگویم حضرت محمد علیه السلام چون مبعوث شد اول اعتراض باقربای خویش کرد گفت، چرا به مسیح و موسی مؤمن نشدید چرا بانجیل و تورا مؤمن نشدید؟ و این بموجب نص قرآن است، حکایت تاریخی نیست. چرا بجمیع انبیاء مؤمن نشدید؟ چرا به بیست و هشت پیغمبران مذکور در قرآن مؤمن نشدید؟ بنص قرآن میفرماید تورا کتاب خدا است انجیل کتاب خداست حضرت موسی نبی عظیمی بود حضرت مسیح از روح القدس تولد یافت و روح الله و کلمة الله بود حضرت مریم مقدس بود حتی در قرآن میفرماید حضرت مریم نامزد کسی نبوده و حضرت مریم در اورشلیم در قدس الاقداس معتکف و منزوی بود شب و روز مشغول عبادت بود مائده از آسمان برای او میآمد. حضرت زکریا پدر یحیی هر وقت میآمد میدید مائده پیش مریم است سؤال میکرد که مریم، این مائده از کجاست؟ مریم میگفت از آسمان آمده. حضرت مسیح در گهواره تکلم کرد حضرت

مریم را خدا بر جمیع زنان عالم ترجیح و تفوق داد. این نصوص قرآن در حق حضرت مسیح است. حضرت محمد علیه السلام

ص ۱۷۳

قوم خود را توبیخ و ملامت کرده، چرا مؤمن بمسیح و موسی نشدید؟ قوم گفتند ما مؤمن میشویم بمسیح و موسی و تورا و انجیل، اما آباء و اجداد ما چه میشوند یعنی آباء و اجداد ما که بآنها افتخار مینمائیم؟ حضرت محمد فرمود که هر کس به حضرت مسیح و موسی مؤمن نبود از اهل نار است. این نص قرآن است تاریخ نیست. حتی فرمود چون پدران شما مؤمن بحضرت مسیح و انجیل نبودند در حق آنها طلب مغفرت ننمائید بخدا واگذار کنید و این قسم قوم خود را ملامت کرد. حضرت محمد میان قومی مبعوث شد که آنها بهیچوجه انسانیت تربیت مدنیت نداشتند بدرجه ای درنده بودند که دخترهای زنده خود را زیر خاک دفن میکردند و زنان پیش آنها از حیوان پست تر بودند. وقتی میخواستند عطر بخودشان بزنند بول شتر استعمال میکردند و بول شتر را میخوردند. حضرت محمد میان اینها ظاهر شد این قوم جاهل را همچو تربیت کرد که در اندک زمان تفوق بر سائر طوائف نمودند عالم شدند دانا شدند اهل صنایع شدند. نص قرآن است که میفرماید نصاری دوست شما هستند لکن بت پرستان عرب را از بت پرستی و درندگی بقوت منع نمائید. اصل حقیقت اسلام اینست اما نگاه بمعاملات بعضی از امراء اسلام نکنید زیرا تعلق بحضرت محمد ندارد. تورا را بخوانید

ص ۱۷۴

ببینید احکام چگونه است ولی ملوک یهود چه کردند؟ انجیل را بخوانید ببینید رحمت صرف است مسیح همه را منع از حرب کرد وقتی پطرس شمشیر کشید گفت بگذار در غلاف اما امراء مسیحی چقدر خونریزی نمودند و ظلم شدید کردند بعضی از قسیس ها بر خلاف مسیح معامله نمودند اینها دخلی بمسیح ندارد. باری مقصد اینجاست

مسلمانان معترف بر این هستند که حضرت مسیح روح الله است کلمة الله است مقدس است واجب التَّعْظِيم است حضرت موسی نبی ذی شأنی بود صاحب آیات باهرات بود توراة کتاب الله است. خلاصه مسلمانان رئیس مسیحیان و رئیس موسویان را نهایت تمجید و تقدیس مینمایند اگر مسیحیان هم رئیس اسلام را مقابله بالمثل تمجید و تقدیس کنند این نزاع برداشته میشود. آیا از این قضیه ایمان آنها کاسته میشود؟ استغفرالله. آیا مسلمانان چه ضرر از ستایش رئیس مسیحیان دیدند و چه گناهی نمودند بلکه بالعکس مقبول درگاه الهی شدند که انصاف دادند و حضرت مسیح را روح الله و کلمة الله گفتند. آیا نبوت حضرت محمد بدلائل باهره ثابت نیست؟ "انتهی

ص ۱۷۵

مطلب هشتم - در بیان اینکه تقالیدی با اسم دین شهرت یافته و سبب اجتناب نفوس از ادیان الهیه گردیده است. حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

" امروز اعظم علاج عاجل و تریاق فاروقی که حکیم

الهی تجویز فرموده وحدت عالم انسانی و صلح عمومیت و توضیح و تبیین اصول ادیان الهیه و دفع تقالید و رسوماتی که منافی علم و عقل است. زیرا یک سبب بزرگ بجهت بی دینی نفوس همین است که رؤسای ادیان مثل کشیشهای کاتولیک قدری نان و شراب را دست گرفته نفسی بآن میدمند و می گویند این نان جسد مسیح است و این شراب خون مسیح. البتّه شخص عاقل قبول اوهام نمیکند و میگوید اگر بنفس کشیش این نان و شراب جسد و خون مسیح میشود پس باید خود کشیش بالاتراز مسیح باشد. لهذا حضرت بهاءالله فرمودند هر مسئله ای که مخالف علم و عقل صحیح است و منافی اساس اصلی ادیان الهی آن مانع ترقی است و سبب اجتناب و دوری نفوس از آئین یزدانی (۱) "

و نیز میفرمایند (۲) :

" چون نفوس تربیت یافته می بینند که کشیشها نان

و شراب را در دست گرفته نفسی بآن میدمند و میگویند این

(۱) سفرنامه جلد اول ص ۲۹۶ (۲) سفرنامه ج

ص ۱۷۶

نان و شراب جسد و خون مسیح است و یا باقرار گناه نزد
قسّیسه‌ها عفو خطایای نفوس میشود، البتّه از مشاهده اینگونه
امور مردمان با شعور از مذهب بیزاری میجویند و بکلی بی دین میشوند .."
مطلب نهم - در بیان علّت تجدید ادیان
حضرت بهاء الله میفرماید قوله تعالی :

" رگ جهان در دست پزشک دانا است درد را میبیند
و بدانائی درمان میکند. هر روز را رازی است و هر سر را
آوازی درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر امروز
را نگران باشید و سخن از امروز رانید. دیده میشود گیتی را
دردهای بیکران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته
مردمانی که از باده خودبینی سرمست شده اند پزشک دانا
را از او باز داشته اند. اینست که خود و همه مردمان را گرفتار
نموده اند نه درد میدانند نه درمان میشناسند راست
را کژانگاشته اند و دوست را دشمن شمرده اند. بشنوید
آواز این زندانی را بایستید و بگوئید شاید آنانکه در خوابند بیدار شوند " انتهى (۱) .
و در لوح دیگر میفرماید قوله الاحلی :

" الیوم دین الله و مذهب الله آنکه مذاهب مختلفه

(۱) مجموعه بزرگ الواح - چاپ مصر ص ۲۶۱

ص ۱۷۷

و سبل متعدده را سبب و علّت بغضا ننمایند. این اصول
و قوانین و راههای محکم متین از مطلع واحد ظاهر و از مشرق
واحد مشرق و این اختلافات نظر بمصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده " انتهى .
حضرت عبدالبهاء میفرماید قوله الاحلی :

" پرسش نخست این بود که، چرا آئین پیغمبران دیگرگون
گردد؟ بدان که جهان و آنچه در اوست هر دم دگرگون

گردد و در هر نفس تغییر و تبدیل جوید زیرا تغییر و تبدل و انتقال از لوازم ذاتیه امکان است و عدم تغییر و تبدل از خصائص وجوب. لهذا اگر عالم کون را حال بر یک منوال بود لوازم ضروریّه اش نیز یکسان میگشت چون تغییر و تبدل مقرر و ثابت روابط ضروریّه اش را نیز انتقال و تحوّل واجب. مثل عالم امکان مثل هیکل انسانست که در طبیعت واحده مداوم نه بلکه از طبیعتی بطبیعتی دیگر و از مزاجی بمزاجی دیگر انتقال نماید و عوارض مختلف گردد و امراض متنوع شود. لهذا پزشک دانا و حکیم حاذق درمان را تغییر دهد و علاج را تبدیل نماید... این تغییر و تبدیل عین حکمت است زیرا مقصد اصلی صحّت و عافیت است. و چون علاج را تغییر دهد نادان گوید این دلیل بر نادانی حکیم است. اگر داروی اول موافق بود، چرا تغییر داد و اگر ناموافق

ص ۱۷۸

بود، چرا در آغاز تجویز کرد؟ ولی رنجور دانا اذعان نماید و بروجدان بیفزاید..... "انتهی (۱) و نیز حضرت عبدالبهاء میفرمایند (۲) قوله الاحلی :

" شریعت الله بر دو قسم منقسم یک قسم اصل اساس است روحانیات است یعنی تعلق بفضائل روحانی و اخلاق رحمانی دارد این تغییر و تبدیل نمیکند این قدس الاقداس است که جوهر شریعت آدم و شریعت نوح و شریعت ابراهیم و شریعت موسی و شریعت مسیح و شریعت محمد و شریعت حضرت اعلی و شریعت جمال مبارک است و در دوره جمیع انبیاء باقی و برقرار ابداً منسوخ نمیشود. زیرا آن حقیقت روحانیّه است نه جسمانیّه آن ایمان است عرفان است ایقان است عدالت است دیانت است مروّت است امانت است محبّت الله است مواسات در مال است رحم بر فقیران است و فریاد رسی مظلومان و انفاق بر بیچارگان و دستگیری افتادگان است پاکی و آزادگی و افتادگی است و حلم و صبر و ثبات است این اخلاق رحمانی است این احکام ابداً نسخ نمیشود بلکه تا ابد الابد مرعی و برقرار است. این فضائل عالم انسانی در هر دوری از ادوار تجدید گردد

زیرا در اواخر هر دوره شریعت الله روحانیّه یعنی فضائل

(۱) مکاتیب دوم ۶۷ - ۶۵ (۲) مفاوضات

ص ۱۷۹

انسانیّه از میان می‌رود و صورتش باقی میماند. مثلاً در میان
یهود در اواخر دور موسوی مقارن ظهور عیسوی شریعت الله
از میان رفت صورتی بدون روح باقی ماند قدس الاقداس
از میان رفت و صحن خارج قدس که عبارت از صورت شریعت
است در دست اّمته افتاد و همچنین اصل شریعت حضرت
مسیح که اعظم فضائل عالم انسانی است از میان رفته و صورتش
در دست قسّیسین و رهابین مانده و همچنین اساس شریعت
حضرت محمّد از میان رفته و صورتش در دست علمای رسوم مانده.
آن اساس شریعت الله که روحانی و فضائل عالم انسانی است
غیر منسوخ و باقی و برقرار و در دوره هر پیغمبری تجدید
میگردد. باری قسم ثانی از شریعت الله که تعلق بعالم
جسمانی دارد مثل صوم و صلوة و عبادات و نکاح و عتاق و
محاکمات و معاملات و مجازات و قصاص برقتل و ضرب و سرقت
و جروحات این قسم از شریعت که تعلق بجسمانیات دارد
در هر دوری از ادوار انبیاء تبدیل و تغییر یابد و منسوخ
گردد. زیرا در سیاسات و معاملات و مجازات و سائر احکام
باقتضای زمان لابد از تغییر و تبدیل است " انتهى .
و نیز حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :
" احکام نیز بسبب تبدل و تغیر زمان تبدیل شود .
مثلاً در زمان موسی مقتضی و مناسب حال شریعت موسویّه بود

ص ۱۸۰

و چون در زمان حضرت مسیح آن حال تبدل و تغیر یافت
بقسمی که دیگر شریعت موسویّه مناسب و موافق عالم انسانی
نبود لهذا نسخ گردید چنانچه حضرت روح سبت را شکست
و طلاق را حرام فرمود و بعد از حضرت مسیح حواریون اربعه
من جمله پطرس و پولس حیوانات محرّمه تورات را تحلیل

کردند ماعدای لحم مخنوق و قرابین اصنام و خون و همچنین
زنا این احکام اربعه را باقی گذاشتند بعد پولس لحم
مخنوق و ذبائح اصنام و دم را نیز حلال نمود و تحریم زنا
را باقی گذاشت چنانکه پولس در آیه ۱۴ از فصل ۲۴ از رساله
خود باهل رومیّه مینویسد (من میدانم و معتقدم بربّ مسیح
که هیچ چیز نجس العین نیست بلکه هر چیز نجس است
بجهت آن کس که نجس می‌شورد) و همچنین در آیه ۱۵ از فصل
۱ از رساله بولس بطیطوس مذکور (جمع اشیاء بجهت پاکان
پاک است و از برای ناپاک چیزی پاک نیست زیرا آنان کلّ
نجسند حتّی عقول و ضمائرشان). حال این تغییر و تبدیل
و نسخ بجهت آن بود که عصر مسیح قیاس بعصر موسی نمیشد بلکه حال
و مقتضی بکلی تغییر و تبدیل یافت لهذا آن احکام منسوخ گردید " (۱) انتهی .

(۱) مفاوضات

ص ۱۸۱

و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

" ادیان الهیّه از یوم آدم الی الآن پیایی

ظاهر شده و هر یک آنچه باید و شاید مجری داشته خلق را
زنده نموده و نورانیّت بخشیده و تربیت کرده تا از ظلمات
عالم طبیعت نجات یافتند بنورانیّت ملکوت رسیدند. ولی هر
دینی و هر شریعتی که ظاهر شد مدّتی از قرون کافل سعادت
عالم انسانی بود و شجر پر ثمر بود ولی بعد از مرور قرون
و اعصار چون قدیم شد بی اثر و ثمر ماند لهذا دوباره تجدید
شد. دین الهی یکی است ولی تجدّد لازم. مثلاً حضرت
موسی مبعوث شد و شریعتی گذاشت بنی اسرائیل بواسطه
شریعت موسی از جهل نجات یافته بنور رسیدند و از ذلّت
خلاص گشته عزّت ابدیه یافتند ولی بعد از مدّتی مدیده آن
انوار غروب کرد و آن نورانیّت نماند روز شب شد. و چون
تاریکی اشتداد یافت کوکب ساطع حضرت مسیح اشراق نمود
دوباره جهان روشن شد. مقصد اینست دین الله یکی است
که مربّی عالم انسانی است و لکن تجدّد لازم. درختی را

چون بنشانی روز بروز نشو و نما نماید و برگ و شکوفه کند و میوهٔ تر بار آرد لکن بعد از مدّت مدید کهن گردد از ثمر باز ماند لهذا باغبان حقیقت دانهٔ همان شجر را گرفته در زمین پاک میکارد دوباره شجر اول ظاهر میشود. دقت

ص ۱۸۲

نمائید در عالم وجود هر چیز را تجدد لازم. نظر بعالم جسمانی نمائید که حال جهان تجدد یافته مشروعات و اکتشافات تجدد یافته ادراکات تجدد یافته پس، چگونه میشود که امر عظیم دین که کافل ترقیات فوق العادهٔ عالم انسانی است و سبب حیات ابدی و مروج فضائل نامتناهی و نورانیّت دو جهانی بی تجدد ماند؟ این مخالف فضل و موهبت حضرت یزدانی است (۱).

و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

هو الله

الحمد لله قرون ظلمانی گذشت قرن نورانی آمد
الحمد لله آثار اوهام و تقالید زائل شد و عقول و افکار بشر
توسیع یافت اختراعات تجدد جست علوم و فنون تجدد
یافت مشروعات تجدد حاصل نمود اکتشافات تجدد
جست جمیع اشیاء تجدد یافت قوانین عالم تجدد پیدا
نمود. لهذا اقتضا چنان بود که آئین الهی نیز تجدد یابد
حقیقت ادیان الهیه تجدید شود. زیرا تعالیم الهیه
فراموش شده جز تقالیدی در دست نمانده بود. اساس
ادیان الهی یکیست و آن حقیقتست و مورث محبت و الفت
و سبب وحدت عالم انسانی. اما تقالید مختلف است و علت
اختلاف و هادم بنیان رحمانی. پس بشارت باد که شمس

(۱) لوح میسز جولیا

ص ۱۸۳

حقیقت تجلی نمود بشارت باد بشارت که نورانیّت
آسمانی آفاق را احاطه کرد بشارت باد بشارت که ابواب

ملکوت مفتوح گردید بشارت باد بشارت که آهنگ ملاً اعلی
بلند شد بشارت باد بشارت که نفثات روح القدس حیات
بخش است و عالم انسانی در تجدّد. ای اهل عالم بیدار
شوید بیدار ای احزاب و امم هشیار گردید هشیار.
بنیان نزاع و جدال را بر اندازید از تقلید و تعصّب که سبب
درندگیست بگذرید تا بحقیقت پی برید و انوار وحدت عالم
انسانی مانند آفتاب ظاهر و عیان گردد علم صلح عمومی
بلند شود الفت و اتحاد کامل بین اجناس و ادیان و
اوطان حاصل گردد عالم انسانی آسایش جوید و صورت
و مثال الهی یابد. اینست پیام من " انتهى .
و نیز می فرمایند قوله الاحلی :

" جهان ملکوت یکی است نهایت آنست که بهار تجدّد
نماید و در کائنات حرکت و جنبشی جدید و عظیم بنماید
کوه و دشت زنده شود درختان تر و تازه گردد و برگ و شکوفه
و ثمر به طراوتی بی اندازه جلوه نماید. لهذا ظهورات سابقه
با ظهورات لاحقّه نهایت ارتباط دارد بلکه عین یکدیگرند
اما کون که ترقی نماید شعاع شدیدتر است و فیض عظیم تر
و آفتاب در دائره نصف النهار جلوه نماید. ای طالب ملکوت

ص ۱۸۴

هر ظهوری جان عالم است و طبیب حاذق هر دردمند. عالم
بشر مریض است آن طبیب حاذق علاج مفید دارد و بتعالیم
و وصایا و نصائحی قیام نماید که درمان هر درد است و مرهم
هر زخم. البتّه طبیب دانا احتیاجات مریض را در هر موسمی
کشف نماید و به معالجه پردازد. لهذا تعالیم جمال ابهی
را تطبیق بلوازم و احتیاجات زمانه نما ملاحظه مینمائی که
جسم مریض جهان را علاج برء السّاعه است بل دریاق شفای
ابدیست. و معالجه اطّابای حاذق سلف و خلف نوع واحد
نیست بلکه بمقتضای مرض مریض است هر چند علاج تغییر
و تبدیل یابد ولی کلّ بجهت صحّت مریض است. در ظهورات
سابقه جسم علیل عالم تحمل علاج قویّ فائق نداشت اینست
که حضرت مسیح فرمود امور بسیاری است که لازم است بیان

شود و لکن حال شما نتوانید استماع نمود و لکن چون آن روح تسلّی دهنده که پدر میفرستد بیاید حقیقت را از برای شما بیان کند."

و نیز میفرمایند قوله الاحلی (۱):

"جمیع موجودات در تحت تغییر و تبدیله هر جوانی پیر و هر نهالی درخت کهن میشود و هر کهنه ای متلاشی میگردد. ادیان عالم نیز هر یک در هر عصری سبب ترقّی بود ولی حال مانند درختهای کهن گشته و بی ثمر مانده اند. ملل موجوده

(۱) سفر نامه ج

ص ۱۸۵

متوقعند که این درختها باز شکوفه و خرمی حاصل نمایند و این محالست مثل اینکه هنوز و بودیست توقع ترقّی زمان کوتم و برهما را دارند." و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

" اساس دین الهی یکی است (۱) همان اساس که مسیح گذارد و فراموش شد حضرت بهاءالله آنرا تجدید کرد.

زیرا اساس ادیان الهی یکی است یعنی هر دینی بدو قسم منقسم است. قسمی اصل است و تعلق باخلاق دارد و تعلق بحقائق و معانی دارد و تعلق بمعرفت الله دارد و آن یکی است ابداً تغییر ندارد زیرا حقیقت است حقیقت تغییر و تبدیل ندارد. و قسمی دیگر فرع است و تعلق بمعاملات دارد این در هر زمانی باقتضای آن زمان تغییر یابد.

مثلاً در زمان حضرت موسی اساس و اصل دین الهی که تعلق باخلاق داشت در زمان مسیح تغییر نیافت ولی

در قسم ثانی اختلاف حاصل شد. زیرا در زمان موسی برای مبلغ جزئی سرقت دست بریده میشد بحکم تورا هر کس چشمی را کور میکرد چشمش را کور میکردند دندان می شکست دندانش را میشکستند این باقتضای زمان موسی بود اما در زمان مسیح مقتضی نبود مسیح نسخ

(۱) خطابات ص ۱۴۸

فرمود همچنين طلاق از کثرت وقوع بدرجه ای رسيد که حضرت مسيح منع فرمود. باقتضای زمان حضرت موسی ده حکم قتل در تورات بود و در آن وقت جز بآن محافظه امنيت نميشد زیرا بنی اسراييل در صحراي تيه بودند در آنجا جز باین احکامات سخت ضبط و ربط ممکن نبود اما در زمان مسيح مقتضی نبود تغيير کرد. اختلاف در این قسم فرع است اهميتی ندارد و متعلق به معاملات است اما اساس دين الهی یکی است. لهذا حضرت بهاء الله همان اساس را تجديد فرمود. اما اساس امر مسيح همه روحانی بود و اصل بود فروعاتی جز مثل طلاق و سبت تغيير نکرد جميع بيانات مسيح تعلق بمعرفت الله و وحدت عالم انسانی و روابط بين قلوب و احساسات روحانی داشت و حضرت بهاء الله تاسيس سنوحات رحمانيه باکمل وجوه فرمود. دين ابداً تغيير ندارد زیرا حقيقت است و حقيقت تغيير و تبديل ندارد. آیا ميشود گفت توحيد الهی تغيير مينمايد يا معرفت الله و وحدت عالم انسانی و محبت و يگانگی تغيير ميشود؟ لا و الله تغيير ندارد چرا که حقيقت است.... " انتهى . و نیز ميفرمايند قوله الاحلی (۱):

(۱) مفاوضات ص ۱۲۵

" دين الله در میان طوايف بر اساس اصلی باقی نماند بلکه بتدریج تغيير و تبديل نمايد تا آنکه بکلی محو و نابود گردد. لهذا ظهور جديد شود و آئين جديد تاسيس گردد زیرا اگر تغيير و تبديل ننمايد احتیاج بتجدید نشود. این شجر در بدایت در نهایت طراوت بود و پر شکوفه و ثمر بود تا آنکه کهنه و قدیم گشت و بکلی بی ثمر شد بلکه خشک و پوسیده گشت. اینست که باغبان حقیقت باز از سنخ و صنف همان شجر نهال بیهمالی غرس نمايد که روز بروز نشو

و نما نماید و در این باغ الهی ظلّ ممدود گسترده و ثمر محمود دهد. به همچنین ادیان از تمادی ایام از اساس اصلی تغییر یابد و بکلی آن حقیقت دین الله از میان برود و روح نماند بلکه بدعتها بمیان آید و جسم بی جان گردد اینست که تجدید شود " انتهى . و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

" اساس دین الهی یکی است . میخواهم این مسئله را برای شما شرح دهم . هر یک از ادیان مقدسه الهیه که تا حال نازل شده منقسم بدو قسم است . یک قسم روحانیات است معرفت الله است موهبت الله است فضائل عالم انسانی است کمالات آسمانی است که تعلق بعالم اخلاق دارد . این حقیقت است و این اصل است و جمیع انبیاء

ص ۱۸۸

الهی بحقیقت دعوت کردند حقیقت محبت الله است حقیقت معرفت الله است حقیقت ولادت ثانویه است حقیقت استفاضه از نفثات روح القدس است حقیقت وحدت عالم انسانی است حقیقت الفت بین بشر است حقیقت دوستی است حقیقت عدل است حقیقت مساوات بین بشر است . جمیع انبیاء الهی این تأسیس و ترویج کردند پس ادیان الهی یکی است . و قسم دیگر که تعلق بجسمانیات دارد و فرع است در آن بحسب اقتضای زمان تغییر و تبدیل حاصل میشود . مثل اینکه در شریعت توراة طلاق جائز در شریعت مسیح جائز نه در شریعت موسی سبب بود در شریعت مسیح نسخ شد این تعلق بجسمانیات دارد اهمیتی ندارد بحسب اقتضاء زمان تغییر و تبدیل میشود . عالم امکان مثل هیکل انسان میماند گاهی صحت دارد گاهی علیل و مریض است لهذا معالجات نظر باختلاف امراض که متفاوت است یک روز علت از حرارت است باید تبرید شود یک روز مرض از رطوبت است باید علاج دیگر گردد . مراد اینست که آن قسم از شریعت الله که تعلق بعالم جسمانی دارد آن تغییر و تبدیل حاصل میکند و این نظر باقتضای زمان است . در زمان موسی یکنوع اقتضائی بود

در زمان مسیح نوعی دیگر در زمان موسی طفل شیرخوار بود

ص ۱۸۹

شیر لازم داشت در زمان مسیح غذا خوار شد. ملاحظه کنید که انسان از بدایت حیات تا نهایت در جمیع اطوار یک شخص است همینطور دین الله در جمیع ادوار یک دین است. انسان در بدایت جنین است بعد از آن طفل شیرخوار بعد از آن طفل راهق بعد از آن بلوغ میرسد بعد از آن جوان میشود بعد بکمال میرسد بعد پیر میشود هر چند احوال و اطوار مختلف پیدا میکند لکن باز یکی است. همینطور دین الهی یک دین است زیرا حقیقت است و حقیقت تعدد قبول نکند. این اختلافی که ملاحظه میکنید در ادیان الهی مثل اختلاف انسان است از بدایت حیات تا نهایت حیات. مثلاً آنکه الان پیر است همان انسان جنین است هر قدر که متفاوت و مختلف است و بحسب ظاهر اختلاف دارد ولی باز انسان واحد است. همینطور دین الهی هر چند ظواهر آن در ایام انبیاء مختلف است لکن حقیقت واحد است. پس باید بآن حقیقت متوسل شویم تا کل ملل عالم متفق شوند تا این نزاع و جدال بکلی زائل شود جمیع بشر متحد و متفق شوند. از خدا میخواهم که شماها سبب وحدت عالم انسانی شوید تا جمیع بشر دست در آغوش یکدیگر نمایند و عزت ابدیة عالم انسانی جلوه نماید " (۱) انتهی

(۱) خطابات

ص ۱۹۰

مطلب دهم - در بیان اینکه دین باید مطابق مقتضیات وقت باشد. حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱) " مظاهر کلیة الهیة مطلع بر حقائق اسرار کائناتند لهذا شرایعی تأسیس نمایند که مطابق و موافق حال عالم انسانست. زیرا شریعت روابط ضروریة است که منبعث از حقائق کائناتست. مظهر ظهور یعنی شارع مقدس

تا مَطَّلَع به حقائق کائنات نباشد روابط ضروریّه که منبعث از حقائق ممکنات است ادراک ننماید البتّه مقتدر بوضع شریعتی مطابق واقع و موافق حال نگردد. انبیاء الهی مظاهر کلیّه اطباء حاذقند و عالم امکان مانند هیکل بشری و شرایع الهیّه دوا و علاج. پس طبیب باید که مَطَّلَع و واقف بر جمیع اعضاء و اجزاء و طبیعت و احوال مریض باشد تا آنکه دوائی ترتیب دهد که نافع بسمّ نافع گردد. فی الحقیقه حکیم دوا را از نفس امراض عارضه بر مریض استنباط کند زیرا تشخیص مرض نماید بعد ترتیب علاج علّت مزمنه کند تا تشخیص مرض نشود چگونه ترتیب علاج و دوا گردد. پس باید طبیب بطبیعت و اعضاء و اجزاء و احوال مریض نهایت اطلاع داشته باشد

(۱) مفاوضات

ص ۱۹۰/۱

و بجمیع امراض واقف و بکافّه ادویه مَطَّلَع تا آنکه دوائی موافقی ترتیب دهد. پس شریعت روابط ضروریّه ایست که منبعث از حقیقت کائناتست و مظاهر کلیّه الهیّه چون مَطَّلَع باسرار کائناتند لهذا واقف بآن روابط ضروریّه و آنرا شریعة الله قرار دهند " انتهى .

ص ۱۹۰/۲

و نیز میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

" آئین الهی درمان هر دردی است زیرا بمقتضای حقائق اشیاست. علمای قانون در این مسئله خیلی بحث کرده اند مشاهیر آنها گفته اند که قانون باید از روابط ضروریّه باشد و آن بمقتضای حقائق اشیاست لکن مظاهر مقدسه الهیّه فرمودند که تشریح چنین قانون از قوه بشر خارج است زیرا عقل بشری احاطه بحقائق اشیا ندارد و محیط بمقتضیات روابط ضروریّه نیست لهذا قانون الهی لازم است که محیط بحقائق و نافذ در اشیاست " انتهى .
و نیز میفرمایند قوله الاحلی : (۲)

"..... امروز جمیع ملل عالم جنگجو هستند و جمیع
دول عالم در تهیّه و تدارک آلات و مهمّات جهنّمیّه علی
الخصوص قطعۀ اروپا که مخزن مواد التهاپی شده است موقوف
بیک شراره است که آن جهنّم شعله بافاق زند. لهذا هنوز
آهنگ صلح عمومی بگوش آنان تأثیر ندارد و همچو گمان
میکنند که سبب فلاح و نجاح هر دولتی قوّه حریّه است
هر چه عظیمتر سعادت آن دولت و ملت بیشتر. ملوک عالم اذعان
این نمی نمایند که صلح عمومی سبب حیات عالم انسانی است
و همچنین اعظام و ارباب نفوذ آنان نیز سعادت خود را در

(۱) سفرنامه ج اول ص ۲۷۹ (۲) لوح مبارک

ص ۱۹۱

تهیّه اسباب جنگ میدانند لهذا ممکن نیست که از برای
اهل عالم قناعت حاصل شود مگر بقوّه ایمان زیرا ایمان
حلال هر مشکلی است. پس باید کوشید که دین الله نفوذ یابد
بقوّه دین الله هر امر مشکلی آسان گردد قوّه دین ملوک
را خاضع کند و اصحاب نفوذ را مغلوب نماید. پس بکوشید
که دین حقیقی که روح حیات بعالم انسانی میدمد انتشار
یابد اینست علاج جسم مریض عالم این است دریاق سمّ نقیع بشر " انتهى .
و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

هو الله

"..... مظاهر الهی اول معلّمین و مروجین حقیقت
هستند. چون عالم تاریک و ظلمانی گردد و غفلت پیدا شود
خدا یک نفر الهی را میفرستد. حضرت موسی آمد در وقتیکه
مصر تاریک بود و جهل و نادانی احاطه نموده نفوسی
در منتهی درجه توحّش بودند. حضرت موسی معلّم الهی بود
تعلیم آیات ربّانی کرد ملت اسرائیل را تربیت نمود از جهل
و ذلّت نجات داد بمنتهی درجه اوج عزّت رسانید و در علوم
و فنون ماهر کرد و مدنیّه تامّه از برای آنان مهیا نمود
خزانه عالم انسانی میانه آنها منتشر کرد. بعد کم کم آن آثار
الهی محو شد و هوی و هوس شیطانی غلبه نمود ظلمت

احاطه کرد. بعد دوباره صوت احدیت بلند شد شمس حقیقت درخشید نفثات روح القدس دمید ابر رحمت بارید انوار هدایت عالم را روشن کرد عالم یک لباس جدیدی پوشید خلق خلق جدید گردید وحدت بشر اعلام شد این عالم بهشت برین گردید قبائل مختلفه و شعوب متنوعه متحد شدند. بعد از مدتی مردم این نوامیس الهی را فراموش کردند این نصائح ربّانی از صفحه قلوب محو شد تعالیم حقیقی نماند ظلمت غفلت و نادانی احاطه نمود. حال حضرت بهاء الله آمد و آن اساس اصلی را تجدید کرد آن تعالیم الهی زمان مسیح را و آن فضائل عالم انسانی را دوباره ظاهر کرد تشنگان را سیراب نمود و غافلان را هوشیار محرومان را محرم اسرار نمود و وحدت عالم انسانی را اعلام مساوات بشریه را نشر داد. پس شماها جمیعاً باید بجان و دل بکوشید و در میان جمیع بشر بمحبت زندگی کنید تا اتحاد کلی حاصل شود تعصبات جاهلانه نماند و جمیع متحد گردند " انتهى .
مطلب یازدهم - در بیان اینکه دیانت دارای نتایج عظیمه است .
حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

" آفتاب جهانتاب آسمانی را طلوع و غروب و از این جهت کیهان را ربیع و خریفی و فصل تابستان و زمستانی . این دور دائم است و از انوار ذاتیه عالم وجود تغییر ندارد و تبدیلی نجوید. چون موسم ربیع آید آفتاب فیض جدیدی نماید حرارت و شعاع بتابد ابر نیشان ببارد و نسیم جان پرور بوزد ابر بگرید و چمن بخنند نسیم بهار مشکبار گردد و دشت و کهسار گلشن و گلزار شود اعتدال ربیعی جلوه نماید جهان روح تازه یابد و حشر جدید بر پا گردد. همچنین شمس حقیقت را طلوع و غروب و عالم جان و وجدان موسم ربیعی و خریفی چون اشراق فرماید انوار بتابد و حیات ببخشد نسیم گلشن عنایت بوزد

و ابررحمت ببارد و حیات جدید بدمد و حشر بدیع برپا
نماید قیامت کبری گردد طامۀ عظمی رخ بگشاید حقیقت
کائنات بحرکت آید و ترقی در نفوس و ارواح و عقول حصول
پذیرد جهان جهان دیگر گردد و عالم انسانی از فیض
جلیل اکبر نصیب وافر یابد. و بعد از این بهار روحانی
موسم صیف آید و اشجار بثمر رسد و دانه ها خرمن گردد
یعنی شجرۀ عالم انسانی بثمر آید و فضائل نامتناهی مزین
شود بعد موسم خریف روحانی آید مواهب ربیع الهی
نماند و آثار ربّانی رو بزوال نهد کمالات رحمانی نقصان

ص ۱۹۴

یابد و علویّت عالم انسانی مبدل گردد موسم زمستان آید
شدّت برودت احاطه کند خمود و جمود جلوه نماید یأس و
حسرت رخ بگشاید ظلمت احاطه کند غفلت و ضلالت خیمه
برافرازد عالم جهان و وجدان از نفس رحمان محروم گردد
و طیب مشموم مقطوع شود دوره منتهی گردد. دوباره صبح
نورانی از افق هدایت کبری بدمد و شمس حقیقت از افق
اعتدال بتابد و حشر و نشر اکبر گردد و نیر آفاق چنان
اشراق نماید که حقائق کائنات فیض ابدی یابد و انوار موهبت
کبری شرق و غرب را روشن نماید و جهان دل و جان روضه
رضوان گردد و فضائل عالم انسانی در قطب آفاق خیمه زند
و علم هدایت کبری در اوج اعلی زند. لهذا وقتی شمس
حقیقت از افق موسوی اشراق کرد و فیض نامتناهی بخشید
بعد از آن نقطه غروب نمود از افق عیسوی اشراق کرد و
بفیوضات ابدیه جهان را مه تابان نمود و نفخه روح القدس
در جسد امکان دمید و حیات ابدیه بخشید. پس از او مطلع
محمّدی اشراق نمود و عالم امکان را منور فرمود و ظلم و بیداد
برانداخت عدل و انصاف خیمه برافراخت. پس از او مطلع
نقطه اولی طلوع کرد و عالم وجود را بشارت کبری زنده نمود
انوار هدایت مبذول داشت و اسرار حقیقت آشکار کرد.
حال نیر اعظم کوکب ملاً اعلی از افق موهبت کبری حضرت

بهاء الله نهایت اشراق بر آفاق فرمود حشر جدید رخ نمود
و نشر بدیع انتشار یافت شرق منور گردید و انوار آفتاب
در غرب منتشر شد بهار در نهایت عظمت جهان فانی را
مظهر فیوضات نامتناهی نمود و حرکتی فوق العاده در عالم
عقول و نفوس حصول یافت وحدت عالم انسانی علم برافراخت
و خیمه الفت و محبت در قطب آفاق سایه افکند بدایع
و آثار و حقایق و اسرار کاینات در این قرن بر صد قرن افزود
و چنان جلوه نمود که عقول اولی الالباب حیران گردید " انتهى . (۱)
و نیز میفرمایند قوله الاحلی : (۲)

" اعظم روابط و وسیله بجهت اتحاد بین بشر قوه
روحانیه است چونکه محدود بحدودی نیست . دین است
که سبب اتحاد عالم میشود توجه بخدا است که سبب
اتحاد من علی الارض میشود دخول در ملکوتست که
سبب اتحاد اهل عالم میشود چون اتحاد حاصل شد
محبت و الفت حاصل میشود . لکن مقصد از دین نه این
تقالیدی است که در دست ناس است اینها سبب عداوت
است سبب نفرت است سبب جنگ و جدال است سبب
خونریزی است . ملاحظه کنید در تاریخ و دقت نمائید که

(۱) خطابات طبع مصر ص ۲۵۴ (۲) نطق مبارک در پاریس ۲۳ اکتبر سنه ۱۹۱۳

این تقالیدی که دست ملل عالم است سبب جنگ و حرب
و جدال عالم است . مقصد از دین انوار شمس حقیقت است
و اساس ادیان الهی یک اساس است یک حقیقت است یک
روح است یک نور است تعدد ندارد . از جمله اساس دین
الهی تحرری حقیقت است که جمیع بشر تحرری حقیقت بکنند
چون حقیقت واحد است جمیع فرق عالم را جمع میکند . حقیقت
علم است اساس ادیان الهی علم است علم سبب اتحاد قلوب
میشود . حقیقت الفت بین بشر است حقیقت ترک تعصب
است حقیقت این است که جمیع بشر را بندگان الهی

ببینید حقیقت اینست که جمیع ملل عالم را بنده یک خداوند بدانید حقیقت اینست که جمیع کائنات را روشن از یک نور ببینید حقیقت این است که حقایق اشیاء را زنده از یک فیض ببینید. نهایت اینست در عالم وجود مراتب است مرتبه نقص است و مرتبه کمال ما باید شب و روز بکوشیم تا نقص مبدل بکمال شود. مثلاً اطفال در عالم طفولیت نمیدانند ولی مستحق نکوهش نیستند باید این اطفال را تربیت کرد تا برتبه بلوغ برسند. این نهال ها را باید نشو و نما داد تا ثمر بدهد این زمین را باید پاک کرد تا تخم برکت ببار آرد. این مریض را باید معالجه کرد تا شفا یابد هیچ نفسی را نباید مبعوض داشت جمیع بشر را باید محبت کرد اگر این

ص ۱۹۷

اساس جمع شود محبت حاصل میشود. و همچنین باید همیشه مناجات بکنیم که خداوند در قلوب محبت ایجاد نماید تضرع و زاری کنیم تا شمس حقیقت بر کل بتابد تا جمیع در بحر رحمت پروردگار غرق شویم تضرع و زاری کنیم تا جمیع ناقصها کامل شوند تضرع و زاری کنیم تا جمیع اطفال بلوغ برسند آفتاب محبت بر شرق و غرب بتابد و از نور محبت الله جمیع قلوب روشن شود و از روح فیوضات الهیه جمیع نفوس زنده شوند چشم ها روشن شود گوشها شنوا گردد قلوب منجذب بنفحات قدس شود ارواح مستبشر بشارات گردد ".
مطلب دوازدهم - در بیان اینکه دین الله فی الحقیقه عبارت از اعمالست نه اقوال .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

هو الله

" دین الله فی الحقیقه عبارت از اعمال است عبارت از الفاظ نیست. زیرا دین الله عبارت از علاج است دانستن دوا ثمری ندارد بلکه استعمال دوا ثمر دارد. اگر طبیبی جمیع ادویه را بداند اما استعمال نکند چه فایده دارد؟ تعالیم الهیه عبارت از هندسه و خریطه بنا

است اگر هندسه شود و خریطه کشیده گردد و ساخته نشود چه ثمری دارد؟ تعالیم الهی باید اجرا گردد باید عمل شود مجرد خواندن و دانستن ثمری ندارد. مثلاً در تعالیم حضرت مسیح میفرماید اگر کسی سیلی بریمین شما زند یسار را پیش آرید، کسی شما را لعن کند صلوات بفرستید، بدخواه را خیرخواه باشید. این تعالیم حضرت مسیح است سبب نورانیت است سبب حیات عالم است سبب صلح و صلاح عالمست. اما چه فایده و اسفا که می بینی چقدر خونریزی میشود چقدر نفوس که در این مدت از طرف ملت مسیح کشته شدند در مسئله پروتستان و کاتولیک بموجب تاریخ نهصد هزار نفس کشته شد. حال این قضیه، چه مناسبت با تعالیم حضرت مسیح دارد؟ با آنکه حضرت مسیح چنین تعالیمی فرموده بکلی بعکس آن معامله نمودند. جمیع مسیحیان این بیان حضرت را در انجیل میخوانند و لکن عمل نمیکنند از این خواندن چه ثمر اگر بموجب آن عمل میکردند آنوقت ثمر داشت " انتهی .

مطلب سیزدهم - در بیان اینکه انسان بحیات روحانی انسان است حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

" انسان بحیات روحانی انسان است و سبب این حیات کمالات معنوی و صفات رحمانی است و خدمت بعالم انسانی و استفاضه از فیوضات باقیه و اخلاق حسنه و یگانگی و محبت الله و فرزادگی و معرفت الله. و الا اگر مراد حیات جسمانی باشد این خلقت نتیجه ای ندارد و انسان شرافت و برتری از سایر مخلوقات نیابد. زیرا اعظم لذات جسمانی و صفای منظر و فراغت بال عالم حیوانی را حاصل است و بهتر از همه طیوری لذت جسمانی دارند که بر بلندترین شاخه های درختها لانه و آشیانه میکنند بهترین هوا را استنشاق مینمایند جمیع لانه ها و خرمن ها ثروت آنهاست و آبهای خوشگوار و سیر صحرا و چمن و کوه و دمن و تماشای باغ

وگلهای سبب نشاط و سرور آنها نه غمی دارند نه المی
نه آمال و آرزوئی نه جنگ و جدالی و نه حرب و قتالی .
اگر مقصد لذت و حیات جسمانی باشد حیوان و انسان یکسانند بلکه
مرغان گلشن راحت و لذت دارند نه نفوس پر آلام و محن " انتهى (۱)
مطلب چهاردهم - این خطابه مبارکه که حاوی خلاصه
مطالب مندرجه سابقه است در این مقام که خاتمه رساله
است نگاشته میشود قوله الاحلی :

(۱) سفرنامه جلد اول صفحه ۲۸۴

ص ۲۰۰

" اول موهبت الهیه در عالم انسانی دین است زیرا
دین تعالیم الهی است البتّه تعالیم الهیه بر جمیع تعالیم
مقدم و فائق است . دین انسان را حیات ابدی دهد
دین خدمت بعالم اخلاق نماید دین دلالت بسعدت
ابدیه کند دین سبب عزت قدیمه عالم انسان است دین
سبب ترقی جمیع ملل است . برهان بر آن اینکه چون در ادیان
بنظر حقیقت نظر و تحرّی نمائیم می بینیم دین سبب ترقی
و سعادت ملل بوده . حال ما تحرّی باید بکنیم که ، آیا دین
سبب نورانیت عالم است یا نه ، دین سبب ترقی فوق العاده
عالم انسانیست یا نه ؟ ولی باید بنظر حقیقت ببینیم نه به تقلید
چه اگر بتقلید باشد هر یک عقاید خود را مرجح داند .
و بعضی گویند که دین سبب سعادت نیست و مایه ذلت
است . پس اول باید تحرّی آن کنیم که دین سبب ترقیست
یا تدنی سبب عزتست یا ذلت ؟ تا برای ما شبهه ای باقی نماند .
لهذا ذکر انبیاء و وقایع ایام آنها را میکنیم نه بروایاتی که
بعضی انکار توانند بلکه بیاناتی که مسلم عمومست منکری
ندارد . و آن اینست که از جمله انبیاء حضرت ابراهیم بود
بجهت آنکه منع عبادات اصنام کرده دعوت بوحدانیت الهیه
نمود او را اذیت نمودند و از بلد اخراج کردند . لکن ملاحظه

ص ۲۰۱

کنید که چگونه دین سبب ترقی است که آنحضرت عاقله نبی
تشکیل فرموده خدا آنرا برکت داد و مبارک نمود بسبب
دینی که از برکت آن انبیاء از آن عاقله پیدا شد اشخاصی
مانند یعقوب مبعوث شد یوسفی مبعوث گردید موسائی
ظهور نمود هارون داود سلیمان و انبیای الهی از آن
عاقله ظاهر شدند ارض مقدسه در تصرف آنها آمد
مدنیت کبری تأسیس گشت بسبب دین الهی که تأسیس
شده بود. پس دین سبب عزتست دین سبب سعادت
عالم انسانیت اینست که حضرت ابراهیم الی الآن خاندانش
در جمیع عالم منتشر است. اعظم از آن اینکه حضرات
بنی اسرائیل در مصر اسیر بودند در تحت تعدی قبطیان
بودند و در نهایت ذلت قوم قبطی چنان ضد سبطی و
غالب بود که در هر کار پرزحمتی که داشتند سبطی را میگماشتند.
بنی اسرائیل در نهایت درجه فقر و ذلت و جهالت و توخش
بودند که حضرت موسی مبعوث شد. با آنکه بظاهر چوپانی
بود لکن بقوت دین عظمت و اقتداری عجیب ظاهر نمود
نبوتش در عالم شیوع یافت شریعتش مشهور آفاق گردید
با آنکه فرید و وحید بود بقوت دین جمیع بنی اسرائیل را
از اسیری خلاص نمود و بارض مقدسه برد تأسیس مدنیت
عالم انسانی نمود چنان بنی اسرائیل را تربیت کرد که به منتهی

ص ۲۰۲

درجه عزت رسیدند از حضيض اسارت باوج نجات رسیده
در کمالات انسانی ترقی نمودند در مدنیت ترقی
کردند در علوم و فنون ترقی نمودند در حکم و صنایع ترقی
کردند بالاخص ترقی و علومشان در عصر خود بدرجه ای
رسید که فلاسفه یونان به ارض مقدس آمده از بنی اسرائیل
تحصیل حکمت نمودند. و این بحسب تاریخ مسلم است که
حتی سقراط حکیم بارض مقدس آمد تحصیل حکمت از عظماء
بنی اسرائیل کرد چون مراجعت بیونان نمود تأسیس
و حدانیت الهیه فرمود و ترویج مسئله بقاء روح بعد موت
کرد جمیع این حقایق را از بنی اسرائیل تحصیل نمود.

و همچنین بقراط خلاصه اکثر فلاسفه در ارض مقدّسه از انبیای بنی اسرائیل تحصیل حکمت نمودند چون بوطن مراجعت مینمودند انتشار میدادند. حال از امری که چنین ملّت ضعیف ذلیل را چنان قوی نمود و از اسارت بساطنت رسانید و از جهالت بمقام علم و حکمت کشانید و فلاح و نجات داد تا در جمیع مراتب ترقّی کردند معلوم میشود که دین امری است سبب ترقّی و عزّت عالم انسانی و آن اساس سعادت ابدیست. اما تقالیدی که بعد پیدا شد آن سبب محویت و خرابی ملّت و مانع ترقّیات است. چنانچه در تورات و تواریخ مذکور که چون یهود بتقالید افتادند

ص ۲۰۳

غضب الهی مستولی شد بجهت آنکه اساس الهی را ترک کردند خدا بختنصر را مبعوث کرد رجال یهود را کشت اطفال را اسیر نمود بیت المقدّس را خراب کرد هفتاد هزار نفر بعراق اسیر برد و تورات را آتش زد. پس دانستیم که اساس دین الهی سبب عزّت و ترقّی است و تقالید علّت ذلّت و حقارت. باین سبب دولت یونان و رومان مستولی بر یهود گردید و آنها را در تحت تعدّی انداخت طیطوس سردار رومان ارض مقدّسه را محاصره نمود یهود را آواره کرد جمیع رجال را کشت اموال را غارت نمود بیت المقدّس را خراب کرد تفرقه ای در بنی اسرائیل افتاد که هنوز مشهود است. پس اساس دین الهی بواسطه حضرت موسی سبب عزّت ابدی و ترقّی و تربیت و حیات بنی اسرائیل بود لکن بعد تقالید سبب ذلّت و پریشانی آنها گردید که بکلی از ارض مقدّس خارج و در جمیع عالم متفرّق گشتند. باری مقصد از بعثت انبیاء سعادت نوع بشر و تربیت عالم انسانی است انبیاء معلّم عمومی هستند. اگر بخواهیم ببینیم انبیاء معلّم بوده اند یا نه باید تحرّی حقیقت نمائیم اگر نفوس را تربیت کرده اند و از اسفل جهل و نادانی باعلی درجه دانش رسانیده اند یقین است پیغمبر بر حقّ هستند این را کسی انکار نتواند احتیاج

بذکر دیگر نیست که بعضی انکار نمایند بلکه اعمال حضرت موسی خود برهان کافی است احتیاج بدلیل دیگر نیست. اگر انسانی بی غرض باشد و منصف و تحرّی حقیقت نماید بی شبهه شهادت می‌دهد که حضرت موسی مرّی اعظم بود. باری بر سر اصل مطلب رویم اما منصفانه گوش دهید تعصّبی در میان نباشد همه ما باید حقیقت جو باشیم بدانیم که مقصد از ادیان الفت بین بشر است لهذا اساس ادیان الهی یکی است تعدّد ندارد. زیرا هر دینی منقسم بدو قسم است: قسمی تعلق بعالم اخلاق دارد و آن علویّت عالم انسانی و ترقیّات بشر و معرفت الله و کشف حقایق اشیاست و این امر معنویست و اصل اساس الهی ابداً تغییر نمی‌کند و اساس جمیع ادیان است لهذا اساس ادیان الهی یکیست. قسم ثانی تعلق بمعاملات دارد و آن فرع است و باقتضای زمان تغییر می‌کند. در زمان نوح مقتضی بود که انسان حیوانات بحریّه را بخورد در زمان ابراهیم چنان مقتضی بود که انسان خواهر خود را نکاح نماید چنانچه هابیل و قابیل نمودند لکن در تورات حرام است و دیگر حضرت موسی در بیابان بود برای مجرمین چون محبس نبود اسباب نبود باقتضای آنوقت فرمود اگر کسی چشمی را کور کند او را کور نمایند اگر دندان بشکند دندانش را

بشکنند. آیا حال ممکن است؟ ده حکم قتل در تورات موجود که حالا هیچیک ممکن نیست جاری شود. در یک مسئله قتل قاتل حالا جمیع عقلا در بحثند که قاتل را نباید کشت. پس آن احکام تورات همه حقّ است لکن باقتضای آن زمان که برای یک دالر دست دزد بریده میشد. آیا حالا میشود برای هزار دالر دست بریده شود؟ اینگونه احکام باقتضای وقت در هر دوری تغییر می‌کند و فرع است. اما اساس ادیان که تعلق باخلاق و روحانیات دارد تغییر نمی‌کند و آن اساس

یکیست تعدّد و تبدل ندارد همان اساس را حضرت مسیح
تأسیس نمود همان اساس را حضرت محمد ترویج فرمود
جمع انبیای الهی بحقیقت دعوت نمودند مقصود کلّ یکی
است و آن ترقی و عزّت عالم انسانی و مدنیّت آسمانی است.
باری گفتیم دلیل بر نبوّت و برهان وحی نفس اعمال آن نبی
است. اگر اسباب ترقی عالم انسانی است شبهه‌ای نیست
حقّ است. حال بانصاف شهادت دهید در وقتیکه ملت
یهود اسیر بود و آنرا دولت رومان محو کرده بود و اساس
دین الله و شریعت الله از میان رفته بود در همچو وقتی
حضرت مسیح ظاهر شد اول اعلان نبوّت حضرت موسی
را فرمود که تورات کتاب الهی است و انبیای بنی اسرائیل
جمع بر حقّ بودند نبوّت موسی را در عالم انتشار داد نام

ص ۲۰۶

حضرت موسی را در اقالیم دنیا منتشر کرد. قبل از مسیح در
ایران هندوستان و اروپا ذکری از حضرت موسی نبود یک
کتاب تورات در آن صفحات یافت نمیشد حضرت مسیح سبب
شد که تورات به ششصد زبان ترجمه شد مسیح علم انبیای
بنی اسرائیل را بلند فرمود که اکثر ملل مؤمن شدند باینکه
بنی اسرائیل شعب الهی و مقدّس و برکت یافته بودند و جمع
انبیای بنی اسرائیل مشارق وحی و الهام و از افق ابدی
مانند انجم درخشان. پس مسیح ترویج امر حضرت موسی
نمود نبوّت موسی را انکار نکرد بلکه ترویج نمود تورات را
محو نفرمود بلکه منتشر ساخت. نهایت اینست آن قسم
اوامری که تعلق بمعاملات داشت بعضی را نظر باقتضای
زمان تغییر داد این اهمّیتی ندارد اما اساس موسی را
ترویج کرد. و همچنین بقدرتی فائق و نفوذ کلمه الله اکثر
ملل شرق و غرب را جمع فرمود آن ملل با وجود آنکه در نهایت
جدال و نزاع بودند جمع را در ظلّ خیمه وحدت عالم
انسانی جمع کرد و تربیت نمود تا ملت رومان و ملت یونان
و ملت سریان و ملت کلدان و ملت آشوریان و ملت اجبتیان
کلّ اتّحاد و اتّفاق نموده تأسیس مدنیّت آسمانی گشت.

حال این نفوذ کلمه و قوت آسمانی که خارق العاده است
البته برهان کافی وافی بر حقیقت حضرت مسیح است.

ص ۲۰۷

ملاحظه نمائید که سلطنت آسمانیش هنوز باقی و برقرار است
اینست برهان قاطع و دلیل واضح. باز گوش دهید حضرت
محمد اول خطابی که بقوم خود کرد گفت موسی پیغمبر خدا
و تورات کتاب خداست شما باید مؤمن بموسی و تورات
و جمیع انبیای بنی اسرائیل شوید و موقن بحضرت مسیح
و انجیل جلیل گردید. هفت مرتبه تاریخ موسی را که در
جمیع ستایش آنحضرت است مکرر میفرماید که حضرت موسی
از انبیاء اولوالعزم و صاحب شریعت بود در صحرای طور
خطاب الهی شنید با خدا تکلم نمود الواحی بر او نازل
شد. با اینکه جمیع اقوام و قبائل عرب ضد او برخاستند
عاقبت خدا او را غالب کرد زیرا حق بر باطل غالب است.
ملاحظه نمائید که حضرت محمد در بین اقوام وحشی عرب تولد
یافت و زندگانی فرمود بظاهر امی و بی خبر از کتب مقدسه
الهیّه بود و اقوام عرب در نهایت جهالت و همجی بقسمیکه
دختران خود را زنده زنده زیر خاک مینمودند و این را نهایت
حمیت و علوّ فطرت میشمردند و در تحت حکومت ایران و رومان
در نهایت ذلت و اسارت زندگانی میکردند در بادیه العرب
پراکنده بودند و دائما با یکدیگر در حرب و قتال. چون نور
محمدی طالع شد ظلمت جهالت از بادیه العرب زائل گشت
آن اقوام متوحّشه در اندک زمانی بمنتهی درجه مدنیّت

ص ۲۰۸

رسیدند چنانکه از مدنیّت ایشان در اسپانیا و بغداد اهالی
اروپا استفاده کردند. حال چه برهانی اعظم از این است و
این دلیل واضح است مگر آنکه انسان چشم از انصاف
پوشد و بنهایت اعتساف برخیزد. مختصر حضرات مسیحیان
مؤمن بموسی هستند که پیغمبر بود مسلمانها مؤمن بموسی
هستند و نهایت ستایش میکنند. آیا از این ستایش مسیحیان

و مسلمانان ضرری برای آنها حاصل شد؟ نه ابداً بلکه بالعکس از اینکه تصدیق موسی و تثبیت تورات میکنند انصاف آنها ثابت میشود. چه عیب دارد بنی اسرائیل نیز ستایش از مسیح و محمد نمایند تا این نزاع و قتال دو هزار ساله از میان بر خیزد و این اختلافها و فسادها زائل شود؟ آنها میگویند موسی کلیم الله بود چه ضرر دارد که موسویان هم بگویند مسیح روح الله و محمد رسول الله بود تا دیگر نه نزاعی ماند نه جدالی نه حربی و نه قتالی. حال من میگویم حضرت موسی کلیم الله و نبی الله و صاحب شریعت الهیه بود و مؤسس اساس سعادت عالم انسانی، چه ضرر دارد؟ آیا این ضرری ببهائی بودن من دارد؟ نه والله بلکه نهایت فائده دارد بلکه حضرت بهاء الله از من راضی میشود و مرا تأیید میکند که خوب انصاف دادی بی غرضانه تحرّی حقیقت کردی که مؤمن پیغمبر خدا و کتاب او شدی. مادام ممکن است باین جزئی

ص ۲۰۹

انصاف این حرب و نزاع و قتال را برداریم تا بین جمیع ادیان الفت حاصل شود، چه عیب دارد؟ چنانچه سایرین ستایش حضرت موسی مینمایند بنی اسرائیل نیز ستایش انبیای ایشان نمایند کلّ ستایش رؤسای یکدیگر کنند تا سبب سعادت کبری و وحدت عالم انسانی و عزّت ابدیه بشر و یگانگی و الفت عموم گردد. مادام خدا یکی است جمیع را او خلق کرده و بجمیع رزق میدهد و جمیع را حفظ میفرماید و چنین مهربان است، چرا ما نامهربان باشیم و نزاع و جدال نمائیم؟ این قرن علم است این قرن قرن اکتشاف اسرار طبیعت است این قرن قرن خدمت بعالم انسانی است این قرن قرن ظهور حقایق است این قرن قرن وحدت عالم انسانی است. آیا سزاوار است در چنین قرنی باین تعصّبات و تقلید تمسّک نمائیم؟ آیا سزاوار است خرافات قدیمه و افکار پوسیده را سبب منازعه و مقاتله کنیم و از یکدیگر نفرت جوئیم و یکدیگر را لعن کنیم؟ آیا بهتر نیست در نهایت الفت و محبّت باشیم؟ آیا بهتر نیست

یکدیگر را دوست داشته باشیم ؟ آیا سزاوار نیست سرود
عالم انسانی را باهنگ ملاً اعلیٰ بعنان آسمان رسانیم
و وحدانیت خدا و تمجید انبیا را در مجامع کبری و محافل
عمومی ترتیل نمائیم تا جهان جنت ابهی شود روز موعودی

ص ۲۱۰

که گرگ و میش از یک چشمه نوشند و باز و کبک در یک آشیانه
لانه نمایند شیر و آهو در یک چراگاه بچرند؟ آیا معنی
اینها چیست ؟ اینست که اقوام مختلفه و ادیان متعدده
که با یکدیگر مانند گرگ و میش مخاصمه و منازعه داشتند
در نهایت الفت و محبت با یکدیگر معاشرت نمایند و در نهایت
محبت و یگانگی باشند. اینست مقصد از بیان حضرت اشعیا
و الا هرگز گرگ و میش شیر و آهوها یکدیگر انس و الفت نیابند
زیرا آهو طعمه شیر است و گوسفند طعمه گرگ دندانهای
شیر کج است و گوشت خوار زیرا دندانهای آسیاب ندارد و
علف و دانه بریدن نتواند و نرم نکند باید گوشت بخورد.
پس مقصد از این بشارت الفت ملل و اقوامی است که مانند
گرگ و میشند و میانشان مشکل است که الفت حاصل شود
ولی در یوم موعود متحد شوند و مجتمع گردند. باری آن قرن
آمده که جمیع ملل با یکدیگر در نهایت الفت باشند آن قرن
آمده که جمیع عالم صلح عمومی نمایند جمیع اقالیم عالم
اقالیم واحد شود تا نوع بشر بتمامه در ظلّ خیمه وحدت
عالم انسانی زندگانی نمایند " انتهی .

XXXXXXXXXXXX

XXXXXX

XX

ص ۲۱۱

رسالة تعلیم و تربیت اجباری عمومی

مقدمه - در ذکر مجملی از تعالیم مبارکه حضرت بهاء الله
که بهائیان در نشر آن میکوشند .

حضرت ولی امر الله میفرماید قوله الاحلی : (۱)

"..... وظائف محافل روحانیّه که در بلدان شرق به تبشیر
دین الله مشغولند در الواح مقدّسه مصرّح و مثبت. تحسین
اخلاقست و تعمیم معارف، ازاله جهل و نادانی و دفع
تعصّبات است و تحکیم اساس دین حقیقی در قلوب و نفوس،
اعتماد بر نفس است و اجتناب از تقلید، حسن ترتیب و نظم
در امور است و تمسّک بلطافت و نظافت در جمیع احوال
و شئون، راستی و صداقت است و جرئت و صراحت و شجاعت،
ترویج صنعت و زراعت است و تشیید ارکان تعاون و تعاضد،
حرّیت و ترقّی عالم نساء است و تعلیم اجباری اطفال
از بنین و بنات، استحکام اصول مشورت در بین تمام طبقات
است و دقّت در حسن معاملات، تأکید در امانت و دیانت
است و صدق نیت و طیب طینت و نجات از قیود عالم
طبیعت تقدیس و تنزیه از شرور و مفساد قویّه مستولیه

(۱) لوح مبارک

ص ۲۱۲

بر بلاد غرب است و تمسّک باعتدال در جمیع شئون و اوقات،
تفنّن و تدقیق در علوم و فنون عصریّه است و حصر نظر در ترویج مصالح جمهور....
چون برای قارئین محترم با نگارش بیانات مبارکه فوق
مختصر اطلاعی در باره قسمتی از تعالیم مبارکه حضرت بهاءالله
که وظائف اهل بهاست حاصل گردیده در این رساله
بشرح و تفصیل تربیت و تعلیم اجباری عمومی که از تعالیم
مبارکه است میپردازد. خوانندگان گرامی برای شرح و تفصیل
سایر تعالیم مقدّسه بسائر رسائل که تنظیم و تهیه شده
مراجعه فرمایند. شرح و بسط هر یک از تعالیم مبارکه
در رساله جداگانه فراهم شده است و جمیعاً از نصوص صریحه
و بیانات مقدّسه استخراج و تنظیم گردید.
این رساله مشتمل بر شش مطلب از اینقرار است :
مطلب اول - در بیان اینکه مسئله تربیت و تعلیم امر اجباری
عمومیست و از جمله فرائض حتمیه محسوبست.
مطلب دوم - در بیان اینکه تربیت مقدّم بر تعلیم است .

مطلب سوم - در بیان قسمتی از دستورات مبارکه در بارهٔ تعلیم و تربیت بنین و بنات
مطلب چهارم - در وحدت تربیت

ص ۲۱۳

مطلب پنجم - در بیان اینکه باید اول اطفال را با تعالیم دینیّه آشنا کرد.
مطلب ششم - قسمتی از بیانات مبارکه در فضیلت علم و مقام علما و دانشمندان .
اینک بشرح مطالب مزبور مشغول میشویم امید که ارباب
بصیرت بنظر انصاف ملاحظه نمایند .

صصصصصصصصصصصصصصصصصص

ص ۲۱۴

مطلب اول - در بیان اینکه مسئلهٔ تعلیم و تربیت امر
اجباری عمومیسست و از جملهٔ فرائض حتمیهٔ محسوبست .
حضرت بهاءالله میفرمایند (۱)

" قلم اعلیٰ کلّ را وصیّت میفرماید بتعلیم و تربیت اطفال
..... (و نیز میفرمایند) حزب الله را وصیّت میفرماید
بتربیت اولاد. اگر والدین در این امر اعظم که از قلم مالک
قدم در کتاب اقدس نازل شده غفلت نمایند حقّ پدری
ساقط شود و لدی الله از مقصّرین محسوب " (۲)
و نیز میفرمایند :

" باید اطفال کمال جهد را در تحصیل علم و خط
مبذول دارند اگر چه خط بقدریکه رفع ضرورت نماید
از برای بعضی کافی است اگر وقت را در علوم نافع صرف نمایند اولی و انساب (۳)
حضرت عبدالبهاء میفرمایند :

" تعلیم و تربیت بنصّ قاطع جمال مبارک فرض است
هر کس قصور نماید از موهبت کبری محروم ماند "
و نیز میفرماید :

" در کتاب الهی در این دور بدیع تعلیم و تربیت امر

(۱) اشراقات (۲) لوح مبارک (۳) لوح مبارک

ص ۲۱۵

اجباری است نه اختیاری یعنی بر پدر و مادر فرض عین است که دختر و پسر را بنهایت همت تعلیم و تربیت نمایند "....." مطلب دوم - در بیان اینکه تربیت و آداب اعظم از تحصیل علومست از قلم مبارک جاری شده قوله العزیز:

" تربیت و آداب اعظم از تحصیل علوم است. طفل طیب و طاهر و خوش طینت و خوش اخلاق ولو جاهل باشد بهتر از طفل بی ادب کثیف و بداخلاق ولو در جمیع فنون ماهر گردد. زیرا طفل خوش رفتار نافع است ولو جاهل و طفل بد اخلاق فاسد و مضر است ولو عالم ولی اگر علم و ادب هر دو بیاموزد نور علی نور گردد. اطفال مانند شاخه تر و تازه اند هر نوع تربیت نمائی نشو و نما کنند. باری در بلندی همت اطفال بسیار کوشش نمائید که چون بلوغ رسند مانند شمع برافروزند و بهوی و هوس که شیوه حیوان نادان است آلوده نگردند بلکه در فکر عزت ابدیه و تحصیل فضائل عالم انسانی باشند " انتهى .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند :

" مدارس علوم باید دبستان تعلیم و ادب باشد و در آداب و اخلاق بیشتر از علوم و فنون اهتمام نمایند زیرا آداب و نورانیت اخلاق مرجح است. اگر اخلاق تربیت نشود

ص ۲۱۶

علوم سبب مضرت گردد. علم و دانش ممدوح اگر مقارن حسن ادب و اخلاق گردد و الا سم قاتل و آفت هائل و طیب بد خو و خائن سبب هلاک گردد و علت انواع امراض. این قضیه را بسیار ملاحظه داشته باشید که اساس دبستان اول تعلیم آداب و اخلاق و تحسین اطوار و کردار باشد " انتهى .

مطلب سوم - در ذکر قسمتی از دستورات مبارکه در باره تربیت و تعلیم اجباری عمومی .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

" امهات از صغیر سن اولاد را بتربیت تام تربیت نمایند و حسن اخلاق بیاموزند و بفضائل عالم انسانی دلالت نمایند و از صدور حرکات مذمومه منع کنند و در آغوش تربیت بهائی پرورش دهند تا آنکه طفلان نورسیده از ثدی معرفه الله و محبت الله شیر بنوشند و نشو و نما نمایند و حسن سلوک و علو

فطرت و همّت و عزم و جزم در امور و استقامت در هر کار و علویّت افکار و حبّ و ترقّی و بلندی همّت و عفت و عصمت آموزند هر کاری که شروع نمایند از عهده برآیند. زیرا در خصوص تربیت اطفال امّهات باید نهایت اهمّیت بدهند و همّت بگمارند زیرا شاخه تا تر و تازه است هر نوع تربیت نمائی تربیت شود. پس امّهات باید طفلان خردسال را مانند

ص ۲۱۷

نهال ها که باغبان می پرورد پرورش دهند شب و روز بکوشند که در اطفال ایمان و ایقان و خشیت رحمان و محبّت بر آفاق و فضائل اخلاق و حسن صفات تأسیس یابد. مادر اگر از طفل حرکت ممدوحی بیند ستایش کند و تحسین نماید و تسریع خاطر طفل کند و اگر ادنی حرکت بی قاعده ای صدور یابد طفل را نصیحت کند و عتاب ننماید و بوسائط معقوله حتّی زجر لسانی جزئی اگر لازم باشد مجری دارد ولی ضرب و شتم ابداً جائز نیست بکلی اخلاق اطفال از ضرب و شتم مذموم گردد " انتهى . و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

" و اما اطفال از پنج سالگی باید در تحت

تربیت داخل شوند یعنی روزها در محلی که مربیان هستند محافظه شوند و ادب آموزند و بتحصیل بعضی حروف و کلمات و قرائت مختصر بعنوان بازی تعلیم شوند چنانکه در بعضی بلاد حروف و کلمات را از شیرینی ساخته به طفل می دهند. مثلاً شکل الف از شیرینی ساخته اند اسمش الف است و باز از شیرینی ب ساخته اند اسمش باست و همچنین سائر احرف بطفل خردسال میدهند اطفال زود حرف را یاد میگیرند " . و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

ص ۲۱۸

" ای احبای الهی و اماء رحمانی جمهور عقلاء بر آنند که تفاوت عقول و آراء از تفاوت تربیت و تعلّم آداب است یعنی عقول از اصل متساوی است ولی تربیت و تعلیم آداب سبب گردد که عقول متفاوت شود و ادراکات متباین

و این تفاوت در فطرت نیست بلکه در تربیت و تعلیم است و امتیاز ذاتی از برای نفسی نیست لهذا نوع بشر عموماً استعداد وصول باعلی المقامات دارند. و برهان بر این اقامه نمایند که اهالی مملکتی نظیر افریقا جمیع مانند وحوش ضاریه و حیوانات برّیه بی عقل و دانشند و کلّ متوحّش یک نفس دانا و متمدّن در ما بین آنان موجود نه. و بعکس آن ملاحظه مینمایند که ممالک متمدّنه جمیع اهالی در نهایت آداب و حسن اطوار و تعاون و تعاضد وحدت ادراک و عقل سلیم هستند الا معدودی قلیل. پس معلوم و محقق شد که علوّ و دنوّ عقول و ادراکات از تربیت و تعلیم و عدم آنست. شاخ کج بتربیت راست شود و میوه برّی جنگلی ثمر بستانی شود و شخص نادان بتعلیم دانا گردد و عالم توحّش به فیض مرّی دانا جهان تمدّن گردد علیل بطبابت شفا یابد و فقیر بتعلیم فنّ تجارت غنی شود و تابع بسبب کسب کمالات متبوع عظیم گردد و شخص ذلیل بتربیت مرّی از حضیض خمول باوج رفیع رسد اینست برهان آنان.

ص ۲۱۹

انبیاء نیز تصدیق این رأی را میفرمایند که تربیت نهایت تأثیر در بشر دارد ولی میفرمایند عقول و ادراکات در اصل فطرت نیز متفاوت است و این امر بدیهی است قابل انکار نه. چنانکه ملاحظه مینمائیم اطفالی هم سنّ و هم وطن و هم جنس بلکه از یک خاندان در تحت تربیت یک شخص پرورش یابند با وجود این عقول و ادراکاتشان متفاوت یکی ترقّی سریع نماید و یکی پرتو تعلیم بطیء گیرد و یکی در نهایت درجه تدنّی ماند. خرف هر چه تربیت شود لؤلؤ لالا نگردد و سنگ سیاه گوهر جهانتاب نشود و حنظل و زقوم بتعلیم و تربیت شجره مبارکه نگردد. یعنی تربیت گوهر انسانی را تبدیل نکند و لکن تأثیر کالی نماید و بقوه نافذه آنچه در حقیقت انسان از کمالات و استعداد مندمج و مندرج بعرضه ظهور آید. تربیت دهقان حبه را خرمن کند و همّت باغبان دانه را درخت کهن نماید

لطف ادیب اطفال دبستان را باوج رفیع رساند و عنایت
مرّبی کودک حقیر را بر سریر اثیر نشانند. پس واضح
و مبرهن گردید که عقول در اصل فطرت متفاوت است و تربیت
را نیز حکمی عظیم و تأثیری شدید. اگر مرّبی نباشد جمیع
نفوس وحوش مانند و اگر معلّم نباشد اطفال کلّ مانند
حشرات گردند. اینست که در کتاب الهی در این دور بدیع

ص ۲۲۰

تعلیم و تربیت امر اجباری است نه اختیاری. یعنی بر پدر
و مادر فرض عین است که دختر و پسر را بنهایت همّت تعلیم
و تربیت نمایند و از پستان عرفان شیر دهند و در آغوش
علوم و معارف پرورش بخشند و اگر در اینخصوص قصور کنند
در نزد ربّ غیور مأخوذ و مذموم و مدحورند و این گناهی
است غیر مغفور. زیرا آن اطفال بیچاره را آواره صحرای
جهالت کنند و بدبخت و گرفتار و معذب نمایند
مادام الحیات طفل مظلوم اسیر جهل و غرور و نادان و بی
شعور ماند و البتّه اگر در سنّ کودکی از اینجهان رحلت
نماید بهتر و خوشتر است. در این مقام موت بهتر از حیات
و هلاکت بهتر از نجات و عدم خوشتر از وجود و قبر بهتر از
قصر و تنگنای گور مطمور بهتر از بیت معمور. زیرا در نزد خلق
خوار و ذلیل و در نزد حقّ سقیم و علیل و در محافل خجل
و شرمسار و در میدان امتحان مغلوب و مذموم صغار و کبار
این چه بدبختی است و این چه ذلّت ابدی است. پس باید
احبّای الهی و اماء رحمانی بنجان و دل اطفال را تربیت
نمایند و در دبستان فضل و کمال تعلیم فرمایند در این
خصوص ابدأ فتور نکنند و قصور نخواهند البتّه طفل را اگر
بکشند بهتر از اینست که جاهل بگذارند زیرا طفل معصوم
گرفتار نقائص گوناگون گردد و در نزد حقّ مؤاخذ و مسؤل

ص ۲۲۱

و در نزد خلق مذموم و مردود این چه گناهی است و این
چه اشتباه. اول تکلیف یاران الهی و اماء رحمانی آن است

که بایّ وجه کان در تربیت و تعلیم اطفال از ذکور و اناث
 کوشند و دختران مانند پسرانند ابدأً فرقی نیست جهل
 هر دو مذموم و نادانی هر دو نوع مبعوض و هل یستوی
 الذین یعلمون و الذین لا یعلمون در حقّ هر دو قسم امر
 محتوم. اگر بدیده حقیقت نظر گردد تربیت و تعلیم
 دختران لازم تر از پسران است زیرا این بنات وقتی آید که
 مادر گردند و اولاد پرور شوند و اول مربّی طفل مادر
 است. زیرا طفل مانند شاخه سبز و تر هر طور تربیت شود
 نشو و نما نماید اگر تربیت راست گردد راست شود و اگر
 کج کج شود و تا نهایت عمر بر آن منهج سلوک نماید.
 پس ثابت و مبرهن شد که دختر بی تعلیم و تربیت چون مادر
 گردد سبب محرومی و جهل و نادانی و عدم تربیت اطفال
 کثیر شود. ای یاران الهی و اماء رحمان تعلیم و تعلّم
 بنصّ قاطع جمال مبارک فرض است هر کس قصور نماید از موهبت
 کبری محروم ماند زنهار زنهار اگر فتور نمائید البتّه بجان
 بکوشید که اطفال خویش را علی الخصوص دختران را تعلیم
 و تربیت نمائید و هیچ عذری در این مقام مقبول نه تا عزّت
 ابدیه و علویّت سرمدیه در انجمن اهل بها مانند شمس ضحی

ص ۲۲۲

جلوه و طلوع نماید و قلب عبدالبهاء مسرور و ممنون شود و علیکم البهاء الابهی ع ع "
 مطلب چهارم - در وحدت تربیت

حضرت عبدالبهاء میفرمایند: قوله الاحلی (۱)

" تعلیم هشتم حضرت بهاءالله تربیت عموم لازم است

و وحدت اصول و قوانین تربیت نیز از الزم امور تا جمیع بشر

تربیت واحد گردند یعنی تعلیم و تربیت در جمیع مدارس

عالم باید یکسان باشد اصول و آداب یک اصول و آداب گردد تا

این سبب شود که وحدت عالم بشر از صغر سنّ در قلوب جای گیرد " انتهى .

و نیز میفرمایند قوله الاحلی : (۲)

" حضرت بهاءالله وحدت تربیت را اعلان نموده که

بجهت اتّحاد عالم انسانی لازم است که جمیع بشر یک تربیت

شوند رجالاً و نساءً و دختر و پسر تربیت واحد گردند.

و چون تربیت در جمیع مدارس یک نوع گردد ارتباط تامّ
بین بشر حاصل شود و چون نوع بشر یک نوع تعلیم یابد
وحدت رجال و نساء اعلان گردد بنیان جنگ و جدال برافتد
و بدون تحقّق این مسائل ممکن نیست زیرا اختلاف تربیت
مورث (موجب) جنگ و نزاع " انتهى

(۱) خطابات ص ۴۹ تعلیم هشتم (۲) خطابات ص ۲۳۲

ص ۲۲۳

مطلب پنجم - در بیان اینکه اول باید اطفال را بآداب دین تعلیم داد و تربیت نمود .
حضرت بهاء الله میفرمایند قوله الاحلی :

" کلمة الله در ورق هشتم از فردوس اعلی . دارالتعلیم

باید در ابتدا اولاد را بشرایط دین تعلیم دهد تا وعد

و وعید مذکور در کتب الهی ایشان را از مناهی منع نماید و بطراز اوامر

مزین دارد و لکن بقدریکه بتعصب و حمیت جاهلیّه منجر و منتهی نگردد "

و نیز میفرمایند :

آباء باید کمال سعی را در تدیّن اولاد مبذول دارند

چه اگر اولاد باین طراز اول فائز نگردد از اطاعت ابوبین

که در مقامی اطاعت الله است غافل گردد دیگر چنین اولاد

مبالات نداشته و ندارد یفعل باهوانه ما یشاء "

حضرت عبدالبهاء میفرمایند :

" در مدارس باید ابتدا تعلیم دین گردد بعد از

تعلیم دیانت و انعقاد قلوب اطفال بر محبّت حضرت احدیّت

بتعلیم سایر علوم پرداخت "

و نیز میفرمایند :

" معلّمانی در نهایت تقدیس و تنزیه جامع آداب و کمال تعیین نمایند "

ص ۲۲۴

و نیز میفرمایند :

اطفال هر صبح توجّه بملکوت نموده بذکر حقّ

مشغول گردند و در نهایت ملاحظت و حلاوت مناجات کنند .

آن اطفال بمتابه نهالند و این تعلیم و مناجات مانند باران

که طراوت و لطافت بخشد و بمثابه نسیم محبت الله که باهتر از آرد " مطلب ششم - در بیان فضیلت علم و مقام علماء و دانشمندان حضرت بهاء الله میفرماید قوله تعالی :

" تجلی سوم علوم و فنون و صنایع است . علم بمنزله جناح است از برای وجود و مرقعات است از برای صعود تحصیلش بر کل لازم و لکن علومی که اهل ارض از آن منتفع شوند نه علومی که بحرف ابتدا شود و بحرف منتهی گردد . صاحبان علوم و صنایع را حقّ عظیمست بر اهل عالم یشهد بذلک امّ البیان فی المآب نعیماً للسامعین . فی الحقیقه کنز حقیقی از برای انسان علم اوست و اوست علت عزّت و نعمت و فرح و نشاط و بهجت و انبساط " انتهى .

و نیز میفرماید قوله تعالی :

" طراز ششم دانائی از نعمتهای بزرگ الهی است تحصیل آن بر کل لازم . این صنایع مشهوده و اسباب موجوده

ص ۲۲۵

از نتایج علم و حکمت اوست که از قلم اعلی در زبر و الواح نازل شده " انتهى .

و نیز حضرت بهاء الله می فرماید :

" یا حزب الله علمای راشدین که بهدایت عباد مشغولند و از وساوس نفس اماره مصون و محفوظ ایشان از انجم سماء عرفان نزد مقصود عالمیان محسوب احترام ایشان لازم . ایشانند عیون جاریّه و انجم مضییّه و اثمار سدره مبارکه و آثار قدرت الهیّه و بحور حکمت صمدانیّه " (۱)

و نیز میفرماید قوله العزیز : (۲)

" صاحبان علوم و صنایع را حقّ عظیم است بر اهل عالم " . و نیز میفرماید :

" این مظلوم حکما را دوست داشته و میدارد یعنی آنانکه حکمتشان محض قول نبوده بلکه اثر و ثمر در عالم از ایشان ظاهر شده و باقی مانده بر کل احترام این نفوس مبارکه لازم طوبی للعالمین و طوبی للعارفین . " حضرت عبداله بهاء میفرماید :

" ترویج معارف و تعمیم تعالیم و نشر علوم نافع
و تشویق بر اطلاع اسرار خلیقه و کشف رموز مودوعه و حقایق

(۱) لوح دنیا (۲) تجلیات

ص ۲۲۶

کونیّه و تحصیل علوم مفیده و وقوف بر حقایق خفیّه ارضیه
و وصول بر اعلی مدارج اسرار ملکیه از روابط کلیّه ضروریّه
عالم انسانی است بلکه از اعظم وسائل نجاح و فلاح است
..... و هیچ عملی مقبولتر و ممدوح تر از این رتبه نه "

رساله تساوی حقوق نساء و رجال

" عالم نساء در این دوره از فیوضات جمال ابهی

در جوش و خروش است و از صهباء الطاف

مست و مدهوش روز بروز در ترقی است.

عنقریب ملاحظه مینمائید که در بین نساء

نفوسی چنان منجذب مبعوث شوند که

سبب حیرت گردند شمع روشن شوند و ناطق

بحجج و برهان ربّ ذوالمنن گردند "

(حضرت عبدالبهاء)

رساله تساوی حقوق نساء و رجال

مقدمه - در بیان مجملی از تعالیم حضرت بهاء الله

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

" تعالیم حضرت بهاء الله که مشهور آفاق است و نفثات

(۱) مکاتیب جلد سوم صفحه ۳۳۲

ص ۲۲۷

روح القدس است از جمله تحرّی حقیقت است که باید
بکلی تقالید را فراموش کرد و سراج حقیقت را روشن نمود.
منجمه وحدت عالم انسانی است که جمیع خلق اغنام

الهی هستند و خدا شبان مهربان و بجمیع اغنام الطاف بی پایان مبذول میدارد نهایت اینست بعضی جاهلند باید تعلیم داد بعضی علیند باید علاج نمود بعضی طفلند باید ببلوغ رساند نه اینکه طفل و علیل و نادان را مبعوض داشت بالعکس باید بینهایت مهربان بود. از جمله دین باید سبب الفت و محبت بین بشر باشد و اگر چنانچه سبب بغض و عداوت باشد فقدانش بهتر. از جمله باید دین و عقل مطابق باشند عقل سلیم باید تصدیق نماید. از جمله حق و عدل است و مساوات و مواسات طوعی یعنی انسان طوعاً و بکمال رغبت باید دیگری را بر خود ترجیح دهد ولی نه بجبر بلکه بمحبت الهی چنان یکدیگر را دوست دارند که جان فدا نمایند چنانکه بهائیان در ایرانند. و منجمله تعصب دینی تعصب جنسی تعصب ترابی تعصب سیاسی هادم بنیان انسانیت تا این تعصبات موجود عالم انسانی هر چند بظاهر متمددن ولی بحقیقت توحش محض است و جنگ و جدال و نزاع و قتال نهایت نیابد. از جمله صلح عمومی است. و از جمله تأسیس

ص ۲۲۸

محکمه کبری تا جمیع مسائل مشکله دولی و مللی در محکمه کبری حل گردد. از جمله حریت الهی یعنی خلاصی و نجات از عالم طبیعت. زیرا انسان تا اسیر طبیعت است حیوان درنده است. از جمله مساوات رجال و نساء. زیرا عالم انسانی را دو بال یکی ذکور و یکی اناث تا هر دو بال قوی نگردند عالم انسانی پرواز ننماید و فلاح و نجاج حاصل نکند. از جمله اینکه دین حصن حصین است و عالم انسانی اگر متمسک بدین نباشد هرج و مرج گردد و بکلی انتظام امور مختل شود. از جمله اینکه مدنیت مادی باید منضم بمدنیت الهی باشد مدنیت مادی مانند زجاج است و مدنیت الهی مانند سراج مدنیت مادی مانند جسم است ولو در نهایت جمال باشد مدنیت الهی مانند روح است جسم بی روح فائده ای ندارد. پس عالم انسانی محتاج

بنفثات روح القدس است بدون این روح مرده و بدون این نور ظلمت اندر ظلمت است. عالم طبیعت عالم حیوانیست تا انسان ولادت ثانی از عالم طبیعت نیابد یعنی منسلخ از عالم طبیعت نگردد حیوان محض است تعالیم الهی این حیوان را انسان نماید. و از این قبیل تعالیم بهاءالله بسیار که حیات میبخشد و جهان را روشن مینماید.... "انتهی".

ص ۲۲۹

چون بواسطه مطالعه بیان مبارک مزبور قارئین محترم بقسمتی از تعالیم مبارکه حضرت بهاءالله آشنا شدند در این رساله شرح مختصری در باره تساوی حقوق رجال و نساء از نصوص مبارکه استخراج کرده مینگارد و سایر تعالیم مبارکه را نیز هریک در رساله جداگانه شرح و تفصیل داده مندرج میسازد. این رساله مشتمل بر هفت مطلب است از اینقرار:

مطلب اول - در بیان اینکه ید عنایت نسوان را در این دور بدیع از حضيض ذلت نجات داد.

مطلب دوم - در بیان اینکه مساوات حقوق بین ذکور و اناث مانع حرب و قتالست.

مطلب سوم - در بیان اینکه تا مساوات بین ذکور و اناث در حقوق حاصل نشود عالم انسانی ترقیات خارق العاده ننماید.

مطلب چهارم - در بیان اینکه ترقی نسوان سبب اجرای اموری میشود که حالیه اجرای آن مشکل است.

مطلب پنجم - در بیان اینکه زن و مرد باید بجان و دل خدمت یکدیگر کنند و در این قسمت هم مساوات داشته باشند.

ص ۲۳۰

مطلب ششم - در حدود تساوی حقوق بین رجال و نسوان.

مطلب هفتم - بیان مبارک در باره زنهای مشهور جهان.

اینک بشرح مطالب مزبوره پرداخته موقیبت جمیع را از حق منیع سائل و آملیم.

صصصصصصصصصصصص

صصصصص

مطلب اول - در بیان اینکه ید عنایت نسوان را در این دور بدیع از حضيض ذلت نجات داد .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

" در این دور بدیع اماء رحمن باید هر دم هزار

شکرانه نمایند که ید عنایت نساء را از حضيض ذلت نجات

داد و باوج عزت رجال رسانده . ملاحظه نمائید که چه

موهبتی است زیرا حزب نساء بدرجه ای در شرق ساقط

بودند که در لسان عربی چون ذکر زن را میخواستند

اجلک الله نسوان میگفتند نظیر آن اجلک الله حمار

میگفتند و در لسان ترکی " حاشا حضوردن قاری در " و در

لسان فارسی در ذکر زن " بلانسبت " میگفتند و تعبیر بضعیفه مینمودند .

حال الحمد لله در ظلّ عنایت مبارک نساء در نهایت احترامند " انتهى .

اینک برخی از بیانات مبارکه حضرت بهاءالله در باره مقام نسوان در امر مبارک بهائی :

حضرت بهاءالله میفرماید :

" امروز اوراق سدره باید بکمال تقدیس و تنزیه اماء ارض را

بافق اعلی راه نمایند . امروز اماءالله از رجال محسوب طوبی لهنّ و نعیماً لهنّ "

(۱) لوح مبارک

و نیز می فرمایند :

" امروز هر یک از اماء که بعرفان مقصود عالمیان فائز

شد او در کتاب الهی از رجال محسوب "

و نیز میفرمایند :

" ای کنیزان مردانه بر امر حقّ قیام نمائید .

بسی از نساء که الیوم عندالله از رجال مذکور و بعضی رجال

که از نساء محسوب . چون نظر رحمت ستر فرموده لذا امتیاز

آن مستور ان ربک لهُوَ السَّتَّارُ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ " انتهى .

مطلب دوم - در بیان اینکه مساوات حقوق بین ذکور و اناث

مانع حرب و قتال است .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

"..... و همچنین وحدت نوع را اعلان نمود که نساء و رجال کلّ در حقوق مساوی بهیچوجه امتیازی در میان نیست. زیرا جمیع انسانند فقط احتیاج بتربیت دارند اگر نساء مانند رجال تربیت شوند هیچ شبهه ای نیست که امتیازی نخواهد ماند. زیرا عالم انسانی مانند طیور محتاج بدو جناح است یک اناث و یکی ذکور مرغ با یک بال پرواز نتواند نقص یک بال سبب وبال بال دیگر است. عالم بشر عبارت از دو دست است چون دستی ناقص ماند دست

ص ۲۳۳

کامل هم از وظیفه خویش باز ماند. خدا جمیع بشر را خلق کرده جمیع را عقل و دانش عنایت فرموده و جمیع را دو چشم و دو گوش داده دودست و دوپا عطا کرده در میان امتیازی نگذاشته است. لهذا چرا باید نساء از رجال پست تر باشند؟ عدالت الهی قبول نمیکند عدل الهی کلّ را مساوی خلق فرموده در نزد خدا ذکور و اناثی نیست هر کس قلبش پاک تر عملش بهتر در نزد خدا مقبول تر خواه زن باشد خواه مرد. چه بسیار زنان پیدا شده اند که فخر رجال بوده اند مثل حضرت مریم که فخر رجال بوده مریم مجدلیّه غبطه رجال بود مریم امّ یعقوب قدوه رجال بود آسیه دختر فرعون فخر رجال بود سارا زن ابراهیم فخر رجال بود و همچنین امثال آنها بسیار است. حضرت فاطمه شمع انجمن نساء بود حضرت قرّة العین کواکب نورانی روشن بود. و در این عصرالایوم در ایران زنانی هستند که فخر رجالند عالمنند شاعرند واقفند در نهایت شجاعت هستند. تربیت نساء اعظم و اهمّ از تربیت رجال است. زیرا این دختران روزی مادران شوند و اطفال را مادر تربیت میکند اول معلّم اطفال مادرانند. لهذا باید در نهایت کمال و علم و فضل باشند تا بتوانند پسران را تربیت کنند و اگر مادران ناقص باشند اطفال نادان و جاهل گردند.

ص ۲۳۴

همینطور حضرت بهاء الله وحدت تربیت را اعلان نموده که بجهت اتحاد عالم انسانی لازم است که جمیع بشر یک تربیت شوند رجالاتاً و نساءً دختر و پسر تربیت واحد گردند. و چون تربیت در جمیع مدارس یک نوع گردد ارتباط تام بین بشر حاصل شود. و چون نوع بشر یک نوع تعلیم یابد وحدت رجال و نساء اعلان گردد بنیان جنگ و جدال برافتد و بدون تحقق این مسائل ممکن نیست. زیرا اختلاف تربیت مورث (موجب) جنگ و نزاع، مساوات حقوق بین ذکور و اناث مانع حرب و قتال است زیرا نسوان راضی بجنگ و جدال نشوند این جوانان در نزد مادران خیلی عزیزند هرگز راضی نمیشوند که آنها در میدان قتال رفته و خون خود را بریزند. جوانی را که بیست سال مادر در نهایت زحمت و مشقت تربیت نموده، آیا راضی خواهد شد که در میدان حرب پاره پاره گردد؟ هیچ مادری راضی نمیشود ولو هر اوهامی بعنوان محبت وطن و وحدت سیاسی وحدت جنسی وحدت نژاد و وحدت مملکت اظهار دارند و بگویند که این جوانان باید بروند و برای این اوهمات کشته شوند. لهذا وقتیکه اعلان مساوات بین زن و مرد شد یقین است که حرب از میان بشر برداشته خواهد شد و هیچ اطفال انسانی را فدای اوهام نخواهند کرد " انتهى .

ص ۲۳۵

مطلب سوم - در بیان اینکه تا مساوات تامه بین ذکور و اناث در حقوق حاصل نشود عالم انسانی ترقیات خارق العاده ننماید . حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی : (۱)
 " تا مساوات تامه بین ذکور و اناث در حقوق حاصل نشود عالم انسانی ترقیات خارق العاده ننماید. زنان یک رکن مهم از دو رکن عظیمند و اول مرئی و معلّم انسانی. زیرا معلّم اطفال خردسال مادرانند آنان تأسیس اخلاق کنند و اطفال را تربیت نمایند بعد در مدارس کبری تحصیل میکنند. حالا اگر مرئی و معلّم ناقص باشد چگونه مرئی کامل گردد؟ پس ترقی نساء سبب ترقی مردان است .

لهذا باید نساء را تربیت کامل نمود تا بدرجۀ رجال رسند
زنان هم همان تعلیمات و امتیازات را بدست آرند تا
همچنانکه در حیات مشترک با رجالند در کمالات عالم انسانی
نیز مشترک شوند و البتۀ اشتراک در کمال از نتایج تساوی
در حقوق است. عالم انسانی را دو بال است یک بال ذکور
و یک بال اناث باید هر دو بال قوی باشد تا عالم انسانی
پرواز کند. اما تا یک بال قوی و یک بال ضعیف مرغ پرواز نکند

(۱) نجم باختر شماره ۶ سال ۱۹۲۲ جلد ۱۳

ص ۲۳۶

حرکتش بطیء است. خداوند هر دو را بشر خلق کرده و در
جمع قوی مشترک فرموده هیچ امتیازی نداده. چیزی که
خداوند نداده، چگونه ما بدهیم؟ ما باید تابع سیاست الهی
باشیم. از این گذشته در عالم حیوان نیز ذکور و اناث است
اما هیچ امتیازی نیست در عالم نبات ذکور و اناث است
و هیچ امتیازی نه با وجود آنکه از عقول محرومند قوۀ ممیّزه
ندارند. ما که بفیض عقل موقّیم و قوۀ ممیّزه داریم، چگونه
چنین چیزی را روا بداریم که مخالف عقل است؟.... " انتهی
مطلب چهارم - ترقی نسوان سبب اجرای امور بسیاری است
که حال از عهده بر نمی آیند.

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

هو الله

" در عالم نساء هیجان عظیم است نهایت آمال
و آرزو ترقی است و خدمت بعالم انسانی شبهه ای نیست
جمعیت نساء در این عصر ترقی مینمایند و میکوشند تا با رجال
همعنان گردند این نیت بزرگی است. اگر جمعیت نساء
ترقی و اقتدار پیدا نمایند بسیاری از اموری را که حال
از عهده بر نمی آیند جاری و مجری خواهند داشت. امروز

(۱) خطابات صفحه ۹۱

اعظم مصائب عالم حرب است عالم انسانی راحت نیست و حرب دائمی است. زیرا جمیع دول مستمراً در تهبیه حرنند جمیع اموال صرف حرب میشود این بیچاره زارع بکدّ یمین و عرق جبین شب و روز میکوشد تا چند دانه بدست آید و خرمنی اندوخته گردد ولی چه فایده زیرا حاصل آن تجهیز حرب میشود و خرج توپ و تفنگ و قورخانه و کشتیهای جنگ میگردد و این حرب مالی دائمی است. دیگر ملاحظه اتلاف نفوس نمائید که در میدان حرب چگونه پایمال میشوند. هر چند حرب جانی یعنی نفوس محدود و مخصوص است اما حرب مالی دائمی است و عمومی و ضرر آن راجع بعموم بلکه عالم انسانی از آن متضرر. حال چون زنان در این قرن به حرکت آمده اند باید این را مدّ نظر داشته باشند تا امر صلح عمومی ترویج شود وحدت عالم انسانی ظاهر گردد فضائل بشر جلوه نماید قلوب ملل بهم ارتباط جوید تعصب دینی و مذهبی بر طرف شود تعصب جنسی زائل گردد تعصب سیاسی نماند و تعصب وطنی از میان برخیزد. زیرا جمعیت بشر یک عائله اند و جمیع اولاد آدم همه فرزندان خدا هستند جمیع ممالک یک کره و یک وطن است و جمیع امم بندگان یک خداوند " انتهی

صصصصصصصصصصصص

مطلب پنجم - در بیان اینکه زن و مرد باید بجان و دل خدمت یکدیگر کنند . حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

" شخص محترمی با خانمش نزد من میآمدند قدری غبار بر کفش آن خانم محترمه نشسته بود فوراً بشوهرش گفت کفشهای مرا پاک کن. آن مرد بیچاره غبار کفش خانم را پاک نمود و نگاهی بمن کرد. من گفتم خانم آیا شما هم کفش شوهر خود را پاک میکنی ؟ گفت من لباس او را پاک میکنم. گفتم نشد این مساوات نیست شما هم باید کفش او را پاک نمائید. باری حالا شما گاهی هم خوبست طرف داری مردها نمائید.

وقتی زنی آمریکائی مدتها بود باروپا رفته بود و براحت مشغول اما مرد بیچاره در امریکا زحمت میکشید مصاریف برای او مهیا مینمود و میفرستاد اغلب اغنیا و متوسطین غرب شرح حالشان چنین است. و حال آنکه باید مساوی باشند باید حالتی تحصیل کنند که زن و مرد حقوق خود را فدای یکدیگر نمایند بجان و دل خدمت یکدیگر کنند نه به جبر و عنف. و این مقام جز بقوه ایمان حاصل نشود قلوب باید منجذب بنفحات الله باشد تا هر نفسی دیگری را بر خود مقدم

(۱) سفر نامه جلد اول

ص ۲۳۹

شمرده نه آنکه خود را مقدم داند. یکی از بهائیان فارسی بعکّا آمد از من طلب ذکر خیری برای حرم مرحومه خود مینمود و های های برای آن مرحومه گریه میکرد و میگفت که چهل سال آن زن در خانه من زحمت کشید چون من ثروت نداشتم او هیچوقت راحت نبود. خلاصه احساسات روحانی باید چنین باشد حالات باید الهی باشد حالات جسمانی شأن حیوان است و نورانیت ملکوتی سزاوار انسان " انتهى .
مطلب ششم - در حدّ تساوی حقوق .
حضرت ولیّ امرالله میفرمایند قوله الاحلی :
" رجال و نساء احبّاء الله باید در مقامات وحدت و یگانگی و عفت و فرزاندگی ترقیات روز افزون داشته باشند بدرجه ای که امم سائره بآنها تأسی نمایند و شیفته اعتدال احوال و اخلاق ایشان شوند تساوی در تحصیل علوم و فنون و صنایع و بدایع و کمالات و فضائل عالم انسانی است نه حریت مضرة عالم حیوانی " انتهى .
مطلب هفتم - بیان مبارک در باره زنهای مشهور جهان .
در شب پانزدهم اپریل سنه ۱۹۱۳ در تالار موزه ملّی بوداپست خطابه مفصّلی ادا فرمودند از جمله فرمودند:

ص ۲۴۰

" در تورات است که خدا فرمود انسانی را خلق کنم
به صورت و مثال خود و در حدیث رسول الله میفرماید :
((خلق الله آدم علی صورته)) . مقصد از این صورت صورت
رحمانی است یعنی انسان صورت رحمان است و مظهر
صفات یزدان خدا حی است انسان هم حی است خدا
بصیر است انسان هم بصیر است خدا سمیع است انسان هم
سمیع است خدا مقتدر است انسان هم مقتدر است .
پس انسان آیت رحمن است صورت و مثال الهی است
و این تعمیم دارد و اختصاص برجال دون نساء ندارد .
چه نزد خدا ذکور و انائی نیست هر کس کاملتر مقرب تر
خواه مرد باشد خواه زن . اما تا حال زنان مثل مردان
ترتیب نشده اند اگر آن قسم ترتیب شوند مثل مردان میشوند .
چون بتاریخ نظر کنیم ببینیم چقدر از مشاهیر زنان بوده اند
چه در عالم ادیان چه در عالم سیاسی . در دین موسی
زنی سبب نجات و فتوحات بنی اسرائیل شد در عالم
مسیحی مریم مجدلیه سبب ثبوت حواریون گردید . جمیع
حواریان بعد از مسیح مضطرب شدند لکن مریم مجدلیه
مانند شیر مستقیم ماند . در زمان محمد دو زن بودند که
اعلم از سایر نساء بودند و مروج شریعت اسلام گشتند .
پس معلوم شد زنان نیز مشاهیری دارند و در عالم سیاست

ص ۲۴۱

البته کیفیت زنویا را در پالمیر شنیده اید که امپراطوری
آلمان را بزلزله در آورد هنگام حرکت تاجی بر سر نهاد
لباس ارغوانی پوشید موی را پریشان نمود شمشیر را در دست
گرفته چنان سرداری نمود که لشکر مخالف را تباه ساخت .
آخر خود امپراطور مجبور بر آن شد بنفسه در حرب حاضر
شود مدت دو سال پالمیر را محاصره کرد نهایت نتوانست
بشجاعت حمله کند چون آذوغه تمام شد تسلیم گردید .
ببینید چقدر شجاع بود که در مدت دو سال امپراطور بر او
غلبه نتوانست . و همچنین حکایت کلویترا و امثال آن را شنیده اید .
در این امر بهائی نیز قرّة العین بود در نهایت فصاحت

و بلاغت ابیات و آثار قلم او موجود است جمیع فصیحای
شرق او را توصیف نمودند چنان سطوتی داشت که در
مباحثه با علماء همیشه غالب بود جرئت مباحثه با او نداشتند.
چون مروج این امر بود حکومت او را حبس و اذیت نمود
ولی او ابداً ساکت نشد در حبس فریاد میزد و نفوس را
هدایت میکرد عاقبت حکم به قتل او دادند او در نهایت
شجاعت ابداً فتور نیاورد. در خانه والی شهر حبس بود
از قضا در آنجا عروسی بود و اسباب عیش و طرب و ساز و نغمه
و آواز و اکل و شرب جمیع مهیا لکن قرّة العین چنان
زبانی گشود که جمیع اسباب عیش و عشرت را گذارده دور او

ص ۲۴۲

جمع شدند کسی اعتنائی بعروسی ننمود همه حیران
و او تنها ناطق بود. تا آنکه شاه حکم بقتل او نمود او با آنکه
در عمر خود زینت نمیکرد آن روز خود را زینت نمود همه
حیران ماندند باو گفتند: چه میکنی؟ گفت عروسی من است.
در نهایت وقار و سکون بآن باغ رفت همه میگفتند او را میکشند
ولی او همان نحو فریاد میزد که آن صوت صافور که در انجیل
است منم با اینحال در باغ او را شهید کرده بچاه انداختند. انتهی.

رسالة صلح عمومی

صصصصصصصصصص

از وقتیکه آتش حرب در اطراف جهان شعله زده روز
بروز در ازدیاد است و احزاب عالم مانند گرگان خونخوار
یکدیگر را دریده و میدرانند جمیع در فکر آنند که
بنیان انسانی خراب کنند ما در فکر آنیم که بنیان انسانی
بلند نماییم. جمیع میکوشند که نفوسی را هلاک نمایند
ما در فکر آنیم که حیات ببخشیم. احزاب سائر جمیع
در دست سیف شاهره دارند و ما الحمد لله در دست
شاخ زیتون و گل و ریاحین داریم. و یقین بدان که عاقبت ما
غالیم و بعون و عنایت حق ریشه قتال و نزاع را براندازیم
و اساس محبت و الفت بین جمیع بشر بگذاریم (حضرت عبدالبهاء)

رسالة صلح عمومی

صصصصصصصصصص

مشمتمل بر مقدمه و هفت مطلب از اینقرار:

مقدمه مشتمل بر ۳ فصل :

فصل اول - قسمتی از تعالیم مبارکه حضرت بهاء الله.

فصل دوم - جز بقوه کلمه الله صلح و سلام پایدار و مستقر

نیست و شرحی از آثار عظیمه صلح.

فصل سوم - در بیان اینکه تأسیس وحدت عالم انسانی

اصل و تفرعات آن صلح عمومی و محبت ملل مختلفه است .

مطلب اول - خدا حرب نخواست است .

مطلب دوم - صلح عمومی از تعالیم مبارکه حضرت بهاء الله

است و برخی از نصوص حضرت بهاء الله.

مطلب سوم - در بیان اینکه نزاع و جدال سبب حرمان است .

مطلب چهارم - خدا انسانرا نورانی خلق کرده ولی انسان خود را ظلمانی نموده .

مطلب پنجم - عالم انسانی بتعب و مشقت افتاده و چاره آن صلح عمومی است .

مطلب ششم - مضرات جنگ و لزوم تشکیل محکمه کبرای بین المللی .

مطلب هفتم - قسمتی از اندازات نازله از الواح مبارکه .

مقدمه

مشمتمل بر سه فصل :

فصل اول - قسمتی از تعالیم مبارکه :

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

" ای اهل عالم طلوع شمس حقیقت محض نورانیت عالم

است و ظهور رحمانیت در انجمن بنی آدم نتیجه و ثمر

مشکور و سنوحات مقدسه هر فیض موفور رحمت صرفست و

موهبت بحت نورانیت جهان و جهانیان ائتلاف و

التیام است و محبت و ارتباط بلکه رحمانیت و یگانگی

و ازاله بیگانگی و وحدت با جمیع من علی الارض در نهایت

آزادگی و فرزاندگی . جمال مبارک میفرمایند همه بار

یک دارید و برگ یک شاخسار عالم وجود را بیک شجر
و جمیع نفوس بمنزله اوراق و ازهار و اثمار تشبیه فرموده اند.
لهذا باید شاخه و برگ و شکوفه و ثمر در نهایت طراوت
باشند و حصول این لطافت و حلاوت منوط بارتباط و الفت
است. پس باید یکدیگر را در نهایت قوت نگهداری نمایند
و حیات جاودانی طلبند. پس احبای الهی باید در عالم
وجود رحمت ربّ و دود گردند و موهبت ملیک غیب و شهود
نظر بعصیان و طغیان ننمایند و نگاه بظلم و عدوان نکنند
نظر را پاک نمایند و نوع بشر را برگ و شکوفه و ثمر شجر

ص ۲۴۵

ایجاد مشاهده کنند. همیشه باین فکر باشند که خیری بنفسی
برسانند و محبت و رعایتی و مودت و اعانتی بنفسی نمایند
دشمنی نبینند و بدخواهی نشمرند جمیع من علی الارض را
دوست انگارند و اغیار را یار دانند و بیگانه را آشنا شمردند
بقیدی مقید نباشند بلکه از هر بندی آزاد گردند.
الیوم مقرب درگاه کبریا نفسی است که جام وفا بخشد
و اعدا را در عطا مبذول دارد حتی ستمگر بیچاره را
دستگیر شود و هر خصم لدود را یار و دود. این است
وصایای جمال مبارک این است نصایح اسم اعظم.
ای یاران عزیز جهان در جنگ و جدال است و نوع انسان
در نهایت خصومت و وبال ظلمت جفا احاطه نموده و نورانیت
وفا پنهان گشته جمیع ملل و اقوام چنگ تیز نموده و با یکدیگر
جنگ و ستیز مینمایند. بنیان بشر است که زیر و زبر است
هزاران خانمان است که بی سرو سامان است در هر سالی
هزاران هزار نفوس در میدان حرب و قتال آغشته بخاک و
خون است و خیمه سعادت و حیات منکوس و سرنگون.
سروران سرداری نمایند و بخونریزی افتخار کنند و بفتنه انگیزی
مباهات نمایند. یکی گوید که من شمشیر بر رقاب امتی آختم
دیگری گوید مملکتی با خاک یکسان ساختم و یکی گوید
من بنیاد دولتی بر انداختم این است مدار فخر و مباهات

بین نوع بشر. در جمیع جهات دوستی و راستی مذموم و آشتی و حقّ پرستی مقدوح، منادی صلح و صلاح و محبّت و سلام آئین جمال مبارک است که در قطب امکان خیمه زده و اقوام را دعوت مینماید. پس ای یاران الهی قدر این آئین نازنین را بدانید و بموجب آن حرکت و سلوک فرمائید و سیل مستقیم و منهج قویم پیمائید و بخلق بنمائید آهنگ ملکوت بلند کنید و تعالیم و وصایای ربّ و دود منتشر نمائید تا جهان جهان دیگر شود و عالم ظلمانی منور گردد و جسد مرده خلق حیات تازه جوید هر نفسی بنفس رحمانی حیات ابدیه طلبد. این زندگانی عالم فانی در اندک زمانی منتهی گردد و این عزّت و ثروت و راحت و خوشی خاکدانی عنقریب زائل و فانی شود خلق را بخدا بخوانید و نفوس را به روش و سلوک ملاً اعلی دعوت کنید یتیمان را پدر مهربان گردید و بیچارگان را ملجأ و پناه شوید فقیران را کنز غنا گردید و مریضان را درمان و شفا معین هر مظلومی باشید و مجیر هر محروم. در فکر آن باشید که خدمت بهر نفسی از نوع بشر نمائید و باعراض و انکار و استکبار و ظلم و عدوان اهمّیت ندهید و اعتنا نکنید بالعکس معامله نمائید و بحقیقت مهربان باشید نه بظاهر و صورت. هر نفسی از احبّای الهی باید فکر را در این حصر نماید که

رحمت پروردگار باشد و موهبت آمرزگار بهر نفسی برسد خیری بنماید و نفعی برساند و سبب تحسین اخلاق گردد و تعدیل افکار تا نور هدایت تابد و موهبت حضرت رحمانی احاطه نماید. محبّت نور است در هر خانه بتابد و عداوت ظلمت است در هر کاشانه لانه نماید. ای احبّای الهی همّتی بنمائید که این ظلمت بکلی زائل گردد تا سرّ پنهان آشکار شود و حقایق اشیاء مشهود و عیان گردد. ع ع" فصل دوم - در بیان اینکه صلح و سلام جز بقوّه کلمه الله پایدار و مستقرّ نیست.

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

هو الله

ای اهل عالم چون در جمیع عالم سیر و سیاحت نمائید آنچه معمور است از آثار الفت و محبت است و آنچه مطمور است از نتایج بغض و عداوت. با وجود این عالم بشر متنبه نشود و از این خواب غفلت بیدار نگردد باز در فکر اختلاف و نزاع و جدال افتد که صف جنگ بیاراید و در میدان جدال و قتال جولان کند. همچنین ملاحظه در کون و فساد وجود و عدم نمائید که هر کائنی از کائنات مرکب از اجزاء متنوعه متعدده است و وجود هر شیء فرع ترکیب است یعنی

ص ۲۴۸

چون بایجاد الهی در بین عناصر بسیطه ترکیبی واقع گردد از هر ترکیبی کائنی تشکیل شود جمیع موجودات بر این منوال است و چون در آن ترکیب اختلال حاصل گردد و تحلیل شود و تفریق اجزاء گردد آن کائن معدوم شود یعنی انعدام هر شیء عبارت از تحلیل و تفریق اجزاست. پس هر الفت و ترکیب در بین عناصر سبب حیات است و اختلاف و تحلیل و تفریق سبب ممات. بالجمله تجاذب و توافق اشیاء سبب حصول ثمره و نتایج مفیده است و تنافر و تخالف اشیاء سبب انقلاب و اضمحلال است از تآلف و تجاذب جمیع کائنات ذیحیات مثل نبات و حیوان و انسان تحقق یابد و از تخالف و تنافر انحلال حاصل گردد و اضمحلال رخ بگشاید. لهذا آنچه سبب ائتلاف و تجاذب و اتحاد بین عموم بشر است حیات عالم انسانی است و آنچه سبب اختلاف و تنافر و تباعد است علت ممات نوع بشر است. و چون به کشتزاری مرور نمائی و ملاحظه کنی که زرع و نبات و گل و ریاحین پیوسته است و جمعیتی تشکیل نموده دلیل بر آنست که آن کشتزار و گلستان بتربیت دهقان کاملی انبات شده است و چون پریشان و بی ترتیب مشاهده نمائی دلیل بر آنست که از تربیت دهقان ماهر محروم و گیاه تباه خود روئیست. پس واضح شد که الفت و التیام دلیل بر تربیت مربی حقیقی است و تفرق

و تشّت برهان وحشت و محرومیت از تربیت الهی . اگر معترضی اعتراض نماید که طوائف و امم و شعوب و ملل عالم را آداب و رسوم و اذواق و طبایع و اخلاق مختلف و افکار و آراء متباین با وجود این ، چگونه وحدت حقیقی جلوه نماید و اتحاد تامّ بین بشر حاصل گردد ؟ گوئیم : اختلاف بدو قسم است ، یک اختلاف سبب انعدام است و آن نظیر اختلاف ملل متنازعه و شعوب متبازره که یکدیگر را محو نمایند و خانمان براندازند و راحت و آسایش سلب کنند و خونخواری و درندگی آغاز نمایند و اختلاف دیگر که عبارت از تنوّع است آن عین کمال و سبب ظهور موهبت ذوالجلال .

ملاحظه نمائید گلهای حدائق هر چند مختلف التّوع و متفاوت اللّون و مختلف الصّور و الاشکالند ولی چون از یک آب نوشند و از یک باد نشو و نما نمایند و از حرارت و ضیاء یک شمس پرورش یابند آن تنوّع و اختلاف سبب ازدیاد جلوه و رونق یکدیگر گردد . چون جهت جامعه که نفوذ کلمه الله است حاصل گردد این اختلاف آداب و رسوم و عادات و افکار و آراء و طبایع سبب زینت عالم انسانی گردد . و همچنین این تنوّع و اختلاف چون تفاوت و تنوّع فطری خلقی اعضاء و اجزای متنوّعه در تحت نفوذ سلطان روح است و روح در جمیع اعضاء و اجزاء سریان دارد و در عروق و شریان حکمران است

این اختلاف و تنوّع مؤید اثتلاف و محبّت است و این کثرت اعظم قوّه وحدت . اگر حدیقه ای را گلهای و ریاحین و شکوفه و اثمار و اوراق و اغصان و اشجار از یک نوع و یک لون و یک ترکیب و یک ترتیب باشد بهیچوجه لطافتی و حلاوتی ندارد و لکن چون از حیثیت الوان و اوراق و اثمار و ازهار گوناگون باشد هر یکی سبب تزئین و جلوه سایر الوان گردد و حدیقه منبته شود و در نهایت لطافت و طراوت و حلاوت جلوه نماید . و همچنین تفاوت و تنوّع افکار و اشکال و آراء و طبایع و اخلاق

عالم انسانی چون در ظلّ قوّه واحده و نفوذ کلمه وحدانیّت باشد در نهایت عظمت و جمال و علویّت و کمال ظاهر و آشکار شود. الیوم جز قوّه کلیّه کلمه الله که محیط بر حقائق اشیاست عقول و افکار و قلوب و ارواح عالم انسانی را در ظلّ شجره واحده جمع نتواند اوست نافذ در کلّ اشیا و اوست محرک نفوس و اوست ضابط و رابط در عالم انسانی. الحمد لله الیوم نورانیّت کلمه الله بر جمیع آفاق اشراق نموده و از هر فرق و طوائف و ملل و شعوب و قبائل در ظلّ کلمه وارد و در نهایت ائتلاف مجتمع و متحد و متفقند " انتهى .
و نیز میفرمایند :

" در عالم انسانی صلح و وحدت یا از ارتباط وطنی است که بواسطه هموطنی جمعی بهم مربوط میشوند یا از ارتباط

ص ۲۵۱

جنسی است یا از ارتباط سیاسی ولی هیچیک کفایت ننماید. چه بسیار هموطنان که با یکدیگر در جنگ و جدالند و علاوه هر کس وطن خود را دوست دارد دوستی وطن خود سبب دشمنی با دیگران میشود. همینطور ارتباط جنسی و سیاسی بسبب اختلاف قومی و اختلاف منافع ممکن نیست سبب صلح و اتحاد عمومی گردد. پس چه باقی ماند قوّه الهی لازم است تا سبب چنین صلح و اتحادی گردد " (۱) انتهى
و نیز میفرمایند :

" درندگی سزاوار حیوانات وحشیّه است سزاوار انسان الفت و محبت است. خدا جمیع انبیاء را فرستاده که الفت و محبت در بین قلوب اندازند کتب سماویّه بجهت الفت بین قلوب نازل شده انبیاء و اولیای الهی جان خود را فدا کردند تا در قلوب بشر اتحاد و اتفاق حاصل شود و لکن وا اسفا که هنوز بشر بخونخواری مشغولند. چون نظر بتاریخ نمائیم می بینیم چه در قرون اولی و چه در قرون وسطی و چه در قرون اخیره همیشه این خاک سیاه بخون بشر رنگین شده بشر مانند گرگان درنده یکدیگر را پاره پاره کرده اند.
با اینکه حالا این عصر نورانی رسیده عصر مدنیّت است

انسانی زیاد شده با وجود این هر روز خونریزی است .
ملاحظه کنید که در طرابلس چه میشود، این بیچارگان در چه
بلائی افتاده اند؟ ایتالیا مملکت وسیع خویش را گذاشته
پایی اعراب بیچاره در صحرای بی آب و علف
شده است . چقدر جوانان از دو طرف کشته میشوند چقدر
خانمانها خراب میشود چقدر مادرها بی پسر میشوند چقدر
اطفال بی پدر میگردند فوج یتیمان موج میزند چه بسیار
نهال ها که در بدایت نشو و نما ریشه کن شدند چه بسیار
مرغان خوش آواز باهنگ نیامده خاموش گشتند و نتیجه ای
نیست جز حرص و طمع . پس از این واضح میشود که ترقی
مادّی سبب تحسین اخلاق نمیشود ترقیات مادّی تعدیل
اخلاق نمیکند . در ازمنه سابقه که چنین ترقیات مادّیہ
نبود باین شدت هم خونریزی نبود توپ کروپ نبود
تفنگ موزر نبود مترالیوز و دینامیت نبود مواد جهنمیہ
نبود کشتیهای زره پوش کشتیهای توریت نبود . حالا که
مدنیّت مادّیہ ترقی کرده آلات آفات بنیان بشر نیز ترقی
کرده حال از این موادّ جهنمیہ در زیر عموم اروپا مہیای
التهاب است زیرا از موادّ التہابیہ پر است خدا نکند
آتش بگیرد اگر آتش بگیرد کرہ ارض زیر و زبر میشود . خلاصہ
مقصد اینکه واضح و مشہود است کہ ترقیات مادّیہ سبب آسایش

عالم انسانی و ترقی عالم اخلاق نیست بلکه اگر منضمّ
باحساسات روحانیہ شود آنوقت ترقی حاصل میشود . اگر
تعالیم الهی انتشار یابد و وصایای انبیاء تأثیر کند
و نصایح الهی قلوب را روشن نماید نفوس را احساسات
روحانیہ حاصل گردد . چون این ترقی مادّی منضمّ بترقی

روحانی شود نتیجه حاصل میشود زیرا تعالیم الهی مانند روح است و ترقیّات مادّیه مانند جسد جسد بروح زنده شود و الا مرده است " انتهی (۱)

فصل سوم - صلح عمومی از تفرّعات وحدت عالم انسانی است . حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

" این قرن نورانی در تاریخ انسان مثل و نظیر ندارد از جمیع قرون ممتاز است بفضائلی اختصاص یافته که کوکب درخشنده تأییدات آسمانی از افق این قرن بر قرون و اعصار بتابد . از جمله خارق عادات این قرن که فی الحقیقه معجزه است تأسیس وحدت عالم انسانی است و تفرّعات آن صلح عمومی طوائف و اتحاد ملل مختلفه در این نشئه انسانی .

(۱) خطابات صفحه ۴۹

ص ۲۵۴

مطلب اوّل - در بیان اینکه خدا حرب نخواسته است . حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

" خدا حرب نخواسته این نزاعها مخالف رضای الهی است او بجهت بندگانش صلح و صفا خواسته . امیدواریم این تاریکی ها زائل شود نورانیّت ملکوت احاطه نماید خدا بجمیع خلق مهربان است ما هم باید با یکدیگر مهربان باشیم برای مستی خاک جنگ ننمائیم این خاک قبر ابدی ماست . آیا سزاوار است برای قبری اینهمه نزاع و جدال کنیم ؟ با وجودی که خدا برای ما اقالیم قلوب مقرر داشته مملکت ابدی عنایت فرموده ، آیا سزاوار است از چنان عزّت ابدی چشم پوشیم و برای خاک نزاع و جدال نمائیم . " انتهی .

مطلب دوم - صلح عمومی از جمله تعالیم مبارکه است که آثارش ظاهر شده . حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

" این قضیّه صلح ملل را حضرت بهاءالله در ایران در شصت سال پیش یعنی در سنه پنجاه و یک مسیحی

(۱) سفرنامه جلد اوّل

تأسیس نمود. و در این مدّت در اینخصوص لوایح و الواح بسیار اول در ایران نشر فرمود و بعد در سائر جهات نیز انتشار داد تا آنکه در کتاب اقدس که قریب پنجاه سال پیش نازل شده مسئله صلح عمومی را تصریح فرموده و بعموم بهائیان تکلیف فرموده که بجان و دل در این امر عظیم جانفشانی نمایند حتّی جان و مال خویش را فدا کنند و ترویج الفت ملل و مذاهب نمایند و اعلان وحدت عالم انسانی در جمیع اقالیم عالم کنند. در ایران ملل متعدّده موجود مسلمان و مسیحی و یهود و زردشتی و مذاهب متعدّده نیز موجود بقوّت تعالیم بهاءالله چنان تألیف و محبّت در میان این ملل و امم حاصل گردیده که حال مانند برادر و یا پدر و پسر و مادر و دختر با یکدیگر متحد و متّفق و آمیزش مینمایند چون در محفلی اجتماع کنند اگر شخصی وارد گردد از شدّت الفت و محبّت آنان حیران ماند ابداً اثر اختلاف و جدائی نبیند " انتهى .

در اینمقام قسمتی از دستورات مبارکه حضرت بهاءالله نقل میشود .

حضرت بهاءالله میفرمایند قوله تعالی :

" اشراق دوم - جمیع را بصلح اکبر که سبب اعظم است از برای حفظ بشر امر نمودیم . سلاطین آفاق باید

باتفاق به این امر که سبب بزرگست از برای راحت و حفظ عالم تمسک فرمایند ایشانند مشارق قدرت و مطالع اقتدار الهی " انتهى .

و نیز می فرمایند قوله الاحلی :

" سلاطین آفاق و قفهم الله باید باتفاق باین امر که سبب اعظم است از برای حفظ عالم تمسک فرمایند . امید آنکه قیام نمایند بر آنچه سبب آسایش عباد است . باید مجلس بزرگی ترتیب دهند و حضرات ملوک و یا وزراء در آن مجلس حاضر شوند و حکم اتّحاد و اتّفاق را جاری فرمایند و از سلاح باصلاح توجّه کنند . و اگر سلطانی بر سلطانی بر خیزد سلاطین

دیگر بر منع او قیام نمایند در اینصورت عساکر و آلات و ادوات
حرب لازم نه الا علی قدر مقدور لحفظ بلادهم. و اگر
باین خیر اعظم فائز شوند اهل مملکت کلّ براحت و مسرت
بامور خود مشغول گردند و نوحه و ندبه اکثری از عباد
ساکن شود. نسئل الله ان یؤید هم علی ما یحبّ و یرضی انه
هوربّ العرش و الثری و مالک الاخرة و الاولی. احسن و اولی
آنکه در آن مجلس خود سلاطین عظام حاضر شوند و حکم
فرمایند و هریک از سلاطین که بر این امر و اجرای آن قیام فرماید او
سید سلاطین است عندالله طوبی له و نعیماً له" انتهى (لوح ابن الذئب)

ص ۲۵۷

سوم - در بیان اینکه نزاع و جدال سبب حرمانست .

حضرت عبدالبهاء می فرمایند قوله الاحلی :

هوالله

"خداوند عالمیان عالم انسانی را جنت عدن خلق
فرموده اگر صلح و سلام و محبت و وفا چنانکه باید و شاید
تأسیس یابد جنت اندر جنت گردد و جمیع نعمای الهی
فراوان و سرور و طرب بی پایان شود و فضائل عالم انسانی
آشکار و عیان و پرتو شمس حقیقت از هر سو نمایان گردد.
ملاحظه کنید که حضرت آدم و سائرین در جنت بودند بمجرّد
اینکه در جنت عدن در میان حضرت آدم و شیطان نزاعی
حاصل گشت جمیع از جنت خارج شدند تا آنکه نوع انسان
عبرت گیرد و آگاه شود که نزاع و جدال سبب حرمان است
حتی با شیطان. لهذا در این عصر نورانی به موجب تعالیم
الهی حتی با شیطان نزاع و جدال جائز نه. سبحان الله
با ظهور این برهان، چگونه انسان غافل است؟ باز می بینی
عالم انسان از کران تا بکران جنگ و نزاع است جنگ است
بین ادیان جنگ است بین اقوام جنگ است بین اوطان
جنگ است بین سروران. چه خوش بود اگر این ابرهای
سیاه از افق عالم متلاشی میشد و نور حقیقت میدرخشید

ص ۲۵۸

غبار حرب و قتال می نشست و نسیم عنایت از مهبّ صلح
و سلام میوزید جهان جهان دیگر میشد و روی زمین استفاضه
از نور مبین میکرد. اگر آمیدی هست از الطاف ربّ مجید است
که عون و عنایت برسد و جنگ و ستیز و تلخی تیغ خونریز
مبدّل بشهد دوستی و آشتی و راستی و درستی گردد کامها
شهدانگیز گردد و مشامها مشکبیز شود " انتهی (۱)
مطلب چهارم - در بیان اینکه خدا انسان را نورانی خلق
فرموده ولی انسان خود را ظلمانی نموده.
حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی:

هو الله

تا بحال در تاریخ عالم چنین جنگی اتفاق نیفتاده
ولی در این حکمتی است که بعد ظاهر میشود. اگر حالا بگویم
گوشها قوه استماع ندارد باید در این اوقات صبور و وقور
باشید. خدا رحم و مروتی باین ملوک بدهد کشتن صد
هزار نفر در نظر آنها از آب خوردن آسان تر است. در ماه
قبل شنیده شد که جمیع ساکنین پاریس سیاه پوش بودند
و خود آلمانی ها اعتراف میکنند که تا بحال پانصد هزار نفر
از آنها کشته شده است. چقدر همّت ها پست است که

(۱) خطاب مبارک بقارئین جریده کریستن کامن ولث

ص ۲۵۹

در سیل خاک اینقدر جانها فدا میکنند ولی در راه خدا
راضی نیستند که یک قطره خون آنها ریخته شود. در اغلب
مجامع میگفتم که شما این وطنی که میگوئید، این وطن چه چیز
است که در راه آن این قدر خونریزی و جانفشانی میکنید
و خون دیگران را برای آن میریزید ایامی چند در روی آن
حرکت میکنید بعد از چند روز قبر ابدیست برای شما؟
آیا انسان برای قبر ابدی جانفشانی میکند؟ حالا خیلی
خوب تعلق دارید چه عیب دارد ولی چرا برای آن خونریزی
میکنید؟ چقدر بآن تعلق دارند چقدر دلبستگی دارند
چقدر باین خاک آلوده هستند. این اوطان مثل قفس میماند

برای انسان اینها هیچ اهمیتی به مرغها نمیدهند تمام
اهمیت را به قفس میدهند. این اوطان مثل آشیانه و لانه است
و نفوس آن مثل طیور. حالا این طیور بجهت لانه و آشیانه
جانفشانی میکنند عاقبت هم این آشیانه قبر آنها میشود.
چقدر خدا انسان را مقدس و منزه خلق فرموده چقدر
انسان را آزاد خلق کرده چقدر انسان را مبارک خلق کرده
چقدر انسان را نورانی و روحانی خلق کرده ولی انسان
خود را ظلمانی مینماید چقدر اسیر مینماید چقدر ذلیل
و آلوده مینماید و محروم از رحمت پروردگار. یک روز اسیر
مالست یک روز اسیر جاه است یک روز اسیر اهل و عیال است

ص ۲۶۰

یک روز اسیر شهرت است یک روز اسیر غفلت است (۱) انتهی .
و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

" خداوند انسان را بصورت و مثال خود خلق کرده ...

ولی حال بالعکس از حیوانات درنده بی رحم تر و بی باک تر
است. زیرا حیوان درنده هر روزی برای خوراک نهایت
یک شکار مینماید ولی انسان بی رحم روزی صد هزار نفر را
برای شهرت و ریاست میدرد. اگر گرگی گوسفندی را بدرد
آن را میکشند اما اگر شخصی صد هزار نفر را بخاک و خون
آغشته نماید او را مارشال و جنرال گویند و تعظیم و تکریم
کنند. اگر انسانی انسانی را بکشد یا خانه ای را بسوزاند
او را قاتل و مجرم خوانند اما اگر اردوئی را برباد نماید
و مملکتی را زیر و زبر کند او را فاتح نامند و پرستش کنند.

اگر کسی یک دلار بدزدد او را حبس نمایند اما اگر خانمان رعایا را
غارت و شهری را تالان و تاراج کند او را سردار نامند و آفرین گویند " (۲) انتهی .
و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

" عالم بشر در ظلّ خداوند اکبر است جمیع بندگان خدا

هستند جمیع در سایه شجر الهی راحت نموده اند خدا
کل را خلق کرده جمیع را رزق میدهد جمیع را تربیت میفرماید

(۱) نطق مبارک در عکّا ۱۹۱۱ (۲) سفرنامه جلد اول ص ۲۸۷

جمیع را حفظ مینماید. مادامی که او بجمیع مهربان است ما
 چرا نامهربان باشیم؟ خدا جمیع بندگانش را دوست میدارد،
 ما چرا بغض و دشمنی نمائیم؟ خدا با کلّ صلح است، ما چرا
 بجنگ و جدال مشغول شویم؟ خدا ما را برای محبت و اخوت
 خلق کرده نه برای دشمنی. خدا ما را برای صلح و سلام
 خلق نموده نه جنگ و جدال. این چنین صفات رحمانی را
 چرا بصفات شیطانی تبدیل نمائیم چنین نورانیت را چرا
 بظلمت مقاومت کنیم چنین محبت الهی را چرا با عداوت
 مقابله کنیم؟ شش هزار سال است که با هم منازعه و مخاصمه
 مینمودیم حال در این قرن نورانی باید محبت و دوستی
 بهمدیگر نمائیم. امروز عداوت و بغضاء عظیمی در بین ادیان
 است، آیا از اینها چه ثمری حاصل شده چه فائده ای از
 برای بشر مرتب گردیده آیا این کفایت نیست؟ این عصر
 عصر نورانی است این عصریست که از این اوهام باید آزاد
 گردیم این عصریست که باید خصومت و بغضا محو شود
 این عصری است که باید ادیان یک دین گردند مذاهب
 متحد شوند و با محبت و خوشی با همدیگر الفت جویند. زیرا
 جمیع بنده یک خداوندیم از یک رحمت عظمی بوجود آمده ایم
 از یک شمس نورانی شده ایم از یک روح حیات یافته ایم.
 نهایت اینست یکی مریض است باید بنهایت مهربانی

معالجه نمود یکی جاهل است باید تعلیم کرد یکی طفل
 است باید تربیت نمود تا شمس اخوت آسمانی این ابرهای
 تاریک را پراکنده نماید. نباید کسی را مبعوض دانست
 نباید با کسی تعرض نمود جمیع پدرانند جمیع مادرانند
 جمیع برادرانند جمیع خواهرانند. اتحادی را که خداوند
 موجود نموده نباید ماها سبب انفصال آن گردیم بنیانی
 را که خدا برای محبتش نهاده خراب نکنید مقاومت اراده
 الهی ننمائید پیروی سیاست الهی نمائید بموجب آن حرکت

کنید. البتّه سیاست الهی ما فوق سیاست انسان است زیرا هر قدر سیاست انسان ترقّی نماید کامل نیست اما سیاست الهی کامل است ما باید از سیاست الهیه اقتباس کنیم هر نوعی که خدا با بندگان خود معامله میکند همان نوع رفتار نمائیم اقتدا بخدا کنیم. ما مشاهده میکنیم رحمت او را مشاهده میکنیم قوّت و قدرت او را باید دست از اوهامات و تقلید برداریم و تمسّک بحقّ نمائیم و از اختلافات و افتراق اجتناب کنیم. معاذالله هرگز انبیاء الهی باین راضی نبودند انبیاء الهی جمیع یک روح بودند بجمیع بشر یک تعلیم دادند و تعلیمات انبیای الهی روح محض است حقیقت محض است محبّت محض است الفت محض است پس ما باید متابعت انبیاء الهی کنیم " انتهى .

ص ۲۶۳

و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

هوالله

" اوّل تعلیم حضرت بهاءالله محبّت است

که باید بین بشر نهایت محبّت حاصل شود زیرا محبّت بندگان الهی محبّت الله است و خدمت بعالم انسانیت. لهذا تضرّع بملکوت ابهی کردم که شما مانند ستاره از افق محبّت الله بدرخشید قدر این ایام را بدانید این قرن قرن جمال مبارک است این عصر عصر نورانیست این دور دوری است که جمیع انبیاء خبر دادند ایام تخم افشانی است ایام غرس است فیوضات الهی پی در پی است. هر کس تخمی بیفشاند شقایق حقائق بروید و آن محبّت الله است معرفت الله است فیوضات آسمانیست عدل عمومی است صلح اکبر است و وحدت عالم انسانیت. اگر چنین تخمی را نفسی در این عالم بیفشاند در جمیع عوالم الهی برکت یابد. الیوم جمیع اهل عالم منهمک در شهواتند مشغول اغراض نفسانیّه اند مبتلای بغض و عداوتند در فکر محو و اضمحلال یکدیگرند میخواهند بکلی یکدیگر را محو نمایند لکن شما جمعی هستید که جز محبّت بعموم مقصدی ندارید و غیر از

خدمت بنوع بشر آرزویی نخواهید. پس باید بجمع قوا
بکوشید و بموجب تعالیم بهاءالله عمل کنید با جمع بشر

ص ۲۶۴

بمحبّت و یگانگی معامله کنید تا این تخم پاک بروید برکت
آسمانی یابد انوار ملکوت بتابد و فیوضات الهی کامل گردد.
قدر این فیض را بدانید بجان و دل بکوشید تا انوار
و آثار بهاءالله از اعمال و رفتار و گفتارتان ظاهر شود
بقسمی که کلّ شهادت دهند که شما بهائی حقیقی هستید.
اگر چنین نمائید سعادت ابدیه برای شماست و فیوضات
الهیّه متواتر نازل بر شما تا هر یک شجره مبارکه گردید و اثمار
باقیه ببار آرید. زیرا این عصر جمال مبارکست بهار الهی
است و موسم گل و ریحان است و هنگام سبزی و خرمی است
قدر آنرا بدانید شب و روز سعی نمائید تا بین قلوب کمال
محبّت حاصل شود و در نهایت اتّحاد باشید چه که هر قدر
اتّحاد زیاد گردد تأیید بیشتر شود انتهی (۱)

مطلب پنجم - عالم انسانی به تعب و مشقّت افتاده و چاره آن صلح عمومی است .
حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی : (۲)

هوالله

جهان را ظلمت غفلت احاطه نموده و افق عالم را به
ابرهای تاریک پنهان کرده عالم انسانی به تعب و مشقّت

(۱) نطق مبارک در نیویورک امریکا ۱۹۱۲ (۲) لوح مبارک

ص ۲۶۵

افتاده و جمیع طوائف عالم حیران و سرگردانند. از بدایت
تاریخ بشر الی الآن چنین شعله جانشوز نیفروخته و
چنین نائره ای شعله بافاق نزده جمیع چشمها گریان
است و جمیع دلها سوزان خطّه اروپا بتمامها میدان
خونریزی است و جولانگاه درندگی بقول شاعر:
"نوک خاری نیست کز خون شهیدان سرخ نیست"
فریاد و فغان است که باوج آسمان است سرشک یتیمان

است که مانند سیل روان است حزن و اندوه پدران است
که در ماتم پسران است ناله و حنین مادران است که سبب
حسرت قلب و جان است. از هر سو آه و حنین از قلوب
حزین استماع میشود و از هر جهت ذناب کین در کمین است
و این انسان ضعیف مورد چنین مصائب شدید. با وجود این
کلّ بخواب غفلت گرفتار و از الفت و محبت بیزار نه تنبّهی
و نه تذکّری نه تفکّری نه تعمّقی نه مناجاتی و نه طلب
حاجاتی نه عجز و زاری و نه توبه و انابه بدرگاه باری.
با وجود آنکه در ایام سفر در ممالک فرنگ و آمریکا در جمیع
کنائس و محافل و مجامع نعره زنان تحذیر و انداز میشود
که: ای جمع محترم، گوش باز کنید زیرا خطر عظیمی در پیش
است و آفتی شدید در آینده رخ بگشاید اقلیم اروپا
بتمامها جبّه خانه و قورخانه شده و مواد التهاییه مخزون

ص ۲۶۶

و مکنون موقوف بیک شراره است فوراً نائره بعنان آسمان رسد
و از یک شرر زیر و زیر گردد. ای حاضرین، بتمام قوی بکوشید
تا این آتش را خاموش کنید و این زلزله اعظم را مانع گردید
و الا آفت مانند صاعقه از هر جهت آتش بر بنیان بنی آدم
زند ممالک ویران گردد و مدائن بی امن و امان شود
جمیع پریشان و پشیمان گردند. ولی از ندامت، چه منفعت؟
پس بهتر آنست که تعالیم آسمانی بیاموزید و آهنگ خوشی
در جمیع آفاق بنوازید و علم وحدت عالم انسانی برافزاید
و به تأسیس صلح عمومی پردازید. از یوم بدو تاریخ که قریب
به شش هزار سال است همیشه جنگ و جدال بود و حرب
و قتال درندگی بود و خونریزی دمی عالم انسانی راحت
نکرد و آسایش نیافت. الحمد لله که این قرن انوار است
و این عصر حقیقت و ظهور اسرار و این واضح و آشکار که
عداوت و بغضا هادم بنیان انسان و محبت و وفا زندگی
جاودان. جنگ آفت و ممات است صلح چشمه آب حیات
جنگ مورث غم و اندوه است و صلح و سلام سبب سرور و حبور
حرب و قتال حزن و ماتم است و صلح و آشتی جشن اعظم.

پس تا توانید بکشید و بجوشید تا علم وحدت عالم انسانی
در قطب امکان موج زند و شمس حقیقت آفاق را بنور محبت
روشن نماید سیف و سنان برافتد و نسیم جان پرور الفت و

ص ۲۶۷

وداد حیات تازه بخشد ظلمت نکبت عالم انسانی زائل
گردد و نورانیت سعادت آسمانی شرق و غرب را روشن
نماید خارستان گلستان گردد و بهار جانپرور بر کوه و
صحرا خیمه زند. و جمیع حاضرین تصدیق مینمودند که چنین
است. با وجود این در بستر غفلت خفته ابداً فکر ننموده و
سعی و کوشش نکرده تا آنکه این شراره آتش بر بنیان بشر
زد و خاور و باختر در این اضطراب عظیم افتادند و این
ریح عقیم جمیع اشجار تر و تازه را از ریشه برانداخت.
سبحان الله این چه نادانی است و این چه غفلت
و سرگردانی چاه در راه و رونده بینا و آگاه با وجود این
"حیرتم از چشم بندی خدا" که انسان پپای خود خویش را در
سقرا فکند باده صافی را درد آلود نماید و چشمه عذب
فرا ت را ملح اجاج کند شمع روشن را خاموش نماید و صبح
نورانی را ظلمانی کند و شهد وفا را به سم جفا تبدیل نماید
و با وجود این افتخار کند. باری تعالیم جمال مبارک روحی
له الفدا نعره زنان در امریک و بریطانیا و فرانسه و آلمان
در مجامع عظمی و کنائس کبری بیان شد و شرح و تشریح
گشت لهذا حجت بر کلّ بالغ گردید چون نپذیرفتند و مجری
نداشتند آنچه که در الواح صریحاً مذکور بوقوع پیوست.
امیدواریم که بعد از این حرب دیده ها بینا شود و گوشها

ص ۲۶۸

شنا گردد و علم وحدت عالم انسانی در قطب آفاق موج زند
و خیمه صلح عمومی سایه بر شرق و غرب افکند شجره مبارکه
نشو و نما کند وصایا و نصایح جمال مبارک منتشر گردد " انتهی .
مطلب ششم - مضرات جنگ و لزوم تشکیل محکمه کبرای بین المللی .
حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

"..... جنگ هادم بنیان انسانی است سبب خرابی
عالم است و ابداً نتیجه ای ندارد و غالب و مغلوب هر دو
متضرر میشوند مانند آنست که دو کشتی بهم برخورد اگر یکی
دیگری را غرق کند کشتی دیگری که غرق نشده باز صدمه
میخورد و معیوب میگردد. نهایت این است که یک دولتی
موقتاً بر دولت دیگر غلبه میکند این غلبه موقت است ایامی
نمیگذرد که دوباره مغلوب غالب میشود. چقدر واقع شده
که فرانسه بر آلمان غلبه یافته بعد آلمان بر فرانسه غلبه
نموده عجب است که اوهام چقدر در قلوب تأثیر دارد
و حقیقت تأثیر ندارد خیلی غریب است. مثلاً اختلاف جنسی
امر وهمی است چقدر تأثر در آن است با وجود اینکه جمیع

(۱) خطابات صفحه ۷۱

ص ۲۶۹

بشرند جمعی نامشان سقلاب جمعی جنس آلمان جمعی
جنس فرانسه جمعی جنس انگلیس. ملاحظه نمائید این
اختلاف جنس امر موهوم است ولی چقدر تأثیر و نفوذ دارد
و حال آنکه جمیع بشرند. این حقیقت است که جمیع بشر
نوع واحدند ولی این حقیقت تأثیر ندارد اما این اختلاف
جنسی که امر موهوم است و مجاز است تأثیر دارد. اینهمه
جنگ شده است و خون ریخته شده است اینهمه خانمانها
خراب شده اینهمه شهرها ویران شده هنوز از جنگ سیر
نشده اند هنوز قلوب و دلها سخت است هنوز تنبیه برای
ناس حاصل نشده است هنوز بیدار نشده اند که این بغض
و عداوت هادم بنیان انسانی و حبّ و الفت سبب راحت و
آسایش نوع بشر. چقدر امروز مردم مضطربند چقدر پدرها
امشب ناله و فغان میکنند و آرام ندارند چقدر مادرها گریه
مینمایند بدرجه ای پریشانند که وصف ندارد. چه مجبور
کرده است اینها را بر این کار؟ محرکین حرب در نهایت
آسایش در خانه خود جالس و این بیچاره فقرا را بهم اندازند
که در میدان یکدیگر را پاره پاره کنند. چقدر بی انصافی است.

در حالتیکه راضی نمیشوند که یک موئی از سر خود کم شود هزاران هزار نفوس را در میدان حرب و قتال میکشند. چه لزوم دارد؟ حال مشکلاتی میان نمسه و صرب حاصل شده است

ص ۲۷۰

حلّ این مشکلات را اگر حواله بیک محکمه عمومی نمایند آن محکمه کبری تحقیق نماید اگر چنانچه قصور از نمسه است حکم کند اگر قصور از دیگری است حکم نماید این جنگ چه لزوم محکمه کبری حلّ این مسئله را میکرد. میان افراد اگر مشکلات حاصل شود این مشکلات را محکمه قضاوت حلّ مینماید همینطور یک محکمه کبری تشکیل شود مشکلات بین المللی و بین دولی را فیصل نماید. چه بهتر از این است چه ضرری دارد؟ خود دولت ها و ملوک راحت میشوند و نهایت آسایش یابند. واقعاً از بدایت عالم که تاریخ نوشته شده الی الآن از حسّ الفت و محبّت و صلح ابداً هیچ ضرری از برای نفسی حاصل نشده است سبب سرور کلّ و راحت کلّ بوده و از جنگ از برای کلّ مضرت حاصل شده. با وجود این بشر مصرّ در جنگ است و همیشه در جنگجویی میکوشد و عجب در آنجاست که این ملل اساس دین الهی را بر جنگ پنداشته اند چقدر غفلت است و چقدر بی عقلی است مثل اینکه در قلوب ذره ای محبّت نیست. ملاحظه نمائید درندگی انسان دارد اما تهمت بحیوان میزند. حیوان درنده یک شکار نماید از غیر نوع خود و بجهت طعمه مجبور بر آنست. مثلاً گرگ را درنده میگویند بیچاره گرگ یک گوسفندی میدرد آنهم بجهت خوراک خود زیرا اگر

ص ۲۷۱

ندرد از گرسنگی میمیرد چه که گوشتخوار است. ولی یک انسان سبب میشود یک میلیون نفوس پاره پاره میگردد آنوقت بیچاره حیوان را تهمت میزند. ای مرد تو یک میلیون نفوس را بکشتن دادی آنوقت میگوئی من فاتحم مظفرم دلیرم شجاعم، به این کشتن افتخار میکنی؟ با وجود این

خیلی عجب است که گرک و خرس را درنده میگوئی ؟ " انتهى
و نیز میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

" حضرت بهاءالله میفرماید که باید هیئت محکمه کبری
تشکیل شود زیرا جمعیت امم هر چند تشکیل شد ولی
از عهده صلح عمومی بر نیامد اما محکمه کبری که حضرت
بهاءالله بیان فرموده اند این وظیفه مقدسه را بنهایت
قدرت و قوت ایفا خواهد کرد. و آن اینست که مجالس ملیه
هر دولت و ملت یعنی پارلمانت اشخاصی از نخبه آن
ملت که در جمیع قوانین حقوق بین دولی و بین مللی مطلع
و در فنون متفنین و بر احتیاجات ضروریه عالم انسانی در این
ایام واقف دو شخص یا سه شخص انتخاب نمایند بحسب
کثرت و قلت آن ملت. این اشخاص که از طرف مجلس ملی
یعنی پارلمانت انتخاب شده اند مجلس اعیان نیز تصدیق
نمایند و همچنین مجلس شیوخ و همچنین هیئت وزراء و همچنین

(۱) لوح لاهای مکاتیب جلد سوم ص ۱۱۱

ص ۲۷۲

رئیس جمهور یا امپراطور تا این اشخاص منتخب عموم آن ملت
و دولت باشند. از این اشخاص محکمه کبری تشکیل میشود
و جمیع عالم بشر در آن مشترکست زیرا هر یک از این نمایندگان
عبارت از تمام آن ملتست. چون این محکمه کبری در مسئله ای
از مسائل بین المللی یا بالاتفاق یا بالاكثریه حکم فرماید
نه مدعی را بهانه ای ماند نه مدعی علیه را اعتراضی.
هرگاه دولتی از دول یا ملتی از ملل در اجرای تنفیذ حکم
مبرم محکمه کبری تعلل و تراخی نماید عالم انسانی براو
قیام کند زیرا ظهیر این محکمه کبری جمیع دول و ملل عالمند.
ملاحظه فرمائید که چه اساس متینی است و لکن از جمعیت
محدود و محصور مقصود چنانکه باید و شاید حصول نیابد
این حقیقت حالست که بیان میشود. تعالیم حضرت بهاءالله
را ملاحظه نمائید که بچه قوتست در حالتیکه حضرتش در سجن
عگا بود و در تحت تضییق و تهدید دو پادشاه خونخوار

با وجود این تعالیمش بکمال قوت در ایران و سایر بلاد انتشار یافت...".
مطلب هفتم - قسمتی از اندازات نازل در الواح مبارکه .
حضرت بهاء الله میفرمایند .

" ای اهل ارض ، برستی بدانید که بلای ناگهانی

ص ۲۷۳

شما را در پی است و عقاب عظیمی از عقب گمان مبرید که
آنچه را مرتکب شده اید از نظر محو شده . قسم بجمال که
در الواح زبرجدی از قلم جلی جمیع اعمال شما ثبت گشته (۱) ."
و نیز میفرمایند :

" عالم منقلب است انقلاب آن یوماً فیوماً در تزايد
و وجه آن بغفلت و لامذهبی متوجه و این فقره شدت خواهد
نمود و زیاد خواهد شد بشأنی که ذکر آن حال مقتضی نه .
و مدتی بر این نهج ایام میروند فاذا تمّ المیقات یظهر بغته
ما ترتعد به فرائض العالم اذا ترتفع الاعلام و تغرد العنادل علی الافنان " (۲)
و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

هو الله

" اینکه در ضعف عباد و عدم توجه نفوس غافله بحق
منیع نوشته بودید، الحق معک . بلی وجه عالم بر لامذهبی
بوده در کلّ سنین بل در کلّ شهور بل در کلّ ایام از ایمان
و ایقان و عرفان بعید و بظنون و اوهام نزدیک و تا مدتی
باین نحو خواهند بود چنانچه میقات آن در کتاب الهی
نازل ثبت شده . و لکن محزون مباش چه که اشراقات شمس

(۱) کلمات مکنونه (۲) لوح حاجی محمد ابراهیم که در سنه
۱۲۹۵ هجری قمری نازل شده .

ص ۲۷۴

حقیقت رطوبات زائده طبیعت را جذب خواهد نمود
و تشتتات حروف را جمع خواهد نمود . و این فقره نه مخصوص
باین عصر است بلکه از قبل هم چنین بوده . چنانچه رشحی
از رشحات منشوره در بحر علم الهی در لوح مقدس حکمت

نازل شده طوبی لمن نظر و قرء و قال لك الحمد يا
مبین العالمین . بعد از انقضای مدّت مذکوره در کتاب
بغتة امرالله مرتفع و جمیع نفوس بآن متوجّه ان ربك
لهوالمخبر الصادق المتكلم الناطق الامین " انتهى (۱)
حضرت عبدالبهاء میفرمایند :

" لا بدّ حرب و انقلاب عظیمی در عالم ظاهر خواهد شد
بدرجه ای که جمیع بشر بر رؤسای ارض قیام خواهند نمود
و خواهند گفت که شما در قصرهای خود در کمال سرور
می نشینید با نهایت لذّت میخورید و با نشاط و انبساط
میخوابید غذاهای بسیار لذیذ دارید در باغهای خوش منظر
و با صفا سیر و تفرّج میکنید اما برای شهرت و نام خود
رعایا را بحرب میاندازید خون ما را میریزید جسمهای
ما را پاره پاره میکنید ولی خاری بدست شما نمی نشیند
و دقیقه ای در آسایش شما فتور حاصل نمیشود ". انتهى (۲)
و نیز میفرمایند : (۳)

(۱) لوح علی (۲) سفر نامه جلد اول ص ۳۲ (۳) خطابات ص ۸۰

ص ۲۷۵

" حضرت بهاءالله تقریباً پنجاه سال پیش تعالیمی
انتشار فرمود و آهنگ صلح عمومی بلند کرد و در جمیع الواح
و رسائل بصریح عبارت از این وقایع حالیه خبر داد که
عالم انسانی در خطری عظیم است و در استقبال حرب عمومی
محتوم الوقوع زیرا مواد ملتبهه در خزائن جهنمیّه اروپا
به شراره ای منفجر خواهد گشت از جمله بالکان ولکان خواهد
گردید و خریطه اروپ تغییر خواهد یافت . لهذا عالم
انسانی را دعوت بصلح عمومی فرمود و الواحی بملوک
و سلاطین نگاشت و در آن الواح مضرات شدیدة جنگ
بیان فرمود و فوائد و منافع صلح عمومی آشکار کرد که
حرب هادم بنیان انسانی است و انسان بنیان الهی
صلح حیات مجسم است و حرب ممات مصور صلح روح الهی
است جنگ نفثات شیطانی صلح نور آفاق است و جنگ

ظلمت علی الاطلاق. جمیع انبیاء عظام و فلاسفه قدما
و کتب الهیّه بشیر صلح و وفا بودند و نذیر جنگ و جفا
این است اساس الهی اینست فیض آسمانی اینست اساس شرایع الهی
باری مقصود اینست تقریباً پنجاه سال پیش حضرت
بهاءالله تحذیر از این خطر عظیم فرمود. هر چند مضرات
جنگ پیش دانایان واضح و آشکار بود ولی حال نزد عموم

ص ۲۷۶

واضح و معین گشت که حرب آفت عالم انسانی است و هادم
بنیان الهی و سبب موت ابدی و مخرب مدائن معموره و
آتش جهانگیر و مصیبت کبری. لهذا نعره و فریاد است که
از هر طرف باوج اعلی میرسد و آه و فغان است که زلزله
بارکان عالم انداخته است اقالیم معموره است که مطموره
میگردد از ضجیح اطفال بی پدر است که چشمها گریان
است و از فریاد و ویلای زنان بیچاره است که دلها در سوز
و گداز است و نعره و اسفا و ویلا است که از دلهای مادرها
بلند است و آه و فغان است که از پدرهای سالخورده باوج
آسمان میرسد. عالم آفرینش از آسایش محروم است صدای
توپ و تفنگ است که مانند رعد میرسد و مواد ملتهبه است
که میدان جنگ را قبرستان جوانان نورسیده مینماید
آنچه بگویم بدتر از آن است. ای دول عالم رحمی بر عالم
انسانی. ای ملل عالم عطف نظری بر میادین حرب. ای
دانایان بشر از حال مظلومان تفقدی. ای فلاسفه غرب
در این بلیّه عظمی تعمقی. ای سروران جهان در دفع
این آفت تفکری. ای نوع انسان در منع این درندگی تدبیری.
حال وقت آنست که علم صلح عمومی بر افرازید و این سیل
عظیم را که آفت کبری است مقاومت نمائید "انتهی
حضرت ولی امرالله در لوح مورخ سنه ۸۹ بدیع بعد از

ص ۲۷۷

ذکر و نقل قسمتی از آیات نازل در الواح جمال قدم جلّ
جلاله و بیانات حضرت عبدالبهاء راجع بانقلاب عظیم عالم میفرمایند قوله الاحلی :

" ملاحظه نمائید که چگونه قلم اعلی و کلک اطهر حضرت
 عبدالبهاء در الواح قدسیه و زیر قیّمه مقدسه الهیه
 تلویحاً و تصریحاً اخبار از وقوعات حالیه نموده و تصریح
 فرموده که این تعصبات جاهلیّه ازدیاد یابد و مفسد
 قویّه شدت نماید و حرکتهاى تازه عمومى بر هیجان و
 انقلاب بیفزاید و غفلت و لامذهبی در بین جمیع طبقات
 رواج یابد و آفات و بلیّات من کلّ الجهات هیئت
 اجتماعیه را احاطه نماید و عاقبت الامر طغیان این طوفان
 منتهی بانقلابی گردد که شبه آنرا چشم عالم ندیده و در هیچ
 تاریخی ثبت و مدوّن نگشته. و این انقلاب اعظم بنفسه ممدّ
 آئین الهی است و مؤسس وحدت عالم انسانی تعصبات
 را زائل نماید و کافّه دول و امم را در بسیط زمین متوجه
 و متمسک و مروج وحدت اصلیه گرداند جهانیان را بتأسیس
 محکمه کبرای الهی دلالت فرماید و رؤسای ارض را به رفع لواء
 صلح اعظم مطابقاً لما نزل من القلم الاعلی و من مبین آیاته
 الکبری مؤید و مفتخر گرداند عالم را یک وطن نماید
 و مصداق اذن تری الارض جنّه الابهی برکافه انام ظاهر

ص ۲۷۸

و آشکار فرماید و ملکوت الله را ترویج و تأسیس نماید و بسیط
 غبرا را آئینه ملاً اعلی گرداند " انتهى .

رساله عالم محتاج بنفثات روح القدس است
 مقدمه - در بیان مجملی از تعالیم مبارکه حضرت بهاء الله .
 حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی : (۱)
 " افق عالم را ابرهای بسیار تاریک احاطه کرده اینست
 که ملاحظه مینمائی که جمیعش جنگ و جدال است و نزاع
 و قتال عالم انسانی در زحمت بی پایان است. در چنین
 ظلمات شدیدی از افق ایران شمس حقیقت طلوع نمود و بر جمیع
 آفاق پرتو افکند و پرتو این آفتاب تعالیمی است که از قلم
 اعلی صادر و آن تعالیم را از الواح مقدسه استنباط خواهی
 نمود. از جمله تعالیم تحرّی حقیقت است و از جمله تعالیم

اینکه باید دین سبب الفت و اتحاد و یگانگی باشد نه سبب کلفت. اگر دین سبب خونخواری گردد لزوم از برای عالم انسانی ندارد. و از جمله تعالیم اینست که دین باید

(۱) مکاتیب جلد سوم صفحه ۳۹۷

ص ۲۷۹

مطابق عقل و علم باشند اوهاماتی که عقل بهیچوجه تصدیق آن ننماید و از این قبیل تعالیم بسیار. از جمله تعالیم صلح عمومی است که تفصیل آن در الواح مشروح اطلاع خواهید یافت. و این تعالیم آسمانی پنجاه سال پیش از قلم اعلی صادر و یک یک این تعالیم در کار است تجلی بر افکار عمومی مینماید..... " انتهى

چون بنحو اجمال بقسمتی از تعالیم مبارکه حضرت بهاء الله برای قارئین محترم اطلاع حاصل گردید در این رساله بشرح تعلیم مبارک " عالم محتاج بنفثات روح القدس است " میپردازد و راجع بسایر تعالیم مبارکه در رساله های دیگر هر تعلیم را بنحو مستقل مندرج میسازد. این رساله مشتمل بر شش مطلب است از اینقرار:

مطلب اول - در بیان اینکه عالم مادی هر قدر ترقی کند باز محتاج نفثات روح القدس است .

مطلب دوم - روح القدس واسطه بین حق و خلق است .

مطلب سوم - مقصود از روح القدس .

مطلب چهارم - نفثات روح القدس حیات ابدیه میدهد.

مطلب پنجم - وحدت عالم انسانی که جوهر تعالیم

مظاهر مقدسه است جز بقره نفثات روح القدس در عالم تحقق نیابد .

ص ۲۸۰

مطلب ششم - در بیان اینکه نفثات روح القدس چنان

انسان را منقلب نماید که بکلی اخلاق مبدل گردد .

اینک بشرح مطالب مزبوره پرداخته و موقیّت جمیع را از حقّ تعالی مسئلت مینمائیم .

مطلب اول - در بیان اینکه عالم مادی هر قدر ترقی کند

باز محتاج نفثات روح القدس است :
حضرت عبدالبهاء میفرماید قوله الاحلی : (۱)

هو الله

عالم مادی هر قدر ترقی کند لکن باز محتاج تعلیمات
روح القدس است زیرا کمالات عالم مادی محدود و کمالات
الهی نامحدود است . چون کمالات عالم مادی محدود است
لهذا احتیاج انسان بکمالات الهی است زیرا کمالات
الهی نامحدود است . ملاحظه در تاریخ بشر نمائید
کمالات مادی هر چند بدرجه اعلی رسید لکن باز محدود
بود اما کمالات الهیه نامحدود پایانی ندارد. لهذا

(۱) خطابات ص ۳۵۰

ص ۲۸۱

محدود محتاج نامحدود است مادیات محتاج روح است
و عالم جسمانی محتاج نفثات روح القدس . جسد بی روح ثمر
ندارد هر قدر جسد در نهایت لطافت باشد احتیاج بروح
دارد . قندیل هر قدر لطیف باشد محتاج سراج است بی
سراج زجاج ثمری ندارد جسد بی روح ثمری ندارد
تعلیم معلّم جسمانی محدود است و تربیت او محدود .
فلاسفه گفتند که مربی بشزند ولی در تاریخ نظر کنید قادر بر
تربیت خود یا معدودی قلیل بودند لکن تربیت عمومی را
از عهده بر نیامدند ولی قوه روح القدس تربیت مینماید .
مثلاً حضرت مسیح تربیت عمومی کرد ملل کثیره را از عالم
اسارت بت پرستی نجات داد جمیع را بوحدت الهی
دلالت کرد ظلمانی را نورانی کرد جسمانی را روحانی
کرد عالم اخلاق را روشن نمود و نفوس ارضی را آسمانی
فرمود . و این بقوه فلاسفه نمیشود بلکه بقوه روح القدس
میشود لهذا هر قدر عالم انسانی ترقی نماید باز ممکن نیست
بدرجه کمال برسد الا بتربیت روح القدس " انتهى .
مطلب دوم - در بیان اینکه روح القدس واسطه بین خدا و خلق است .
حضرت عبدالبهاء میفرماید : (مفاوضات صفحه ۱۰۵)

"روح القدس واسطه بین حق و خلق است مثل آئینه است مقابل آفتاب. چگونه آئینه اقتباس انوار از آفتاب کند و بدیگران فیض رساند بهمچنین روح القدس واسطه انوار تقدیس است که از شمس حقیقت بحقایق مقدسه رساند و او متصف بجمیع کمالات الهیه است در هر وقت ظهور کند عالم تجدید گردد و دوره جدید تأسیس شود و هیكل عالم انسانی را خلعت جدید پوشاند. مثلش مثل بهار است هر وقت بیاید عالم را از حالی بحالی دیگر نقل کند. بقدم موسم بهار خاک سیاه و دشت و صحرا سبز و خرم گردد و انواع گل و ریاحین روید اشجار حیات جدید یابد و اثمار بدیع پیدا گردد دور جدید تأسیس شود. و ظهور روح القدس مثالش اینست هر وقت ظاهر شود عالم انسانی را تجدید کند و بحقایق انسانی روح جدید بخشد عالم وجود را خلعت محمود پوشاند ظلمات جهل را زائل نماید و انوار کمالات ساطع نماید. مسیح باین قوت این دور را تجدید نمود و بهار الهی در نهایت طراوت و لطافت در جهان انسانی خیمه بر افراخت و نسیم جان پرور مشام نورانیان را معطر نمود. و همچنین ظهور جمال مبارک (حضرت بهاءالله) مانند فصل ربیع بود و موسم جدید که با نفحات قدس و جنود حیات ابدیه و قوه ملکوتیه ظهور و سریر سلطنت الهیه را در قطب

عالم نهاد و بروح القدس نفوسی را زنده فرمود و دور جدید تأسیس نمود "انتهی. مطلب سوم - مقصود از روح القدس.

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱):

"مقصود از روح القدس فیض الهیست و اشعه ساطعه

از مظهر ظهور.... روح القدس را صعود و نزول و دخول

و خروج و مزج و حلول ممتنع و محال است نهایت اینست که

روح القدس مانند آفتاب جلوه در مرآت نمود.... "انتهی.

مطلب چهارم - در بیان اینکه نفثات روح القدس حیات ابدیه میدهد.

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۲):

هو الله

عالم وجود مثل هیکل انسان است قوای مادّیه مانند
اعضاء و اجزای آن هیکل. ولی این جسد روحی لازم دارد
تا باو متحرک باشد باو زنده شود و حیات یابد باو قوّه
باصره قوّه سامعه قوّه حافظه قوّه مدرکه پیدا کند تا نور عقل
در او ساطع شود و باین قوّه کاشف حقایق اشیاء گردد

(۱) مفاوضات صفحه ۸۲ (۲) خطابات صفحه ۴۱

ص ۲۸۴

و ترقّیات عالم انسانی حاصل کند. در حال فقدان روح هر قدر
در نهایت صباحت و ملاحظت باشد این نتایج حاصل نگردد
نقشی است جان ندارد ادراک ندارد هوش ندارد بی
بهره از کمال است. بناء علیه جسد امکان هر چند در عالم
مادّی در نهایت طراوت و لطافت است ولی بی روح است
روحش دین الهی است دین الهی روح عالم امکان است
امکان باو نورانی است اکوان باو مزین است و باو کامل.
لهذا همچنانکه فکرتان منعطف به ترقّیات مادّیه است
باید در ترقّیات روحانیّه نیز بکوشید همین قسم که در مدنیّت
جسمانیّه میکوشید باید اعظم از آن در ترقّیات روحانیّه سعی
بلغ نمائید چنانچه جسد را اهمّیت میدهید روح را نیز
اهمّیت لازم. اگر در هیکل انسان روح نباشد از جسد چه
فایده جسد مرده است همین قسم جسد امکان اگر از
ترقّیات معنویّه محروم باشد جسمی است بی جان. انسان
بصورت حیوان است فرق ما بین انسان و حیوان اینست که
انسان قوایی روحانی دارد و حیوان محروم از آن انسان
از خدا خبر دارد و حیوان بی خبر از آن انسان ادراک حقائق
اشیاء میکند و حیوان غافل و جاهل انسان بقوّه اراده
حقائق مکنونه موجودات را ظاهر و آشکار میکند و حیوان
بی بهره و نصیب از حقیقت انسانیّه. کمالات مانند انوار ساطعه

سراج ظاهر چنانچه نور ظهور کمالات این سراج است و همچنین دین سبب ظهور کمالات انسان است. این فضائل است که انسان را بر حیوان برتری میدهد نفحات روح القدس است که حیات ابدی میدهد. پس اگر عالم انسانی از روح دین محروم ماند جسدی است بیجان و از نفثات روح القدس محروم مانده از تعالیم الهی بی نصیب گشته چنان انسان حکم میت دارد. اینست که حضرت مسیح میفرماید و آگذارد مرده ها را تا دفن کنند مرده ها را زیرا آنچه از جسد زائیده شده جسد است و آنچه از روح تولید شده روح است مقصود از روح حقیقت دین است. پس واضح شد که اگر نفسی از فیوضات روح القدس محروم شد میت است ولو کمالات صورتی داشته باشد و دارای صنایع و علوم باشد....." انتهى .

مطلب پنجم - در بیان اینکه وحدت عالم انسانی که جوهر تعالیم مظاهر مقدسه است جز بقوه نفثات روح القدس تحقق نیابد . حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله احلی (۱)

هو الله

"..... من چون باین بلاد آمدم دیدم مدنیّت جسمانیّه

(۱) خطابات صفحه ۵۶

در نهایت ترقی است تجارت در نهایت درجه توسیع است صنعت و زراعت و مدنیّت مادیّه در منتهی درجه کمال است و لکن مدنیّت روحانیّه تأخیر افتاده . حال آنکه مدنیّت جسمانیّه بمنزله زجاج است و مدنیّت روحانیّه بمنزله سراج . اگر این مدنیّت جسمانیّه با آن مدنیّت روحانیّه توأم شود آنوقت کامل است . زیرا مدنیّت جسمانیّه مثل جسم لطیف است و مدنیّت روحانیّه مانند روح اگر در این جسم لطیف آن روح عظیم ظهور نماید آنوقت دارای کمال است . حضرت مسیح آمد که باهل عالم مدنیّت آسمانی تعلیم دهد نه مدنیّت جسمانیّه در جسم امکان روح الهی دمید و مدنیّت نورانی

تأسیس کرد. از جمله اساس مدنیت الهیه صلح اکبر است
از جمله اساس مدنیت روحانیه وحدت عالم انسانی است
از جمله مدنیت روحانیه فضائل عالم انسانی است از جمله مدنیت
الهیه تحسین اخلاق است. امروز عالم بشر محتاج وحدت
عالم انسانی است محتاج صلح عمومی است و این اساس
عظیم را یک قوه عظیمه لازم تا ترویج یابد. این واضح است
که وحدت عالم انسانی و صلح عمومی بواسطه قواء مادیه
ترویج نشود بواسطه قوه سیاسی تأسیس نگردد چه که
فوائد سیاسیة ملل مختلف است و منافع دول متفاوت و متعارض

ص ۲۸۷

و بواسطه قوه جنسی و وطنی نیز ترویج نشود چه که این
قواء بشریه است و ضعیف و نفس اختلاف جنس و تباین وطن
مانع از اتحاد و اتفاق است. معلوم است ترویج این وحدت
عالم انسانی که جوهر تعلیم مظاهر مقدسه است ممکن نیست
مگر بقوه روحانیه مگر بنفثات روح القدس سایر قوا ضعیف
است نمیتواند ترویج نماید. از برای انسان دو بال لازم است
یک بال قوه مادیه و مدنیت جسمانیه است یک بال قوه
روحانیه و مدنیت الهیه است بیک بال پرواز ممکن نیست
دو بال لازم است. هر قدر مدنیت جسمانیه ترقی کند بدون
مدنیت روحانیه بکمال نرسد. جمیع انبیاء بجهت این
آمدند که ترویج فیوضات الهیه نمایند مدنیت روحانیه
تأسیس کنند اخلاق رحمانی تعلیم نمایند " انتهى .
و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

" اگر بتدقیق و تحقیق در جمیع تواریخ ملاحظه کنیم
می بینیم که اساس اتحاد و اتفاق همیشه ادیان الهی بوده
و اعظم سبب بجهت وحدت بشر بوده است یعنی اساس
ادیان الهی نه تقلیدی که الآن در دست ناس است. زیرا
این تقلیدی که الآن در دست است بکلی مباین یکدیگر
است لهذا سبب نزاع است سبب حرب است سبب بغض
است سبب عداوت است ولی مقصد ما اساس ادیان الهی

است. حال بینیم اساس ادیان الهی چه چیز است ؟
 اول اساس وحدت ایجاد است دوم وحدت اجناس است
 سوم وحدت اوطان است چهارم وحدت سیاست است
 یعنی امتیازات شخصی و امتیاز جنسی امتیاز سیاسی نماند.
 مثلاً ملاحظه فرمائید که حضرت مسیح ظاهر شد امم مختلفه
 را جمع کرد ملل متحاربه را صلح داد ترویج وحدت عالم
 انسانی کرد ملت رومان که ملت قاهره بود ملت یونان که
 ملت فلسفه بود ملت مصر که ملت تمدن بود و سایر ملل
 مثل سریان و آشوریان و کلدانیان و غیره را جمع نموده.
 اینها در نهایت اختلاف و نزاع و جدال بودند حضرت
 مسیح این اقوام مختلفه را جمع کرد و تباین و نزاع و جدال
 را از میان برداشت. این کار را بقوه جنسیه نکرد بقوه وطنیه
 نکرد بقوه سیاسیه نکرد بلکه بقوه الهیه کرد بقوه
 روح القدس مجری داشت لهذا جز باین وسائط امکان ندارد و
 الا همین تخالف و تنازع الی الابد باقی خواهد ماند " انتهى .
 مطلب ششم - در بیان اینکه نفثات روح القدس چنان
 انسان را منقلب مینماید که بکلی اخلاق مبدل گردد .
 حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی : (خطابات ص ۶۶)

" راحت و آسایش عالم آفرینش در تحسین اخلاق عمومی
 عالم انسانی است و اعظم وسیله بجهت تربیت اخلاق علو
 همت و توسیع افکار است باید عالم انسانی را باین منقبت
 عظیمه دعوت نمود. ملاحظه فرمائید که مبادی مرعیه اصلیه
 هر فردی از افراد بشر جلب منفعت خویش و دفع مضرت است
 در فکر آسایش و شادمانی خود است و آرزوی تفرّد در زندگانی
 مینماید و میکوشد که از جمیع افراد دیگر در راحت و ثروت
 و عزّت ممتاز گردد. اینست آرزوی هر فردی از افراد بشر
 و این نهایت دنائت و بدبختی و پستی فکر است. انسان
 چون اندکی ترقی فکر یابد و همتش بلند گردد در فکر آن
 افتد که عموم عائله را جلب منفعت و دفع مضرت نماید. زیرا

راحت و نعمت عموم خاندان خویش را سعادت خود داند و چون فکرش توسع بیشتر یابد و همتش بلندتر گردد در فکر آن افتد که ابناء ملت و ابناء وطن خویش را جالب منفعت و دافع مضرت شود. هر چند این همت و فکر از برای خود او و خاندان او بلکه عموم ابناء ملت و وطن او مفید است و لکن از برای ملل سائره مورث ضرر است. زیرا بجان بکوشد که جمیع منافع عالم انسانی را راجع بملت خویش و فواید روی ارض را بعائله خود و سعادت کلیه عالم انسانی را تخصیص بخود دهد و همچو داند که ملل سائره و دول مجاوره

ص ۲۹۰

هر چه تدنی نمایند ملت خویش و وطن خود ترقی نماید تا در قوت و ثروت و اقتدار باین وسیله بر سایرین تفوق یابد و غلبه کند. اما انسان الهی و شخص آسمانی از این قیود مبرا است و وسعت افکار و علویت همت او در نهایت درجه است و دائره افکار او چنان اتساع یابد که منفعت عموم بشر را اساس سعادت هر فردی از بشر داند و مضرت کل ملل و دول را عین مضرت دولت و ملت خویش بلکه خاندان خود بلکه عین مضرت نفس خود شمرد. لهذا بجان و دل بقدر امکان بکوشد که جلب سعادت و منفعت از برای عموم بشر و دفع مضرت از عموم ملل نماید و در علویت و نورانیت و سعادت عموم انسان بکوشد فرقی در میان نگذارد. زیرا عالم انسانی را یک خاندان داند و عموم ملل را افراد آن خاندان شمرد بلکه هیئت اجتماعی بشر را شخص واحد انگارد و هر یک از ملل را عضوی از اعضاء شمرد. انسان باید علویت همتش باین درجه باشد تا خدمت باخلاق عمومی کند و سبب عزت عالم انسانی گردد. حال قضیه بر عکس است جمیع ملل عالم در فکر ترقی خویش و تدنی سایرینند بلکه در فکر جلب منفعت خود و مضرت دیگرانند و این را تنازع بقا شمرند و گویند اساس فطری عالم انسانی است. ولی این بسیار خطاست بلکه خطائی از این اعظم نه. سبحان الله در بعضی از حیوانات

تعاون و تعاضد بقا است ملاحظه میشود که در مورد خطر بر یکدیگر سبقت میگیرند. روزی در کنار نهری صغیر بودم ملخ های صغیر که هنوز پر بر نیاورده بجهت تحصیل رزق از اینطرف نهر بطرف دیگر عبور میخواستند. لهذا آن ملخهای بی بال و پر هجوم نمودند و هر یک بر دیگری سبقت گرفتند و خود را در آب ریختند تا مانند پلی از اینطرف نهر تا آنطرف نهر تشکیل نمودند و ملخهای دیگر از روی آن عبور کردند و از آن سمت نهر بسمت دیگر گذشتند ولی آن ملخهایی که در روی آب پلی تشکیل نموده بودند هلاک شدند. ملاحظه کنید که این تعاون بقاست نه تنازع بقا مادام حیوانات را چنین احساسات شریفه ای است دیگر انسان که اشرف کائنات است چگونه باید باشد و چگونه سزاوار است علی الخصوص که تعالیم الهیه و شرایع سماویّه انسان را مجبور بر این فضیلت مینماید و در نزد خدا امتیازات ملیّه و تعالیم وطنیه و خصوصیت عائله و قیود شخصیّه مذموم و مردود است. جمیع انبیاء الهی مبعوث و جمیع کتب سماوی بجهت این مزیت و فضیلت نازل شد و جمیع تعالیم الهی محصور در این است که این افکار خصوصیت منافع از میان زائل گردد و اخلاق عالم انسانی تحسین شود و مساوات و مواسات بین عموم بشر تأسیس گردد تا هر فردی از افراد جان خویش

را بجهت دیگران فدا نماید. این است اساس الهی این است شریعت سماوی و چنین اساسی متین جز بیک قوت کلیّه قاهره بر احساسات بشریه تأسیس نیابد. زیرا هر قوتی عاجز است مگر قوت روح القدس و نفثات روح القدس چنان انسان را منقلب نماید که بکلی اخلاق مبدل گردد ولادت ثانویه یابد و بنار محبت الله که محبت عموم خلق است و ماء حیات ابدیه و روح القدس تعمید یابد. فلاسفه اولی که نهایت همت در تحسین اخلاق داشتند و بجان و دل کوشیدند ولی نهایت تربیت اخلاق خویش توانستند نه

اخلاق عمومی بتاریخ مراجعت نمائید واضح و مشهود گردد.
ولی قوه روح القدس تحسین اخلاق عمومی نماید عالم انسانی
را روشن کند علویّت حقیقی مبذول دارد و عموم بشر را تربیت
کند. پس خیر خواهان باید بکوشند تا به قوت جاذبه تأییدات
روح القدس را جذب کنند. امیدم چنان است که آن جمع
محترم انجمن خیری عالم انسانی مانند آئینه اقتباس انوار
از شمس حقیقت نمایند و سبب تربیت اخلاق عموم بشر گردند " انتهى

XXXXXXXXXX

ص ۲۹۳

رسالة اثبات الوهیت

این رساله مشتمل بر یازده مطلب است و خاتمه، از اینقرار:
مطلب اول - حقیقت الوهیت مقدس از ادراک عارفین است.
مطلب دوم - در تشریح مطلب سابق و ادله عقلیه بر وجود الوهیت.
مطلب سوم - کثرت باید بوحدت منتهی شود و انتها به مؤثری
یابد که از مؤثر دیگر متأثر نیست.
مطلب چهارم - دلیل ترکیب و اقسام آن.
مطلب پنجم - نفس محدود دلیل بر وجود غیر محدود است.
مطلب ششم - شرح دلیل ترکیب و اقسام آن مشروح تر از سابق.
مطلب هفتم - دلائل اثبات الوهیت (مفاوضات اول آن)
مطلب هشتم - وقوع انذارات دلیل بر وجود قوه ماوراء الطبیعه است.
مطلب نهم - انتظام جهان دلیل بر وجود مدیر مدبر است.
مطلب دهم - تحقق صدوری.
مطلب یازدهم - فخر انسان در اینست که از خدا با خبر باشد.
خاتمه - لوح دکتر فورال چون حاوی مطالب مهمه است.
هر چند قسمتی از آن در ضمن مطلب نقل شد،
در خاتمه تمام آن را مینگارم.

ص ۲۹۴

مطلب اول - در بیان اینکه حقیقت الوهیت مقدس از ادراک عارفین است.
حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱):
" و اما مسئله حقیقت الوهیت چنانست که از پیش گفتم

و تو خوب فهمیدی. حقیقت الوهیت مقدّس از ادراک عارفین است و منزّه از احاطه عقول انسانی بشر باین مقام راهی ندارد عاجز است. مثلاً این درخت که از عالم نبات است هر چه ترقّی نماید و طراوت و لطافت حاصل کند از عالم انسانی خبری نیابد این فوق ادراک اوست. پس چون در عالم خلق تفاوت مراتب مانع از ادراک است که هر رتبه مادونی ادراک رتبه ما فوق ننماید و مستحیل و محال است، پس چگونه عقول انسانی ادراک آن حقیقتی که مقدّس از جمیع اوصاف است تواند نمود؟ اینست که از برای نفوس مرجعی جز حقائق مقدّسه نیست باید توجّه بمظاهر مقدّسه الهی نمایند و الا عبده اوهامند " انتهى .

مطلب دوم - تشریح مطلب سابق و ادله عقلیه بوجود الوهیت

(۱) نجم باختر شماره نهم جلد ۱۲ سال ۱۹۲۱

ص ۲۹۵

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱) :

هو الله

" ای حقیقت جو، شخص محترم اما وجود الوهیت بدلائل عقلیه ثابت است ولی حقیقت الوهیت ممتنع الادراک است. زیرا چون بنظر دقیق نظر فرمائی هیچ مرتبه دانیه ادراک مرتبه عالیّه ننماید. مثلاً عالم جماد که مرتبه دانیه است ممتنع است که عالم نبات را ادراک تواند بکلی این ادراک ممتنع و محال است و همچنین عالم نبات هر چه ترقّی نماید از عالم حیوان خبر ندارد بلکه ادراک مستحیل است چه که رتبه حیوان فوق رتبه نباتست. این شجر تصوّر سمع و بصر نتواند و عالم حیوان هر چه ترقّی نماید تصوّر حقیقت عقل که کاشف حقیقت اشیاء است و مدرک حقائق غیر مرئیّه تصوّر نتواند زیرا مرتبه انسان بالنسبه بحیوان مرتبه عالیّه است و حال آنکه این کائنات تماماً در حیز حدودند ولی تفاوت مراتب مانع از ادراکست. هیچ مرتبه ادنی ادراک مرتبه اعلی نتواند بلکه مستحیل است ولی

مرتبهٔ اعلى ادراك مرتبهٔ ادنى كند. مثلاً حيوان ادراك مرتبهٔ نبات و جماد كند انسان ادراك مرتبهٔ حيوان و نبات و جماد نمايد ولى جماد مستحيل است كه ادراك عوالم انساني

(۱) مكاتيب جلد سوم ص ۳۸۰

ص ۲۹۶

كند. اين حقائق در حيز حدوث است با وجود اين هيچ مرتبهٔ ادنى مرتبهٔ اعلى را ادراك نتواند و مستحيل است. پس چگونه ميشود كه حقيقت حادثه يعنى انسان ادراك حقيقت الوهيت كند كه حقيقت قديمه است؟ تفاوت مراتب بين انسان و حقيقت الوهيت صد هزار مرتبه اعظم از تفاوت بين نبات و حيوان است. و آنچه انسان تصور كند صور موهومه انسان است و محاط است محيط نيست يعنى انسان بر آن صور موهومه محيط است و حال آنكه حقيقت الوهيت محاط نگردد بلكه بجمع كائنات محيط است و كائنات محاط و حقيقت الوهيتى كه انسان تصور مينمايد آن وجود ذهنى دارد نه وجود حقيقى اما انسان هم وجود ذهنى دارد و هم وجود حقيقى پس انسان اعظم از آن حقيقت موهومه است كه بتصور آيد. طير ترابى نهايتش اينست مقدارى از اين بعد نامتناهى را پرواز تواند ولى وصول باوج آفتاب مستحيل است و لكن بايد ادله عقليه يا الهاميه بوجود الوهيت اقامه نمود يعنى بقدر ادراك انساني. اين واضح است كه جميع كائنات مرتبط بيكدیگر است ارتباط تامّ مثل اعضاى هيكل انساني. چگونه اعضا و اجزاء هيكل انساني بيكدیگر مرتبط است. همين قسم اعضاى اين كون نامتناهى جميع بيكدیگر مرتبط است. مثلاً پا و قدم مرتبط

ص ۲۹۷

بسمع و بصر است بايد چشم ببيند تا پا قدم بردارد بايد سمع بشنود تا بصر دقت نمايد هر جزئى كه از اجزاء انساني ناقص باشد در سائر اجزاء فتور و قصور حاصل گردد. دماغ

مرتبط بقلب و معده است و شش مرتبط بجمع اعضا است و همچنین سایر اعضا و هر یک از این اعضا وظیفه ای دارد آن قوه عاقله خواه قدیم گوئیم خواه حادث مدیر و مدیر جمیع اعضا انسان است تا هر یک از اعضا بنهایت انتظام وظیفه خود مجری نماید. اما اگر در آن قوه عقلیه خللی باشد جمیع اعضا از اجرای وظائف اصلی خود باز ماند و در هیکل انسانی و تصرفات اعضا خلل عارض شود و نتیجه نبخشد. همچنین در این کون نامتناهی ملاحظه نمائید لابد قوه کلیه موجود است که محیط است و مدیر و مدیر جمیع اجزاء این کون نامتناهی است و اگر این مدیر و مدیر نبود عالم کون مختل بود و نظیر مجنون میبود. مادام ملاحظه مینمائید که این کون نامتناهی در نهایت انتظام است و هر یک از اجزاء در نهایت اتقان وظایف خود را مجری میدارد که ابداً خللی نیست واضح و مشهود میگردد که یک قوه کلیه موجود که مدیر و مدیر این کون نامتناهی است هر عاقلی این را ادراک مینماید " انتهی .

ص ۲۹۸

مطلب سوم - در بیان اینکه کثرت باید منتهی به وحدت شود. حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱).
" و دیگر آنکه هر چند جمیع کائنات نشو و نما مینماید ولی در تحت مؤثرات خارجه اند. مثلاً آفتاب حرارت میبخشد باران میپوراند نسیم حیات میبخشد تا انسان نشو و نما نماید. پس معلوم شد که هیکل انسانی در تحت مؤثرات خارجه است بدون آن مؤثرات نشو و نما ننماید. آن مؤثرات خارجه نیز در تحت مؤثرات دیگری است. مثلاً نشو و نمای وجود انسانی منوط بوجود آبست و آب منوط بوجود باران و باران منوط بوجود ابر و ابر منوط بوجود آفتاب تا بر و بحر تبخّر نماید و از تبخّر ابر حاصل شود اینها هر یک هم مؤثرند و هم متأثر. پس لابد منتهی بمؤثری میشود که از کائن دیگر متأثر نیست و تسلسل منقطع میگردد. ولی حقیقت آن کائن مجهول و لکن آثارش واضح و مشهود. و از این گذشته جمیع کائنات موجوده محدود و نفس محدودیت

این کائنات دلیل بر حقیقت نامحدود چه که وجود محدود
دالّ بر وجود نامحدود است " انتهی

(۱) مکاتیب سوم ص ۳۸۳

ص ۲۹۹

مطلب چهارم - دلیل ترکیب و اقسام آن .
حضرت عبدالبهاء در لوح دکتر فورال میفرمایند قوله الاحلی :
" ما چون در فیوضات الهیه نظر کنیم متیقّن بوجود
الوهیّت گردیم . مثلاً ملاحظه مینمائیم که وجود کائنات عبارت
از ترکیب عناصر مفرده است و عدم عبارت از تحلیل عناصر،
زیرا تحلیل سبب تفریق عناصر مفرده گردد . پس چون نظر
در ترکیب عناصر کنیم که از هر ترکیبی کائنی تحقّق یافته و
کائنات نامتناهی است و معلول نامتناهی ، پس علت چگونه
فانی ؟ و ترکیب محصور در سه قسم است لا رابع له :
ترکیب تصادفی و ترکیب التزامی و ترکیب ارادی . اما
ترکیب عناصر کائنات یقین است که تصادفی نیست ، زیرا
معلول بی علت تحقّق نیابد . و ترکیب التزامی نیز نیست ، زیرا
ترکیب التزامی آنست که آن ترکیب از لوازم ضروریّه اجزاء
مترکّب باشد و لزوم ذاتی از هیچ شیء انفکاک نیابد
نظیر نور که مظهر اشیاست و حرارت که سبب توسّع عناصر
و شعاع آفتاب که از لزوم ذاتی آفتاب است . در اینصورت
تحلیل هر ترکیب مستحیل زیرا لزوم ذاتی از هر کائنی
انفکاک نیابد . شقّ ثالث باقی ماند و آن ترکیب ارادی است
که یک قوّه غیر مرئیّه که تعبیر بقدرت قدیمه میشود سبب

ص ۳۰۰

ترکیب این عناصر است و از هر ترکیبی کائنی موجود شده است " انتهی .
مطلب پنجم - در بیان اینکه نفس محدود دلیل بر وجود غیر محدود است .
حضرت عبدالبهاء در لوح دکتر فورال (۱) میفرمایند :
" نفس محدود دلیل بر وجود غیر محدود است . زیرا
محدود البتّه بغير محدود شناخته میشود چنانکه نفس عجز

دلیل بر وجود قدرتست و نفس جهل دلیل بر وجود علم و نفس فقر دلیل بر وجود غنا. اگر غنائی نبود فقری نیز نبود اگر نوری نبود ظلمت نیز نبود نفس ظلمت دلیل بر نور است زیرا ظلمت عدم نور است "

و در مفاوضات میفرمایند قوله الاحلی :

" و از جمله دلائل و براهین الوهیت آنکه انسان خود را خلق ننموده بلکه خالق و مصور دیگری است و یقین است و شبهه ای نیست که خالق انسان مثل انسان نیست. زیرا

(۱) دکتر هانری آگوست فورال از فلاسفه و اطبای معروف آلمان در سنه ۱۹۲۰ میلادی بواسطه دکتر ارتور براونس بتصدیق امر فائز و بخدمت امر مشغول و در ۲۷ ژوئیه ۱۹۳۱ میلادی در سن ۸۲ سالگی در سوئیس وفات کرد .

ص ۳۰۱

یک کائن ضعیف کائن دیگر را خلق نتواند و خالق فاعل باید جامع جمیع کمالات باشد تا ایجاد صنع نماید. آیا ممکن است که صنع در نهایت کمال باشد و صانع غیر کامل؟ آیا میشود که نقش در نهایت اتقان باشد و نقاش در صنعت خویش ناقص؟ چه که صنعت اوست و خلق اوست بلکه نقش مثل نقاش نباشد اگر نقش مثل نقاش بود خود را نقش مینمود و نقش هر چند در نهایت کمال باشد اما بالنسبه بنقش در نهایت نقص است. لهذا امکان معدن نقائص است و خدا معدن کمال نفس نقائص امکان دلالت بر کمالات حق میکند. مثلاً چون انسان را نگری ملاحظه نمائی که عاجز است همین عجز خلق دلیل بر قدرت حیّ قدیری است. زیرا تا قدرت نباشد عجز تصور نگردد پس عجز خلق دلیل بر قدرت حق است و تا قدرت نباشد عجز تحقق نیابد و از این عجز معلوم شد که قدرتی در عالم هست. مثلاً در عالم امکان فقر است لابد غنائی هست که فقر در عالم تحقق یافته و در عالم امکان جهل است لابد علمی هست که جهل تحقق بسته چه که اگر چنانچه علم نبود جهل تحقق نمیگرفت

چرا که جهل عدم علم است اگر وجود نبود عدم تحقق
نمییافت. جمیع امکان مسلم است که در تحت حکم و نظامی است
که ابداً تمرد نتواند حتی انسان نیز مجبور بر موت و خواب و

ص ۳۰۲

سائر حالات است یعنی در بعضی مراتب محکوم است
لابد این محکومیت حاکمی دارد مادام که صفت ممکنات
احتیاج است و این احتیاج از لوازم ذاتی اوست پس یک
غنی هست که غنی بالذات است. مثلاً از نفس مریض معلوم
است که صحیحی هست اگر صحیحی نبود مریض اثبات نمیشد.
پس معلوم شد که حیّ قدیری هست که او جامع جمیع کمالات
است چه که اگر جامع جمیع کمالات نبود او نیز مثل خلق بود.
و همچنین در عالم وجود ادنی صنعی از مصنوعات دلالت بر
صانع میکند مثلاً این نان دلالت میکند بر اینکه صانعی دارد.
سبحان الله تغییر هیئت کائنات جزئیة دلالت بر صانعی
میکند و این کون عظیم غیر متناهی خود بخود وجود یافته
و از تفاعل عناصر و مواد تحقق جسته؟ این فکر چقدر بدیهی
البطلان است. و اینها ادلّه نظریست برای نفوس ضعیفه
اما اگر دیده بصیرت باز شود صد هزار دلائل باهره مشاهده
میکند. مثلش اینست که چون انسان احساس روح داشته باشد
مستغنی از دلیل وجود روح است اما از برای نفوسی که از
فیض روح محرومند باید دلائل خارجه اقامه نمود.
مطلب ششم - شرح دلیل ترکیب و اقسام آن مشروح تر از سابق
(نطق مبارک حضرت عبدالبهاء در پاریس روز ۹ فوریه ۱۹۱۳ :

ص ۳۰۳

هو الله

امروز شخصی از وجود الوهیت سؤال کرد که، چه
برهان بر وجود الوهیت دارید؟ چه که ناس بر دو قسمند
قسمی معترف به الوهیتند و قسمی منکر. لهذا امروز بدلیلی
از دلائل عقلیه میخواهم اثبات وجود الوهیت نمایم زیرا
دلائل نقلیه را میدانید و نزد کلّ معلوم است. در جمیع

کائنات موجوده چون نظر میکنیم می بینیم هر کائنی از کائنات از ترکیب عناصر مفرده پیدا شده. مثلاً عناصر و اجزاء فردیه ترکیب شده و از آن انسان پیدا گشته عناصر بسیطه ای ترکیب شده و از آن این گل پیدا گردیده اجزاء فردیه ای ترکیب گشته و این سنگ پیدا شده. خلاصه جمیع کائنات وجودشان از ترکیب است و چون این ترکیب تحلیل شود آن موت و انعدام است. اما عناصر بسیطه باقی و برقرار ولی ترکیب متلاشی می شود. پس معلوم و مسلم شد ترکیب عناصر بسیطه سبب حیات است و تحلیل آن انعدام و ممات ولی از عناصر اصلیه باقی و برقرار چرا که بسیط است و شیء بسیط معدوم نمیشود. اما ترکیب تحلیل میشود یعنی وجود کائنات از ترکیب است و انعدام از تحلیل و این مسئله فنی است نه اعتقادی، فرق است بین مسائل اعتقادیّه و فنیّه، اعتقادیّه مسموعات تقلیدیّه است اما مسائل عقلیه مؤید به براهین قاطعه لهذا فناً ثابت است که وجود کائنات عبارت از ترکیب است و فنا عبارت از

ص ۳۰۴

تحلیل. مادّیون گویند مادام وجود کائنات از ترکیب است و انعدام از تحلیل، دیگر چه احتیاجی بخالق حیّ قدیر؟ چه که کائنات نامتناهی بصور نامتناهی ترکیب میشود و از هر ترکیب کائنی موجود گردد. اما الهیون جواب دهند که ترکیب بر سه قسم است یا ترکیب تصادفی است یا ترکیب الزامی است یا ترکیب ارادی چهارم ندارد زیرا ترکیب حصر در این سه قسم است. اگر بگوئیم این ترکیب تصادفی است واضح البطلان است چه که معلول بی علت نمیشود لابد معلول علت دارد و این تصادفی واضح البطلان است و هر کس آن را ادراک مینماید. ترکیب ثانی الزامی است یعنی این ترکیب مقتضای ذاتی هر کائنی و لزوم ذاتی این عناصر است. مثل اینکه حرارت لزوم ذاتی آتش است و رطوبت لزوم ذاتی آب. پس اگر این ترکیب لزوم ذاتی باشد دیگر انفکاک ندارد چنانچه ممکن نیست حرارت از آتش و رطوبت از آب انفکاک

یابد مادام این ترکیب لزوم ذاتی است این انفکاک ممکن نیست. پس این هم نیست چه اگر این ترکیب کائنات لزوم ذاتی بود دیگر تحلیل نداشت لهذا الزامی هم نیست. باقی چه ماند؟ ترکیب ارادی یعنی این ترکیب کائنات و وجود اشیاء باراده حتی قدیر است. این یکی از دلایل است و چون این مسئله بسیار مهم است باید در آن فکر کنید

ص ۳۰۵

و در میان خود مذاکره نمائید زیرا هر چه بیشتر فکر کنید بیشتر مطلع بر تفصیل میشوید.... "انتهی .

و نیز در لوح قابل آبا ده ای میفرمایند قوله الاحلی :

هو الله

ای ثابت بر پیمان نامه شمارسید مضمون بسیار عجیب زیرا این شبهات تازه اشتها ر نیافته قرون و اعصار متوالیه است که در اروپا این زمزمه بلند است و همچنین در قرون اولی در آسیا انتشار داشت. ولی در هر عهد قوه نافذه کلمه الله بنیان این شبهات بر انداخت و نور مبین مانند آفتاب اشراق نمود چه که ادله و براهین این بیخردان او هن از بیت عنکبوت و در نهایت سستی و ضعف مشهود . هر چند غافلان ایران متابعت مادّیون فرنگیان خواهند و پیروی طبیعیون اروپا تقلید آرزو دارند ولی از قواعد و اصول آنان بیخبرند و از ادله و حجج و موضوع و محمول ایشان بی اطلاع. اروپائیان در مذهب طبیعی بحسب فکر و آرای خویش محققند ولی طبیعیون ایران مقلد لهذا با فرنگیان در این مسئله مباحثه و بیان آسان. زیرا بقاعده و دلیل صحبت میدارند و انسان بقاعده جواب میدهد ولی با این مقلدان ایران بسیار مکالمه مشکل است زیرا آنچه میگویند صرف مدعاست نه دلیل و نه برهان. مثلاً

ص ۳۰۶

مسئله عناصر نه چنین است که ایرانیان میگویند. علمای طبیعیون این مسئله را چنین ترتیب میدهند و بر این اساس

جميع مسائل طبيعیه را تأسيس مينمايند زيرا اين اصل مذهب آنان است و مسائل ديگر بتمامها فروع. و آن اينست كه در عالم وجود عناصر بسيطه هر يك جزء واحد است و قابل تجزى و تفصيل نيست و جميع كائناات تركيب اين عناصر مفرده يعنى مركب از اجزاء متنوعه اند يعنى عناصر بسيطه را تشبيه بحروف نمايند و حروف تجزى نشود. مثلاً الف مفرد است اين را از هم تجزى نتوان نمود. اما كائناات سائره بمنزله كلمه اند كه مركب از حروف متعدده اند كلمه را تفصيل و تجزى توان نمود. باري گويند كه چون در جميع موجودات ملاحظه نمائى واضح و مشهود است كه اين عناصر بسيطه بصور نامتناهيه منحل و تركيب شده است هر تركيبى كائنى از كائناات موجوده و چون اين تركيب تحليل گردد عدم نسبي و اضافى تحقق يابد زيرا عدم محض را مستحيل و محال دانند. مثلاً گويند اجزائى تركيب شده است و از آن تركيب انسان تحقق يافته چون اين تركيب تحليل گردد اين كائن بشرى از ميان برود ولى آن اجزاء اصليه و عناصر فرديه باقى و برقرار است. پس تحقق كائناات از تركيب است و تشئت موجودات از تحليل اين تركيب و تحليل متتابع و مترادف و

ص ۳۰۷

مستمراً در اينصورت چه احتياج بحى قدير؟ اين خلاصه برهان آنان و دليلشان بزعم ايشان واضح و عيان در وقت بحث اين مسئله را تأسيس نمايند. چون اين مسئله مبني بر قواعد و اصول است لهذا جواب آسان و بكمال اختصار بيان بطلان اين قضيه ميتوان نمود چنانكه با فلاسفه اروپا و امريك بتكرار اين مسئله در ميان آمد و بچند كلمه جواب قناعت نمودند و تسليم گرديدند. در جواب گفته شد كه اين تركيب كه اس اساس وجود و سبب حيات كائناات است از اقسام ثلاثه تركيب، کدام يك است؟ زيرا تركيب يا تصادفى است يا لزوم ذاتى و يا ارادى يعنى تحت اراده الهيه. اگر بگوئيم تركيب كائناات تصادفى است معلول بى علت لازم آيد و اين ممتنع و محال است كه معلول بى علت تحقق يابد

بطلان این قضیه بدیهی است. و اگر این ترکیب لزوم ذاتی است در اینصورت تحلیل ممتنع و مستحیل ابدیت و سرمدیت از لوازم ذاتیه آن اینهم که نیست. پس چه ماند؟ ترکیب ارادی یعنی باراده حی قدیم هذا هو الحق و ما بعد الحق الا الضلال المبین " انتهى .

XXXXXXXXXX

XXX

ص ۳۰۸

مطلب هفتم - دلائل اثبات الوهیت

" طبیعت کیفیتی است و یا حقیقتی است که بظاهر حیات و ممات و بعبارۀ اخری ترکیب و تحلیل کافۀ اشیاء راجع باوست. و این طبیعت در تحت انتظامات صحیحه و قوانین متینۀ و ترتیبات کامله و هندسۀ بالغه است که ابداً از او تجاوز نمیکند بدرجه ای که اگر بنظر دقیق و بصر حدید ملاحظه کنی ذرات غیر مرئیۀ از کائنات تا اعظم کرات جسیمۀ عالم وجود مثل کرۀ شمس و یا سائر نجوم عظیمه و اجسام نورانیۀ چه از جهت ترکیب و خواه از جهت هیئت و خواه از جهت حرکت در نهایت درجه انتظام است و می بینی که جمیع در تحت یک قانون کلی است که ابداً از او تجاوز نمیکند. و چون بخود طبیعت نظر میکنی می بینی که استشعار و اراده ندارد. مثلاً آتش طبیعتش سوختن است بدون اراده و شعور میسوزاند و آب در طبیعتش جریانست و بدون اراده و شعور جاری میشود و آفتاب در طبیعتش ضیاست و بدون اراده و شعور میتابد و بخار در طبیعتش صعود است و بدون اراده و شعور صعود می نماید. پس معلوم شد که جمیع کائنات حرکات طبیعییشان حرکات مجبوره است و هیچ یک متحرک باراده نیست مگر حیوان و

ص ۳۰۹

بالاخص انسان و انسان مقاومت و مخالفت طبیعت تواند زیرا کشف طبایع اشیاء را کرده و بواسطۀ کشف طبایع اشیاء

بر نفس طبیعت حکم میکند و اینهمه صنایع را که اختراع کرده بسبب کشف طبایع اشیاست مثلاً تلغراف اختراع کرده که بشرق و غرب کار میکند. پس معلوم شد که انسان بر طبیعت حاکم است. حال چنین انتظامی و چنین ترتیبی و چنین قواعدی که در وجود مشاهده میکنی، میشود گفت که این از تأثیرات طبیعت است با وجود اینکه شعور ندارد و ادراک هم ندارد؟ پس معلوم شد که این طبیعتی که ادراک و شعور ندارد او در قبضه حقّ قدیر است که او مدبّر عالم طبیعت است بهر نوعی که میخواهد از طبیعت ظاهر میکند. از جمله اموری که در عالم وجود حادث میشود و از مقتضیات طبیعت است گویند وجود انسانی است در اینصورت انسان فرع است و طبیعت اصل، میشود که اراده و شعور و کمالاتی در فرع باشد و در اصل نه؟ پس معلوم شد که طبیعت من حیث ذاته در قبضه قدرت حقّ است و آن حیّ قدیر است که طبیعت را در تحت نظامات و قوانین حقیقی گرفته و حاکم بر اوست."

XXXXXXXXXX

XXXX

ص ۳۱۰

مطلب هشتم - وقوع انذارات دلیل بر وجود قوه ماوراء الطبیعه است .
حضرت عبدالبهاء در لوح مرحوم میرزا قابل آباده ای میفرمایند قوله الاحلی :
" انذارات جمال مبارک بملوک ارض بنهایت صراحت بدون تأویل و احتیاج تفسیر در اثبات قوه قدسیه ماوراء الطبیعه برهان کافی وافی است . سور ملوک را مطالعه نمائید و خطابه‌های شدید را دقت کنید و انذارات عظیمه را ملاحظه نمائید و خطاب ((یا ایتهما النقطه الواقعة بین البحرین)) را تمعن فرمائید و خطاب به طهران را نیز اندک ملاحظه کنید و خطاب به سواحل نهر رین را از نظر بگذرانید و تطبیق بوقوعات حاصله کنید که جمیع این انذارات در مدتی قلیله تحقق یافت . آیا بادراک بدکاء طبیعی کشف این وقوعات در ایام قلیله تصور میشود ؟ لا والله مگر آنکه بقوه ملیک مقتدر تحقق یابد و بکلمه نافذه اش مجری کند و از پیش خبر دهد . " انتهى .

مطلب نهم - انتظام جهان دلیل بر وجود مدیر مدبر است.
حضرت عبدالبهاء در لوح مهندس مقدّم میفرمایند :

ص ۳۱۱

" این واضح است که جمیع کائنات مرتبط بیکدیگر است ارتباط تامّ مثل اعضای هیکل انسانی چگونه اعضاء و اجزاء هیکل انسانی بیکدیگر مرتبط است. همین قسم اعضای این کون نامتناهی جمیع بیکدیگر مرتبط است. مثلاً پا و قدم مرتبط بسمع و بصر است باید چشم بیند تا پا قدم بر دارد باید سمع بشنود تا بصر دقت نماید هر جزئی که از اجزاء انسانی ناقص باشد در سایر اجزاء فتور و قصور حاصل گردد. دماغ مرتبط بقلب و معده است و شش مرتبط بجمیع اعضاء است و همچنین سایر اعضاء و هر یک از این اعضاء وظیفه ای دارد. آن قوه عاقله خواه قدیم گوئیم خواه حادث مدیر و مدبر بر جمیع اعضاء انسانست تا هر یک از اعضاء در نهایت انتظام وظیفه خود مجری نماید. اما اگر در آن قوه عقلیه خللی باشد جمیع اعضاء از اجرای وظایف اصلی خود باز ماند و در هیکل انسانی و تصرفات اعضاء خلل عارض شود و نتیجه نبخشد. و همچنین در این کون نامتناهی ملاحظه نمائید لابد قوه کلیه موجود است که محیط است و مدیر و مدبر بر جمیع اجزاء این کون نامتناهی است و اگر این مدیر و مدبر نبود عالم کون مختل بود و نظیر مجنون میبود. مادام ملاحظه مینمائید که این کون نامتناهی در نهایت انتظام است و هر یک از اجزاء در نهایت اتقان وظایف خود را مجری میدارد که ابداً خللی

ص ۳۱۲

نیست واضح و مشهود میگردد که یک قوه کلیه موجود که مدبر و مدیر این کون نامتناهی است هر عاقلی این را ادراک مینماید" انتهی (مکاتیب جلد سوم)
مطلب دهم - تحقّق صدوری. در سفر نامه جلد اول چنین مسطور است :
" جوانی بسیار موقّر و محترم مشرف شد و عرض نمود که،
وجود مبارک در چه مدرسه ای تحصیل فلسفه نموده اند؟
فرمودند: در مدرسه ای که حضرت مسیح تحصیل نمود.

عرض کرد: طبیعت چه نسبتی به خدا دارد آیا خدا در صور
اشیاست یا قوه ای خارجست و طبیعت خلق اوست ؟
فرمودند: بعضی از فلاسفه را عقیده اینست که او حقیقت
فائده ای است که در هر انسانی شراره ای از آن قوه فائده
موجود و او خود در نهایت قوتست و جمیع کائنات هر یک
بحسب استعداد خویش مظهریت او را دارند لهذا
آن وجود واجب منحلّ بصور نامتناهی شده، این مسئله
افلاطون است. لکن ما بیان مینمائیم که وجود مفهومی ذهنی
که ما او را ادراک میکنیم و میفهمیم او عارض بر اشیاء است
اشیاء بمنزله جواهر و او بمنزله عرض است جسد انسان
جوهر است و وجود قائم بآن. و همچنین این جسد بمنزله

ص ۳۱۳

ماده است آنوجود بمنزله قوه ای که عارض بر ماده است.
اما وجود واجب چنین نیست بلکه مقصد وجود حقیقی است
که قائم بالذات است نه وجود مفهومی ذهنی، وجودی است
که اشیاء باو تحقق یابد اشیاء بمنزله فعل اوست و جمیع
کائنات قائم باو. ما او را تعبیر بوجود میکنیم زیرا محتاج به
تعبیری هستیم نه آنکه آنوجود باادراک ما بگنجد و مقصد از
تعبیر ما یتحقق به الاشیاء است. و تحقق اشیاء دو قسم است
ظهوری و صدوری. اما ظهوری مثل اینست که این گل از این
درخت بیرون آمده این تحقق ظهوریست ولی مقصد ما
تحقق صدوریست مثل اینکه اشعه از آفتاب صدور یافته همچنین
کائنات از آنوجود حقیقی صادر شده پس کائنات از اوست نه اوست " انتهی .
مطلب یازدهم - فخر انسان در اینست که از خدا با خبر باشد .
حضرت عبدالههء میفرمایند (نطق مبارک در مونتریال کانادا در
منزل مستر ماکسول - دوم سپتامبر ۱۹۱۲) قوله الاحلی :
" جمیع حیوانات طبیعی هستند جمیع مادّیون مثل
حیوانات احساسات جسمانی دارند احساسات روحانی ندارند
منکر خدا هستند هیچ خبری از خدا ندارند هیچ خبری از انبیاء ندارند

ص ۳۱۴

از جنت الهی خبر ندارند. جمیع حیوانات نیز از تعالیم الهی بی خبرند جمیع حیوانات اسیر محسوساتند فی الحقیقه نظیر فلاسفه این زمان حیواناتند چنانکه آنها از خدا از انبیا از احساسات روحانی از فیض روح القدس از ماوراء الطبیعه خبر ندارند و هر حیوانی دارای این کمالاتست بدون زحمت. فیلسوفها بعد از تحصیل بیست سال خدا را انکار کنند قوای روحانی الهامات الهی را انکار نمایند حیوان بدون زحمت فیلسوف کامل است مثل حضرت گاو که از هیچ چیز خبر ندارد از خدا خبر ندارد از احساسات روحانی خبر ندارد از روحانیات خبر ندارد. جمیع حیوانات از روح بی خبرند این فیلسوفها نیز جز از محسوسات خبری ندارند نظیر حیوانات با وجود این میگویند ما فیلسوفیم زیرا جز محسوسات نمیدانیم حال آنکه حضرت گاو بدون تحصیل علوم این فضیلت را دارد در کمال تشخص. این فخر نمیشود فخر اینست که انسان از خدا خبر یابد احساسات روحانی داشته باشد از ماوراء الطبیعه خبر گیرد فخر انسان در اینست که از نفثات روح القدس بهره یابد فخر انسان اینست که از تعالیم الهی خبر گیرد اینست فخر انسان و الا بی خبری فخر نیست جهل است نادانی جهلست ... " خاتمه

ص ۳۱۵

لوح مبارک دکتر فورال - هر چند برخی از آن در ضمن مطالب نقل شد ولی چون حاوی مطالب مهمه است تمام آنرا در خاتمه مینگارم:

هو الله

" ای شخص محترم مفتون حقیقت، نامه شما که بیست و هشتم جولای ۱۹۲۱ مورخ بود رسید. مضامین خوشی داشت و دلیل بر آن بود که الحمد لله هنوز جوانی و تحریر حقیقت مینمائی قوای فکریه شدید است و اکتشافات عقلیه پدید. نامه ای که به دکتر فیشر مرقوم نموده بودم نسخ متعدده او منتشر است و جمیع میدانند که در سنه ۱۹۱۰ مرقوم گردیده و از این نامه گذشته نامه های متعدده باین مضمون قبل از حرب مرقوم و در جریده کلیه سانفرانسیسکو

نیز اشاره ای باین مسائل گردیده تاریخ آن جریده مسلّم و معلوم و همچنین ستایش فلاسفه وسیع النظر در نطقی که در کلیّه داده شد در نهایت بلاغت. لهذا یک نسخه از آن جریده در جوف این مکتوب ارسال میشود. تألیف آن جناب البته مفید است. لهذا اگر چنانچه مطبوع است از هر یک نسخه ای از برای ما ارسال دارید.

مقصد از طبیعیّونی که عقایدشان در مسئله الوهیت ذکر شد حزبی از طبیعیّون تنگ نظر محسوس پرست است که بحواسّ خمسه مقید و میزان

ص ۳۱۶

مهم ادراک نزدشان میزان حسّ است که هر محسوس را محتوم شمرند و غیر محسوس را معدوم و یا مشبوه دانند، حتی وجود الوهیت را بکلیّی مطنون نگرند. مراد جمیع فلاسفه عموماً نیست همان است که مرقوم نموده ای، مقصود تنگ نظران طبیعیّونند. اما فلاسفه الهیّون نظیر سقراط و افلاطون و ارسطوفی الحقیقه شایان احترام و مستحقّ نهایت ستایشند زیرا خدمات فائده بعالم انسانی نموده اند و همچنین فلاسفه طبیعیّون متفنتون معتدل که خدمت کرده اند. ما علم و حکمت را اساس ترقّی عالم انسانی میدانیم و فلاسفه وسیع النظر را ستایش مینمائیم. در روزنامه کلیّه سانفرانسیسکو دقت نمائید تا حقیقت آشکار گردد. اما قوای عقلیه از خصائص روح است نظیر شعاع که از خصائص آفتاب است. اشعه آفتاب در تجدد است و لکن نفس آفتاب باقی و برقرار. ملاحظه فرمائید که عقل انسانی در تزايد و تناقص است و شاید عقل بکلیّی زائل گردد و لکن روح بر حالت واحده است. و عقل ظهورش منوط بسلامت جسم است جسم سلیم عقل سلیم دارد ولی روح مشروط بآن نه. عقل بقوه روح ادراک و تصوّر و تصرف دارد ولی روح قوه آزاد است. عقل بواسطه محسوسات ادراک معقولات کند و لکن روح طلوعات غیر محدوده دارد. عقل در دائره ای محدود است و روح غیر محدود. عقل

ص ۳۱۷

ادراکات بواسطه قوای محسوسه دارد نظیر باصره و سامعه و ذائقه و شامه و لامسه و لکن روح آزاد است چنانکه ملاحظه مینمائید که در حالت یقظه و حالت خواب سیر و حرکت دارد شاید در عالم رؤیا حلّ مسئله ای از مسائل غامضه مینماید که در زمان بیداری مجهول بود. عقل بتعطیل حواسّ خمسّه از ادراک باز میماند و در حالت جنین و طفولیت عقل بکلی مفقود لکن روح در نهایت قوّت. باری دلائل بسیار است که بفقدان عقل قوّه روح موجود. فقط روح را مراتب و مقاماتی: روح جمادی و مسلّم است که جماد روح دارد حیات دارد ولی باقتضای عالم جماد چنانکه در نزد طبیعیّون نیز این سرّ مجهول مشهود شده که جمیع کائنات حیات دارند چنانکه در قرآن میفرماید کلّ شیء حیّ و در عالم نبات نیز قوّه نامیه و آن قوّه نامیه روح است و در عالم حیوان قوّه حسّاسه است ولی در عالم انسان قوّه محیطه است و در جمیع مراتب گذشته عقل مفقود و لکن روح را ظهور و بروز. قوّه حسّاسه ادراک روح ننماید و لکن قوّه عاقله استدلال بر وجود آن نماید و همچنین عقل استدلال بر وجود یک حقیقت غیر مرئیّه نماید که محیط بر کائنات است و در هر رتبه ای از مراتب ظهور و بروزی دارد ولی حقیقتش فوق ادراک عقول. چنانکه رتبه جماد ادراک حقیقت نبات و کمال نباتی را ننماید

ص ۳۱۸

و نبات ادراک حقیقت حیوانی را نتواند و حیوان ادراک حقیقت کاشفه انسان که محیط بر سایر اشیاء است نتواند. حیوان اسیر طبیعت است و از قوانین و نوامیس طبیعت تجاوز نکند ولی در انسان قوّه کاشفه ایست که محیط بر طبیعت است که قوانین طبیعت را درهم شکنند. مثلاً جمیع جماد و نبات و حیوان اسیر طبیعتند. این آفتاب باین عظمت چنان اسیر طبیعت است که هیچ اراده ندارد و از قوانین طبیعت سرموئی تجاوز نتواند و همچنین سایر کائنات از جماد و نبات و حیوان هیچیک از نوامیس طبیعت تجاوز نتواند بلکه کلّ اسیر طبیعتند ولی انسان هر چند

جسمش اسیر طبیعت و لکن روح و عقلش آزاد و حاکم بر طبیعت. ملاحظه فرمائید که بحکم طبیعت انسان ذیروح متحرک خاکی است اما روح و عقل انسان قانون طبیعت را میشکند مرغ میشود و در هوا پرواز میکند و بر صفحات دریا بکمال سرعت میتازد و چون ماهی در قعر دریا میرود و اکتشافات بحرّیه میکند و این شکستی عظیم از برای قوانین طبیعت است. و همچنین قوّه کهربائی، این قوّه سرکش عاصی که کوه را میشکافد انسان این قوّه را در زجاجه حبس مینماید و این خرق قانون طبیعت است. و همچنین اسرار مکنونه طبیعت که بحکم طبیعت باید مخفی بماند انسان

ص ۳۱۹

آن اسرار مکنونه طبیعت را کشف نماید و از حیّز غیب بحیّز شهود میآورد و این نیز خرق قانون طبیعت است. و همچنین خواصّ اشیاء از اسرار طبیعت است انسان او را کشف مینماید. و همچنین وقایع ماضیه که از عالم طبیعت مفقود شده و لکن انسان کشف مینماید. و همچنین وقایع آتیه را انسان باستدلال کشف مینماید و حال آنکه هنوز در عالم طبیعت مفقود است و مخابره و مکاشفه بقانون طبیعت محصور در مسافات قریبه است و حال آنکه انسان بآن قوّه معنویّه که کاشف حقایق اشیاء است از شرق بغرب مخابره مینماید این نیز خرق قانون طبیعت است. و همچنین بقانون طبیعت سایه زائل است ولی این سایه را انسان در آئینه ثابت میکند و این خرق قانون طبیعت است. دقّت نمائید که جمیع علوم و فنون و صنایع و اختراعات و اکتشافات کلّ از اسرار طبیعت بود و بقانون طبیعت باید مستور ماند ولی انسان بقوّه کاشفه خرق قانون طبیعت کرده و این اسرار مکنونه را از حیّز غیب بحیّز شهود آورده و این خرق قانون طبیعت است. خلاصه آن قوّه معنویّه انسان که غیر مرئی است تیغ را از دست طبیعت میگیرد و بفرق طبیعت میزند و سائر کائنات با وجود نهایت عظمت از این کمالات محروم. انسان را قوّه اراده و شعور موجود و لکن طبیعت

از آن محروم. طبیعت مجبور است و انسان مختار. طبیعت بی شعور است و انسان با شعور. طبیعت از حوادث ماضیه بی خبر و انسان با خبر. طبیعت از وقایع آتیه جاهل و انسان بقوّه کاشفه عالم. طبیعت از خود خبر ندارد و انسان از هر چیز با خبر. اگر نفسی تخطّر نماید که انسان جزئی از عالم طبیعت است و چون جامع این کمالات است این کمالات جلوه ای از عالم طبیعت است پس طبیعت واجد این کمالات است نه فاقد، در جواب گوئیم که جزء تابع کلّ است ممکن نیست که در جزء کمالاتی تحقق یابد که کلّ از آن محروم باشد. و طبیعت عبارت از خواصّ و روابط ضروریّه است که منبعث از حقایق اشیاء است و این حقائق کائنات هر چند در نهایت اختلاف است ولی در غایت ارتباط و این حقایق مختلفه را جهت جامعه ای لازم که جمیع را ربط بیکدیگر دهد. مثلاً ارکان و اعضاء و اجزاء و عناصر انسان در نهایت اختلاف است ولی جهت جامعه ای که آن تعبیر بروح انسانی میشود جمیع را بیکدیگر ربط میدهد که منتظماً تعاون و تعاضد حاصل گردد و حرکت کلّ اعضاء در تحت قوانین منتظمه که سبب بقای وجود است حصول یابد. اما جسم انسان از اینجهت جامعه بکلی بی خبر و حال آنکه به اراده او منتظماً وظیفه خود را ایفا مینماید.

اما فلاسفه بر دو قسمند: از جمله سقراط حکیم که معتقد بوحدانیت الهیه و حیات روح بعد از موت بود. چون رأیش مخالف آراء عوام تنگ نظران بود لهذا آن حکیم ربّانی را مسموم نمودند. و جمیع حکمای الهی و اشخاص عاقل دانا چون در این کائنات نامتناهی نظر نمودند ملاحظه کردند که نتیجه این کون اعظم نامتناهی بعالم جماد شد و نتیجه عالم جماد عالم نبات گشت و نتیجه عالم نبات عالم حیوان و نتیجه عالم حیوان عالم انسان. این کون نامتناهی با این عظمت و جلال نهایت نتیجه اش انسان شد و انسان ایامی

چند در این نشئه انسانی به محن و آلام نامتناهی معذب
و بعد متلاشی بی اثر و ثمرگشت. اگر این است یقین است
که این کون نامتناهی با جمیع کمالات منتهی بهذیان
و لغو و بیهوده شده نه نتیجه ای و نه ثمری و نه بقا و نه
اثری عبارت از هذیان میگردد. پس یقین کردند که چنین
نیست این کارخانه پر عظمت باین شوکت محیرالعقول
و این کمالات نامتناهی عاقبت منتهی باین هذیان نخواهد
گشت، پس البتّه یک نشئه دیگر محقق است. چنانکه نشئه
عالم نبات از نشئه عالم انسانی بی خیر است ما نیز از آن نشئه
کبری که بعد از نشئه انسانیت بی اطلاع هستیم ولی
عدم اطلاع دلیل بر عدم وجود نیست چنانکه عالم جماد

ص ۳۲۲

از عالم انسان بکلی بیخبر و مستحیل الادراک ولی عدم
ادراک دلیل بر عدم وجود نیست و دلائل قاطعه متعدده
موجود که این جهان بی پایان منتهی بحیات انسانی نگردد.
اما حقیقت الوهیت فی الحقیقه مجرد است یعنی تجرد حقیقی
و ادراک مستحیل زیرا آنچه بتصور انسان آید آن حقیقت
محدوده است نه نامتناهی محاط است نه محیط و ادراک
انسان فائق و محیط بر آن. و همچنین یقین است که
تصورات انسانی حادث است نه قدیم و وجود ذهنی دارد
نه وجود عینی. و از این گذشته تفاوت مراتب در حیز حدوث
مانع از ادراک است، پس چگونه حادث حقیقت قدیمه را ادراک کند؟
چنانکه گفتیم تفاوت مراتب در حیز حدوث مانع از ادراک است.
جماد و نبات و حیوان از قوای عقلیه انسان که کاشف حقایق
اشیاء است بیخبر است ولی انسان از جمیع این مراتب
با خبر. هر رتبه عالی محیط بر رتبه سفلی است و کاشف
حقیقت آن ولی رتبه دانی از رتبه عالی بی خبر و اطلاع
مستحیل است. لهذا انسان تصور حقیقت الوهیت نتواند
ولی بقواعد عقلیه و نظریه و منطقیه و طلوعات فکریه و
اکتشافات وجدانیّه معتقد بحضرت الوهیت میگردد و کشف
فیوضات الهیه مینماید و یقین میکند که هر چند حقیقت

الوهیّت غیر مرئیّه است و وجود الوهیّت غیر محسوس ولی ادلّه قاطعه الهیّه حکم بوجود آن حقیقت غیر مرئیّه مینماید ولی آن حقیقت کما هی مجهول التّعت است. مثلاً مادّه اثیریّه موجود ولی حقیقتش مجهول و به آثارش محتوم. حرارت و ضیاء و کهربا تموجات اوست از این تموجات وجود مادّه اثیریّه اثبات میگردد. ما چون در فیوضات الهیّه نظر کنیم متیقّن بوجود الوهیّت گردیم. مثلاً ملاحظه مینمائیم که وجود کائنات عبارت از ترکیب عناصر مفرده است و عدم عبارت از تحلیل عناصر زیرا تحلیل سبب تفریق عناصر مفرده گردد. پس چون نظر در ترکیب عناصر کنیم که از هر ترکیبی کائنی تحقّق یافته و کائنات نامتناهی است و معلول نامتناهی پس علّت چگونه فانی؟ و ترکیب محصور در سه قسم است لارابع له: ترکیب تصادفی و ترکیب الزامی و ترکیب ارادی. اما ترکیب عناصر کائنات یقین است که تصادفی نیست زیرا معلول بی علّت تحقّق نیابد و ترکیب التزامی نیز نیست زیرا ترکیب التزامی آنست که آن ترکیب از لوازم ضروریّه اجزاء مترکبه باشد و لزوم ذاتی از هیچ شیء انفکاک نیابد نظیر نور که مظهر اشیاء است و حرارت که سبب توسّع عناصر و شعاع آفتاب که از لزوم ذاتی آفتاب است. در اینصورت تحلیل هر ترکیب مستحیل زیرا لزوم ذاتی از هر کائنی انفکاک نیابد.

شقّ ثالث باقی ماند و آن ترکیب ارادی است که یک قوه غیر مرئیّه ای که تعبیر بقدرت قدیمه میشود سبب ترکیب این عناصر است و از هر ترکیبی کائنی موجود شده است. اما صفات و کمالاتی از اراده و علم و قدرت و صفات قدیمه که از برای آن حقیقت لاهوتیّه می‌شماریم این از مقتضیات مشاهده آثار وجود در حیّز شهود است نه کمالات حقیقی آن حقیقت الوهیّت که ادراک ممکن نیست. مثلاً چون در کائنات ملاحظه نمائیم کمالات نامتناهی ادراک کنیم و کائنات در نهایت

انتظام و کمالست. گوئیم که آن قدرت قدیمه که تعلق بوجود این کائنات یافته البتّه جاهل نیست پس میگوئیم که عالم است و یقین است که عاجز نیست پس قدیر است و یقین است که فقیر نیست پس غنی است و یقین است که معدوم نیست پس موجود است. مقصود اینست که این نعوت و کمالاتی که از برای آن حقیقت کلّیه می‌شماریم مجرد بجهت سلب نقائص است نه ثبوت کمالاتی که در حیّز ادراک انسان است لهذا میگوئیم که مجهول النّعت است. باری آن حقیقت کلّیه با جمیع نعوت و اوصافش که می‌شماریم مقدّس و منزّه از عقول و ادراکات است. ولی چون در این کون نامتناهی بنظر واسع دقت میکنیم ملاحظه مینمائیم که حرکت و متحرک بدون محرک مستحیل است و معلول بدون علّت ممتنع و محال و هر کائی

ص ۳۲۵

از کائنات در تحت تأثیر مؤثرات عدیده تکون یافته و مستمراً مورد انفعالند و آن مؤثرات نیز بتأثیر مؤثراتی دیگر تحقّق یابد. مثلاً نبات بفیض ابر نیسانی تحقّق یابد و انبات شود ولی نفس ابر نیز در تحت تدبیر مؤثرات دیگر تحقّق یابد و آن مؤثرات نیز در تحت تأثیر مؤثرات دیگر. مثلاً نبات و حیوان از عنصر ناری و از عنصر مائی که باصطلاح فلاسفه این ایّام اکسیجن و هیدرجن نشو و نما نماید یعنی در تحت تربیت و تأثیر این دو مؤثر واقع اما نفس این دو ماده در تحت تأثرات دیگر وجود یابد و همچنین سایر کائنات از مؤثرات و متأثرات، این تسلسل یابد و بطلان تسلسل واضح و مبرهن. پس لابدّ این مؤثرات و متأثرات منتهی بحیّی قدیر گردد که غنی مطلق و مقدّس از مؤثرات است و آن حقیقت کلّیه غیر محسوسه و غیر مرئیّه است و باید چنین باشد زیرا محیط است نه محاط و چنین اوصاف صفت معلول است نه علّت. و چون دقت کنیم ملاحظه نمائیم که انسان مانند میکرب صغیر است که در میوه ای موجود آن میوه از شکوفه تحقّق یافته و شکوفه از شجری نابت شده و شجر از ماده سیّالیّه نشو و نما نموده و آن ماده سیّالیّه از خاک و آب تحقّق یافته.

حالا چگونه این میکرب صغیر میتواند ادراک حقایق آن بوستان نماید و به باغبان پی برد و حقیقت آن باغبان را ادراک کند؟

ص ۳۲۶

این واضح است که مستحیل است ولی آن میکرب اگر هوشیار گردد احساس نماید که این باغ و بوستان و این شجر و شکوفه و ثمر بخودی خود باین انتظام و کمال تحقّق نیابد و همچنین انسان عاقل هوشیار یقین نماید که این کون نامتناهی باین عظمت و انتظام بنفسه تحقّق نیافته. و همچنین قوای غیر مرئیّه در حیّز امکان موجود از جمله قوّه اثیریّه چنانچه گذشت که غیر محسوسه و غیر مرئیّه است ولی از آثارش یعنی تموّجات و اهتزازش ضیاء و حرارت و قوّه کهربائیّه ظاهر و آشکار شود و همچنین قوّه نامیه و قوّه حسّاسه و قوّه عاقله و قوّه متفکره و قوّه حافظه و قوّه واهمه و قوّه کاشفه این قوای معنویّه کلّ غیر مرئی و غیر محسوس ولی بآثار واضح و آشکار. و اما قوّه غیر محدوده، نفس محدود دلیل بر وجود غیر محدود است زیرا محدود البتّه بغير محدود شناخته میشود چنانکه نفس عجز دلیل بر وجود قدرت است و نفس جهل دلیل بر وجود علم و نفس فقر دلیل بر وجود غنا. اگر غنائی نبود فقری نیز نبود اگر علمی نبود جهلی نیز نبود اگر نوری نبود ظلمتی نیز نبود نفس ظلمت دلیل بر نور است زیرا ظلمت عدم نور است. اما طبیعت عبارت از خواصّ و روابط ضروریّه است که منبعث از حقایق اشیاء است و این حقایق غیر متناهیّه هر چند در نهایت اختلاف است و از جهتی در نهایت ائتلاف

ص ۳۲۷

و غایت ارتباط و چون نظر را وسعت دهی و بدقّت ملاحظه شود یقین گردد هر حقیقتی از لوازم ضروریّه سایر حقایق است. پس ارتباط و ائتلاف این حقائق مختلفه نامتناهی را جهت جامعه ای لازم تا هر جزئی از اجزای کائنات وظیفه خود را بنهایت انتظام ایفا نماید. مثلاً در انسان ملاحظه کن و از جزء باید استدلال به کلّ کرد این اعضاء

و اجزای مختلفه هیکل انسانی ملاحظه کنید که چقدر ارتباط و ائتلاف بیکدیگر دارند. هر جزئی از لوازم ضروریه سایر اجزا است و وظیفه مستقله دارد ولی جهت جامعه که آن عقل است جمیع را بیکدیگر چنان ارتباط میدهد که وظیفه خود را منتظماً ایفا مینمایند و تعاون و تعاضد و تفاعل حاصل میگردد و حرکت جمیع در تحت قوانینی است که از لوازم وجودیه است. اگر در آن جهت جامعه که مدبر این اجزا است خلل و فتوری حاصل شود شبهه نیست که اعضاء و اجزاء منتظماً از ایفای وظایف خویش محروم مانند. و هر چند آن قوه جامعه هیکل انسان محسوس و مرئی نیست و حقیقتش مجهول لکن من حیث الآثار بکمال قوت ظاهر و باهر. پس ثابت و واضح شد که این کائنات نامتناهی در جهان باین عظمت هر یک در ایفای وظیفه خویش وقتی موفق گردند که در تحت اداره حقیقت کلیه ای باشند تا این جهان انتظام یابد. مثلاً تفاعل و تعاضد و تعاون بین اجزای مترکبه وجود انسان مشهود

ص ۳۲۸

و قابل انکار نیست ولی این کفایت نکند بلکه جهت جامعه ئی لازم دارد که مدیر و مدبر این اجزاست تا این اجزای مرکبه با تعاون و تعاضد و تفاعل و وظایف لازمه خویش را در نهایت انتظام مجری دارند. و شما الحمد لله واقفید که در بین جمیع کائنات چه کلی و چه جزئی تفاعل و تعاضد مشهود و مثبتوست. اما در بین کائنات عظیمه تفاعل مثل آفتاب آشکار است و بین کائنات جزئی هر چند تفاعل مجهول ولی جزء قیاس بکلی گردد. پس جمیع این تفاعل ها مرتبط بقوه محیطه ای که محور و مرکز و محرک این تفاعل ها است. مثلاً چنانکه گفتیم تعاون و تعاضد در بین اجزای هیکل انسان مقرر و این اعضاء و اجزاء خدمت بعموم اعضاء و اجزاء مینماید. مثلاً دست و پا و چشم و گوش و فکر و تصور معاونت بجمیع اعضاء و اجزاء مینماید ولی جمیع این تفاعل ها مرتبط بیک قوه غیر مرئی محیطه ایست که این تفاعل ها منتظماً حصول مییابد و آن قوه معنویه انسان است که عبارت از روح و عقلست

و غیر مرئی . و همچنین در معامل و کارخانه ها ملاحظه نمائید
که تفاعل بین جمیع آلات و ادوات است و بهم مرتبط ولی
جمیع این روابط و تفاعل مرتبط به قوه عمومیه ای که محرک و محور
و مصدر این تفاعلهما است و آن قوه بخار یا مهارت استاد
است . پس معلوم و محقق شد که تفاعل و تعاضد و ارتباط بین

ص ۳۲۹

کائنات در تحت اداره و اراده یک قوه محرکه ای است که مصدر
و محرک و محور تفاعل بین کائنات است . و همچنین هر ترتیب
و ترکیب که مرتب و منظم نیست آنرا ترکیب تصادفی گوئیم
اما هر ترکیب و ترتیب که منظم و مرتب است و در ارتباط با
یکدیگر بنهایت کمال است یعنی هر جزئی در موقع واقع و از
لوازم ضروریه سایر اشیاء است گوئیم این ترکیب از اراده و شعور
ترتیب و ترکیب شده است . البته این کائنات غیر متناهی و ترکیب
این عناصر منفرد که منحل بصور نامتناهی شده از حقیقتی
صادرگشته که فاقد الشعور و مسلوب الاراده نیست . این در
نزد عقل واضح و مبرهن است جای انکار نیست . ولی مقصود
این نیست که آن حقیقت کلیه را یا صفات او را ما ادراک
نموده ایم نه حقیقت و نه صفات حقیقی او را هیچیک
ادراک ننموده ایم ولی میگوئیم این کائنات نامتناهی
و روابط ضروریه و این ترکیب تام مکمل لابد از مصدری صادر
که فاقد الاراده و شعور نیست و این ترکیب نامتناهی که
بصور نامتناهی منحل شده مبنی بر حکمت کلیه است . این
قضیه قابل انکار نیست مگر نفسی که مجرد بعناد و الحاد
و انکار معانی واضحه آشکار بر خیزد و حکم آیه مبارکه صم
بکم عمی فهم لا یرجعون پیدا کند . و اما مسئله اینکه
قوای عقلیه و روح انسان یکی است ، قوای عقلیه از خصائص

ص ۳۳۰

روح است نظیر قوه متخیله و نظیر قوه مدرکه که از خصائص
حقیقت انسان است . مثل شعاع آفتاب که از خصائص آفتاب
است . و هیكل انسانی مانند آئینه است و روح مانند آفتاب

وقوای عقلیه مانند شعاع که از فیوضات آفتابست و شعاع از آئینه شاید منقطع گردد و قابل انفکاک است ولی شعاع از آفتاب انفکاک ندارد. باری مقصود اینست که عالم انسانی بالنسبه بعالم نبات ماوراء الطبیعه است و فی الحقیقه ماوراء الطبیعه نیست ولی بالنسبه به نبات حقیقت انسانی و قوه سمع و بصر ماوراء الطبیعه است و ادراک حقیقت انسان و ماهیت قوه عاقله از برای عالم نبات مستحیل است. و همچنین از برای بشر ادراک حقیقت الوهیت و حقیقت نشئه حیات بعد از موت ممتنع و مستحیل. اما فیوضات حقیقت رحمانیت شامل جمیع کائنات است و انسان باید در فیوضات الهیه که منجمله روح است تفکر و تعمق نماید نه در حقیقت الوهیت این منتهای ادراکات عالم انسانی است. چنانچه از پیش گذشت این اوصاف و کمالاتی که از برای الوهیت میسریم این را از وجود و شهود کائنات اقتباس کرده ایم نه اینکه بحقیقت و کمالات الهیه پی برده ایم. اینکه میگوئیم حقیقت الوهیت مدرک و مختار است نه این است که اراده و اختیار الوهیت را کشف نموده ایم بلکه این را از فیوضات

ص ۳۳۱

الوهیت که در حقایق اشیاء جلوه نموده است اقتباس نموده ایم. اما مسائل اجتماعی ما یعنی تعالیم حضرت بهاءالله که پنجاه سال پیش منتشر شده جامع جمیع تعالیم است و واضح و مشهود است که نجاح و فلاح بدون این تعالیم از برای عالم انسانی مستحیل و ممتنع و محال و هر فرقه ای از عالم انسانی نهایت آمال خویش را در این تعالیم آسمانی موجود و مشهود بیند. این تعالیم مانند شجریست که میوه جمیع اشجار در او موجود بنحو اکمل. مثلاً فیلسوفها مسائل اجتماعی را بنحو اکمل در این تعالیم آسمانی مشاهده مینمایند و همچنین مسائل حکمیّه بنحو اشرف که مقارن حقیقت است و همچنین اهل ادیان حقیقت دین را در این تعالیم آسمانی مشهوداً می بینند که بادلّه قاطعه و حجّت واضحه اثبات مینمایند که حقیقت علاج حقیقی علل و امراض هیئت عمومی عالم انسانی

است. اگر این تعالیم عظیمه انتشار یابد هیئت اجتماعی
عموم انسانی از جمیع مخاطرات و علل و امراض مزمنه نجات
یابد. و همچنین مسئله اقتصاد بهائی نهایت آرزوی عمال
و منتهی مقصد احزاب اقتصاد است. بالاخص جمیع احزاب
را بهره و نصیبی از تعالیم بهاءالله. چون این تعالیم در
کنائس در مساجد در سائر معابد ملل اخری حتی بوزه ئی ها
و کونفیشیوزیها و کلوب احزاب ها حتی مادیون اعلان گردد

ص ۳۳۲

کلّ اعتراف نمایند که این تعالیم سبب حیات جدیدی از برای
عالم انسانست و علاج فوری جمیع امراض هیئت اجتماعی.
ابداً نفسی تنقید نتواند بلکه بمجرد استماع بطرب آید
و اذعان باهمیّت این تعالیم نماید و گوید هذا هو الحقّ
و ما بعد الحقّ الا الضلال المبین. در آخر قول این چند کلمه
مرقوم میشود و این از برای کلّ حجّت و برهان قاطع است.
تفکر در آن نمائید که قوه اراده هر پادشاه مستقلّی در ایام
حیاتش نافذ است و همچنین قوه اراده هر فیلسوفی در چند
نفر از تلامیذ در ایام حیاتش مؤثر، اما قوه روح القدس که در حقایق
انبیا ظاهر و باهر است، قوه اراده انبیاء بدرجه ای که
هزاران سال در یک ملت عظیمه نافذ و تأسیس خلق جدید
مینماید و عالم انسانی را از عالم سابق بعالم دیگر نقل مینماید
ملاحظه نمائید که چه قوه ایست این قوه خارق العاده است
و برهان کافی بر حقیّت انبیاء و حجّت بالغه بر قوت وحی است.
و علیک البهاء الابهی. حیفا ۲۱ سپتمبر ۱۹۲۱ عبدالبهاء عباس "

xxxxxxxxxx

ص ۳۳۳

رسالة اثبات مظاهر مقدسه الهیه

رسالة اثبات مظاهر مقدسه الهیه مشتمل بر سه فصل :

فصل اول مشتمل بر سه مطلب است از اینقرار :

مطلب اول - چون عرفان ذات غیب ممتنع و محال است

عرفان مظاهر مقدسه الهیه عین عرفان الله است .

مطلب دوم - مظاهر مقدسه الهیه از حیث حقیقت
واحدند و از جنبه جسمانی متعدد و متفاوت .

مطلب سوم - مظاهر الهیه بمنزله شمس هستند .

فصل دوم - مشتمل بر نه مطلب از اینقرار :

مطلب اول - مظاهر مقدسه مرّیان آسمانی هستند .

مطلب دوم - در اثبات حضرت ابراهیم .

مطلب سوم - حضرت موسی

مطلب چهارم - حضرت زردشت

مطلب پنجم - بودا و کنفوسیوس

مطلب ششم - حضرت مسیح

مطلب هفتم - حضرت رسول

ص ۳۳۴

مطلب هشتم - حضرت باب

مطلب نهم - حضرت بهاءالله

فصل سوم - اثبات مظاهر مقدسه از کتب مقدسه مشتمل بر

سه مطلب از اینقرار :

مطلب اول - اثبات حضرت مسیح از تورات

مطلب دوم - اثبات حضرت رسول از تورات و انجیل

مطلب سوم - اثبات حضرت باب و جمال مبارک از تورات و انجیل و قرآن

خاتمه - یکی از خطابه های حضرت عبدالبهاء

در باره حقانیت مظاهر مقدسه الهیه که در رمله اسکندریه

در هوتل ویکتوریا از لسان اطهر جاری گردید .

پایان رساله .

چون قارئین محترم بمندرجات این رساله بنحو اجمال

اطلاع یافتند در این مقام بشرح و تفصیل مطالب مذکوره

پرداخته و نظر ارباب انصاف را بمسائل مهمه مندرجه در این

رساله معطوف میدارد . خوانندگان گرامی برای اطلاع از

سایر تعالیم مبارکه حضرت بهاءالله و شرح و بسط هر یک

بسایر رسائلی که برای آنها تنظیم گردیده مراجعه فرمایند

زیرا برای هر یک از تعالیم مبارکه در رساله جداگانه از نصوص

مقدسه و بیانات مبارکه مطالبی استخراج و تنظیم شده است .

مطلب اوّل - در بیان اینکه چون عرفان ذات غیب ممتنع و محالست عرفان مظاهر مقدّسه الهیه عین عرفان الله است حضرت بهاء الله میفرماید قوله العزیز (۱) :

" حمد مقدّس از عرفان ممکنات و منزّه از ادراک مدرکات ملیک عزّبی مثالی را سزااست که لم یزل مقدّس از ذکر دون خود بوده و لایزال متعالی از وصف ما سوی خواهد بود.

احدی بسماوات ذکرش کما هو ینبغی ارتقاء نجسته و نفسی بمعارج وصفش علی ماهو علیه عروج ننموده. و از هر شانی از شئونات عزّ احدیّتش تجلیات قدس لانهایه مشهود گشته و از هر ظهوری از ظهورات عزّ قدرتش انوار لابدایه ملحوظ آمده. چه بلند است بدایع ظهورات عزّ سلطنت او که جمیع آنچه در آسمانها و زمین است نزد ادنی تجلی آن معدوم صرف گشته و چه مقدار مرتفع است شئونات قدرت بالغه او که جمیع آنچه خلق شده از اوّل لا اوّل الی آخر لا آخر از عرفان ادنی آیه آن عاجز و قاصر بوده و خواهد بود.

هیاکل اسماء لب تشنه دروادی طلب سرگردان و مظاهر صفات در طور تقدیس ربّ ارنی برلسان. موجی از طمطام

(۱) مجموعه بزرگ الواح طبع مصر

رحمت بی زوالش جمیع ممکنات را بطراز عزّ هستی مزین نموده و نفعه ای از نفعات رضوان بیمثالش تمام موجودات را بخلعت عزّ قدسی مکرم داشته و برشحه مطفحه از قمقام بحر مشیّت سلطان احدیّتش خلق لانهایه بما لا نهایه را از عدم محض به عرصه وجود آورده. لم یزل بدایع جودش را تعطیل اخذ ننموده و لایزال ظهورات فیض فضلش را وقوف ندیده از اوّل لا اوّل خلق فرموده و الی آخر لا آخر خلق خواهد فرمود. و در هر دوری از ادوار و کوری از اکوار از تجلیات

ظهورات فطرت‌های بدیع خود خلق را جدید فرمود تا جمیع آنچه در سماوات و ارضند چه از آیات عزّ آفاقیّه و چه از ظهورات قدس انفسیّه از باده رحمت خمخانه عزّ احدیتش محروم نمانند و از رشحات فیوضات سبحان مکرمتش مأیوس نگردند. چه قدر محیط است بدایع فضل بی منت‌هایش که جمیع آفرینش را احاطه نموده بر مقامیکه ذره ای در ملک مشهود نه مگر آنکه حاکی است از ظهورات عزّ احدیت او و ناطق است بشنای نفس او و مدلّ است بر انوار شمس وحدت او. و بشأنی صنع خود را جامع و کامل خلق فرموده که اگر جمیع صاحبان عقول و افئده اراده معرفت پست ترین خلق او را علی ما هو علیه نمایند جمیع خود را قاصرو عاجز مشاهده نمایند تا چه رسد بمعرفت آن آفتاب عزّ حقیقت و آن ذات غیب

ص ۳۳۷

لایدرک. عرفان عرفاء و بلوغ بلغاء و وصف فصحاء جمیع بخلق او راجع بوده و خواهد بود. صد هزار موسی در طور طلب بندای لن ترانی منصعق و صد هزار روح القدس در سماء قرب از اصغاء کلمه لن تعرفنی مضطرب. لم یزل به علو تقدیس و تنزیه در مکمن ذات مقدّس خود بوده و لایزال به سموّ تمنیع و ترفیع در مخزن کینونت خود خواهد بود. متعارجان سماء قرب عرفانش جز بسر منزل حیرت نرسیده اند و قاصدان حرم قرب و وصالش جز به وادی عجز و حسرت قدم نگذارده اند. چقدر متحیّر است این ذره لا شیء از تعمق در غمرات لجهّ قدس عرفان تو و چه مقدار عاجز است از تفکر در قدرت مستودعه در ظهورات صنع تو. اگر بگویم ببصر در آئی بصر خود را نبیند، چگونه تو را بیند؟ و اگر بگویم بقلب ادراک شوی قلب عارف بمقامات تجلی در خود نشده، چگونه تو را عارف شود؟ اگر بگویم معروفی، تو مقدّس از عرفان موجودات بوده و اگر بگویم غیر معروفی، تو مشهودتر از آنی که مستور و غیر معروف مانی. اگر چه لم یزل ابواب فضل و وصل و لقایات بروجه ممکنات مفتوح و تجلیات انوار جمال بیمثالت بر اعراض وجود از مشهود و مفقود مستوی، مع ظهور این فضل

اعظم و عنایت اتمّ اقوم شهادت میدهم که ساحت جلال
قدست از عرفان غیر مقدّس بوده و بساط اجلال انست

ص ۳۳۸

از ادراک ما سوی منزّه خواهد بود بکینونت خود معروفی
و بذاتیّت خود موصوف. و چه قدر از هیاکل عزّ احدیه که
در بیداء هجر و فراق جان باخته اند و چه مقدار از ارواح
قدس صمدیه که در صحرای شهود مبهوت گشته اند. بسا
عشاق با کمال طلب و اشتیاق از شعله ملتهبه نار فراق محترق
شده و چه بسیار از احرار که برجای وصال جان داده اند.
نه ناله و حنین عاشقین بساحت قدست رسد و نه صیحه
و ندبه قاصدین و مشتاقین بمقام قربت در آید. و چون ابواب
عرفان و وصول بآن ذات قدم مسدود و ممنوع شد محض
جود و فضل در هر عهد و عصر آفتاب عنایت خود را از مشرق
جود و کرم بر همه اشیاء مستشرق فرموده و آن جمال عزّ احدیه
را از ما بین بریّه خود منتخب نمود و بخلفت تخصیص مخصوص
فرموده لاجل رسالت تا هدایت فرماید تمام موجودات را
بسلسال کوشربی زوال و تسنیم قدس بی مثال تا جمیع ذرات
اشیاء از کدورات غفلت و هوی پاک و مقدّس شده بجبروت
عزّ لقاء که مقام قدس بقاست در آیند. اوست مرآت اولیّه
و طراز قدمیه و جلوّه غیبیه و کلمه تامّه و تمام ظهور و بطون
سلطان احدیه و جمیع خلق خود را باطاعت او که عین
اطاعة الله است مأمور فرموده. تموجات ابهر اسمیه از اراده اش
ظاهر و ظهورات یمایم صفتیه از امرش باهر و عرفان موجودات

ص ۳۳۹

و وصف ممکنات از اول لا اول الی آخر لا آخر راجع باین
مقام بوده و احدی را از این مقام بلند اعلی که مقام عرفان
و لقای آن شمس احدیت و آفتاب حقیقت است تجاوز و ارتقاء
ممکن نه چه که وصول بغیب لایدرک بالبدیهه محال
و ممتنع بوده پس تموجات آن بحر باطن در ظاهر این ظهور
سبحانی مشهود و اشراقات آن شمس غیب از افق این طلوع

قدس صمدانی من غیر اشاره طالع و ملحوظ. و این کینونات مشرقه از صبح احدیه را به حجّتی ظاهر فرموده که دون آن کینونات مشرقه مرسله از اتیان بمثل آن عاجز بوده اند تا احدی را مجال اعراض و اعتراض نماند چه که من دون حجّت واضحه و برهان لائحہ حجّت الهی و برهان عزّ صمدانی بر هیاکل انسانی تمام نبوده و نخواهد بود و لکن تخصیص آن حجّت بآیات منزله و یا اشارات ظاهره و یا دون آن منوط و مشروط بارادۀ آن سلطان مشیت بوده و خواهد بود و منوط و معلق بارادۀ دون او نبوده. حال ای طالبان هوای قرب قدس صمدانی بطلب تمام و جهد و سعی کامل از سلطان جود و ملیک شهود مسألت نموده که شاید از طماطم یمایم جود و فضل خود تشنگان را از سلسبیل بیزوال و تسنیم بی مثال خود محروم نفرماید چه که جمیع مقامات ما لا نهایه عرفان و منتهی ثمره وجود انسان وصول

ص ۳۴۰

و بلوغ باین رتبه بلند اعلی و مقام ارجمند ابھی بوده. جهدی باید تا از لا و مظاهر آن که الیوم عالم را احاطه نموده فارغ شده باصل شجره مرتفعه مبارکه الا فائز شوید که اینست تمام رستگاری و اصل آن و حقیقت فوز و مبدأ و منتهای آن. و دیگر آنکه باید آن آفتاب وحدت و سلطان حقیقت را از ظهورات بوارق انوار مستشرقه از آن کینونت احدیه بشناسند و عارف شوند چه که آن ذات اولیه بنفس خود قائم و معروف بوده و حجّت او هم از نفس او ظاهر و لائح خواهد بود. دلیل بر ظهور شمس همان انوار شمس است که از نفس خود شمس لائح و مشرق و مضیء است. و همچنین کلّ عباد بنفسه مأمور بعرفان آن شمس احدیه بوده اند دیگر در این مقام ردّ و اعراض و یا توجه و اقبال عباد برای احدی دلیل و حجّت نبوده و نخواهد بود.

باری، ای مؤمن بالله در هر ظهوری ناظر بخود امر و ظهورات ظاهره من عند او بوده تا از صراط الهی نلغزی. مثلاً ملاحظه در انسان نما که اگر او را بخود او عارف شوی

در هر قمیص که او را ملاحظه نمائی میشناسی و لکن اگر نظر بدون او از لباس و قمیص داشته باشی هر آن و یومی که قمیص تجدید شود از عرفان او محتجب و ممنوع مانی. پس نظر را از تحدیدات ملکیه و شئونات آفاقیه و ظهورات اسمائیه

ص ۳۴۱

برداشته و باصل ظهور ناظر باشید که مبدا در حین ظهور از اصل شجره محتجب مانید و جمیع اعمال و افعال شما عاطل و باطل شود و از اثبات بنفی راجع شوید و شاعر بآن نباشید. و نعوذ بالله عن ذلك فلتراقبنّ یا ملأ البیان لتعرفوا الظهور بنفسه و بما یظهر من عنده لا بما دونه لأنّ دونه لن یغنیکم ولو یكون کلّ من فی السمّوات و الارض. و هذا خیر النصّح منّی علیکم ان انتم تقبلون. باری بصر سرّ و شهاده را از توجه ما سوی الله پاک و مقدّس نموده تا بجمال او در هر ظهور فائز شوید و بلقای او که عین لقاء الله است مرزوق گردید. و این است قول حقّی که سبقت نگرفته او را قولی و از عقب در نیاید او را باطلی لم یزل در مشکاة کلمات چون سراج منیر ربّانی روشن و مضیء بوده و خواهد بود. چه نیکوست حال نفسی که بنفس خود بانوار این ضیاء قدس صمدانی منیر گردد. فهنیئاً للعارفین "

و نیز میفرمایند قوله العزیز: (مجموعه بزرگ صفحه ۳۴۰ - ۳۴۲)

" چون ما بین خلق و حقّ و حادث و قدیم و واجب و ممکن بهیچوجه رابطه و مناسبت و موافقت و مشابّهت نبوده و نیست لهذا در هر عهد و عصر کینونت سازجی را در عالم ملک و ملکوت ظاهر فرماید. و این لطیفه ربّانی و دقیقه صمدانی را از دو عنصر خلق فرماید عنصر ترابی ظاهری و عنصر

ص ۳۴۲

غیبی الهی و دو مقام در او خلق فرماید یک مقام حقیقت که مقام لاینطق الّا عن الله ربّه است که در حدیث میفرماید: " لی مع الله حالات انا هو و هو انا الّا انا هو هو " و همچنین " قف یا محمّد انت الحیب و انت المحبوب "

و همچنین میفرماید :

" لا فرق بینک و بینهم الا انهم عبادک".

و مقام دیگر مقام بشریت است که میفرماید :

" ما انا الا بشر مثلکم و قل سبحان ربی هل کنت الا

بشراً رسولاً ". و این کینونات مجرد و حقایق منیره و ساینط

فیض کلیه اند و بهدایت کبری و ربوبیت عظمی مبعوث شوند

که تا قلوب مشتاقین و حقایق صافین را بالهامات غیبیه و

فیوضات لاریبیه و نسائم قدسیه از کدورات عوالم ملکیه سازج

و منیرگردانند و افنده مقربین را از زنگار حدود پاک و منزّه

فرمایند تا ودیعه الهیه که در حقایق مستور و مخفی گشته

از حجاب ستر و پرده خفا چون اشراق آفتاب نورانی از فجر

الهی سر برآرد و علم ظهور بر اتلال قلوب و افنده برافرازد.

و از این کلمات و اشارات معلوم و ثابت شده که لابد در عالم

ملک و ملکوت باید کینونت و حقیقتی ظاهر گردد که واسطه

فیض کلیه مظهر اسم الوهیت و ربوبیت باشد تا جمیع ناس

در ظل تربیت آن آفتاب حقیقت تربیت گردند تا باین مقام و

ص ۳۴۳

رتبه که در حقایق ایشان مستودع است مشرف و فایز شوند.

اینست که در جمیع اعهاد و ازمان انبیاء و اولیاء با قوت

ربانی و قدرت صمدانی در میان ناس ظاهر گشته. و عقل سلیم

هرگز راضی نشود که نظر ببعضی کلمات که معانی آنرا ادراک

نموده این باب هدایت را مسدود انگارد و از برای این

شموس و انوار ابتدا و انتهای تعقل نماید زیرا فیضی

اعظم از این فیض کلیه نبوده و رحمتی اکبر از این رحمت

منبسطة الهیه نخواهد بود. و شکی نیست که اگر در یک آن عنایت

و فیض او از عالم منقطع شود البتّه معدوم گردد. لهذا لم

یزل ابواب رحمت حقّ بر وجه کون و امکان مفتوح بوده

و لایزال امطار عنایت و مکرمت از غمام حقیقت بر اراضی

قابلیات و حقایق و اعیان متراکم و مفیض خواهد بود. اینست

سنتّ خدا من الازل الی الابد . "

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

" حقیقت الوهیت و کنه ذات احدیت تنزیه صرف
و تقدیس بحت یعنی از هر ستایشی منزّه و مبرّاست جمیع
اوصاف اعلیٰ درجه وجود در آن مقام اوهاست غیب منیع
لایدرک و ذات بحت لایوصف. زیرا ذات الهی محیط است
و جمیع کائنات محاط و البتّه محیط اعظم از محاط. لهذا

(۱) مفاوضات ص ۱۱۰ - ۱۱۲

ص ۳۴۴

محاط پی بمحیط نبرد و ادراک حقیقت آن ننماید. عقول
هر چه ترقی کند و بمنتهی درجه ادراک رسد نهایت ادراک
مشاهده آثار و صفات او در عالم خلق است نه در عالم حقّ.
زیرا ذات و صفات حضرت احدیت در علو تقدیس است و
عقول و ادراکات را راهی بآن مقام نه السبیل مسدود و الطلب
مردود. و این واضح است که مدرکات انسانیّه فرع وجود انسانست
و انسان آیت رحمانست، چگونه فرع آیت احاطه بموجد آیت
کند؟ یعنی ادراکات که فرع وجود انسانست بحضرت یزدان
پی نبرد. لهذا آن حقیقت الوهیت مخفی از جمیع ادراکات
و مستور از عقول جمیع بشر است و صعود بآن مقام ممتنع و محال.
ملاحظه مینمائیم که هر مادونی عاجز از ادراک حقیقت
ما فوقست. مثلاً حجر و مدر و شجر آنچه صعود نمایند ادراک
حقیقت انسان نتوانند و تصوّر قوه باصره و قوه سامعه و سائر
حواس نکنند و حال آنکه کلّ مخلوقند. پس انسان مخلوق،
چگونه پی بحقیقت ذات پاک خالق برد؟ در آن مقام نه
ادراک را راهی و نه بیان را اتّساعی و نه اشاره را مجال
و جوازی. ذره خاک را با جهان پاک چه کار و عقل محدود را
با عالم نامحدود چه انتساب؟ عجزت العقول عن ادراکه و
حارت النفوس فی بیانہ لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار
و هو اللطیف الخبیر. لهذا در این مقام هر ذکر و بیانی قاصر

ص ۳۴۵

و هر تعریف و توصیفی غیر لایق و هر تصوّری ساقط و هر تعمّقی

باطل. ولی آن جوهرالجواهر و حقیقه الحقائق و سرّ الاسرار را تجلیات و اشراقات و ظهور و جلوه در عالم وجود است. و مطالع آن اشراق و مجالی آن تجلی و مظاهر آن ظهور مطالع مقدّسه و حقایق کلیّه و کینونات رحمانیه اند که آنان مرایای حقیقی ذات مقدّس الهیه اند و جمیع کمالات و فیوضات و تجلیات از حقّ در حقیقت مظاهر قدسیّه ظاهر و باهر است مانند آفتاب که در مرآت صافیّه لطیفه بجمیع کمالات و فیوضات ساطع گردد. و اگر گفته شود که مرایا مظاهر آفتابند و مطالع نیز اشراق مقصود این نیست که آفتاب از علو تقدیس تنزل نموده و در این آئینه مجسم گشته و یا آنکه آن حقیقت نا محدود در این مکان مشهود محدود گردیده استغفرالله عن ذلک این اعتقاد طائفه مجسمه است ولی جمیع اوصاف و محامد و نعوت راجع به این مظاهر مقدّسه است یعنی هر چه اوصاف و نعوت و اسماء و صفات ذکر نمائیم کلّ راجع باین مظاهر الهیه است. اما بحقیقت ذات الوهیت کسی پی نبرده تا اشاره ای نماید یا بیانی کند و یا محامد و نعوتی ذکر نماید. پس حقیقت انسانیّه آنچه داند و یابد و ادراک کند از اسماء و صفات و کمالات راجع باین مظاهر مقدّسه است و راهی بجائی دیگر ندارد السبیل مقطوع و الطّلب مردود ...".

XXXXXXXXXXXX

ص ۳۴۶

مطلب دوم - در بیان اینکه مظاهر مقدّسه الهیه از حیث حقیقت واحدند و از جنبه جسمانی متعدّد و متفاوت. حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب ایقان میفرماید:
 " حاملان امانت احدیه که در عوالم ملکیه بحکم جدید و امر بدیع ظاهر میشوند چون این اطیّار عرش باقی از سماء مشیت الهی نازل میگردند و جمیع بر امر مبرم ربّانی قیام میفرمایند لهذا حکم یک نفس و یک ذات را دارند، چه جمیع از کأس محبت الهی شاریند و از اثمار شجره توحید مرزوق. و این مظاهر حقّ را دو مقام مقرر است. یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید و در این مقام اگر کلّ را بیک اسم و رسم موسوم

و موصوف نمائی باسی نیست چنانچه می فرماید: " لا نفرق بین احد من رسله " زیرا که جمیع مردم را بتوحید الهی دعوت می فرمایند و بکوشش فیض و فضل نامتناهی بشارت میدهند و کلّ بخلع نبوت فائزند و به رداء مکرمت مفتخر. اینست که نقطه فرقان می فرماید: " اما التبیون فانا " و همچنین میفرماید:

منم آدم اول و نوح و موسی و عیسی و همین مضمون را طلعت علوی هم فرموده اند. و امثال این بیانات که مشعر بر توحید آن مواقع تجرید است از مجاری بیانات ازلیه و مخازن لثالی علمیّه ظاهر شده و در کتب مذکور گشته. و این طلعات

ص ۳۴۷

مواقع حکم و مطالع امرند و امر مقدّس از حجابات کثرت و عوارضات تعدّد است. اینست که میفرماید ((و ما امرنا الا واحده)) . و چون امر واحد شد البتّه مظاهر امر هم واحدند. و همچنین ائمه دین و سراجهای یقین فرمودند ((اولنا محمد و آخرنا محمد و اوسطنا محمد)) . باری معلوم و محقق آنجناب بوده که جمیع انبیاء هیاکل امرالله هستند که در قمایص مختلفه ظاهر شدند. و اگر بنظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رضوان ساکن بینی و در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر یک کلام ناطق و بر یک امر آمر. اینست اتحاد آن جواهر وجود و شمس غیر محدود و معدود. پس اگر یکی از این مظاهر قدسیّه بفرماید: من رجوع کلّ انبیاء هستم صادق است " انتهى . و نیز حضرت بهاءالله (جمال مبارک) در کتاب بدیع میفرماید:

" مظاهر احدیه از جهتی متحد و از جهتی بظهورات مختلفه ظاهر. از آن جهت که کلّ از مشرق امر مشرق و من عندالله تکلم نموده اند و کلّ به تبلیغ ناس مأمور گشته اند کلّ واحد بوده. اینست که میفرماید ((لا نفرق بین احد منهم)) و در مقام دیگر که مقام شرایع و اسم و جهات ملکیه است هر کدام به اسمی و شریعتی و هیکل و هیئت ظاهر شده اند

ص ۳۴۸

و اگر بدیده بصیرت ملاحظه نمائی فوالله الذی لا اله الا هو

که کلّ را بحقیقت واحد و ظهور واحد و حرکت واحده و فعل واحد و عمل واحد و شریعت واحد و اسم واحد و رسم واحد مشاهده نمائی " انتهى .
حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

" در مظاهر مقدّسه فیض قدیم مانند سراج است و حقیقت شاخصه بمثابة زجاج و هیکل بشری مانند مشکاة . اگر مشکاة منهدم گردد مصباح مشتعل است . و مظاهر الهیه مرایای متعدّده هستند زیرا شخصیت مخصوصه دارند اما مجلّی در این مرایا یک شمس است . معلوم است که حقیقت مسیحیه غیر از حقیقت موسویّه است و البتّه حقیقت مقدّسه از بدایت واقف بر سر وجود است و از سنّ طفولیت آثار بزرگواری از آن ظاهر و واضح است . پس چگونه میشود که با وجود این فیوضات و کمالات استشعار نباشد؟ در مظاهر مقدّسه ذکر سه مقام کردیم : مقام جسد است و مقام حقیقت شاخصه و مظهریت کامله . مثلاً شمس و حرارت و ضیائش و سائر نفوس نیز مقام جسد و مقام نفس ناطقه یعنی روح و عقل دارند . پس در مقاماتی که ذکر میشود من خوابیده بودم و مرور کرد نفحات الهی بر من و بیدار شدم مثل بیان حضرت

(۱) مفاوضات ص ۱۱۷

ص ۳۴۹

مسیح است که میفرمایند: جسد محزونست و روح مستبشر یا آنکه در مشقّت یا در راحت یا در زحمت . اینها همه راجع بمقام جسد است دخلی بآن حقیقت مشخصه ندارد و دخلی بآن مظهریت حقیقت رحمانیه ندارد . مثلاً ملاحظه میکنید که در جسد انسان هزار انقلابات حادث میشود و لکن روح ابداً از آن خبر ندارد یکن در جسد انسان بعضی از اعضا بکلی مختل میشود لکن جوهر عقل باقی و برقرار صد هزار آفت بلباس وارد میشود لکن بر لباس هیچ خطری نیست . اینکه بیان میفرمایند جمال مبارک که در خواب بودم و نسیم بر من مرور نمود و من را بیدار کرد این راجع بجسد است . در عالم حقّ زمان ماضی و مستقبل و حال نیست ماضی

و مضارع و حال همه یکیست. مثلاً مسیح میفرماید ((کان فی البدء
الکلمة)) یعنی بود و هست و خواهد بود چرا که در عالم حق
زمان نیست زمان حکم بر خلق دارد بحق حکم ندارد. مثلاً
در صلوة میفرماید: نام تو مقدس باد، مقصد اینست که نام تو
مقدس بوده و هست و خواهد بود. مثلاً صبح و ظهر و عصر
بالتسبه بزمین است اما در آفتاب صبح و ظهر و عصر و شام نیست. "

xxxxxxxxxxxx

ص ۳۵۰

مطلب سوم - در بیان اینکه مظاهر مقدسه الهیه بمنزله شمس هستند .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

" مثل شمس حقیقت مثل آفتابست. شمس خارج را مشارق

و مطالع متعدد است. روزی از برج سرطان طلوع نماید و وقتی

از برج میزان زمانی از برج دلو اشراق کند و گهی از برج

حمل پرتو افشانند اما شمس شمس واحد است و حقیقت واحده.

اریاب دانش عاشق شمسند نه مفتون مشارق و مطالع و اهل

بصیرت طالب حقیقتند نه مظاهر و مصادر. لهذا آفتاب از

هر برج و مشرقی طلوع نماید ساجد گردند و حقیقت از هر

نفس مقدسی ظاهر شود طالب شوند این نفوس همیشه

بحقیقت پی برند و از آفتاب جهان الهی محتجب نگردند.

عاشق آفتاب و طالب انوار دائماً توجه بشمس دارد خواه

در برج حمل بدرخشد خواه در برج سرطان فیض بخشد

خواه در برج جوزا بتابد. اما جاهلان نادان عاشق بروجند

و واله و حیران مشارق نه آفتاب و وقتی که در برج سرطان

بود توجه داشتند بعد آن آفتاب ببرج میزان انتقال کرد

چون عاشق برج بودند متوجه و متمسک ببرج شدند و

(۱) مفاوضات صفحه ۶۰

ص ۳۵۱

و محتجب از آفتاب چه که آفتاب انتقال کرد. مثلاً یکوقتی

شمس حقیقت از برج ابراهیمی پرتوی انداخت بعد در برج

موسوی شفقی زد و افقی روشن نمود بعد از برج مسیحی در نهایت قوت و حرارت و اشراق طلوع کرد. آنان که طالب حقیقت بودند آن حقیقت را در هر جا دیدند ساجد شدند اما آنهایی که متمسک بابراهیم بودند وقتی که تجلی بر طور نمود و حقیقت موسی را روشن کرد محتجب شدند و آنهایی که متمسک بموسی بودند وقتی که شمس حقیقت از نقطه مسیحی در نهایت نورانیت جلوه ربّانی کرد محتجب شدند و قس علی ذلک...".

فصل دوم مشتمل بر ۹ مطلب است از اینقرار:

مطلب اول - در بیان اینکه مظاهر مقدسه الهیه مرّیان حقیقی کامل هستند.

حضرت عبدالههء میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

" چون ما نظر بوجود میکنیم ملاحظه مینمائیم که وجود جمادی و وجود نباتی و وجود حیوانی و وجود انسانی کلاً و طراً محتاج بمرّی هستند. اگرزمینی مرّی نداشته باشد جنگل میشود گیاه بیهوده میروید اما اگر دهقانی پیدا شود و زرعی نماید خرمنها بجهت قوت ذوی الارواح مهیا گردد.

(۱) مفاوضات صفحه ۵

ص ۳۵۲

پس معلوم شد که زمین محتاج بتربیت دهقانست. اشجار را ملاحظه کنید اگر بی مرّی بمانند بی ثمر میشوند و اگر بی ثمر مانند بی فائده اند اما اگر در تحت تربیت افتند آن درخت بی ثمر با ثمر شود و درختهای تلخ میوه بواسطه تربیت و ترکیب و پیوند میوه شیرین بنخشد. و اینها ادله عقلیه است. الیوم اهل عالم را دلائل عقلیه لازم است. و همچنین در حیوانات ملاحظه نما که اگر حیوان تربیت شود اهلی گردد و چون انسان بی تربیت مانند حیوان گردد بلکه اگر او را بحکم طبیعت گذاری از حیوان پست تر شود و اگر تربیت کنی ملائکه گردد. زیرا اکثر حیوانات ابناء نوع خود را نخورند اما انسان در سودان در اواسط افریقا ابناء نوع خویش را بدر و بخورد. پس ملاحظه کنید که تربیت است که شرق و غرب را در ظل حکم انسان میآورد، تربیت است که اینهمه صنایع

عجیبه را ظاهر میکند، تربیت است که این علوم و فنون عظیمه را ترویج می نماید، تربیت است که این اکتشافات و مشروعات جدیده را مینماید. و اگر مربی نبود بهیچوجه اینگونه اسباب راحت و مدنیت و انسانیت فراهم نمیشد. اگر انسانی را در بیابانی بگذاری که ابناء نوع خویش نبیند شبهه ای نیست که حیوان محض گردد. پس معلوم شد که مربی لازم است. لکن تربیت بر سه قسم است: تربیت جسمانی، تربیت انسانی

ص ۳۵۳

و تربیت روحانی. اما تربیت جسمانی بجهت نشو و نمای این جسم است و آن تسهیل معیشت و تحصیل اسباب راحت و رفاهیت است که حیوان با انسان در آن مشترکند. و اما تربیت انسانی عبارت از مدنیت است و ترقی یعنی سیاست و انتظام و سعادت و تجارت و صنعت و علوم و فنون و اکتشافات عظیمه و مشروعات جسیمه که مدار امتیاز انسان از حیوان است. و اما تربیت الهیه تربیت ملکوتیست و آن اکتسابات کمالات الهیه است و تربیت حقیقی آنست. زیرا در این مقام انسان مرکز سنوحات رحمانیه گردد و مظهر "لنعملن انساناً علی صورتنا و مثالنا" شود و آن نتیجه عالم انسانی است. حال ما یک مربی میخواستیم که هم مربی جسمانی و هم مربی انسانی و هم مربی روحانی گردد که حکم او در جمیع مراتب نافذ باشد. و اگر کسی بگوید که من در کمال عقل و ادراکم و محتاج بآن مربی نیستم او منکر بدیهیات است مثل طفلی که بگوید من محتاج تربیت نیستم بعقل و فکر خود حرکت مینمایم و کمالات وجود را تحصیل میکنم و مثل آنست که کوری گوید که من محتاج بچشم نیستم چونکه بسیار کوران هستند که گذران میکنند. پس واضح و مشهود است که انسان محتاج بمربی است. این مربی بی شک و شبهه باید در جمیع مراتب کامل و ممتاز از جمیع بشر باشد. چه که اگر

ص ۳۵۴

مثل سائر بشر باشد مربی نمیشود علی الخصوص که باید

هم مربّی جسمانی باشد و هم مربّی انسانی و هم مربّی روحانی یعنی نظم و تمشیت امور جسمانی دهد و هیئت اجتماعیّه تشکیل کند تا تعاضد و تعاون در معیشت حاصل گردد و امور جسمانیّه در جمیع شئون منتظم و مرتّب شود. و همچنین تأسیس تربیت انسانی کند یعنی باید عقول و افکار را چنان تربیت نماید که قابل ترقّیات کلّیه گردد و توسیع علوم و معارف شود و حقایق اشیاء و اسرار کائنات و خاصّیات موجودات کشف گردد و روز بروز تعلیمات و اکتشافات و مشروعات ازدیاد یابد و از محسوسات استدلال و انتقال به معقولات شود. و همچنین تربیت روحانیّه نماید تا عقول و ادراک پی بعالم ماوراء الطّبیعه برد و استفاضه از نفحات مقدّسه روح القدس نماید و بمالاً اعلی ارتباط یابد و حقایق انسانیّه مظاهر سنوحات رحمانیه گردد تا اینکه جمیع اسماء و صفات الهی در مرآت حقیقت انسان جلوه کند و آیه مبارکه ((لنعلمنّ انساناً علی صورتنا و مثالنا)) تحقّق یابد. و این معلوم است که قوه بشریه از عهده چنین امر عظیم بر نیاید و بنتائج فکریّه تکفّل چنین مواهب نتوان نمود. شخص واحد چگونه تأسیس این بنیان رفیع بی ناصر و معین تواند؟ پس باید قوه معنویّه ربّانیّه تأیید کند تا بتواند از عهده

ص ۳۵۵

این کار برآید. یک ذات مقدّس عالم انسانی را زنده کند و هیئت کره ارض را تغییر دهد و عقول را ترقّی بخشد و نفوس را زنده نماید و تأسیس حیات جدید کند و اساس بدیع وضع نماید نظم عالم دهد و ملل و امم را در ظلّ رایت واحده آرد خلق را از عالم نقائص و رذائل نجات دهد و بکمالات فطریّه و اکتسابیه تشویق و تحریض نماید. البتّه این قوه باید قوه الهیه باشد تا از عهده این کار برآید. باید بانصاف ملاحظه کرد اینجا مقام انصاف است. امری را که جمیع دول و ملل عالم با جمیع قوی و جنود ترویج نتوانند و اجرا نکنند یک نفس مقدّس بی ناصر و معین اجرا نماید. آیا این بقوت بشریه ممکن است؟ لا والله. مثلاً حضرت مسیح

فرداً وحیداً علم صلح و صلاح را بلند فرمود و حال آنکه
جمیع دول قاهره با جمیع جنود در این کار عاجزند. ملاحظه
کن که چقدر از دول و ملل مختلفه بودند مثل روم و فرانسه
و آلمان و روس و انگلیز و سایرین کلّ در زیر یک خیمه درآمدند.
مقصد اینست که ظهور حضرت مسیح سبب الفت فیما بین این
اقوام مختلفه گردید حتی بعضی از آن اقوام مختلفه که
مؤمن بحضرت مسیح شدند چنان الفتی حاصل نمودند که
جان و مالشان را فدای یکدیگر کردند تا در زمان قسطنطین
که او سبب اعلاّی امر حضرت مسیح شد و بعد به سبب غرضهای

ص ۳۵۶

مختلفه بعد از مدّتی باز اختلاف در میان افتاد. مقصود
این است که حضرت مسیح این امم را جمع کردند اما بعد
از مدّتی مدیده دول سبب شدند که باز اختلاف حاصل شد.
اصل مقصود این است که حضرت مسیح باموری موفق شد
که جمیع ملوک ارض عاجز بودند بجهت اینکه ملل مختلفه را
متّحد کرد و عادات قدیمه را تغییر داد. ملاحظه کنید
میان رومان و یونان و سریان و مصریان و فنیکیان و اسرائیلیان
و سائر ملل اروپا چقدر اختلاف بود حضرت مسیح این
اختلاف را زائل کرد و مسیح سبب حبّ میان جمیع این قبائل
شد هر چند بعد از مدّتی مدیده دول این اتّحاد را بهم
زدند لکن مسیح کار خود را کرد. مقصد آنکه مرّبی کلّی باید
که مرّبی جسمانی و مرّبی انسانی و مرّبی روحانی باشد
و ما فوق عالم طبیعت دارنده قوّتی دیگر گردد تا حائز مقام
معلّم الهی شود. و اگر چنین قوّتی قدسیّه بکار نبرد تربیت
نتواند زیرا خود ناقص است، چگونه تربیت کمال تواند؟
مثلاً اگر خود نادان باشد، چگونه دیگران را دانا نماید
و اگر خود ظالم باشد، چگونه دیگران را عادل کند و اگر خود
ناسوتی باشد، چگونه دیگران را الهی نماید؟ حال باید
بانصاف ببینیم این مظاهر الهی که آمدند حائز جمیع این
صفات بودند یا نه؟ اگر این صفات را نداشتند و حائز این
کمالات نبودند، مرّبی حقیقی نبودند. پس باید بدلائل

عقلیه بجهت عقلاً نبوت حضرت موسی و نبوت حضرت مسیح و سائر مظاهر الهی را اثبات نمائیم و این دلایل و براهین ذکر میکنیم دلایل معقوله است نه منقوله. بدلائل عقلیه ثابت شد که مرئی در عالم در نهایت لزوم است و آن تربیت باید به قوه قدسیه حاصل گردد و شبهه ای نیست که آن قوه قدسیه وحی است و باین قوه که ما فوق قوه بشریه است تربیت خلق لازمست. " مطلب دوم - در اثبات نبوت حضرت ابراهیم حضرت بهاء الله میفرماید قوله العزیز: (۱)

".... و بعد جمال خلیل کشف نقاب نمود و علم هدی مرتفع شد و اهل ارض را بنور تقی دعوت فرمود. هر چه مبالغه در نصیحت فرمود جز حسد ثمری نیاورد و غیر غفلت حاصلی نبخشید الا الذینهم انقطعوا بکلمهم الی الله و عرجوا بیجراحی الا یقن الی مقام جعله الله عن الادراک مرفوعاً. و تفصیل آنحضرت مشهور است که چه مقدار اعداء احاطه نمودند تا آنکه نار حسد و اعراض افروخته شد. و بعد از حکایت نار، آن سراج الهی را از بلد اخراج نمودند چنانچه در همه رسائل و کتب مذکور است ... "

(۱) ایقان ص ۸-۹

حضرت عبدالبهاء میفرمایند: (۱)

حضرت ابراهیم

دارنده این قوه و مؤید این قوه از جمله حضرت ابراهیم بود. و برهان بر این آنکه حضرت ابراهیم در بین التهرین از یک خاندان غافل از وحدانیت الهیه تولد یافت و مخالفت با ملت و دولت خویش حتی خاندان خود کرد جمیع آلهه ایشان را رد نمود و فرداً و حیداً مقاومت یک قوم قوی فرمود. و این مخالفت و مقاومت سهل و آسان نه مثل اینست که کسی الیوم نزد ملل مسیحیه که متمسک بتورات و انجیل

هستند حضرت مسیح را رد کند و یا در دائرهٔ پاپا کسی
حضرت مسیح را استغفرالله دشنام گوید و مقاومت جمیع
ملت کند و در نهایت اقتدار حرکت نماید. و آنان یک اله
نداشتند بلکه به آلههٔ متعدده معتقد بودند و در حق آنان
معجزات نقل مینمودند. لهذا کلّ بر حضرت ابراهیم قیام
کردند کسی با او موافقت نکرد مگر برادرزاده اش لوط و یکی
دو نفر دیگر هم از ضعفنا. بعد در نهایت مظلومیت حضرت ابراهیم
از شدت تعرض اعدا از وطن خارج شد و فی الحقیقه حضرت
ابراهیم را اخراج بلد نمودند تا قلع و قمع گردد و اثری از او
باقی نماند. حضرت ابراهیم باین صفحات که ارض مقدّس است

(۱) مفاوضات صفحه ۹

ص ۳۵۹

آمدند. مقصد این است این هجرت را اعدای حضرت
اساس اعدام و اضمحلال شمردند و فی الحقیقه اگر شخص
از وطن مألوف محروم و از حقوق ممنوع و از هر جهت مظلوم
گردد ولو پادشاه باشد محوشود. ولی حضرت ابراهیم قدم
ثبوت بنمود و خارق العاده استقامت فرمود و خدا این
غربت را عزّت ابدیه کرد تا تأسیس وحدانیت نمود. زیرا جمیع
بشر عبدهٔ اوئان بودند این هجرت سبب شد که سلالة
ابراهیم ترقی نمود، این هجرت سبب شد که ارض مقدّس
بسالة ابراهیم داده شد، این هجرت سبب شد که تعالیم
ابراهیم منتشرگشت، این هجرت سبب شد که از سلالة
ابراهیم یعقوبی پیدا شد و یوسفی آشکارگشت که عزیز مصر
شد، این هجرت سبب شد که از سلالة ابراهیم مثل حضرت
موسائی ظاهرگشت، این هجرت سبب شد که مثل حضرت
مسیحی از سلالة ابراهیم ظاهرگشت، این هجرت سبب شد
که هاجری پیدا شد و از او اسماعیلی تولّد یافت و از سلالة
او حضرت محمّدی پیدا شد، این هجرت سبب شد که از سلالة اش
حضرت اعلی ظاهر شد، این هجرت سبب شد که انبیای
بنی اسرائیل از ابراهیم ظاهر شدند و همچنین تا ابدالآباد

می‌رود، این هجرت سبب شد که جمیع اروپا در ظلّ اله اسرائیل درآمدند و اکثر آسیا نیز در این سایه وارد شد.

ص ۳۶۰

بین چه قدرتیست که شخص مهاجری همچین خاندانی تأسیس کرد و همچین ملّتی تأسیس نمود و همچین تعالیمی ترویج فرمود. حال کسی میتواند بگوید اینها همه تصادفی است؟ پس انصاف باید داد، این شخص مرّبی بود یا نبود؟ و قدری دقّت باید نمود که هجرت ابراهیمی از ارفه حلب بسوریّه بود و نتایجش این گشت. آیا هجرت جمال مبارک از طهران بغداد و از آنجا باسلامبول و از آنجا برومیلی و از آنجا بارض مقدّس، چه نتایجی خواهد داشت؟ پس بین که حضرت ابراهیم چه مرّبی ماهری بوده است":

مطلب سوم - حضرت موسی علیه السّلام

حضرت بهاءالله میفرماید قوله تعالی: (۱)

"... نوبت بموسی رسید و آنحضرت بعصای امر

و بیضای معرفت از فاران محبّت الهیّه با ثعبان قدرت و شوکت

صمدانیّه از سینای نور بعرضه ظهور ظاهر شد و جمیع من

فی الملک را بملکوت بقا و اثمار شجره وفا دعوت نمود. و شنیده

شد که فرعون و ملأ او چه اعتراضها که نمودند و چه مقدار

احجار ظنونات از انفس مشرکه بر آن شجره طیّبه وارد آمد.

تا بحدّی که فرعون و ملأ او همّت گماشتند که آن نار

(۱) ایقان مبارک ص ۹-۱۰

ص ۳۶۱

سدره ربّانیّه را از ماء تکذیب و اعراض افسرده و مخمود

نمایند. و غافل از اینکه نار حکمت الهیّه از آب عنصری

افسرده نشود و سراج قدرت ربّانیّه از بادهای مخالف

خاموشی نپذیرد. بلکه در این مقام ماء سبب اشتعال شود

و باد علّت حفظ لو انتم بالبصر الحدید تنظرون و فی

رضی الله تسلكون. و چه بیانی خوش فرمود مؤمن آل فرعون

چنانچه حکایت او را ربّ العزّه برای حبیب خود میفرماید ((وقال رجل مؤمن من آل فرعون يكتم ايمانه اتقتلون رجلاً ان يقول ربّي الله وقد جائكم بالبينات من ربكم وان يك كاذباً فعليه كذبه وان يك صادقاً يصبكم بعض الذي يعدكم ان الله لا يهدي من هو مسرف كذاب)) و بالأخره امر بجائی کشید که همین مؤمن را بنهایت عذاب شهید نمودند الا لعنة الله على القوم الظالمين ."

حضرت عبدالبهاء میفرماید قوله الاحلی (مفاوضات صفحه ۱۱) " اما حضرت موسی مدّت مدیده در صحرا چوپانی میکرد و بظاهر شخصی بود که در خاندان ظلم پرورده شده بود و بین ناس مشهور بقتل گشته و چوپان شده و در نزد دولت و ملّت فرعون بنهایت مبعوض و مغضوب گشته . همچنین شخصی یک ملّت عظیمه ای را از قید اسارت خلاص کرد و اقناع نمود و از مصر برون آورد و بارض مقدّسه رساند . و آن ملّت

ص ۳۶۲

در نهایت ذلّت بودند بنهایت عزّت رسیدند اسیر بودند آزاد گشتند جاهلترین اقوام بودند عالمترین اقوام شدند . از تأسیساتش بدرجه ای رسیدند که بین جمیع ملل مفتخر شدند صیبتشان بافاق رسید . کار بجائی کشید که امم مجاوره اگر میخواستند کسی را ستایش کنند میگفتند یقیناً این اسرائیلی است . تأسیس شریعت و قانون کرد که ملّت اسرائیل را احیا نمود و بنهایت درجه مدنیّت در آن عصر رسیدند . و کار بجائی رسید که حکمای یونان میآمدند و از فضیلتی اسرائیل تحصیل کمالات مینمودند . مثل سقراط که بسوریه آمد و تعلیم وحدانیّت و بقای ارواح را بعد از ممات از بنی اسرائیل گرفت و بیونان مراجعت نمود و تأسیس این تعلیم را کرد . بعد اهالی یونان مخالفت کردند و حکم بقتلش دادند و در مجلس حاکم حاضر کردند و ستمش دادند . حال شخصی که زبانش کالّ بود و در خانه فرعون بزرگ شده بود و در بین خلق شهرت بقتل یافت و مدّتی مدیده از خوف متواری شد و چوپانی نمود ، چنین شخصی بیاید و چنین

امر عظیم در عالم تأسیس فرماید که اعظم فیلسوف عالم بهزار یک آن موفق نشود. این بدیهی است که خارق العاده است. انسانی که در زبانش لکنت باشد البته یک صحبت عادی نتواند تا چه رسد که چنین تأسیساتی کند. این

ص ۳۶۳

شخص را اگر قوه الهیه تأیید نمینمود ابداً چنین موفقیت بر این امر عظیم حاصل نمیکرد. اینها دلائلی نیست که کسی بتواند انکار کند. حکمای مادی فلاسفه یونان عظمای رومان که شهیر آفاق شدند با وجود این هر یکی در فنی از فنون ماهر بودند. مثلاً جالینوس و بقراط در معالجات ارسطو در نظریات و دلائل منطقیه افلاطون در اخلاق و الهیات معروف بمهارت شدند، چطور میشود که شخص چوپانی تأسیس جمیع این شئون نماید؟ شبهه ای نیست که این شخص مؤید بقوه خارق العاده بوده. ملاحظه نمائید که اسباب امتحان و افتتان از برای خلق فراهم میآید. حضرت موسی در مقام دفع ظلم یک مستی بآن شخص قبطنی زد میانه مردم بقتل شهرت یافت علی الخصوص مقتول از ملت حاکمه بود و فرار نمود بعد به نبوت مبعوث شد. با وجود این بدنامی، چگونه به قوتی خارق العاده موفق بر تأسیسات عظیمه و مشروعات جسیمه گشت؟
مطلب چهارم - حضرت زردشت .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

" از جمله مظاهر مقدسه الهیه حضرت زردشت بود. نبوت

(۱) خطابات مبارک ص ۱۲۶-۱۲۹

ص ۳۶۴

حضرت مثل آفتاب واضح و روشن است برهانش ساطع است و دلیلش لائح و حجّتش قاطع. حضرت زردشت وقتی ظاهر شد که ایران ویران بود و اهل ایران در نهایت خذلان مدّتی محاربات دائمی در میان ایران و ترکستان بود. در ایام لهراسب جزئی آرامی یافت زیرا لهراسب بنده

حقّ بود و تحرّی حقیقت مینمود بعد گشتاسب بر سریر سلطنت نشست. باری ایران را ظلمات ذلّ و هوان احاطه کرده بود. در چنین وقتی حضرت زردشت ظاهر شد ایران را روشن کرد و اهالی ایران را بیدار و هوشیار فرمود. بعد از آن که قوای ایران به تحلیل رفته بود و از هر جهت تدنّی حاصل شده ایرانیان گمراه و ظلمت نادانی مستولی دوباره بتعالیم حضرت زردشت جانی تازه گرفت و رو بترقی گذاشت. تعالیم حضرت زردشت واضح است که تعالیم آسمانی است و نصایح و وصایای حضرت زردشت واضح است که الهی است. اگر حضرت زردشت ظاهر نمیشد ایران محو و نابود شده بود اگر تعالیم حضرت زردشت نبود ایرانیان بکلی بی نام و نشان شده بودند از فضائل عالم انسانی بکلی محروم میگشتند و از فیوضات ربّانیّه بکلی محجوب. ولی آن کوکب نورانی افق ایران را روشن کرد عالم اخلاق را تعدیل فرمود و ایرانیان را بتربیت الهی

ص ۳۶۵

تربیت کرد. باری نبوّت حضرت زردشت مثل آفتاب واضح و آشکار است عجب است که نبوّت حضرت موسی را قائلند و حضرت زردشت را انکار میکنند. باری چون حضرت زردشت در قرآن صریحاً مذکور نیست لهذا اهل فرقان انکار او کردند و اعتراض بر او داشتند. و حال آنکه در قرآن بعضی انبیاء با اسم مذکورند و اکثری از انبیاء بصفت مذکور. جمیع انبیاء که در قرآن اسمشان مذکور است بیست و هشت پیغمبر است ماعدای آنها بدون تصریح اسم اکثرشان مذکور. در خصوص حضرت زردشت میفرماید پیغمبری که در سواحل رود ارس مبعوث شد باین عنوان حضرت زردشت را به پیغمبر اصحاب الرّسّ در قرآن ذکر میفرماید. حضرات مفسّرین چون نفهمیدند رسّ را بمعنی چاه تفسیر کردند و چون حضرت شعیب در مدیان بودند و اهل مدیان آبشان از چاه بود لهذا گمان کردند پیغمبری که در رسّ مبعوث شد حضرت شعیب بود. و بعضی از مفسّرین ذکر کرده اند که مقصود

از رسّ ارس است پیغمبرهای متعدّد در آنجا مبعوث شدند
ولی اسمشان در قرآن ذکر نشده چنین گفتند. خلاصه کلام
این است که حضرت زردشت در قرآن بعنوان پیغمبر سواحل
رسّ ذکر شده و بزرگواری حضرت مثل آفتاب است. تا یوم ظهور
جمال مبارک بزرگواری حضرت زردشت مستور بود بعد جمال مبارک

ص ۳۶۶

اسم حضرت را بلند نمودند و در الواح ذکرش فرمودند که
حضرت زردشت یکی از مظاهر مقدسه الهیه بود. چون ابر
ببارد و نسیم بوزد و آفتاب بتابد آنچه در کمون زمین است
ظاهر و آشکار گردد. بهمین قسم چون شمس حقیقت جمال
مبارک ظهور نمود و انوارش بر آفاق بتابد جمیع حقائق و
اسرار ظاهر و آشکار شد از جمله مسئله حضرت زردشت
بود. فارسیان هزار سال و چیزی سرگردان بودند و بی
سر و سامان بودند الحمد لله جمال مبارک فارسیان را در
آغوش عنایت خود گرفت و بعد از هزار سال از این ذلت و از
این مشقت نجات داد و نبوت حضرت زردشت را اعلان فرمود.
و این قضیه نیز سبب الفت و محبت و ارتباط و وحدت عالم
انسان است. جمال مبارک جمیع امم را در ظلّ جناح عنایت
خویش گرفت و کلّ را دلجوئی فرمود و بجمیع مهربانی کرد.
لهذا امرش رحمت عالمیان است و ظهورش سبب نجات من
علی الارض و مسرت جمیع ملل حکم سیف را برداشت بجای
سیف محبت حقیقیّه گذاشت نفرت و اجتناب را محو فرمود
الفت و اجتناب در میان عموم تأسیس فرمود. الحمد لله ما را
از هر قیدی آزاد کرد و ما را با جمیع ملل صلح و آشتی داد
محبّ عالمیان کرد و از بهائیان شمرد. لهذا باید هر دم صد
هزار شکرانه نمائیم و به عبودیتش قیام کنیم این است نهایت

ص ۳۶۷

آمال و آرزوی ما. ملاحظه کنید که چه موهبتی فرموده الآن
این جمع هر یک از جائی و هر نفسی از اقلیمی و کشوری چقدر
ما بین ما اختلاف بود چقدر نزاع بود چقدر اجتناب بود

بصفت رحمانیت بر ما تجلی کرد همه ماها را جمع کرد الفت داد متحد کرد و کلّ در نهایت محبت و الفت و اتحاد و یگانگی بر سر این سفره جمعییم و مقصدی جز عبودیت آستان مبارک نداریم و مرادی جز محبت و الفت نخواهیم قلوب با یکدیگر مرتبط است و جان ها کلّ بعنایت جمال مبارک مستبشر. از این جمعیت واضح است که بعد چه خواهد شد و چگونه بین ملل و مذاهب و شعوب و قبائل مختلفه متحاربه متنازعه الفت و اتحاد و یگانگی حاصل خواهد گشت. این عنوان است دیگر معلوم است که متن و شرح این نامه چگونه است این مجلس دیباچه کتاب است لهذا معلوم است حقائق و معانی این کتاب چگونه است. امیدم چنان است که تماماً هر یک چون بموطن خود یا مسکن خود مراجعت کنید آیتی از آیات الهیه باشید موهبتی از مواهب ربّانی باشید سبب الفت قلوب گردید و سبب اتحاد و ارتباط نفوس بوحده انسانی خدمت کنید خادم جمیع بشر باشید و محبّ جمیع من علی الارض آشنا و بیگانه ندانید یار و اغیار نشمرید با جمیع بنهایت محبت و

ص ۳۶۸

مهربانی سلوک و حرکت نمائید. این است نهایت آمال و آرزوی ما یقین است که معمول خواهید داشت. " مطلب پنجم - حضرت بودا و کنفوسیوس حضرت عبدالههء میفرمایند قوله الاحلی :
بوزه نیز تاسیس دین جدید و کنفیوش تجدید سلوک و اخلاق قدیم نمود ولی بکلی اساس آنان بر هم خورد و ملل بودیه و کنفوشیه ابداً بر معتقدات و عبادات مطابق اصل باقی و برقرار نماندند. مؤسس این دین شخص نفیس بود تاسیس وحدانیت الهیه نمود ولی من بعد بتدریج اساس اصلی بکلی از میان رفت و عادات و رسوم جاهلیه بدعت شد تا آنکه منتهی بعبادات صور و تماثل گردید.
مثلاً ملاحظه نمائید که حضرت مسیح بکرات و مرّات توصیه به وصایای عشره در تورات و اتباع آن فرمودند و تأکید تشبّث

به آن کردند و از جمله وصایای عشره اینست که صورت و تمثالی را پرستش منما. حال در کنائس بعضی از مسیحین صور و تمائیل کثیر موجود. پس واضح و معلوم شد که دین الله در میان طوائف بر اساس اصلی باقی نماند بلکه بتدریج تغییر و تبدیل نماید تا آنکه بکلی محو و نابود گردد. لهذا ظهور جدید شود و آئین جدید تأسیس گردد زیرا اگر

ص ۳۶۹

تغییر و تبدیل نماید احتیاج بتجدید نشود. این شجر در بدایت در نهایت طراوت بود و پر شکوفه و ثمر بود تا آنکه کهنه و قدیم گشت و بکلی بی ثمر شد بلکه خشک و پوسیده گشت اینست که باغبان حقیقت باز از سنخ و صنف همان شجر نهال بیهمالی غرس نماید که روز بروز نشو و نما نماید و در این باغ الهی ظلّ ممدود گسترده و ثمر محمود دهد. بهمچنین ادیان از تمادی ایام از اساس اصلی تغییر یابد و بکلی آن حقیقت دین الله از میان رود و روح نماند بلکه بدعتها بمیان آید و جسم بیجان گردد اینست که تجدید شود. مقصود اینست که ملت کونیوش و بوذه حال عبادت صور و تمائیل نمایند بکلی از وحدانیت الهیه غافل گشته اند بلکه به آلهه موهومه مانند اعتقاد قدماء یونان معتقدند اما اساس چنین نبوده بلکه اساس دیگر بوده و روشی دیگر. مثلاً ملاحظه کنید که اساس دین مسیح چگونه فراموش گردیده و بدعتها بمیان آمده. مثلاً حضرت مسیح منع از تعدی و انتقام فرموده بلکه امر بنخیر و عنایت در مقابل شرّ و مضرت نموده. حال ملاحظه نمائید که در نفس طائفه مسیحیان چه جنگهای خونریز واقع و چه ظلمها و جفاها و درندگی و خونخواری حاصل و بسیاری از حربهای سابق بفتوای پاپ واقع. پس معلوم و واضح گردید که ادیان از مرور ایام بکلی تغییر و

ص ۳۷۰

تبدیل یابد پس تجدید گردد. "(مفاوضات)

مطلب ششم - حضرت عیسی بن مریم مسیح علیه السلام

حضرت بهاء الله در ایقان میفرمایند قوله تعالی :

" عیسی بن مریم روزی بر کرسی جالس شدند و بنغمات روح القدس بیاناتی فرمودند که مضمون آن این است " ای مردم غذای من از گیاه ارض است که بآن سدّ جوع مینمایم و فراش من سطح زمین است و سراج من در شبها روشنی ماه است و مرکوب من پاهای من است، و کیست از من غنی تر بر روی زمین؟ قسم بخدا که صد هزار غنا طائف حول این فقر است و صد هزار ملکوت عزّت طالب این ذلّت. "

و نیز در ایقان مبارک میفرمایند قوله تعالی :

" دیگر آنکه روزی عیسی بن مریم را یهود احاطه نمودند و خواستند که آنحضرت اقرار فرماید بر اینکه ادّعی مسیحی و پیغمبری نمودند تا حکم بر کفر آنحضرت نمایند و حدّ قتل بر او جاری سازند. تا آنکه خورشید سماء معانی را در مجلس فیلاطس و قیافا که اعظم علمای آن عصر بود حاضر نمودند و جمیع علما در آن محضر حضور بهم رساندند و جمع کثیری برای تماشا و استهزاء و اذیت آنحضرت مجتمع شدند. و هر چه از آنحضرت استفسار نمودند که شاید اقرار بشنوند

ص ۳۷۱

حضرت سکوت فرمودند و هیچ متعرّض جواب نشدند. تا آنکه ملعونی برخاست و آمد در مقابل آنحضرت و قسم داد آنحضرت را که، آیا تو نگفتی که منم مسیح الله و منم ملک الملوک و منم صاحب کتاب و منم مخرب یوم سبت؟ آنحضرت رأس مبارک را بلند نموده فرمودند ((اما تری بأنّ ابن الانسان قد جلس عن یمین القدرة والقوة؟)) یعنی آیا نمی بینی که پسر انسان جالس بر یمین قدرت و قوت الهی است؟ و حال آنکه بر حسب ظاهر هیچ اسباب قدرت نزد آنحضرت موجود نبود مگر قدرت باطنیه که احاطه نموده بود کلّ من فی السموات و الارض را. دیگر چه ذکر نمایم که بعد از این قول بر آنحضرت چه وارد آمد و چگونه باو سلوک نمودند. بالاخره چنان در صدد ایذاء و قتل آنحضرت افتادند که بفلک چهارم فرار نمود. "

مطلب هفتم - حضرت رسول اکرم علیه الصّلاة و السّلام .

حضرت بهاء الله میفرمایند: (۱)

" حضرت خاتم انبیاء روح ما سواه فداه از مشرق امر الهی
ظاهر و با عنایت کبری و فضل بی منتهی ناس را بکلمه مبارکه
توحید دعوت نمودند. و مقصود آنکه نفوس غافله را آگاه فرمایند
و از ظلمات شرک نجات بخشند و لکن قوم بر اعراض و اعتراض

(۱) مجموعه بزرگ الواح - چاپ مصر صفحه ۲۷۰

ص ۳۷۲

قیام کردند و وارد آوردند آنچه را که معشر انبیاء در جنت
علیا نوحه نمودند. در انبیای قبل تفکر نما هر یک باعراض
قوم مبتلا گشتند. بعضی را بجنون نسبت دادند و برخی را
سحار گفتند و حزبی را کذاب. بمثابه علمای ایران سالها
از حق جلّ جلاله ظهور این ایام را میطلبیدند و چون افق عالم منیر
و روشن گشت کلّ اعراض نمودند و برسفک دم اطهرش فتوی دادند..."

و نیز میفرمایند: (۱)

" سلطنت حضرت رسول حال در میان ناس ظاهر و هویدا
است و در اول، امر آنحضرت آن بود که شنیدید. چه مقدار
اهل کفر و ضلال که علمای آن عصر و اصحاب ایشان باشند
بر آن جوهر فطرت و ساذج طینت وارد آوردند. چه مقدار
خاشاکها و خارها که بر محلّ عبور آن حضرت میریختند. و این
معلوم است که آن اشخاص بظنون خبیثه شیطانیّه خود
اذیت بان هیکل ازلی را سبب رستگاری خود میدانستند زیرا
که جمیع علمای عصر مثل عبدالله ابی و ابو عامر راهب و کعب
بن اشرف و نصر بن حارث جمیع آنحضرت را تکذیب نمودند
و نسبت بجنون و افترا دادند و نسبتهایی که نعوذ بالله من
ان یجری به المداد او یتحرک علیه القلم او یحمله الالواح.
بلی این نسبتها بود که سبب ایدای مردم نسبت بانحضرت

(۱) ایقان مبارک صفحه ۸۷ - ۹۰

ص ۳۷۳

شد و این معلوم و واضح است که علمای وقت اگر کسی را ردّ و طرد نمایند و از اهل ایمان ندانند چه بر سر آن نفس می آمد چنانچه بر سر این بنده آمد و دیده شد. اینست که آن حضرت فرمود:

" ما اودى نبیُّ بمثل ما اودیت ". و در فرقان نسبتها که دادند و اذیتها که بآنحضرت نمودند همه مذکور است فارجعوا الیه لعلکم بمواقع الامر تطلعون. حتی قسمی بر آنحضرت سخت شد که احدی با آنحضرت و اصحاب او چندی معاشرت نمینمود و هر نفسی که خدمت آنحضرت میرسید کمال اذیت را باو وارد می نمودند. در اینموقع یک آیه ذکر مینمایم که اگر چشم بصیرت باز کنی تا زنده هستی بر مظلومی آنحضرت نوحه و ندبه نمائی. و آن آیه در وقتی نازل شد که آنحضرت از شدت بلا یا و اعراض ناس به غایت افسرده و دل‌تنگ بود، جبرئیل از سدره المنتهای قرب نازل شد و این آیه تلاوت نمود " و ان کان کبرعلیک اعراضهم فان استطعت ان تبغی نفقاً فی الارض او سلماً فی السماء " که ترجمه آن اینست که اگر بزرگ است بر تو اعراض معرضین و سخت است بر تو ادبار منافقین و ایدای ایشان، پس اگر مستطیعی و میتوانی طلب کن نقبی در زیر ارض یا نردبانی بسوی آسمان، که تلویح بیان اینست که چاره نیست و دست از تو

ص ۳۷۴

بر نمیدارند مگر آنکه در زیر زمین پنهان شوی و یا با آسمان فرار نمائی. و حال امروز مشاهده نما که چقدر از سلاطین با اسم آن حضرت تعظیم مینمایند و چه قدر از بلاد و اهل آن که در ظلّ او ساکنند و به نسبت بآنحضرت افتخار دارند چنانچه بر منابر و گلدسته ها این اسم مبارک را بکمال تعظیم و تکریم ذکر مینمایند. و سلاطینی هم که در ظلّ آنحضرت داخل نشده اند و قمیص کفر را تجدید ننموده اند ایشانهم بزرگی و عظمت آن شمس عنایت مقرر و معترفند. اینست سلطنت ظاهره که مشاهده میکنی. و این لابد است از برای جمیع انبیاء که یا در حیات و یا بعد از عروج ایشان بموطن حقیقی ظاهر و ثابت میشود چنانچه الیوم ملاحظه میگردد. و

لیکن آن سلطنت که مقصود است لم یزل و لایزال طائف
حول ایشانست و همیشه با ایشانست و آنی انفکاک نیابد و آن سلطنت
باطنیّه است که احاطه نموده کلّ من فی السموات و الارض را "
و نیز میفرمایند قوله تعالی :

" خاتم انبیاء روح ما سواه فداه در مقام خود شبه
و مثل و شریک نداشته . اولیاء صلوات الله علیهم بکلمه او خلق
شده اند . ایشان بعد از او اعلم و افضل عباد بوده اند
و در منتهی رتبه عبودیت قائم . تقدیس ذات الهی از شبه و

ص ۳۷۵

مثل و تنزیه کینونتش از شریک و شبهه بآنحضرت ثابت و ظاهر.
اینست مقام توحید حقیقی و تفرید معنوی و حزب قبل از این
مقام کما هو حقّه محروم و ممنوع . حضرت نقطه روح ما سواه فداه میفرماید
اگر حضرت خاتم بکلمه ولایت نطق نمیفرمود ولایت خلق نمیشد (۱) انتهی .
حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی : (۲)

" اما حضرت محمد . اهل اروپا و آمریکا بعضی روایات
از حضرت رسول شنیده اند و صدق انگاشته اند . و حال آنکه
راوی یا جاهل بوده و یا مبغض و اکثر راویها قسیسها
بوده اند . و همچنین بعضی از جهله اسلام روایتهای
بی اصل از حضرت محمد نقل کرده اند و بخیال خود مدح
دانسته اند . مثلاً بعضی از مسلمانان جاهل کثرت زوجات
را مدار ممدوحیت دانسته اند و کرامت قرار داده زیرا
این نفوس جاهله تکثر زوجات را از قبیل معجزات شمرده اند .
و استناد مورّخین اروپا اکثرش بر اقوال این نفوس جاهله است .
مثلاً شخص جاهلی در نزد قسیسی گفته که دلیل بزرگواری
شدت شجاعت و خونریزی است و یک شخص از اصحاب حضرت
محمد در یک روز صد نفر را در میدان حرب سراز تن جدا کرد .
آن قسیس گمان نمود که فی الحقیقه برهان دین محمد قتل
است . و حال آنکه این صرف اوهام است بلکه غزوات حضرت

(۱) اشراقات (۲) مفاوضات

محمد جميع حرکت دفاعی بوده. و برهان واضح آنکه سیزده سال در مکه چه خود و چه احبائش نهایت اذیت را کشیدند و در این مدت هدف تیر جفا بودند. بعضی اصحاب کشته گشتند و اموال بیغما رفت و سائرین ترک وطن مألوف نمودند و بدیار غربت فرار کردند و خود حضرت را بعد از نهایت اذیت مصمم بقتل شدند. لهذا نصف شب از مکه بیرون رفتند و به مدینه هجرت فرمودند. با وجود این اعداء ترک جفا نکردند بلکه تعاقب تا حبشه و مدینه نمودند. و این قبائل و عشائر عرب در نهایت توحش و درندگی بودند که برابره و متوحشین امریکا نزد اینها افلاطون زمان بودند. زیرا برابره امریکا اولادهای خویش را زنده زیر خاک نینمودند اما اینها دختران خویش را زنده زیر خاک میکردند و میگفتند که این عمل منبعت از حمیت است و بان افتخار مینمودند. مثلاً اکثر مردان بزن خویش تهدید مینمودند که اگر دختری از تو متولد شود ترا بقتل رسانم حتی الی الآن قوم عرب از فرزند دختر استیحا ش کنند. و همچنین یک شخص هزار زن میبرد اکثرشان بیش از ده زن در خانه داشتند. و چون این قبائل جنگ و پرخاش با یکدیگر مینمودند هر قبیله که غلبه میکرد اهل و اطفال قبیله مغلوبه را اسیر مینمود و آنها را کنیز و غلام دانسته خرید و فروش مینمودند. و چون

شخصی فوت مینمود و ده زن داشت اولاد این زنان بر سر مداران یکدیگر میتاختند و چون یکی از این اولاد عبای خویش را بر سر زن پدر خود میانداخت و فریاد مینمود که این حلال منست فوراً بعد این زن بیچاره اسیر و کنیز پسر شوهر خویش میشد و آنچه میخواست بزن پدر خود مینمود میکشت و یا آنکه در چاهی حبس میکرد و یا آنکه هر روز ضرب و شتم و زجر میکرد تا بتدریج آن زن هلاک میشد بحسب ظاهر و قانون عرب مختار بود. و حقد و حسد و بغض و عداوت میان زنان یک شوهر و اولاد آنها واضح و معلومست و مستغنی از بیان است.

دیگر ملاحظه کنید که از برای آن زنان مظلوم چه حالت و زندگانی بود. و از این گذشته معیشت قبایل عرب از نهب و غارت یکدیگر بود بقسمی که این قبائل متصل با یکدیگر حرب و جدال مینمودند و همدیگر را میکشتند و اموال یکدیگر را نهب و غارت میکردند و زنان و کودکان را اسیر مینمودند و به بیگانگان میفروختند. چه بسیار واقع که جمعی از دختران و پسران امیری در نهایت ناز و نعمت روز را شب نمودند ولی شام را در نهایت ذلت و حقارت و اسارت صبح کردند دیروز امیر بودند و امروز اسیر دیروز بانو بودند و امروز کنیز. حضرت محمد در میان این قبائل مبعوث شد و سیزده سال بلائی نماند که از دست این قبائل نکشید. بعد از سیزده سال

ص ۳۷۸

خارج شد و هجرت کرد ولی این قوم دست برنداشتند جمع شدند و لشکر کشیدند و بر سرش هجوم نمودند که کل را از رجال و نساء و اطفال محو و نابود نمایند. در چنین موقعی حضرت محمد مجبور بر حرب با چنین قبائلی گشت این است حقیقت حال. ما تعصب نداریم و حمایت نخواهیم ولی انصاف میدهیم و بانصاف میگوئیم شما بانصاف ملاحظه کنید. اگر حضرت مسیح در چنین موقعی بود در بین چنین قبائل طاغیه متوحشه و سیزده سال با جمیع حواریین تحمل هر جفائی از آنها میفرمود و صبر میکرد و نهایت از وطن مألوف از ظلم آنان هجرت به بیابان مینمود و قبائل طاغیه باز دست برنداشته تعاقب میکردند و بر قتل عموم رجال و نهب اموال و اسیری نساء و اطفال میپرداختند، آیا حضرت مسیح در مقابل آنان چه نوع سلوک میکردند؟ این اگر بر نفس حضرت وارد عفو و سماح مینمودند و این عمل عفو بسیار مقبول و محمود ولی اگر ملاحظه میکرد که ظالم قاتل خونخوار جمعی از مظلومان را قتل و غارت و اذیت خواهد کرد و نساء و اطفال را اسیر خواهد نمود البته آن مظلومان را حمایت و ظالمان را ممانعت میفرمود. پس اعتراض بر حضرت محمد چیست؟ اینست که چرا با اصحاب و نساء و اطفال تسلیم این قبائل طاغیه نگشت؟

و از این گذشته این قبائل را از خلق و خوی خونخواری خلاص

ص ۳۷۹

کردن عین موهبت است و زجر و منع این نفوس محض عنایت است. مثلش اینست که شخصی قدح سمی در دست دارد و نوشیدن خواهد یار مهربان آن قدح را بشکند و خورنده را زجر نماید. و اگر حضرت مسیح در چنین موقعی بودند البتّه رجال و نساء و اطفال را از دست این گرگان خونخوار بقوّه قاهره نجات میدادند. حضرت محمّد با نصاری محاربه ننمود بلکه از نصاری بسیار رعایت کرد و کمال حرّیت بایشان داد. در نجران طائفه ای از مسیحی بودند و حضرت محمّد گفت هر کس بحقوق اینها تعدی کند من خصم او هستم و در نزد خدا بر او اقامه دعوی کنم. اوامری که نوشته است در آن صریحاً مرقوم که جان و مال و ناموس نصاری و یهود در تحت حمایت خداست. اگر چنانچه زوج مسلمان باشد و زوجه مسیحی زوج نباید زوجه را از رفتن کلیسا منع کند و نباید او را مجبور بر حجاب نماید و اگر چنانچه فوت شود باید او را تسلیم قسّیس کند. و اگر چنانچه مسیحیان بخواهند کلیسا سازند اسلام باید آنها را اعانت کند. و دیگر اینکه در وقت حرب حکومت اسلام با دشمنان اسلام باید نصاری را از تکلیف جنگ معاف بدارد مگر بدخواهی خود آرزوی جنگ نمایند و معاونت اسلام کنند زیرا در تحت حمایتند ولی در مقابل این معافیت باید یک چیز جزئی در هر سال بدهند. خلاصه هفت امر نامه

ص ۳۸۰

مفصل است از جمله صورت بعضی از آنها الی الآن در قدس موجود است. اینست حقیقت واقع این را من نمیگویم فرمان خلیفه ثانی در قدس در نزد باطریق ارتودکس موجود است و ابداً شبهه در آن نیست. ولی بعد از مدّتی در میان ملّت اسلام و نصاری حقد و حسد حاصل شد هر دو طرف تجاوز نمودند. ماعدای این حقیقت، حال آنچه مسلمانان و نصاری و غیره گویند روایت و حکایت محض است منشأ آن اقوال

یا تعصّب و جهالت است و یا آنکه از شدّت عداوت صادر شده. مثلاً اسلام گویند که شقّ القمر کرد و قمر بر کوه مکه افتاد خیال میکنند که قمر جسم صغیر است که حضرت محمد او را دوپاره کرد یک پاره بر این کوه انداخت و پاره دیگر بر آن کوه این روایت محض تعصّب است. و همچنین روایاتی که قسیسها مینمایند و مذمت میکنند کلّ مبالغه و اکثر بی اساس است. مختصر اینست که حضرت محمد در صحرای حجاز در جزیره العرب ظاهر شد بیابانی بی زرع و بی اشجار بلکه ریگزار و بکلی از عمار بیزار و بعضی مواقع مثل مکه و مدینه در نهایت گرمی اهالی بادیه نشین اخلاق و اطوار بیابانی از علوم و معارف بکلی عاری حتی خود حضرت محمد امّی بود و قرآن را روی کتف گوسفند مینوشتند و یا برگ خرما از این نمونه بفهمید که چه اوضاعی بود و محمد میان اینها مبعوث شد. اول اعتراضی

ص ۳۸۱

که بر اینها کرد گفت: چرا تورات و انجیل را قبول ندارید و به عیسی و موسی ایمان نیاوردید؟ این حرف بر اینها بسیار گران آمد بجهت آنکه گفتند: حال آباء و اجداد ما که بتورات و انجیل مؤمن نبودند چگونه بود؟ جواب داد که آنان گمراه بودند شما باید از نفوسی که بتورات و انجیل مؤمن نبودند تبری جوئید ولو اینکه آباء و اجداد باشند. در چنین اقلیمی بین چنین قبائل متوحّشه شخصی امّی کتاب آورد که آن کتاب بیان صفات الهیه و کمالات الهیه و نبوت انبیاء و شرائع الهیه و بیان بعضی از علوم و بعضی از مسائل علمیّه در نهایت فصاحت و بلاغت است. از جمله میدانید که قبل از راصد شهیر اخیر در قرون اولی و قرون وسطی تا قرن خامس عشر میلاد جمیع ریاضیون عالم متفق بر مرکزیت ارض و حرکت شمس بودند و این راصد اخیر مبدأ رأی جدید است که کشف حرکت ارض و سکون شمس نموده تا زمان او جمیع ریاضیون و فلاسفه عالم بر قواعد بطلمیوس ذاهب بودند و هر کس کلمه ای مخالف رأی بطلمیوس میگفت او را تجهیل میکردند. بلی فیثاغورث و همچنین افلاطون را در آخر ایام تصوّر آنکه حرکت سنوی شمس

در منطقه البروج از شمس نیست بلکه از حرکت ارض حول شمس است. ولی این رأی بکلی فراموش شد و رأی بطلمیوس مسلم در نزد جمیع ریاضیون گشت. اما در قرآن مخالف رأی و قواعد

ص ۳۸۲

بطلمیوسیّه آیاتی نازل از آنجمله آیه قرآن " و الشمس تجری لمستقرّ لها " ثبوت شمس و حرکت محوری آن و همچنین در آیه دیگر " وکلّ فی فلک یسبحون " حرکت شمس و قمر و ارض و سائر نجوم مصرّح. بعد از اینکه قرآن انتشار یافت جمیع ریاضیون استهزاء نمودند و این رأی را حمل بر جهل کردند حتی علمای اسلام چون آیات را مخالف قواعد بطلمیوسیّه دیدند مجبور بر تاویل گشتند زیرا قواعد بطلمیوسیّه مسلم بود و صریح قرآن مخالف این قواعد. تا در عصر خامس عشر میلاد که قریب نهصد سال بعد از محمّد ریاضیّ شهیر رصد جدید نمود و آلات تلسکوپ پیدا شد و اکتشافات مهمّه حاصل گشت و حرکت ارض و سکون شمس ثابت شد و همچنین حرکت محوری شمس مکشوف گشت و معلوم گردید که صریح آیات قرآن مطابق واقعست و قواعد بطلمیوس اوهامات محض. مختصر اینکه جمّ غفیری از امم شرقیه هزار و سیصد سال در ظلّ شریعت محمّدیّه تربیت و در قرون وسطی که اروپا در نهایت درجه توحّش بودند قوم عرب در علوم و صنایع و ریاضیات و سیاست و سائر فنون بر سائر ملل عالم تفوّق داشتند. محرک و مربّی قبائل بادیة العرب و مؤسس مدنیّت کمالات انسانیّه در میان آن طوائف مختلفه یک شخص امّی یعنی حضرت محمّد بود. آیا این شخص محترم مربّی کلّ بود یا نه؟ انصاف لازم است."

ص ۳۸۳

و نیز میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

" در ایام نورهدی و سراج ملاً اعلی حضرت رسول محمّد بن عبدالله علیه آلاف من التّحیة و الثّناء مطّلع نیستند. یکی فریاد میکرد " أفتری علی الله کذباً أم به جنة ". یکی نعره میزد " إن تبتعون إلا رجلاً مسحوراً ". دیگر " یا ایها الذی

نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ " میگفت. دیگری " إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ". دیگری " أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرِيهِ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ " تقریر میکرد. و دیگری " وَإِذَا رَأَوْكَ إِِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا " معامله مینمود. و دیگری " أ هَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا " فریاد میزد. و دیگری از مشاهیر علمای آن عصر نضر بن حارث " اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ " جسارت میکرد. و از این قبیل وقایع بسیار. باید هر انسانی در آن تأمل نماید تا بداند که هر وقت کوكبی درخشنده از افق نبوت كبری درخشید خفاشان چه كردند و چه گفتند و چگونه اذیت و آزار وارد آوردند و درجه غرور و استكبار بچه مقامی بود و چگونه پدران بر پسران مهتدی ملامت و شماتت مینمودند. ولید منكر و معرض پسرش مؤمن، ابوجهل منكر پسرش عكرمه مقبل. آن دو پدر شهیر بدین دو پسر مؤمن موقن فقیر چه قدر شماتت و ملامت نمودند. و حضرت رسول علیه السّلام هر وقت

(۱) لوح مبارک

ص ۳۸۴

این دو پسر را میدیدند میفرمودند " یخرج الحیّ من المیت و یخرج المیت من الحیّ ". باری محزون مباش دلخون مگرد عنقریب خویش و پیوند فریاد برآرند: تالله لقد آثرک الله علینا. شما باید نهایت احترام و رعایت را بجناب پدر مجری دارید این از وصایای الهی در این دور است. از الطاف الهی امیدواریم که نفوس مظهر این آیه مبارکه گردند: " رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمَنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا ". حضرت موسای کلیم وقتیکه ظاهر شد فریاد برآوردند که شخص قاتلی فراری حال مراجعت نموده و دعوی نبوت مینماید. و یوم بعثت حضرت مسیح صبیح ملیح روحی له الفداء علماء یهود فریاد برآوردند وا ویلا این بی پدر دعوی تأیید بروج القدس مینماید و خطاب بمريم مینمودند " يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأًا سُوًّا وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا " و در یوم ظهور نیر هدایت كبری حضرت محمد مصطفی روحی له الفداء " إِنَّ هَذَا

الَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ
مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا"، فریاد میزدند. باری بکرات حلقوم
مبارک را چنان فشردند که نزدیک بود "إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ
راجعون" بفرماید. چنانکه مذکور در کتب است که روزی ابی
جهل حلق آنحضرت را در خانه کعبه چنان فشار داد
که نزدیک تسلیم روح شدند. در این اثناء حمزه عموی حضرت

ص ۳۸۵

از شکار مراجعت مینمود کمانی در دست داشت هجوم بر
ابی جهل نمود و حضرت را از اذیت آن بدبخت نجات داد.
پس ابی جهل گفت مگر تو نیز متابعت این شخص نمودی؟
تا آن زمان حمزه مؤمن نبود ولی حمیتش بجوش آمد
در جواب گفت: بلی من نیز متابعت او نمودم. همین حمایت
سبب شد که بنور ایمان موقف گشت. حضرت چون عناد اهل
مکه را بنهایت شدت ملاحظه فرمود بسمت طائف شتافت بلکه
آنان کلمه حق استماع کنند. جوانان و اوپاش طائف بر سر
حضرت جمع شدند و به تحقیر پرداختند و به پاشنه پای آنحضرت
سنگ زدند تا آنکه خون جریان نمود از شدت الم حضرت
نشستند. معرضین آمدند حضرت را بلند کردند گفتند باید
بروی چون حرکت فرمودند باز به پاشنه مبارک سنگ زدند
و سب و شتم روا داشتند. تا آنکه حضرت باغ یکی از بزرگان
رسید احتراماً بصاحب باغ متعرضین عقب کشیدند. صاحب
باغ با مهمان خویش در بالا دم دریچه نشسته بودند.
مهمان گفت که این شخص بسیار صدمه خورده و خسته شده
از برای او خوشه انگوری بفرست. صاحب باغ امتناع کرد
مهمان اصرار نمود مجبوراً بواسطه غلام خویش که نام او عداس
بود خوشه انگوری فرستاد. عداس چون از اهل نینوا بود
و از امت یونس علیه السلام حضرت از او سؤال فرمودند

ص ۳۸۶

تو از کجائی؟ گفت از نینوا هستم. فرمودند نینوا مدینه
یونس علیه السلام است. غلام چون از اهل حجاز نام یونس

علیه السّلام را نشنیده بود با نهایت استغراب عرض کرد که
 شما یونس را میشناسید؟ جواب فرمودند: بلی یونس
 برادر من است و از انبیای الهی است و صاحب آیات باهره.
 غلام از بیان حضرت بسیار شادمان گشت دست حضرت را
 بوسید. صاحب بستان بمهمان خویش گفت دیدی چگونه
 غلام من از دست رفت و این شخص او را اضلال نمود زیرا
 دست او را بوسید؟ باری عداس مورد مؤاخذه گشت تا اینکه
 مجبور بر فرار شد. مقصود اینست که بعضی را گمان چنان
 که در زمان اشراق نور نبوت جمیع خلق فریاد برآوردند
 سمعنا و اطعنا، دیگر نمیدانند چه بلایائی بر آن جواهر
 وجود وارد شد و چه انکار و استکبار از عموم دیدند؟ این
 است که میفرماید ا فکلّمَا جائکم رسول بما لا تهوی انفسکم
 استکبرتم؟ فقریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون " انتهى
 و نیز میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

" از جمله برهان حضرت محمّد قرآن است که

بشخص امّی وحی شده. و یک معجزه از معجزات

قرآن این است که قرآن حکمت بالغه است

شریعتی در نهایت اتقان که روح آن عصر بود تأسیس

میفرماید. و از این گذشته مسائل تاریخیّه و مسائل ریاضیه

(۱) خطابات ص ۱۹۹

ص ۳۸۷

بیان مینماید که مخالف قواعد فلکیّه آن زمان بود بعد ثابت

شد که منطوق قرآن حقّ بود. در آن زمان قواعد فلکیّه

بطلمیوس مسلم آفاق بود و کتاب مجسطی اساس ریاضیه

بین جمیع فلاسفه ولی منطوقات قرآن مخالف آن قواعد

مسلمه ریاضیه. لهذا جمیع اعتراض کردند که این آیات

قرآن دلیل بر عدم اطلاع است. اما بعد از هزار سال تحقیق

و تدقیق ریاضیون اخیر واضح و مشهود شد که صریح قرآن

مطابق واقع و قواعد بطلمیوس که نتیجه افکار هزاران ریاضی

و فلاسفه یونان و رومان و ایران بود باطل. مثلاً یک مسئله

از مسائل ریاضی قرآن این است که تصریح بحرکت ارض نموده ولی در قواعد بطلمیوس ارض ساکن است. ریاضیون قدیم آفتاب را حرکت فلکیه قائل ولی قرآن حرکت شمس را محوریه بیان فرموده و جمیع اجسام فلکیه و ارضیه را متحرک دانسته. لهذا چون ریاضیون اخیر نهایت تحقیق و تدقیق در مسائل فلکیه نمودند و آلات و ادوات اختراع کردند و کشف اسرار نمودند ثابت و محقق شد که منطوق صریح قرآن صحیح است و جمیع فلاسفه و ریاضیون سلف بر خطا رفته بودند. حال باید انصاف داد که هزاران حکما و فلاسفه و ریاضیون از امم متمدنه با وجود تدرّس و تدریس در مسائل فلکیه خطا نمایند و شخص امّی از قبائل جاهله بادیة العرب که اسم

ص ۳۸۸

فن ریاضی نشنیده بود با وجود آنکه در صحرا در وادی غیر ذی زرع نشو و نما نموده بحقیقت مسائل غامضه فلکیه پی برد و چنین مشاکل ریاضیه را حلّ فرماید. پس هیچ شبهه نیست که این قضیه خارق العاده بوده و بقوت وحی حاصل گشته. برهانی از این شافی تر و کافی تر ممکن نیست و این قابل انکار نه " انتهی .

مطلب هشتم - حضرت باب اعظم جلّ ذکره الاعلی .

حضرت بهاء الله پس از استدلال بآیات نازله از قلم مبارک حضرت باب بحقانیّت آنحضرت و نقل آیات مبارکه قرآنیّه و شرح و تفصیل ادلّه متقنه دیگر در کتاب ایقان (۱) راجع بحقانیّت حضرت ربّ اعلی باب اعظم میفرمایند قوله تعالی :

" و از جمله ادلّه بر اثبات این امر آنکه در هر عهد و عصر که غیب هویّه در هیکل بشریه ظاهر میشد بعضی از مردمی که معروف نبودند و علاقه بدنیا و جهتی نداشته اند بضیاء شمس نبوت مستضیء و بانوار قمر هدایت مهتدی میشدند و بلقاء الله فائز میگشتند لهذا این بود که علمای عصر و اغنیای عهد استهزاء مینمودند چنانچه از لسان آن گمراهان میفرماید :

" فقال الملائکة الذين كفروا من قومه ما نراك الا بشرا مثلنا

(۱) ایقان ص ۱۸۷ - ۱۹۳ طبع مصر

و ما نراک اَتَّبِعْکَ اِلَّا الَّذِینَ هُمْ اِرَادْلُنَا بِاِذْنِ الرَّایِ و ما نری
لکم علینا من فضل بل نَظَنُّکُمْ کاذِبِینَ " اعتراض مینمودند
و بآن مظاهر قدسیّه میگفتند که متابعت شما نکرده مگر ارادل ما
که اعتنائی بشأن آنها نیست و مقصودشان این بوده که علماء
و اغنیاء و معارف قوم بشما ایمان نیاوردند و باین دلیل و
امثال آن استدلال بر بطلان من له الحقّ مینمودند. و اما
در این ظهور اظهر و سلطنت عظمی جمعی از علمای راشدین
و فضیلتی کاملین و فقهای بالغین از کأس قرب و وصال مرزوق
شدند و بعنایت عظمی فائز گشتند و از کون و امکان در سبیل
جانان گذشتند. بعضی از اسامی آنها ذکر میشود که شاید
سبب استقامت انفس مضطربه و نفوس غیر مطمئنّه شود. از آنجمله
جناب ملاحسین است که محلّ اشراق شمس ظهور شدند.
لولاه ما استوی الله علی عرش رحمانیته و ما استقرّ علی کرسی
صمدانیته. و جناب آقا سید یحیی که وحید عصر و فرید زمان خود
بودند و ملا محمد علی زنجانی و ملا علی بسطامی و ملا سعید
بارفروشی و ملا نعمه الله مازندرانی و ملا یوسف اردبیلی
و ملا مهدی خوئی و آقا سید حسین ترشیزی و ملا مهدی کندی
و برادر او ملا باقر و ملا عبدالخالق یزدی و ملا علی برقانی
و امثال آنها که قریب چهار صد نفر بودند که اسامی جمیع
در لوح محفوظ الهی ثبت شده. همه اینها مهتدی و مقرر

و مدعن گشتند برای آن شمس ظهور بقسمی که اکثری
از مال و عیال گذشتند و برضای ذی الجلال پیوستند و از
سرجان برای جانان برخاستند و انفاق نمودند بجمیع
آنچه مرزوق گشته بودند. بقسمیکه سینه هاشان محلّ تیرهای
مخالفین گشت و سرهاشان زینت سنان مشرکین. چنانچه
ارضی نماند مگر آنکه از دم این ارواح مجرّده آشامید
و سیفی نماند مگر آنکه به گردنهایشان ممسوح گشت. و دلیل
بر صدق قولشان فعلشان بس. آیا شهادت این نفوس قدسیّه

که باین طریق جان در راه دوست دادند که همه عالم از
ایثار دل و جانشان متحیر گشتند کفایت نمیکند برای این
عبادی که هستند، و انکار بعضی عباد که دین را بدرهمی
دادند و بقا را بفنا تبدیل نمودند و کوثر قرب را بچشمه های
شور معاوضه کردند و بجز اخذ اموال ناس مرادی نجویند؟
چنانچه مشاهده میشود که کل بزخارف دنیا مشغول
شده اند و از ربّ اعلی دور مانده. حال انصاف دهید
که شهادت اینها مقبول و مسموع است که قولشان و فعلشان
موافق و ظاهرشان و باطنشان مطابق بنحوی که تاهت
العقول فی افعالهم و تحیرت النفوس فی اضطبارهم و بما
حملت اجسادهم و یا شهادت این معرضین که بجز هوای
نفس نفسی بر نیارند و از قفس ظنون باطله نجاتی نیافته اند؟

ص ۳۹۱

و در یوم سر از فراش بر ندارند مگر چون خفّاش ظلمانی در
طلب دنیای فانیه کوشند و در لیل راحت نشوند مگر در
تدبیرات امورات دانیه کوشند. بتدبیر نفسانی مشغول گشته
و از تقدیر الهی غافل شده اند. روز بیجان در تلاش معاشند
و شب در تریزین اسباب فراش. آیا در هیچ شرع و ملّتی جایز
است که باعراض این نفوس محدود متمسک شوند و از اقبال
و تصدیق نفوسی که از جان و مال و اسم و رسم و ننگ و نام
در رضای حقّ گذشته اند اغفال نمایند؟ آیا نبود که از قبل
امر سیّد الشهداء را اعظم امور و اکبر دلیل بر حقیّت
آنحضرت میشمردند و میگفتند در عالم چنین امری اتّفاق
نیفتاد و حقّی باین استقامت و ظهور ظاهر نشد؟ با اینکه امر
آنحضرت از صبح تا ظهر بیشتر امتداد نیافت و لیکن این
انوار مقدّسه هیجده سنه میگذرد که بلایا از جمیع جهات
مثل باران بر آنها بارید و بچه عشق و حبّ و محبّت و ذوق
که جان رایگان در سبیل سبحان انفاق نمودند چنانچه
بر همه واضح و مبرهن است. با وجود این چگونه این امر را
سهل شمردند. آیا در هیچ عصر چنین امر خطیری ظاهر شده
و آیا اگر این اصحاب مجاهد فی الله نباشند دیگر که مجاهد

خواهد بود؟ و آیا اینها طالب عزّت و مکنّت و ثروت بودند؟
و آیا مقصودی جز رضای حقّ داشتند؟ و اگر این همه اصحاب

ص ۳۹۲

با این آثار عجیبه و افعال غریبه باطل باشند دیگر که
سزاوار است که دعوی حقّ نماید؟ قسم بخدا که همین فعلشان
برای جمیع من علی الارض حجّت کافی و دلیل وافی است
لو كان النَّاسُ فی اسرار الامریتفکرون. " و سيعلم الَّذِينَ ظَلَمُوا
اَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ". و از همه گذشته علامت صدق و کذب
در کتاب معلوم و مقرر شده باید ادّعا و دعاوی کلّ عباد باین
محک الهی زده شود تا صادق را از کاذب تمیز دهد.
اینست که میفرماید " فتمنّوا الموت ان کنتم صادقین ". حال
ملاحظه فرمائید با این شهادی صادق که نصّ کتاب شاهد
بر صدق قول ایشان است چنانچه دیده اید که همه جان
و مال و زن و فرزند و کلّ مایملک را انفاق نموده اند و باعلی
غرف رضوان عروج فرمودند، شهادت این طلعات عالیّه و انفس
منقطعه بر تصدیق این امر عالی متعالی مقبول نیست و
شهادت این گروه که برای ذهب از مذهب گذشته اند
و برای جلوس بر صدر از اولّ ما صدر احتراز جسته اند
بر بطلان این نور لائح جائز و مقبولست؟ با اینکه جمیع
مردم ایشان را شناخته اند و اینقدر ادراک نموده اند که از
ذره ای از اعتبار ظاهری ملکی در سبیل دین الهی نمیگذرند
تا چه رسد بجان و مال و غیره. حال ملاحظه فرمائید که
چگونه محک الهی بنصّ کتاب تفصیل نمود و خالص را از غشّ

ص ۳۹۳

تمیز داده و مع ذلک هنوز شاعر نشده اند و در نوم غفلت
بکسب دنیای فانیّه و ریاست ظاهریّه مشغول شده اند.
یا ابن الانسان قد مضی علیک ایام و اشتغلت فیها بما
تهوی به نفسک من الظنون و الاوهام. الی متی تكون راقداً علی
بساطک ارفع رأسک عن النّوم انّ الشّمس ارتفعت فی وسط
الزّوال لعلّ تشرق علیک بانوار الجمال. و السّلام. و لکن

معلوم باشد که این علما و فقها که مذکور شد هیچیک ریاست
ظاهره نداشته اند چه که محال است علمای مقتدر معروف
عصر که بر صدر حکم جالسند و بر سریر امر ساکن تابع حق
شوند الا من شاء ربک. چنین امری در عالم ظهور ننمود مگر
قلیلی "و قلیل من عبادی الشکور." چنانچه در این عهد احدی
از علمای مشهور که زمام ناس در قبضه حکم ایشان بود اقبال
نجستند بلکه بتمام بغض و انکار در دفع کوشیدند بقسمیکه
هیچ گوشی نشنیده و هیچ چشمی ندیده. و ربّ اعلی
روح ما سواه فداه بخصوص بجمیع علمای هر بلدی توقیعی
صادر فرموده اند و مراتب اعراض و اغماض هر کدام را در توقیع
او بتفصیل ذکر فرموده اند، "فاعتبروا یا اولی الابصار".
و نیز میفرمایند قوله تعالی (۱):

" دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین دلائل

(۱) ایقان مبارک ص ۱۹۶

ص ۳۹۴

مشرقست استقامت آن جمال ازلی است بر امر الهی که با اینکه
در سنّ شباب بودند و امری که مخالف کلّ اهل ارض از وضع
و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیت بود
با وجود این قیام بر آن امر فرمود چنانچه کلّ استماع نمودند
و از هیچکس و هیچ نفس خوف ننمودند و اعتنا نفرمودند.
آیا میشود این، بغیر امر الهی و مشیت مثبتة ربّانی؟ قسم
بخدا که اگر کسی فکر و خیال چنین امری نماید فی الفور
هلاک شود و اگر قلبهای عالم را در قلبش جا دهی باز جسارت
بر چنین امر مهمّ ننماید مگر باذن الهی باشد و قلبش متصل
بفیوضات رحمانی و نفسش مطمئن بعنایات ربّانی. آیا این
را بچه حمل میکنند؟ آیا بجنون نسبت میدهند چنانچه
بانیبای قبل دادند و یا میگویند برای ریاست ظاهره و جمع
زخارف دنیای فانیه این امور را متعرض شده اند؟
سبحان الله در اوّل از کتب خود که آن را قیوم اسماء
نامیده و اوّل و اعظم و اکبر جمیع کتب است اخبار از شهادت

خود می‌دهند و در مقامی این آیه را ذکر فرموده اند "یا بقیة
الله قد فدیته بکلی لک و رضیت السب فی سبیلک و ما تمیت
الا القتل فی محبتک و کفی بالله العلیّ معتصماً قدیماً".
و همچنین در تفسیر هاء تمنای شهادت خود را نموده اند
"کاتی سمعتُ مُنادياً ینادی فی سرّی إفدِ أحبّ الاشیاء الیک

ص ۳۹۵

فی سبیل الله کما فدی الحسنین علیه السلام فی سبیلی
و لولا کنت ناظراً بذلک السرّ الواقع فوالذی نفسی بیده
لو اجتمع ملوک الارض لن یقدروا ان یأخذوا منّی حرفاً،
فکیف العبید الذین لیس لهم شأن بذلک و انهم مطرودون"،
الی ان قال "لیعلم الكلّ مقام صبری و رضائی و فدائی
فی سبیل الله". آیا صاحب این بیان را میتوان نسبت داد
که در غیر مراد الهی مشی مینماید و یا بغیر رضای او امری
طلب نموده؟ در همین آیه نسیم انقطاعی مکنون شده که اگر
بوزد جمیع هیاکل وجود جان را انفاق نمایند و از روان
درگذرند. حال ملاحظه نمائید که چقدر ناس نسناسند و
بغایت حق ناسپاس که چشم از جمیع اینها پوشیده اند
و بعقب مرداری چند که از بطنشان افغان مال مسلمانان می‌آید
میدوند و با وجود این چه نسبت‌های غیر لائقه که بمطالع قدسیه می‌دهند".
و نیز می‌فرمایند قوله تعالی . (۱)

"استقامت بر امر حجّتی است بزرگ و برهانیست عظیم
..... چنانچه می‌فرماید "فاستقم کما امرت". حال ملاحظه
فرمائید که این سدره رضوان سبحانی در اول جوانی چگونه
تبلیغ امرالله فرمود و چه قدر استقامت از آن جمال احدیت

(۱) ایقان مبارک ص ۱۹۶-۲۰۰

ص ۳۹۶

ظاهر شد که جمیع من علی الارض بر منعش اقدام نمودند
حاصلی نبخشید. آنچه ایداء بر آن سدره طوبی
وارد می‌آوردند شوقش بیشتر و نار حبش مشتعل تر میشد.

چنانچه این فقرات واضح است و احدی انکار ندارد تا آنکه
بالاخره جان خود را در باخت و برفیق اعلی شتافت. و از جمله
دلایل ظهور غلبه و قدرت و احاطه که بنفسه از آن مظهر
وجود و مظهر معبود در اکناف و اقطار عالم ظاهر شد.
چنانچه آن جمال ازلی در شیراز در سنه ستین ظاهر شدند
و کشف غطا فرمودند. مع ذلک باندک زمانی آثار غلبه و قدرت
و سلطنت و اقتدار از آن جوهرالجواهر و بحرالبحور در جمیع
بلاد ظاهر شد. بقسمی که از هر بلدی آثار و اشارات و دلالات
و علامات آن شمس لاهوتی هویدا گشت و چه مقدار قلوب
صافیة رقیقه که از آن شمس ازلیه حکایت نمودند و چه قدر
رشحات علمی از آن بحر علم لدنی که احاطه نمود جمیع
ممکنات را با اینکه در هر بلد و مدینه جمیع علماء بر منع
و ردّ ایشان برخاستند و کمر غلّ و حسد و ظلم بردفشان
بستند. و چه نفوس قدسیه را که جواهر عدل بودند بنسبت
ظلم کشتند و چه هیاکل روح را که صرف علم و عمل از ایشان
ظاهر بود بدترین عذاب هلاک نمودند. مع کلّ ذلک هر یک
از آن وجودات تا دم مرگ به ذکر الله مشغول بودند

ص ۳۹۷

و در هوای تسلیم و رضا طایر. و بقسمی این وجوات را تقلیب
نمودند و تصرف فرمودند که به جز اراده اش مرادی نجستند و
بجز امرش امری نگزیدند رضا برضایش دادند و دل به خیالش
بستند. حال قدری تفکر نمائید، آیا چنین تصرف و احاطه
از احدی در امکان ظاهر شده؟ و جمیع این قلوب منزّه
و نفوس مقدّسه بکمال رضا در موارد قضا شتافتند و در مواقع
شکایت جز شکر از ایشان ظاهر نه و در موطن بلا جز رضا
از ایشان مشهود نه. و این رتبه هم معلوم است که کلّ اهل
ارض چه مقدار غلّ و بغض و عداوت باین اصحاب داشتند.
چنانچه اذیت و ایدای آن طلعات قدسی معنوی را
علت فوز و رستگاری و سبب فلاح و نجاح ابدی میدانستند.
آیا هرگز در هیچ تاریخی از عهد آدم تا حال چنین غوغائی
در بلاد واقع شد؟ و آیا چنین ضوضائی در میان عباد

ظاهر گشت؟ و با اینهمه ایذاء و اذیت محلّ لعن جمیع ناس شدند و محلّ ملامت جمیع عباد. و گویا صبر در عالم کون از اضطبارشان ظاهر شد و وفا در ارکان عالم از فعلشان موجود گشت. باری، در جمیع این وقایع حادثه و حکایات وارده تفکر فرمائید تا بر عظمت امر و بزرگی آن مطلع گردید تا بعنایت رحمن روح اطمینان در وجود دمیده شود و بر سریر ایقان مستریح و جالس شوید. خدای واحد شاهد است

ص ۳۹۸

که اگر فی الجمله تفکر نمائید علاوه بر همه این مطالب مقررّه و دلایل مذکوره همین ردّ و سبّ و لعن اهل ارض بر این فوارس میدان تسلیم و انقطاع اعظم دلیل و اکبر حجّت بر حقیقت ایشانست. و در هر آن که تفکر در اعتراضات جمیع مردم از علماء و فضلاء و جهّال فرمائی در این امر محکمتر و راسختر و ثابت تر میشوی. زیرا که جمیع آنچه واقع شده از قبل معادن علم لدنی و مواقع احکام ازلی خبر داده اند. حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی: (۱)

" اما حضرت اعلیٰ روحی له الفدا در سنّ جوانی یعنی بیست و پنج سال از عمر مبارک گذشته بود که قیام بر امر فرمودند. و در میان طائفة شیعیان عموماً مسلم است که ابداً حضرت در هیچ مدرسه ای تحصیل نفرمودند و نزد کسی اکتساب علوم نکردند و جمیع اهل شیراز گواهی میدهند. با وجود این بمنتهای فضل بغتّه در میان خلق ظاهر شدند و با آنکه تاجر بودند جمیع علمای ایران را عاجز فرمودند. بنفس فرید بر امری قیام فرمودند که تصوّر نتوان زیرا ایرانیان بتعصّب دینی مشهور آفاقند. این ذات محترم بقوتی قیام نمود که زلزله بر ارکان شرایع و آداب و احوال و اخلاق و رسوم ایران انداخت و تمهید شریعت و دین

(۱) مفاوضات

ص ۳۹۹

و آئین نمود. با وجود اینکه ارکان دولت و عموم ملت و رؤساء دین کلّ بر محویت و اعدام او قیام نمود منفرداً قیام فرمود و ایران را بحرکت آورد. چه بسیار از علما و رؤساء و اهالی که در کمال مسرت و شادمانی جان در راهش دادند و بمیدان شهادت شتافتند. و حکومت و ملت و علمای دین و رؤسای عظیم خواستند که سراجش را خاموش نمایند نتوانستند عاقبت قمرش طالع شد و نجمش بازغ گشت و اساسش متین شد و مطلعش نور مبین گشت. جم غفیری را بتزیت الهیه پرورش داد و در افکار و اخلاق و اطوار و احوال ایرانیان تأثیر عجیب نمود و جمیع تابعین را بظهور شمس بها بشارت داد و آنان را مستعدّ ایمان و ایقان کرد. و ظهور چنین آثار عجیبه و مشروعات عظیمه و تأثیر در عقول و افکار عمومیّه و وضع اساس ترقّی و تمهید مقدمات نجاح و فلاح از جوانی تاجر اعظم دلیلت که این شخص مربّی کلّی بوده. شخص منصف ابداً توقّف در تصدیق ننماید."

مطلب نهم - حضرت بهاء الله

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

" اما جمال مبارک، در زمانی که ممالک ایران در چنین

(۱) مفاوضات

ص ۴۰۰

ظلمت و نادانی مستغرق و در نهایت تعصّب جاهلانه مستهلک و تفصیل اخلاق و اطوار و افکار ایرانیان را در قرون اخیره در تواریخ اروپا مفصّلاً البتّه خواننده اید تکرار لزوم ندارد مختصر اینست که به درجه ای از انحطاط رسیده بود که جمیع سیّاحان اجنبی تأسّف میخوردند که این مملکت در قرون اولی در نهایت درجه عظمت و مدنیّت بود حال چنین ساقط و ویران گشته و از بنیاد بر افتاده و اهالی بدرجه همجی رسیده اند. باری، جمال مبارک در چنین وقتی ظاهر شدند. پدرشان از وزا بود نه از علما و در نزد جمیع اهالی ایران مسلم که در مدرسه علمی نیاموختند

و با علما و فضلا معاشرت نمودند. در بدایت زندگانی در کمال خوشی و شادمانی ایامی بسر بردند و مونس و مجالسشان از بزرگان ایران بودند نه از اهل معارف. بمجرّد اینکه باب اظهار امر کردند فرمودند که این شخص بزرگوار سیّد ابرار است و بر جمیع ایمان و ایقان لازم و بر نصرت حضرت باب قیام فرمودند و ادلّه و براهین قاطعه بر حقیّت حضرت باب اقامه مینمودند. و با وجود آنکه علمای ملت دولت علیّه ایران را مجبور بر نهایت تعرّض و اهتمام نمودند و جمیع علما فتوی بر قتل و غارت و اذیت و قلع و قمع دادند و در جمیع ممالک بکشتن و آتش زدن و غارت حتّی اذیت نساء و اطفال

ص ۴۰۱

پرداختند مع ذلک حضرت بهاءالله در کمال استقامت و متانت باعلاء کلمه حضرت باب قیام داشتند. ابدأ یک ساعت پنهان نشدند واضحاً مشهوداً در بین اعداء مشهور بودند و به اقامه ادلّه و براهین مشغول و باعلاء کلمه الله معروف و بکرات و مرّات صدمات شدیدة خوردند و در هر دقیقه ای در معرض فدا بودند و در زیر زنجیر افتادند و در زیر زمین مسجون گشتند و اموال باهظّه موروثه کلّ بتالآن و تاراج رفت و از مملکتی بمملکتی چهار مرتبه سرگون شدند و نهایت در سجن اعظم قرار یافتند. با وجود این دائماً نداء بلند بود وصیت امرالله مشتهر و بفضل و علم و کمالاتی ظاهر شدند که سبب حیرانی کلّ اهل ایران شد. بقسمی که در طهران و در بغداد و در اسلامبول و رومیلی و در عکا هر نفسی از اهل علم و معارف چه محبّ و چه مبغض که بحضور حاضر شد هر سؤالی که نمود جواب شافی کافی شنید و کلّ مقرّ و معترف بر آن بودند که این شخص در جمیع کمالات فرید و وحید آفاق است. و در بغداد بسیار واقع که در مجلس مبارک علمای اسلام و یهود و مسیحی و ارباب معارف اروپا حاضر و هر یک سؤالی مینمود و با وجود اختلاف مشارب جمیع جواب کافی میشنیدند و مقنع میگشتند. حتّی علمای ایران که در کربلا و نجف بودند شخص عالمی را انتخاب کردند

و توکیل نمودند و اسم آن شخص ملاً حسن عمو بود آمد
 بحضور مبارک بعضی سؤالات از طرف علما کرد جواب فرمودند.
 و بعد عرض کرد که علما در علم و فضل حضرت مقرر و معترفند
 و مسلم عمومست که در جمیع علوم نظیر و مثیلی ندارند و این هم
 مسلم است که تدرّس و تحصیل نکرده اند و لکن علما میگویند
 که ما باین قناعت ننمائیم و بسبب علم و فضل اقرار و اعتراف
 بحقیقتشان نکنیم لهذا خواهش داریم که یک معجزه ای
 بجهت قناعت و اطمینان قلب ظاهر فرمایند. جمال مبارک
 فرمودند: هر چند حق ندارند زیرا حق باید خلق را امتحان
 نماید نه خلق حق را ولی حال این قول مرغوب و مقبول.
 اما امر الله دستگاه تیاتر نیست که هر ساعت یک بازی
 در بیاورند و هر روز یکی چیزی بطلبند در این صورت امر الله
 بازیچه صبیان شود. ولی علما بنشینند و بالاتفاق یک معجزه ای
 را انتخاب کنند و بنویسند که بظهور این معجزه از برای ما
 شبهه ای نمیماند و کلّ اقرار و اعتراف بر حقیقت این امر مینمائیم
 و آن ورقه را مهر کنند و بیاورید و این را میزان قرار دهند. اگر
 ظاهر شد از برای شما شبهه نماند و اگر ظاهر نشد بطلان
 ما ثابت گردد. آن شخص عالم برخاست و زانوی مبارک را بوسید
 و حال آنکه مؤمن نبود و رفت و حضرات علما را جمع کرد
 و پیغام مبارک را تبلیغ نمود. حضرات مشورت کردند و گفتند

این شخص سحار است شاید سحری بنماید آنوقت از برای
 ما حرفی نمیماند و جسارت نکردند. ولی آن شخص در اکثر
 محافل ذکر نمود و از کربلا رفت بکرمانشاه و طهران و تفصیل
 را بجمیع گفت و خوف و عدم اقدام علما را ذکر نمود. مقصود
 این است که جمیع معارضین شرق معترف بر عظمت و بزرگواری
 و علم و فضل جمال مبارک بودند و با وجود عداوت جمال مبارک
 را به بهاء الله شهیر تعبیر مینمودند.
 باری، این نیر اعظم بغتة در افق ایران طالع شد در حالتی که جمیع

اهالی ایران چه از وزرا چه از علما چه از اهالی جمیعاً بمقاومت در کمال عداوت برخاستند و اعلان کردند که این شخص می‌خواهد دین و شریعت و ملت و سلطنت ما را محو و نابود نماید چنانچه در حقّ مسیح گفتند. ولی جمال مبارک فرداً و حیدراً مقاومت کلّ فرمودند و ابداً ذره ای فتور حاصل نشد. نهایت گفتند تا این شخص در ایرانست آسایش و راحت نیابد پس باید این را اخراج کرد تا ایران آرام بگیرد. پس بر جمال مبارک سخت گرفتند تا از ایران اذن خروج طلبند بگمان اینکه باین سبب سراج امر مبارک خاموش میشود ولی بالعکس نتیجه بخشید امر بلندتر شد و شعله افزونتر گشت در ایران وحده منتشر بود این سبب شد که در سائر بلاد منتشر گشت. بعد گفتند که عراق عرب نزدیک ایرانست

ص ۴۰۴

باید این شخص را بممالک بعیده فرستاد این بود که حکومت ایران کوشید تا آنکه جمال مبارک را از عراق باسلامبول فرستادند. باز ملاحظه کردند که ابداً فتوری حاصل نشد گفتند اسلامبول محلّ عبور و مرور اقوام و ملل مختلفه است و ایرانیان بسیار لهذا ایرانیان کوشیدند تا جمال مبارک را برومیلی فرستادند ولی شعله پر زورتر شد امر بلندتر گردید. عاقبت ایرانیان گفتند این محلات هیچ یک موقع اهانت نبود باید بمحلی فرستاد که توهین واقع گردد و محلّ زحمت و اذیت باشد و اهل و اصحاب بنهایت درجه بلا مبتلی گردند پس سجن عکا را انتخاب نمودند که حبسخانه عصاة و قاتلها و سارقها و قطع طریق است و فی الحقیقه در زمره این نفوس داخل کردند. اما قدرت الهیه ظاهر شد و اعلاء کلمه گردید و عظمت بهاء الله مشهود شد که در چنین سجنی در تحت چنین اهانتی ایران را از برزخی ببرزخی دیگر نقل نمود جمیع اعدا را مقهور کرد و بر کلّ ثابت کرد که مقاومت این امر نتوانند و تعالیم مقدّسه اش سرایت در جمیع آفاق نمود و امرش ثابت گشت. باری، در جمیع ولایات ایران اعدا به کمال بغضاء قیام نمودند بستند و کشتند زدند و سوختند و بنیان

هزار خانمان را از بنیاد برانداختند و در قلع و قمع بهر وسیله تشبّت کردند که امرش را خاموش کنند. با وجود این در سجن

ص ۴۰۵

قاتلها و قطاع طریق و سارقها امرش را بلند کرد تعالیمش را منتشر فرمود و اکثر نفوس را که در اشدّ بغضاء بودند متنبّه نمود و موقن کرد و کاری کرد که نفس حکومت ایران بیدار شد و از آنچه بواسطه علماء سوء واقع پشیمان گشت. و چون جمال مبارک باین سجن در ارض مقدّس رسیدند دانایان بیدار شدند که بشاراتی که خدا در دو سه هزار سال پیش از لسان انبیا داده بود ظاهر شد و خداوند بوعده وفا نمود. زیرا بعضی انبیا وحی فرموده و بشارت بارض مقدّس داده که ربّ الجنود در تو ظاهر خواهد شد. جمیع این وعدها وفا شد و اگر چنانچه تعرّض اعدا نبود و این نفی و تبعید واقع نمیگشت عقل باور نمیکرد که جمال مبارک از ایران هجرت نمایند و در این ارض مقدّس خیمه برافرازند. مقصود اعدا این بود که این سجن سبب شود و بکلی امر مبارک محو و نابود گردد و حال آنکه سجن مبارک تأیید اعظم شد و سبب ترویج گشت صیت الهی بشرق و غرب رسید و اشعه شمس حقیقت بجمیع آفاق درخشید. سبحان الله با وجود آنکه مسجون بودند ولی در جبل کرمل خیمه بلند بود و در نهایت عظمت حرکت میفرمودند و هر کس از آشنا و بیگانه بحضور مشرفّ میشد میگفت این امیر است نه اسیر. و بمحض ورود سجن خطابی بناپلیون مرقوم فرمودند و بواسطه سفیر

ص ۴۰۶

فرانسه ارسال شد مضمون اینکه، سؤال نمائید جرم ما چه بود که سبب این سجن و زندان گشت؟ ناپلیون جواب نداد بعد توقیعی ثانی صادر شد و آن در سوره هیکل داخل. مختصر خطاب اینکه ای ناپلیون چون استماع ندا ننمودی و جواب ندادی عنقریب سلطنتت بباد رود و بکلی خراب گردی. آن توقیع بواسطه قیصر کتفاکو (۱) با پوسته ارسال شد و باطلاع

جميع مهاجرين صورت اين خطاب بجميع اطراف ايران رفت .
زيرا كتاب هيكل در آن ايام بجميع ايران نشر شد و اين خطاب
از جمله مندرجات كتاب هيكل است اين در سنه هزار و هشتصد
و شصت و نه ميلادي بود . و چون اين سوره هيكل در جميع
ايران و هندوستان منتشر شد در دست جميع احباب افتاد و
كل منتظر نتايج اين خطاب بودند . اندك زماني نگذشت
سنه هزار و هشتصد و هفتاد ميلادي شد و آتش حرب ميان
آلمان و فرانسه برافروخت . با وجود آنكه ابدآ كسي گمان
نميكرد ناپليون شكست فاحش خورد و تسليم دشمن گشت
و عزتش بذلت كبري مبدل شد . و همچنين الواح بسائر
ملوك فرستاده شد از جمله توقيعي بجهت اعليحضرت
ناصرالدين شاه فرستاده شد . و در آن توقيع ميفرمايد من را
احضار كن و جميع علما را حاضر نما و طلب حجّت و برهان كن
تا حقيّت و بطلان ظاهر شود . اعليحضرت ناصرالدين شاه

(۱) - قيصر كتفاكو (Cesar Ketaphakou - پسر قنسول فرانسه)

ص ۴۰۷

توقيع مبارك را نزد علما فرستاد و تكليف اين كار كرد ولي
علما جسارت نمودند . پس جواب توقيع را از هفت نفر مشاهير
علما خواست بعد از مدّتي توقيع مبارك را اعاده نمودند كه
اين شخص معارض دينست و دشمن پادشاه . اعليحضرت
پادشاه ايران بسيار متغيّر شدند كه اين مسئله حجّت
و برهانست و حقيّت و بطلان ، چه تعلق بدشمني حكومت
دارد ؟ افسوس كه ما احترام اين علما را چقدر منظور
نموديم و از جواب اين خطاب عاجزند . باري ، آنچه كه در
الواح ملوك مرقوم جميع بوقوع پيوست بايد از تاريخ سبعين
مسيحي گرفت تطبيق بوقوعات كرد جميع ظاهر شده است
وقليلي مانده كه من بعد بايد ظاهر شود . و همچنين طوائف
خارج و ملل غير مؤمن نسبت بجمال مبارك امور عظيمه نسبت
ميدادند و بعضي معتقد بولایت جمال مبارك بودند .
حتي بعضيها رسائلي نوشتند من جمله سيد داودي از

علمای اهل سنت در بغداد رساله مختصری نوشته بود
و در آن بمناسبتی چند خارق العاده از جمال مبارک
روایت مینمود و الی الآن در شرق در جمیع جهات کسانی
هستند که بمظهریت جمال مبارک مؤمن نیستند اما اعتقاد
ولایت دارند و معجزات روایت کنند. مختصر این است که چه
از موافق و چه از مخالف نفسی بساحت اقدس مشرف نشد

ص ۴۰۸

که مقرّ و معترف بر بزرگواری جمال مبارک نگشت نهایت
اینست که ایمان نیورده ولی بر بزرگواری جمال مبارک شهادت
داد بمحضی که در ساحت اقدس مشرف میشد ملاقات
جمال مبارک چنان تأثیر مینمود که اکثر حرف نمیتوانستند
بزنند. چه بسیار واقع که نفوس پر عداوتی از دشمنان
پیش خود مصمم میشد و قرار میداد که چون بحضور رسم
چنین گویم و چنان مجادله و محاججه نمایم. ولی چون
بساحت اقدس میرسید مات و متحیر میشد و جز صمت و سکوت
چاره ای نداشت. جمال مبارک لسان عرب نخواندند و معلّم
و مدرّسی نداشتند و در مکتبی وارد نشدند ولی فصاحت
و بلاغت بیان مبارک در زبان عرب و الواح عربی العبارة محیر
عقول فصحا و بلغای عرب بود و کلّ مقرّ و معترفند که مثل و مانندی
ندارد. و چون در نصوص تورات دقت نمائیم هیچیک از مظاهر
الهیّه اقوام منکره را مخیر نفرمود که هر معجزه ای که بخواهید
من حاضر و هر میزانی که قرار دهید من موافقت نمایم و در
توقیع شاه واضحا فرموده اند که علما را جمع کن و من را بطلب
تا حجّت و برهان ثابت شود. پنجاه سال جمال مبارک در مقابل
اعدا مانند جبل ایستاده و کلّ محویّت جمال مبارک را میخواستند
و جمیع مهاجم بودند و هزار مرتبه قصد صلب و اعدام نمودند
و در این مدّت پنجاه سال در نهایت خطر بودند و ایرانی که

ص ۴۰۹

الی الآن باین درجه همجیّت و ویرانی است جمیع عقلا
از داخل و خارج که مطلع بر حقائق احوالند متفق بر آنند

که ترقی و تمدن و عمران ایران منوط بتعمیم تعالیم و ترویج مبادی این شخص بزرگوار است. حضرت مسیح در زمان مبارکش فی الحقیقه یازده نفر تربیت فرمود و اعظم آن اشخاص پطرس بود مع ذلک چون بامتحان افتاد سه مرتبه حضرت مسیح را انکار نمود با وجود این بعد امر حضرت چگونه نفوذ در ارکان عالم نمود. حال جمال مبارک هزاران نفوس تربیت فرمود که در زیر شمشیر نعره یا بهاء الابهی باوج اعلی رسانند و در آتش امتحان مانند ذهب رخ برافروختند دیگر ملاحظه نمائید که من بعد چه خواهد شد. باری حال انصاف باید داد که این شخص بزرگوار چگونه مربی عالم انسانی بود و چه آثار باهره از او ظاهر شد و چه قدرت و قوتی از او در عالم وجود تحقق یافت. و نیز میفرمایند قوله الاحلی: (۱)

"..... اساس دین الهی یکی است شریعة الله

یکی است جمیع انبیاء برای نشر آن مبعوث شدند لهذا هر ملتی بموجب نصائح الهی عمل نمود بحقیقت رسید. تعالیم الهی یکی است بنیان محبت الله یکی است و این

(۱) خطابه لندن نجم باختر

ص ۴۱۰

سبب وحدت و یگانگی بشر است. جمال مبارک در این سبیل خیلی صدمات دیدند در حبس زیر زنجیر رفتند چوب و تازیانه خوردند بعد از آن نفی به بغداد شدند. با وجود این ناصرالدین شاه آرام نگرفت آن پادشاه مستبد کوشید تا جمال مبارک را بعکا فرستاد و باتفاق عبدالحمید در حبس انداخت. قلعه عکا سجنی است که تصور نتوان کرد هیچ محبوسی تحمل یکسال نمیکند. جمال مبارک تمام عمرشان را صرف کردند تا آنکه وحدت بین قلوب بشر تحقق یابد نوع انسان بیکدیگر مهربان گردد نزاع نماند جدال نماند قتال نماند محاربه نماند عالم بشر یک خاندان شود و جمیع افراد حکم وحدت پیدا کند. حال ملاحظه نمائید که جمال مبارک چه فیضی احسان نمودند چه سراجی روشن

کردند چه تجلی بر شرق و غرب فرمودند بقوة روح القدس
اعلام وحدت نمودند در این سبیل صدمات را تحمل کردند
حال الحمد لله نتایج آن مشهود " انتهى

XXXXXXXXXXXX

XXXX

ص ۴۱۱

فصل سوم

اثبات مظاهر مقدسه از کتب مقدسه

مشمول بر سه مطلب از اینقرار:

مطلب اول - اثبات حضرت مسیح (ع) از تورات

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

" در کتاب دانیال از تجدید عمارت بیت المقدس تا یوم

شهادت حضرت مسیح را به هفتاد هفته معین کرده که

بشهادت حضرت مسیح قربانی منتهی شود و مذبح خراب

گردد. این خبر از ظهور حضرت مسیح است و بدایت تاریخ

این هفتاد هفته تجدید و تعمیر بیت المقدس است. و در این

خصوص چهار فرمان از سه پادشاه بتعمیر بیت المقدس صادر شد .

اول از کورش است که در سنه ۵۳۶ قبل از میلاد صادر

شد و این در کتاب عزراء در فصل اول مذکور است .

فرمان ثانی بتجدید بنای بیت المقدس از داریوش فارس است که

در تاریخ ۵۱۹ قبل از میلاد صادر شده و این در فصل ششم عزراء مذکور است .

فرمان ثالث از ارتخشستا در سنه سابع از حکومتش در تاریخ

(۱) مفاوضات

ص ۴۱۲

۴۵۷ قبل از میلاد صادر شده و این در فصل هفتم عزراء مذکور است .

فرمان رابع از ارتخشستا در سنه ۴۴۴ قبل از میلاد

صادر این در فصل دوم نحیاست. اما مقصد حضرت

دانیال امر ثالث است که ۴۵۷ قبل از میلاد بود. هفتاد هفته

۴۹۰ روز میشود هر روزی بتصریح کتاب مقدس یک سال

است در تورات میفرماید یوم ربّ یک سالست پس ۴۹۰ روز
۴۹۰ سال شد. فرمان ثالث که از ارتحشتاست ۴۵۷ سال قبل
از تولّد مسیح بود و حضرت مسیح وقت شهادت و صعود سی
و سه سال داشتند سی و سه را چون بر پنجاه و هفت ضمّ کنی
۴۹۰ میشود که دانیال از ظهور حضرت مسیح خبر داده.
اما در آیه بیست و پنجم از اصحاح تاسع دانیال نوع دیگر
یعنی هفت هفته و شصت و دو هفته بیان میکند و این بظاهر
اختلاف دارد با قول اول. بسیاری در تطبیق این دو قول
حیران مانده اند که چطور در جایی هفتاد هفته و در جایی
شصت و دو هفته و هفت هفته ذکر نموده و این قول با آن قول
مطابقت ندارد. و حال آنکه دانیال دو تاریخ بیان میفرماید:
یک تاریخ بدایتش صدور امر ارتحشتاست که برای عزراء به بنای
اورشلیم صدور یافت این هفتاد هفته است که منتهی بصعود
مسیح میشود و ذبیحه و قربانی بشهادت حضرت مسیح

ص ۴۱۳

منتهی شد. تاریخ ثانی در آیه بیست و ششم است که بعد از
اتمام تعمیر بیت المقدّس است که تا صعود مسیح این شصت
و دو هفته است. هفت هفته عمارت بیت المقدّس طول کشید
که عبارت از چهل و نه سال باشد. این هفت هفته را چون به
شصت و دو هفته ضمّ کنی شصت و نه هفته میشود و در هفته
اخیر صعود حضرت مسیح واقع گشت. این هفتاد هفته تمام
شد در اینصورت اختلافی باقی نماند.
مطلب دوم - اثبات حضرت رسول صلی الله علیه و آله از کتب مقدّسه .
حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی : (۱)
" در باب یازدهم آیه اول از مکاشفات یوحنا میفرماید :
" و نئی مثل عصا بمن داده شد و مرا گفت بر خیز و قدس خدا
و مذبح و آنانی را که در آن عبادت میکنند پیمایش نما و صحن
خارج قدس را بیرون انداز و آنرا میپما زیرا که به امّت ها
داده شده است و شهر مقدّس را چهل و دو ماه پایمال خواهند
نمود". از این نی مقصود انسان کاملست که تشبیه به نی
گشته و وجه تشبیه اینست. نی چون درونش فارغ شود و از هر

آواز و آهنگ او از خود او نیست بلکه الحان فی الحقیقه از نائیت که در او میدمد. همچنین آن نفس مبارک قلب مقدّسش از ماسوی الله فارغ و خالی و از تعلق بسائر شئون نفسانی بیزار و بری و دمساز بنفس رحمانیست و هر بیانی که میفرماید از او نیست بلکه از نائی حقیقی و وحی الهی است اینست که به نی تشبیه میفرماید. و آن نی مانند عصاست یعنی معین هر عاجز است و شخص امکانرا تکیه گاهست و عصای شبان حقیقی است که بواسطه او اغنام خویش را شبانی میفرماید و در چمن زار ملکوت سیر و حرکت میدهد. و میفرماید که آن شخص بمن گفت " برخیز و قدس خدا و مذبح و آنانکه در آن عبادت میکنند بیما " یعنی موازنه کن ذرع نما ذرع کشف کمیّت است یعنی آن شخص گفت که قدس الاقداس و مذبح و آنان را جستجو کن و کشف نما که در چه رتبه و مقامی هستند و بچه شئون و کمالات و سلوک و صفات هستند و باسرار آن نفوس مقدّسه ای که در قدس الاقداس مقام تقدیس و تنزیه استقرار دارند مطلع شو " و صحن خارج قدس را بیرون انداز و آنرا میما زیرا به امت ها داده شده ". در اوائل قرن سابع میلاد که اورشلیم استیلا شد قدس الاقداس بظاهر ظاهر نیز محفوظ ماند یعنی آن بیت که سلیمان ساخته اما بیرون قدس الاقداس صحن خارج ضبط شد و به امت ها داده شد.

" و شهر مقدّس را چهل و دو ماه پایمال خواهند نمود " یعنی امّتها چهل و دو ماه که عبارت از هزار و دویست و شصت روز است و هر روزی عبارت از یک سال که باین حساب هزار و دویست و شصت سال میشود که مدّت دور قرآنست اورشلیم را ضبط و استیلا مینمایند. زیرا بنصّ کتاب مقدّس هر روز عبارت از یک

سال است چنانچه در اصحاح چهارم از کتاب حزقیال در آیه ششم میفرماید " پس چهل روز متحمل گناه خاندان یهودا خواهی شد هر روزی را بجهت تو سالی قرار داده ام". این اخبار از مدّت ظهور اسلام است که اورشلیم پایمال شد یعنی احترامش باقی نماند ولی قدس الاقداس محفوظ و مصون و محترم ماند و این قضیه هزار و دویست و شصت سال امتداد داشت و این هزار و دویست و شصت سال اخبار از ظهور حضرت اعلیٰ باب و جمال مبارکست که در هزار و دویست و شصت هجری واقع شد. و چون مدّت هزار و دویست و شصت روز منقضی شد حال اورشلیم شهر مقدّس دوباره بنای معموری و آبادی گذاشته و هر کس اورشلیم را شصت سال پیش دیده بود حال نیز ببیند ملاحظه میکند که چقدر معمور و آباد گشته و دوباره محترم شده. این معنی آیه رؤیای یوحناست بظاهر باری از کلمه قدس الاقداس مقصد آن شریعت روحانیّه است که ابداً تغییر و تبدیل نمیکند و منسوخ نمیشود

ص ۴۱۶

و مقصد از شهر مقدّس شریعت جسمانیّه است که منسوخ میشود و این شریعت جسمانیّه که تعبیر بشهر مقدّس فرموده هزار و دویست و شصت سال پایمال میشود. " و بدو شاهد خود خواهم داد که پلاس پوشیده مدّت هزار و دویست و شصت روز نبوّت نمایند ". مقصود از این دو شاهد حضرت محمّد رسول الله و جناب علی بن ابی طالبست. در قرآن مذکور است که خدا بمحمّد رسول الله خطاب میفرماید " انا جعلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً " یعنی تو را شاهد و تبشیر دهنده و تخویف کننده از قهر خدا قرار دادیم یعنی شاهد این است که امور بتصدیق او ثابت میگردد و این دو شاهد احکامشان هزار و دویست و شصت روز که هر روز عبارت از یک سالست جاری است. اما حضرت محمّد اصل بود و علی فرع مثل حضرت موسی و یوشع. میفرماید " آن دو شاهد پلاس در بر کرده " یعنی بظاهر لباس جدیدی در بر ندارند لباس قدیم دارند یعنی در بدایت در انظار ملل سائره رونقی

ندارند و امرشان امر جدیدی بنظر نیاید زیرا روحانیات شریعتش مطابق روحانیات حضرت مسیح در انجیل است و احکام جسمانیاتش اغلب مطابق احکام تورات است لباس قدیم کنایه از آنست. بعد میفرماید اینانند دو درخت زیتون و دو چراغدان که در حضور خداوند زمین ایستاده اند "

ص ۴۱۷

این دو نفس را بدو درخت زیتون تشبیه میفرماید زیرا در آن زمان چراغهای شب جمیع بروغن زیتون روشن میشد یعنی دو نفس که از آنان دهن حکمت الهیه که سبب روشنائی عالم است ظاهر خواهد گشت و انوار الهی ساطع و لامع خواهد شد لهذا بچراغدان نیز تشبیه شدند. چراغدان محلّ نور است از آن نور ساطع میشود بهمین قسم از این وجوه نورانیّه نور هدایت مشرق و لائح است. بعد میفرماید که " در حضور خداوند ایستاده اند " یعنی بخدمت حقّ قیام دارند و خلق خدا را تربیت میکنند مثل آنکه قبائل عربان متوحّش بادیه را در جمیع جزیره العرب چنان تربیت نمودند که در آن زمان باعلی مرقی مدنیّت رسیدند و صیت و شهرتشان جهانگیر شده. " و اگر کسی بخواهد بدیشان اذیّت رساند آتشی از دهانشان بدر شده دشمنان ایشان را فرو میگیرد " مقصد اینست که نفسی مقاومت ایشان نتواند یعنی اگر نفسی بخواهد در تعلیماتشان و یا در شریعتشان وهنی وارد آرد بموجب شریعتی که از دهانشان اجمالاً و تفصیلاً ظاهر شده احاطه بانها کند آنها را تمام نماید و هر کس قصد اذیّت و بغض و عداوت ایشان کند حکمی از دهان ایشان صادر شود که دشمنان ایشانرا محو نماید چنانچه واقع گشت که جمیع اعدای ایشان مغلوب و مهزوم

ص ۴۱۸

و معدوم گشتند و بظاهر ظاهر خدا آنان را نصرت فرمود. بعد میفرماید " اینها قدرت بر بستن آسمان دارند تا در ایام نبوت ایشان باران نبارد " یعنی در آن دوره سلطانند

یعنی شریعت و تعالیم حضرت محمّد و بیان و تفسیر علی فیض آسمانیست چون بخواهند این فیض را بدهند مقتدر بر آند و چون خواهند باران نبارد باران در اینجا بمعنی فیض است. بعد میفرماید " و قدرت بر آنها دارند که آنها را بخون تبدیل نمایند " یعنی نبوت حضرت محمّد چون نبوت حضرت موسی است و قوت حضرت علی چون قوت حضرت یوشع است که اگر خواهند آب نیل را بر قبطیان و منکران خون نمایند یعنی آنچه سبب حیات آنانست بسبب جهل و استکبارشان علت موت آنان نمایند. مثلاً سلطنت و ثروت و قدرت فرعون و فرعونیان که سبب حیات آن قوم بود از اعراض و انکار و استکبار علت موت و هلاکت و اضمحلال و ذلت و مسکنت گردید لهذا آن دو شاهد اقتدار بر اهلاک اقوام دارند. و میفرماید " جهان را هرگاه بخواهند بانواع بلایا مبتلا خواهند کرد " یعنی قدرت و غلبه ظاهریه نیز دارند که اشقیا و نفوسی که ظلم و اعتساف صرفند آنان را تربیت نمایند زیرا خدا باین دو شاهد قدرت ظاهره و قوت باطنه عنایت فرموده چنانچه اشقیا و خونخواران و ستمکاران

ص ۴۱۹

عربان بادیه را که مانند ذئاب و سباع درنده بودند تأدیب نمودند و تربیت کردند. بعد میفرماید " و چون شهادت خود را باتمام رسانند " یعنی چون آنچه را که مأمورند مجری دارند و تبلیغ رسالات الهیه نمایند و ترویج شریعه الله کنند و تعالیم سماویّه منتشر کنند تا آثار حیات روحانی در نفوس پدیدار گردد و انوار فضائل عالم انسانی بتابد و ترقیات کلیّه در اقوام بادیه حاصل گردد. میفرماید " آن وحش که از هاویه بر میآید با ایشان جنگ کرده غلبه خواهد یافت و ایشان را خواهد کشت " مقصد از این وحش بنوامیه است که از هاویه ضلالت هجوم نموده و همچنین واقع گشت که بنوامیه بر شریعت محمّدیّه و حقیقت علویّه که محبّه الله باشد هجوم نمودند. و میفرماید " با این دو شاهد جنگ نمود " مراد جنگ روحانی یعنی بکلی مخالف تعلیمات و روش و سلوک

آن دو شاهد حرکت نمایند و فضائل و کمالاتی که بقوه آن دو شاهد در میان اقوام و قبائل منتشر شده بود بکلی زائل و شئون حیوانیه و شهوات نفسانیه غالب خواهد گشت لهذا آن وحش با ایشان جنگ کرده غلبه خواهد یافت. یعنی ظلمت ضلالت آن وحش آفاق عالم را استیلا خواهد نمود و آن دو شاهد را خواهد گشت یعنی حیات روحانی ایشانرا در میان ملت محو خواهد کرد و بکلی آن شرایع و تعلیمات

ص ۴۲۰

الهیّه را از میان خواهد برد و دین الله را پایمال خواهد نمود و باقی نخواهد ماند مگر یک جسد مرده بی روحی. بعد میفرماید " و بدنهای ایشان در شارع عام شهر عظیم که بمعنی روحانی بسدوم و مصر مسمی است جائی که خداوند ایشان نیز مصلوب گشت خواهد ماند ". مقصود از بدنهای ایشان شریعه الله است و مقصود از شارع عام معرض عمومی است و مقصود از سدوم و مصر جائی که خداوند ایشان نیز مصلوب گشت این قطعه سوریه است و بالاحصّ اورشلیم چونکه بنی امیه در اینجا سلطنت داشتند و شریعه الله و تعالیم الهیه اول در اینجا از میان رفت و یک جسد بی روحی باقی ماند و مقصود از بدنهای ایشان شریعه الله است که مثل جسد مرده بی روح مانده بود. بعد میفرماید " و گروهی از اقوام و قبائل و زبانها و امتهای بدنهای ایشان را سه روز و نیم نظاره میکنند ولی اجازت نمیدهند که بدنهای ایشانرا بقبر سپارند ". چنانچه از پیش بیان شد که باصطلاح کتب مقدسه سه روز و نیم عبارت از سه سال و نیم است و سه سال و نیم عبارت از چهل و دو ماه و چهل و دو ماه عبارت از هزار و دو بیست و شصت روز است و هر روز بنص کتاب مقدس عبارت از یک سال است یعنی هزار و دو بیست و شصت سال که عبارت از دوره فرقانست امتهای و قبائل و اقوام جسد

ص ۴۲۱

ایشانرا نظاره میکنند یعنی شریعه الله را تماشا میکنند

لکن بموجب آن عمل نمینمایند ولی اجازت نمیدهند که بدن های ایشان یعنی شریعة الله بقبر سپرده شود. یعنی اینها بظاهر بشریعة الله تشبث نمایند و نگذارند که بکلی از میان برود و جسد بکلی محو و نابود گردد بلکه بحقیقت ترک نمایند ولی بظاهر شریعة الله را ذکری و اسمی باقی بگذارند. و مقصود از این قبائل امم و مللی بود که در ظلّ قرآن محشور هستند که نگذارند بکلی امرالله و شریعة الله بظاهر ظاهر نیز محو و نابود گردد چنانچه نماز و روزه در میان بود ولی اسّ اساس دین الله که آن اخلاق و رفتار و اسرار و روحانیات است از میان رفت انوار فضائل عالم انسانی که از نتایج محبة الله و معرفة الله است غروب نمود و ظلمات ظلم و اعتساف و شهوات و رذائل شیطانی غالب گشت و شخص شریعة الله چون جسد مرده در معرض عمومی موجود بود. و در مدّت هزار و دویست و شصت روز که هر روزی عبارت از یک سالست و این مدّت دور محمدیست آنچه این دو نفر تأسیس کردند و اساس شریعة الله بود امتّ از دست دادند فضائل عالم انسانی را که مواهب الهیه و روح این شریعت بود آنرا محو کردند بقسمی که صداقت و عدالت و محبت و الفت و تنزیه و تقدیس و انقطاع جمیع

ص ۴۲۲

صفات رحمانیه از میان رفت از شریعت یک صلوة و صیام باقی ماند و ۱۲۶۰ سال که عبارت از دوره فرقانست این حال امتداد یافت و مانند آن بود که این دو شخص فوت شده باشند و جسدشان بی روح باقی مانده باشد. بعد میفرماید " و ساکنان زمین برایشان خوشی و شادمانی کنند و نزد یکدیگر هدایا خواهند فرستاد از آن رو که ایندو نبی ساکنان زمین را معدّب ساختند". مقصود از ساکنان زمین ملل و اقوام سائره چون امم اروپا و اقصی بلاد آسیاست که چون ملاحظه نمودند که اخلاق اسلام بکلی تغییر کرده و شریعة الله را ترک نموده اند و فضائل و حمیت و غیرت از میان رفت اخلاق تبدیل یافت خوشی و شادی نمودند که فساد

اخلاق در ملت اسلام حاصل گشت مغلوب اقوام سائره خواهند شد چنانچه این قضیه در کمال وضوح ظاهر شد. ملاحظه مینمائید که این ملت که در نهایت درجه اقتدار بود حال چگونه اسیر و ذلیل گشته و اقوام سائره نزد یکدیگر هدایا فرستادند یعنی معاونت یکدیگر نمودند زیرا این دو نبی ساکنان زمین را معدّب ساختند یعنی ملل و اقوام سائره عالم را غالب شدند و مغلوب نمودند. بعد میفرماید " بعد از سه روز و نیم روح حیات از خداوند بدیشان درآمد که بر پاهای خود ایستادند و بینندگان ایشانرا خوفی عظیم

ص ۴۲۳

فروگفت". سه روز و نیم یعنی ۱۲۶۰ سال چنانچه تفصیلش از پیش گذشت آن دو شخص که جسمشان بی روح افتاده بود یعنی تعالیم و شریعتی که حضرت محمد تأسیس و حضرت علی ترویج کرده بود و حقیقتشان از میان رفته بود و صورتی باقی مانده بود دوباره روحی بآن جسد آمد یعنی آن اساس و تعالیم دوباره تأسیس شد یعنی روحانیات شریعة الله که بجسمانیات و فضائلی که برذائل و محبة الله که ببغضاء و نورانیاتی که بظلمات و اخلاق رحمانی که بشیطانی و عدلی که بظلم و رحمتی که ببغض و صدقی که بکذب و هدایتی که بضاللت و طهارتی که بشهوات نفسانیة تبدیل شده بود بعد از سه روز و نیم که باصطلاح کتب مقدسه ۱۲۶۰ سالست دوباره آن تعالیم الهیه و فضائل و کمالات رحمانیه و فیوضات روحانیة بظهور حضرت اعلی و تبعیت جناب قدوس تجدید شد و نفحات قدس وزید و انوار حقیقت تابید و موسم بهار جان پرور رسید و صبح هدایت دمید آن دو جسم بی جان دوباره زنده شدند... "

و نیز میفرمایند قوله الاحلی: (۱)

" از اخبار ظهور جمال احمدی که بالحنان جلیل در حدیقه انجیل مذکور سؤال رفته بود. بدانکه ظهور آن نیر اعظم

و کوکب مکرم در انجیل بکمال وضوح مثبت و مذکور است. و لکن از این جهت که الحان بدیع و رقاء احدیه را جز نفوسی که بر معین صافیة علم و عرفان وارد ادراک ننمایند لذا ناس از ادراک معانی آیات جلیله انجیل محروم گشته اند و در تیه وهم و هوی حیران و سرگردان شده اند. از جمله مواضعی که در انجیل ذکر حضرت احمدی شده در انجیل یوحنا باب شانزدهم از آیه هفتم تا آیه پانزدهم است که به افصح عبارت و اوضح اشاره بیان میفرماید. این نص عبارت است که در انجیل یوحنا از لسان حضرت مسیح منقول و مسطور است که میفرماید :

" لکنی اقول لکم الحق انه خیر لکم ان اذهب لانه ان لم انطلق لا یأتیکم المعزی و لکن ان ذهبت أرسله الیکم و متی جاء ذلک ینکت العالم علی خطیئته و علی بر و علی دینونة" تا آنکه میفرماید :

"لی امور کثیرة لا قول لکم و لکن لا تستطیعون ان تحتملوا

الآن و اما متی جاء ذاک روح الحق فهو یرشد کم الی جمیع الحق لانه لا یتکلم من نفسه بل کما یسمع یتکلم به و یخبرکم بامور آتیه" که خلاصه ترجمه آن این است که می فرماید: صعود من بافق اعلی از برای شما بهتر است زیرا تا من بمقعد صدق عند ملیک مقتدر متعارج نشوم آن روح تسلی دهنده نمیآید چون صعود نمایم او را میفرستم و چون آن روح پاک در عالم خاک ظاهر شد الزام میفرماید ناس را بسه چیز بر گناه و نیکوئی

و جزا. بعد از چند آیه میفرماید امور و اسرار بسیار در خزینة قلب مستور مانده و لثالی حکمت ربانیه در صدف سینه محفوظ و باقی مانده و لکن شما استطاعت استماع آنرا ندارید و حمل این کلمه اعظم را نتوانید و اما چون آن روح حق ظاهر گردد ارشاد میکند شما را بر جمیع حق زیرا آنچه او میفرماید از نزد نفس خود نمیگوید بلکه آنچه استماع میفرماید تکلم میکند. این یک نغمه از نعمات انجیل است که در خصوص فخر رسل نازل شده و لکن چون معشر انجیل در تیه ضلالت

و عمی افتاده اند این تصریح من غیر تلویح را هیچ انگاشتند و بتأویلات موهومه تشبث بسته اند و گفته اند که مقصود از این آیات روح القدس است که بعد از صعود حضرت مسیح بر حواریین نازل شده. و این عادت کلّ امم است که از معانی محکمه آیات الهیه چشم میپوشند و بتأویلات وهمیه متشابهه تشبث میشوند. حال شما ملاحظه بفرمائید که چقدر این قول سخیف و واضح البطلان است. اولاً میفرمایند تا من نرم او نمیآید. این دلیل بر اینست که آن روح تسلی دهنده در زمان حضرت مسیح موجود نبوده بعد خواهد آمد و لکن روح القدس لم یزل ملازم آن حضرت بوده دیگر این معنی ندارد تا من نرم او نمیآید. و ثانی آنکه میفرماید که امور بسیاری هست که شما استطاعت استماع آنرا ندارید که

ص ۴۲۶

من بگویم و لکن آن روح مقدس بیان میفرماید و بر تمام حقّ ارشاد میفرماید. حال ملاحظه فرمائید که در نزد مسیحیین روح القدس اقنوم ثالث و روح الله مسیح اقنوم ثانی است بعد از آنکه از اقنومین اعظمین حجبات جهلیّه ناس خرق نشد و بنفحات قدسیّه این نورین اعلیین موقّف بر رشد و هدایت تامّه نشدند بعد از صعود آن نیر اعظم اسرار مکنونه غیبیه و حکم خفیّه ربّانیه را از اقنوم ثالث که روح القدس است تلقی نمودند و مستطیع بر استماع و متحمّل گشتند. و حال آنکه این واضح است که در ظلّ تربیت آن جوهرالجواهر و روح الارواح مع تأییدات روح القدس اگر نفسی تربیت نشود و سبحات ظلمتیّه او بنار موقده ربّانیه محترق نگردد صد هزار سال نفحه روح القدس او را تأثیر نبخشد و هذا هو الحقّ المعلوم. پس واضح و مبرهن شد که این آیه مبارکه دلیل بر آن است که بعد از جمال عیسوی روح مکرمی و جمال اعظمی ظاهر میشود که تربیت او اعظم از تربیت روح الله است. و ثالثاً میفرماید: او من عند نفس خود بیان نمیفرماید بلکه مؤید بجنود وحی الهیه است و آنچه از ملکوت عزّت بسمع مبارکش میرسد بیان میفرماید. ملاحظه کنید که چگونه واضح

است که آن روح تسلی دهنده شخصی است که ملهم
بالحامات سمائیة و منبع و معین وحی ربانیة است زیرا

ص ۴۲۷

روح القدس را سمعی نبوده که استماع نماید. خلاصه کلام
در مواضع دیگر نیز بسیار اشارات ظهور احمدی واضح است
و اشاراتی که حواریین از توراة بظهور حضرت روح استدلال
نموده اند ابدأً باین تصریحی نبوده چنانچه اگر توراة
مطالعه شود واضح و مبرهن میگردد. و الیوم یهود نیز
آن اشارات توراة را تأویلات میکنند و فی الحقیقه اشارات
توراة حکم تلویح دارد نه تصریح ع ع".

و نیز میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

" از پیش گذشت که مراد از شهر مقدس و اورشلیم الهی
در کتب مقدسه در اکثر مواضع شریعة الله است که گاهی
بعروس تشبیه میفرماید و گاهی با اورشلیم تعبیر مینماید و گاهی
به آسمان جدید و زمین جدید تفسیر میفرماید: چنانچه در باب
بیست و یکم از مکاشفات یوحنا می فرماید: "دیدم آسمانی
جدید و زمینی جدید چونکه آسمان اول و زمین اول در گذشت
و دریا دیگر نمی باشد و شهر مقدس اورشلیم جدید را دیدم
که از جانب خدا از آسمان نازل میشود حاضر شده چون
عروسی که برای شوهر خود آراسته است. و آوازی بلند از آسمان
شنیدم میگفت اینک خیمه خدا با آدمیانست و با ایشان
ساکن خواهد بود که ایشان قومهای او خواهند بود و خود

(۱) مفاوضات ص ۵۲ - ۵۶

ص ۴۲۸

خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود". ملاحظه نمائید
که چگونه واضح و مشهود است که مقصد از آسمان و زمین اول
ظواهر شریعت سابق است زیرا میفرماید آسمان و زمین اول
در گذشت و دریا دیگر نمیشد یعنی ارض ارض محشر است
و در ارض محشر دریا نبود یعنی تعالیم و شریعة الله در روی

زمین جمیعاً منتشر گردد و کلّ بشر در امر حقّ داخل گردد
و کرهٔ ارض بتمامه مسکن انسان مؤمن شود. پس دریا نماند
زیرا مسکن و مأوای انسان ارض یابس است یعنی در آن دور
میدان آن شریعت جولانگاه انسانست و ارض مستقرّ است
اقدام بر آن نلغزد. و همچنین شریعة الله را بشهر مقدّس
اورشلیم جدید تعبیر مینماید و این واضح است که شهر
اورشلیم جدید که از آسمان نازل میشود شهر سنگ و آهک
و خشت و خاک و چوب نیست شریعة الله است که از آسمان
نازل میشود و تعبیر بجديد میفرماید: زیرا اورشلیم که از سنگ
و خاکست واضح است که از آسمان نزول ننماید و تجدید نشود
و آنچه تجدید میشود شریعت است. و همچنین شریعة الله
را تشبیه بعروس آراسته فرموده که در نهایت تزین جلوه نماید
چنانچه از پیش گذشت در فصل بیست و یکم از رؤیای یوحنا که
شهر مقدّس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان
نازل میشود حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته

ص ۴۲۹

است. و در فصل دوازدهم از رؤیای یوحنا مذکور است که
میفرماید " علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد زنی که
آفتاب را در بر دارد و ماه زیر پاهایش و بر سرش تاجی
از دوازده ستاره است". این زن آن عروس است که شریعة
الله است که بر حضرت محمد نازل شد و آفتاب و ماه که
در بر و زیر قدم دارد دو دولت است که در ظلّ آن شریعت
است دولت فرس و دولت عثمانی زیرا علامت دولت فرس
آفتابست و علامت دولت عثمانی هلالست که ماه است
این آفتاب و ماه رمز از دو دولت است که در ظلّ شریعة الله
است. و بعد میفرماید که بر سرش تاجی از دوازده ستاره است
و این دوازده ستاره عبارت از دوازده ائمه است
که مروج شریعت محمدیه بودند و مربیان ملت که مانند
ستاره در افق هدایت میدرخشیدند. بعد میفرماید
" و آبیستن بوده از درد زه و عذاب زائیدن فریاد بر میآورد "
یعنی این شریعت در مشکلات عظیمه افتد و زحمات و مشقّات

عظیمه کشد تا ولدی کامل ازین شریعت حاصل گردد یعنی ظهور بعد و موعود که ولدی کاملست در آغوش این شریعت که مانند مادر است پرورش یابد. و مقصود ازین ولد حضرت اعلیٰ و نقطهٔ اولیٰ است که فی الحقیقه زادهٔ شریعت محمدیه بود یعنی حقیقت مقدسه ای که طفل و نتیجهٔ شریعهٔ الله که

ص ۴۳۰

مادر است و موعود آن شریعت است در ملکوت آن شریعت تحقیق یافت ولی از تسلط اژدرها نزد خدا رپوده شد بعد از ۱۲۶۰ روز اژدرها محو شد آن زادهٔ شریعت الله موعود ظاهر گشت. " و علامتی دیگر در آسمان پدید آمد که اینک اژدرهای بزرگ آتش گون که او را هفت سر و ده شاخ بود و بر سرهایش هفت افسر و دمش ثلث ستارگان آسمان را کشیده بر زمین ریخت". آن اژدرها بنو امیه است که مستولی بر شریعت محمدیه شدند و هفت سر و هفت افسر عبارت از هفت مملکت و سلطنت است که بنو امیه بر آن استیلا یافتند، مملکت روم که در بریهٔ الشام بود، مملکت فرس، مملکت عرب، مملکت مصر، مملکت افریقا یعنی تونس و جزائر و مراکش، مملکت اندلس که الآن اسپانیاست، مملکت ترک ماوراء النهر، بنی امیه بر این ممالک استیلا یافتند و ده شاخ که عبارت از ده اسم از ملوک بنی امیه است که بدون تکرار ده پادشاهند یعنی ده اسمند که ریاست و سلطنت کردند. اول ابی سفیانست و آخر مروان زیرا اسماء بعضیشان تکرر یافت من جمله دو معاویه و سه یزیدند و دو ولید و دو مروان اینها مکرر شده اند چون من دون تکرار اسماء حساب شود ده میشوند. و این بنو امیه بدایتشان ابو سفیانست که وقتی امیر مکه بوده و سر سلسلهٔ امویانست و

ص ۴۳۱

آخرشان مروان، ثلث نفوس مقدسهٔ مبارکه را از سلالهٔ طاهره که ستارگان آسمان بودند محو کردند. " و اژدرها پیش آن زن که میزاید بایستاد تا چون بزاید فرزند او را ببلعد".

این زن شریعة الله است چنانچه از پیش گذشت و ایستادن در نزد آن یعنی آن اژدرها مراقب بود تا آن زن بزاید فرزند او را ببلعد و این فرزند آن مظهر موعود بود که زاده شریعت محمدیه است و بنوامیه همیشه منتظر آن بودند که آن شخص موعود که از سلاله حضرت محمد خواهد آمد و موعود است او را بدست آرند و محو و نابود کنند. زیرا نهایت خوف از ظهور مظهر موعود داشتند و هر جا نفسی را از سلاله حضرت محمد یافتند که در انظار محترم بود او را هلاک نمودند. "پس پسری زائید که همه امتهای زمین را بعصای آهنین حکمرانی خواهد کرد". این پسر بزرگوار مظهر موعود است که از شریعت الله تولد یافت و در آغوش تعالیم الهیه پرورش شد و عصای آهنین کنایه از قوت و قدرتست نه شمشیر یعنی بقوت و قدرت الهیه جمیع امتهای زمین را شبانی خواهد فرمود. مقصود از این فرزند حضرت اعلی است. "و فرزندش بنزد خدا و تخت او ر بوده شد". این اخبار از حقیقت حضرت اعلی است که صعود بحیث ملکوت عرش الهی مرکز سلطنت الهیه فرمودند. ملاحظه نمائید که چقدر مطابق

ص ۴۳۲

واقعت. "وزن به بیابان فرار کرد" یعنی شریعة الله بصحرا فرار کرد یعنی بصرای واسع حجاز و جزیره العرب انتقال نمود. "و در آنجا مکانی از برای وی از خدا مهیا شده است" یعنی جزیره العرب مأوی و مسکن و مرکز شریعة الله شد "تا او را مدت هزار و دویست و شصت روز بپرورند". و این هزار و دویست و شصت روز هر روزی باصطلاح کتاب مقدس عبارت از یک سالست چنانکه از پیش گذشت و شریعة الله هزار و دویست و شصت سال در بادیه عرب صحرای عظیم پرورش یافت و مظهر موعود از او تولد گشت دیگر حکمی بعد از هزار و دویست و شصت سال از برای آن شریعت نماند زیرا ثمره آن شجر ظاهر گردید و نتیجه حاصل شد. ملاحظه فرمائید که چقدر نبوتها مطابق یکدیگر است. در مکاشفات ظهور موعود را چهل و دو ماه تعیین نماید و دانیال نبی

سه روز و نیم تصریح کند این نیز چهل و دو ماه میشود و چهل و دو ماه هزار و دویست و شصت روز میگردد. لهذا در مکاشفات یوحنا در جای دیگر صراحتاً هزار و دویست و شصت روز بیان کند و در کتاب مقدس منصوص است که هر روزی عبارت از یک سالست و از این صریحتر ممکن نیست که جمیع اخبار با یکدیگر توافق نماید و حضرت باب در سنه هزار و دویست و شصت از هجرت حضرت محمد که تاریخ عموم اسلامست ظاهر

ص ۴۳۳

شد و در کتاب مقدس اخباری از این صریحتر در حق هیچ ظهوری نیست. اگر انصاف باشد توافق این اوقات مذکوره از لسان بزرگواران اعظم برهانست و بهیچوجه تأویل بر نمیدارد. خوشا بحال نفوس منصفه که تحرّی حقیقت نمایند. اما اگر انصاف نباشد و محاججه کنند و مجادله نمایند و انکار امر واضح کنند مانند فریسیان در ظهور مسیح که در نهایت لجاجت انکار تفاسیر و بیان حضرت مسیح و حواریین مینمودند و بجهله عوام امر را مشتبه میکردند که این اخبار در حق این یسوع نیست بلکه در حق موعود است که من بعد بشروط مذکوره در تورات خواهد آمد و از جمله شروط سلطنت و جلوس بر سریر داود و ترویج شریعت تورات و ظهور عدالت کبری و اجتماع گرگ و میش بر چشمه واحد است لهذا ناس را محتجب از مسیح نمودند. مطلب سوم - در اثبات حضرت اعلی و حضرت بهاء الله از کتب مقدسه. حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی: (مفاوضات) " چون ظهور حضرت مسیح باخبار دانیال ثابت شد حال باثبات ظهور حضرت بهاء الله و حضرت اعلی پردازیم. و تا بحال ادله عقلی ذکر کردیم حال باید ادله نقلی

ص ۴۳۴

ذکر کنیم. در آیه سیزدهم فصل هشتم از کتاب دانیال میفرماید: و مقدس متکلمی را شنیدم و هم مقدس دیگری را که از آن متکلم میپرسید که رؤیای قربانی دائمی و عصیان خراب کننده تا بکی میرسد و مقام مقدس و لشکر بیایمالی

تسلیم کرده خواهد شد و بمن گفت که تا بدو هزار و سیصد
شبانه روز آنگاه مقام مقدّس مصفّی خواهد گردید. تا آنکه
میفرماید: این رؤیا نسبت بزمان آخر دارد یعنی این فلاکت
و این خرابیّت و این حقارت تا کی میکشد یعنی صبح ظهور
کی است پس گفت تا دو هزار و سیصد شبانه روز آنگاه مقام
مقدّس مصفّی خواهد شد. خلاصه مقصد اینجاست که
دو هزار و سیصد سال تعیین میکند و بنصّ تورات هر روزی یک
سالست. پس از تاریخ صدور فرمان ارتحشستا بتجدید بنای
بیت المقدّس تا یوم ولادت حضرت مسیح ۴۵۶ سال است
و از یوم ولادت حضرت مسیح تا یوم ظهور حضرت اعلیٰ ۱۸۴۴
سنه است و چون ۴۵۶ سال را ضمّ بر این کنی دو هزار و
سیصد سال میشود یعنی تعبیر رؤیای دانیال در سنه ۱۸۴۴
میلادی واقع شد و آن سنه ظهور حضرت اعلیٰ بود بنصّ خود
دانیال. ملاحظه نمائید که بچه صراحت سنه ظهور را معین
میفرماید و دیگر اخبار ظهور ازین صریحتر نمیشود. و حضرت
مسیح در اصحاح بیست و چهارم از انجیل متی آیه سیّم

ص ۴۳۵

تصریح میفرماید که مقصود ازین اخبار دانیال زمان ظهور
است و آن آیه اینست " و چون بکوه زیتون نشسته بود
شاگردانش در خلوت نزد وی آمده گفتند بما بگو که این امور،
کی واقع میشود و نشان آمدن تو و انقضای عالم چیست؟"
از جمله بیانات حضرت مسیح که در جواب ایشان گفت این
بود " پس چون مکروه ویرانی را که بزبان دانیال نبی گفته
شده است در مقام مقدّس برپا شده بینید هر که خواند
دریافت کند " انتهی و جواب را حواله باصحاح ثامن
از کتاب دانیال فرمود که هر کس آن اصحاح را بخواند آن زمان
را دریافت خواهد نمود. ملاحظه فرمائید که چگونه ظهور
حضرت اعلیٰ صریح تورات و انجیل است.

باری، حال بیان تاریخ ظهور جمال مبارک را از تورات نمائیم:
تاریخ ظهور جمال مبارک بسنه قمری از بعثت و هجرت
حضرت محمّد بیان مینماید زیرا در شریعت حضرت محمّد

سنه قمری معتبر است و معمول بها زیرا در آن شریعت
در هر خصوص از احکام عبادات سنه قمری معمول به است.
در اصحاح دوازدهم آیه ششم از کتاب دانیال میفرماید:
"و به یکی مرد ملبس شده بکتان که بالای آبهای شهر
میایستاد گفت که انجام این عجائبات تا بیچند میکشد؟ و آن
مرد ملبس شده بکتان را که بالای آبهای شهر میایستاد

ص ۴۳۶

شنیدم در حالی که دست راست و دست چپ خود را بسوی
آسمان بلند کرده بحیّ ابدی سوگند یاد نمود که برای یک
زمان و دو زمان و نصف زمان خواهد بود. و چون پراکندگی
قوت قوم مقدّس بانجام رسد آنگاه همه این امور بانجام
خواهد رسید". روز را هر چند از پیش بیان نمودم دیگر
احتیاج بیان ندارد ولی مختصر ذکری میشود که روز اب عبارت
از یک سالست و هر سال عبارت از دوازده ماه است پس سه
سال و نیم چهل و دو ماه میشود و چهل و دو ماه هزار و
دویست و شصت روز است و هر روزی در کتاب مقدّس عبارت
از یک سالست. و در سنه ۱۲۶۰ از هجرت محمد تاریخ اسلامی
حضرت اعلیٰ مبشر جمال مبارک ظاهر شد. و بعد در آیه
یازدهم میفرماید " و از هنگام موقوف شدن قربانی دائمی و
نصب نمودن رجاست ویرانی هزار و دویست و نود روز خواهد
بود. خوشا بحال آنکه انتظار کشد و بهزار و سیصد و سی و پنج
روز برسد". بدایت این تاریخ قمری از یوم اعلان نبوت حضرت
محمد است بر عموم اقلیم حجاز و آن سه سال بعد از بعثت
بود. زیرا در بدایت نبوت حضرت مستور بود و کسی جز خدیجه
و ابن نوفل اطلاع نداشت بعد از سه سال اعلان گردید.
و جمال مبارک در سنه هزار و دویست و نود از اعلان نبوت حضرت
محمد اعلان ظهور فرمودند.

ص ۴۳۷

و نیز میفرمایند قوله الاحلی : (مفاوضات صفحه ۴۳)
" بعد از سه روز و نیم که باصطلاح کتب مقدّسه ۱۲۶۰

سالمست دوباره آن تعالیم الهیه و فضائل و کمالات رحمانیه و فیوضات روحانیه بظهور حضرت اعلی و تبعیت جناب قدوس تجدید شد و نفحات قدس وزید و انوار حقیقت تابید و موسم بهار جان پرور رسید و صبح هدایت دمید آن دو جسم بی جان دوباره زنده شدند و این دو بزرگوار یکی مؤسس و دیگری مروج قیام کردند و دو چراغدان بودند زیرا بنور حقیقت جهان را روشن نمودند. بعد میفرماید "آوازی از آسمان شنیدند که بدیشان میگوید باینجا صعود نمائید پس در ابر بآسمان بلند شدند"، یعنی ندای حق را از آسمان پنهان شنیدند که آنچه باید و شاید از تعلیم و تشریح مجری داشتید و پیام مرا بخلق رسانیدید و ندای حق را بلند نمودید و تکالیف خود را مجری داشتید. حال باید مانند مسیح جان را فدای جانان کنید و شهید گردید و آن آفتاب حقیقت و قمر هدایت هر دو مانند حضرت مسیح در افق شهادت کبری غروب نموده بآسمان ملکوت صعود نمودند. بعد میفرماید "و دشمنان ایشان را دیدند"، یعنی دشمنان ایشان بسیاری بعد از شهادت مشاهده علو منزلت و سمو منقبت ایشان را نمودند و شهادت بر عظمت و

ص ۴۳۸

کمالات آنان دادند. بعد میفرماید "و در همان ساعت زلزله ای عظیم حادث گشت که ده یک از شهر منهدم گردید و هفت هزار نفر از زلزله هلاک شدند". این زلزله در شیراز بعد از شهادت حضرت اعلی واقع گردید که شهر زیر و زبر شد و نفوس بسیاری هلاک شدند و همچنین اضطراب شدید از امراض و وبا و قحط و غلا و جوع و ابتلا حاصل گشت که مثل و مانند نداشت. بعد میفرماید "و باقی ماندگان ترسان گشته خدای آسمان را تمجید کردند". چون زلزله در فارس واقع جمیع بازماندگان شب و روز ناله و فغان مینمودند و بتمجید و تسبیح مشغول و چنان خائف و مضطرب بودند که شبها خواب و راحت نداشتند. پس میفرماید "وای دوم در گذشته است اینک وای سوم بزودی میآید". وای اول ظهور حضرت

محمد بن عبدالله عليه السلام، وای دوم حضرت اعلیٰ له
المجد و الثناء وای سوم یوم عظیم است که یوم ظهور ربّ جنود
و تجلی جمال موعود است و بیان این مطلب در کتاب حزقیال
فصل سی ام مذکور است چنانچه میفرماید " و کلام خداوند
بر من نازل شد گفت ای پسر انسان نبوت کرده بگو خداوند
یهوه چنین میفرماید ولوله کنید و بگوئید وای بر آن روز زیرا
که آن روز نزدیک است و روز خداوند نزدیک است". پس معلوم
شد که روز وای روز خداوند است زیرا در آن روز وای بر غافلانست

ص ۴۳۹

وای بر گنه کارانست وای بر جاهلانست اینست که میفرماید
وای دوم در گذشت اینک وای سوم بزودی میاید. و این وای
سوم روز ظهور جمال مبارکست یوم الله است و نزدیک است
بیوم ظهور حضرت اعلیٰ. بعد میفرماید " و فرشته هفتم
بنواخت که ناگاه صداهای بلند در آسمان واقع شده که
میگفتند سلطنت جهان از آن خداوند ما و مسیح او شد
و تا ابد الآباد حکمرانی خواهد کرد".
آن فرشته انسانست که بصفات ملکوتیه متصف که بخلق و خوی
فرشتگان مبعوث شود و نداهائی بلند شود که ظهور مظهر
الهی نشر و اعلان شود که یوم ظهور ربّ جنود است و دوره
دوره رحمانی حضرت پروردگار. و در جمیع کتب و صحف انبیا
موعود و مذکور که در آن یوم خداوند سلطنت الهیه روحانیه
تشکیل میشود و جهان تجدید میگردد و روح جدیدی در
جسم امکان دمیده میشود و موسم بهار الهی آید ابر رحمت
ببارد و شمس حقیقت بتابد و نسیم جان پرور بوزد و عالم
انسانی قمیص تازه در بر نماید روی زمین بهشت برین گردد
عالم بشر تربیت شود جنگ و جدال و نزاع و فساد از میان
برخیزد و راستی و درستی و آشتی و خداپرستی بمیان آید
و الفت و محبت و یگانگی جهان راحاطه کند و خداوند
تا ابد الآباد حکمرانی خواهد کرد یعنی سلطنت روحانیه
ابدیه تشکیل میشود و آن یوم الله است. زیرا جمیع ایامی

که آمده و رفته است ایام موسی بوده ایام مسیح بوده
 ایام ابراهیم بوده و همچنین ایام سائر انبیا بوده. اما
 آن یوم یوم الله است زیرا شمس حقیقت در نهایت حرارت و
 اشراق طلوع خواهد کرد. بعد میفرماید " و آن بیست و
 چهار پیر که در حضور خدا بر تختهای خود نشسته اند
 بروی در افتاده خدا را سجده کردند و گفتند ترا شکرای
 خداوند، خدای قادر مطلق که هستی و بودی و خواهی
 آمد زیرا که قوت عظیمه بدست گرفته بسطنت پرداختی".
 و در هر دوری اوصیا و اصفیا دوازده نفر بودند. در ایام
 حضرت یعقوب دوازده پسر بودند و در ایام حضرت موسی
 دوازده نقیب رؤسای اسباط بودند و در ایام حضرت مسیح
 دوازده حواری بودند و در ایام حضرت محمد دوازده امام
 بودند و لکن در این ظهور اعظم بیست و چهار نفر هستند
 دو برابر جمیع زیرا عظمت این ظهور چنین اقتضا نماید.
 این نفوس مقدسه در حضور خدا بر تختهای خود نشسته اند
 یعنی سلطنت ابدیه میکنند. و این بیست و چهار نفوس
 بزرگوار هر چند بر سریر سلطنت ابدیه استقرار دارند
 با وجود این بان مظهر ظهور کلی ساجدند و خاضع و خاشع
 و گویند که ترا شکر میکنیم " ای خداوند قادر مطلق که
 بودی و هستی و خواهی آمد زیرا قوت عظیم خود را بدست

گرفته بسطنت پرداختی"، یعنی تعلیمات خود را بتمامه
 اجرا خواهی کرد و جمیع من علی الارض را در ظل خویش
 جمع خواهی نمود و تمام بشر را در سایه یک خیمه خواهی
 آورد. و هر چند سلطنت دائما لله بوده و همیشه خدا
 سلطنت داشته و دارد و لکن در اینجا مقصد سلطنت
 مظهر نفس اوست که جمیع احکام و تعالیمی که روح عالم
 انسانی و حیات ابدیست اجرا خواهد کرد و آن مظهر کلی
 بقوای روحانیّه جهانرا بگشاید نه بجنگ و جدال و بصلح
 و سلام بیاراید نه بسیف و سنان و این سلطنت الهیه را

بمحبّت صحیحه تأسیس کند نه بقوّت حریّه و این تعالیم الهیّه را بمهربانی و صلاح ترویج نماید نه بدرشتی و سلاح. و چنان تربیت کند که امم و ملل هر چند در تباین احوال و اختلاف عادات و اخلاق و تنوّع ادیان و اجناس، مانند گرگ و بره و مار و طفل شیر خواره و پلنگ و بزغاله با هم همدم و هم آغوش و هم راز گردند بکلی منافرت جنسی و مخالفت دینی و مباینت ملّی زائل و کلّ در ظلّ شجره مبارکه نهایت الفت و التیام خواهند یافت. بعد میفرماید " و آمت ها خشمناک شدند". زیرا که تعالیم تو مباین هوای نفسانی سائر ملل بود. "غضب تو ظاهر گردید"، یعنی کلّ بخسران مبین مبتلی شدند زیرا متابعت وصایا و نصایح و تعالیم تو

ص ۴۴۲

نمودند و از فیض ابدی تو محروم گشتند و از انوار شمس حقیقت محجوب شدند. بعد میفرماید " و وقت مردگان رسید تا برایشان داوری شود"، یعنی وقت آن رسید که مردگان یعنی نفوسی که از روح محبّه الله محروم و از حیات مقدّسه ابدیه بی نصیب هستند بعدالت حکم شوند، یعنی بآنچه استحقاق و استعداد دارند مبعوث گردند و حقیقت این اسرار را واضح گردانی که در چه درجه پستی در عالم وجود هستند که فی الحقیقه حکم اموات دارند. بعد میفرماید "تا بندگان یعنی انبیا و مقدّسان و ترسندگان نام خود را چه کوچک و چه بزرگ اجرت دهی"، یعنی تا ابرار را بفضل بی منتهی مختصّ بگردانی و آنان را مانند ستاره های آسمانی از افق عزّت قدیمه درخشنده فرمائی، بروش و سلوکی موفق فرمائی که روشنی عالم انسانیت و سبب هدایت و علّت حیات ابدیه در ملکوت یزدانی، بعد میفرماید " و مفسدان زمین را فاسد گردانی"، یعنی نفوس غافله را بکلی محروم کنی زیرا کوری کوران ظاهر گردد و بینائی بینایان آشکار شود جهل و نادانی اهل ضلالت مشهود شود و علم و دانائی اهل هدایت واضح گردد و از اینجهت مفسدان فاسد شوند. بعد از این مقام میفرماید " و قدس خدا

در آسمان مفتوح گشت"، یعنی اورشلیم الهی پیدا شد

ص ۴۴۳

وقدس الاقداس ظاهر گشت. قدس الاقداس در اصطلاح اهل عرفان جوهر شریعت الهی و تعالیم حقیقی ربّانی است که در هیچ دوری از ادوار انبیا تغییر نیافته است چنانچه از پیش بیان شد. و اورشلیم شامل حقیقت شریعت الهیه است که قدس الاقداس است و جامع احکام و معاملات و عبادات و قوانین جسمانیّه است که شهر اورشلیم است این است که اورشلیم آسمانی گفته میشود. خلاصه چون در آن دوره شمس حقیقت انوار الهی در نهایت سطوع درخشنده گردد لهذا جوهر تعالیم الهی در عالم امکانی تحقق یابد و ظلمات جهل و نادانی زائل گردد جهان دیگر شود و نورانیّت احاطه نماید لهذا قدس الاقداس ظاهر گردد. بعد میفرماید " و قدس خدا در آسمان مفتوح گشت"، یعنی بسبب انتشار این تعالیم الهیه و ظهور این اسرار ربّانیّه و اشراق شمس حقیقت ابواب فلاح و نجات در جمیع جهات مفتوح گردد و آثار خیر و برکات سماویّه آشکار شود. بعد میفرماید " و تابوت عهد نامه او در قدس او ظاهر شد"، یعنی کتاب عهد او در قدس او ظاهر شود و لوح میثاق ثبت گردد و معانی عهد و پیمان آشکار شود صیت الهی شرق و غرب گیرد و آوازه امرالله جهانگیر شود اهل نقض خوار و ذلیل شوند و اهل ثبوت عزیز و جلیل گردند زیرا

ص ۴۴۴

بکتاب عهد متمسکند و در میثاق ثابت و مستقیم. بعد میفرماید " و برقهها و صداها و رعدها و زلزله و تگرگ عظیمی حادث شد"، یعنی بعد از ظهور کتاب عهد طوفان عظیمی پیدا شود و برق قهر و غضب الهی درخشد و صدای رعد نقض میثاق بلند گردد و زلزله شبّهات حاصل شود و تگرگ عذاب بر ناقضین میثاق ببارد و مدعیان ایمان بفتنه و امتحان افتند". و نیز میفرمایند قوله الاحلی: (۱)

اصحاح یازدهم از اشعیا آیهٔ اوّل میفرماید " و نهالی
از تنهٔ یسّی بیرون آمده شاخه ای از ریشه هایش خواهد شکفت
و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت یعنی روح حکمت
و فهم و روح مشورت و قوّت و روح معرفت و ترس خداوند
و خوشی او در ترس خداوند خواهد بود و موافق رؤیت چشم
خود داوری نخواهد کرد و بر وفق سمع کوشهای خویش
تنبّه نخواهد نمود بلکه مسکینانرا بعدالت داوری خواهد
کرد و بجهت مظلومان زمین براستی حکم خواهد نمود
و جهانرا بعصای دهان خویش زده شیران را بنفخهٔ لبهای
خود خواهد کشت و کمریند کمرش عدالت خواهد بود و کمریند
میانش امانت و گرگ با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با

(۱) مفاوضات ص ۴۸ - ۵۲

ص ۴۴۵

بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری با هم و طفل
کوچک آنها را خواهد راند و گاو با خرس خواهد چرید
و بچه های آنها با هم خواهند خوابید و شیر مثل گاو گاه
خواهد خورد و طفل شیرخواره بر سوراخ مار بازی خواهد
کرد و طفل از شیر باز داشته دست خود را بر خانهٔ افعی
خواهد گذاشت و در تمامی کوه مقدّس من ضرر و فسادى نخواهد
کرد زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود مثل
آبهائی که دریا را میپوشاند " انتهى .

این نهال از دوحهٔ یسی هر چند در حقّ حضرت مسیح
صادق میآید زیرا یوسف از سلالهٔ یسّی پدر حضرت داود بود،
ولی چون حضرت بروح الهی موجود شده بودند خود را
ابن الله نامیدند اگر چنانچه چنین نبود این تفسیر مطابق
بود. و از این گذشته وقوعاتی را که بیان میفرماید که در زمان
آن نهال خواهد شد در صورتی که تأویل شود بعضی بوقوع
انجامیده نه جمیع اگر چنانچه تأویل نشود قطعاً هیچیک
از آن علامتها در زمان حضرت مسیح وقوع نیافته. مثلاً پلنگ
و بزغاله و شیر و گوساله و مار و طفل شیرخواره را کنایه و رمز

از ملل و امم مختلفه و طوائف متباغضه و شعوب متنازعه که در ضدیت و عداوت مانند گرگ و بره هستند گوئیم که بنفحات روح حضرت مسیح روح الفت و اتحاد یافتند و زنده گشتند

ص ۴۴۶

و با هم آمیزش نمودند. اما " در تمامی کوه مقدس من ضرر و فسادى نخواهند کرد زیرا که جهان از معرفه الله پر خواهد بود مثل آبهائی که دریا را میپوشاند"، این کیفیت در ظهور حضرت مسیح وقوع نیافت زیرا الی الآن ملل مختلفه متباغضه در دنیا موجود و مقرّ به اله اسرائیل قلیل و اکثر از معرفه الله بی بهره اند. و همچنین صلح عمومی در ظهور حضرت مسیح نشد یعنی در میان ملل متعادیه متباغضه صلح و صلاح نشد و نزاع و جدال مندفع نگشت و آشتی و راستی حاصل نشد چنانچه الی الآن در نفس طوائف و شعوب مسیحیه عداوت و بغضا و حرب در نهایت اشتداد است. اما این در حقّ جمال مبارک بتمامه مطابقت حرفاً بحرف. و همچنین در این دور بدیع جهان جهان دیگر گردد و عالم انسانی در کمال آسایش و زینت جلوه نماید نزاع و جدال و قتال به صلح و راستی و آشتی مبدّل خواهد گشت در بین طوائف و امم و شعوب و دول محبت و الفت حاصل شود و التیام و ارتباط محکم گردد عاقبت حرب بکلی ممنوع شود. و چون احکام کتاب مقدس اجرا گردد منازعات و مجادلات در محکمه عمومیّه دول و ملل بنهایت عدالت فیصل خواهد یافت و مشاکل متحدّه حلّ خواهد گشت قطعات خمسّه عالم حکم یک قطعه یابد و امم متعدده یک امت شود و روی زمین یک وطن و نوع انسان یک طائفه شود و ارتباط اقالیم و امتزاج و ایتلاف

ص ۴۴۷

و التیام اقوام و طوائف بدرجه ای رسد که نوع بشر حکم یک خاندان و یک دودمان یابد نور محبت آسمانی بدرخشد و ظلمات بغض و عداوت بقدر امکان زائل گردد صلح عمومی در قطب امکان خیمه برافرازد و شجره مبارکه حیات چنان نشو

و نما نماید که بر شرق و غرب سایه افکند اقویا و ضعفا و اغنیا و فقرا و طوائف متنازعه و ملل متعدیه که مانند گرگ و بره و پلنگ و بزغاله و شیر و گوساله هستند در نهایت محبت و ایتلاف و عدالت و انصاف باهم معامله نمایند و جهان از علوم و معارف و حقایق و اسرار کائنات و معرفة الله مملو خواهد گشت. حال ملاحظه نمائید که در این عصر عظیم که قرن جمال مبارک است علوم و معارف چقدر ترقی نموده است و اسرار کائنات چقدر کشف شده است و مشروعات عظیمه چقدر ظهور یافته است و روز بروز در ازدیاد است. و عنقریب علوم و معارف مادّیه و معرفت الهیه چنان ترقی نماید و معجزاتی بنماید که دیده ها حیران ماند و سرّ این آیه اشعیا " زیرا که جهان از معرفة الله پر خواهد بود"، بتمامه ظاهر خواهد گشت. و همچنین ملاحظه نما که در این مدت قلیله که ظهور جمال مبارک شده است از جمیع ملل و اقوام و طوائف در ظلّ این امر داخل شده مسیحی و یهود و زردشتی و هنود و بودی و ایرانی کلّ در نهایت الفت و محبت با

ص ۴۴۸

یکدیگر آمیزش نمایند کانه این نفوس هزار سالست که خویش و پیوند با یکدیگرند بلکه مانند پدر و فرزند و مادر و دختر و خواهر و برادرند. این یک معنی از معانی الفت گرگ و بره و پلنگ و بزغاله و شیر و گوساله است. و از جمله وقایع جسمیه که در یوم ظهور آن نهال بیهمال وقوع خواهد یافت علم الهی بجمیع امت ها بلند خواهد شد، یعنی جمیع ملل و قبائل در ظلّ آن علم الهی که نفس آن نهال ربّانی است درآیند و ملت واحده گردند و ضدّیت دینیّه و مذهبیّه و مباینت جنسیّه و نوعیه و اختلافات وطنیه از میان برخیزد کلّ دین واحد و مذهب واحد و جنس واحد و قوم واحد شوند و در وطن واحد که کره ارض است ساکن گردند صلح و آشتی عمومی در بین جمیع دول حاصل گردد. و آن نهال بیهمال جمیع اسرائیل را جمع خواهد کرد، یعنی اسرائیل در دوره آن در ارض مقدّس جمع خواهند شد و امت یهود که در شرق و غرب و

جنوب و شمال متفرّقند مجتمع شوند. حال ملاحظه نمائید که این وقایع در دوره مسیح واقع نگشته زیرا امّت‌ها در زیر علم واحد که آن نهال الهیست در نیامدند و در این دوره ربّ الجنود کلّ ملل و امم در ظلّ این علم وارد خواهند گشت. و همچنین اسرائیل پراکنده در جمیع عالم در دوره مسیحی در ارض مقدّس مجتمع نشدند اما در بدایت دوره جمال مبارک این وعد الهی

ص ۴۴۹

که در جمیع کتب انبیا منصوص است بنای ظهور گذاشته. ملاحظه مینمائید که از اطراف عالم طوایف یهود بارض مقدّس آیند و قرايا و اراضی تملک نموده سکنی کنند و روز بروز در ازدیادند بقسمی که جمیع فلسطین مسکن آنان گردد.

خاتمه - یکی از خطابه های حضرت عبدالبهاء در باره حقانیت مظاهر مقدّسه الهیه که در رملة اسکندریه در هوتل ویکتوریا از لسان اطهر جاری گردیده است :

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی : (خطابات مبارکه) " مظاهر مقدّسه الهیه هریک عالم امکان را شمسى در نهایت اشراق بودند، هریک وقت طلوع عالم را روشن نمودند ولی کیفیت طلوع تفاوت دارد. حضرت موسی کوکبش اشراق کرد بر آفاق ولی بقوه قاهره شریعت الله را در میان بنی اسرائیل منتشر نمود ولی تجاوز بجائی دیگر نکرد بلکه حصر در بنی اسرائیل بود. یعنی کلمة الله روح ایمان به بنی اسرائیل بخشید و آن ملت در ظلّ شریعت حضرت در جمیع مراتب ترقی کرد و توسیع یافت تا رسید بزمان سلیمان و داود و پانصد سال طول کشید تا چنانکه باید و شاید امر منتشر شد. در زمان فرعون بنی اسرائیل نفوسی در

ص ۴۵۰

نهایت ذلّت و ضعف بودند و مستغرق در هوی و هوس و در نهایت درجه سوء اخلاق، بقوه معنویّه حضرت موسی ترقی کردند و از ظلمات نجات یافتند و سبب نورانیت آفاق شدند

و تحت تربیت الهی تربیت گشتند تا بمنتهی درجه ترقی رسیدند. بعد منحرف از صراط مستقیم و منحرف از منهج قویم گشتند دو باره بذلّ قدیم افتادند تا دوره حضرت مسیح آمد کوکب عیسوی طلوع نمود. در ایام آن حضرت معدودی قلیل مهتدی بنور هدایت شدند و مشتعل بنار محبت الله گشتند منجذب شدند و منقطع از ما سوی الله گشتند از راحتشان از دولتشان از حیاتشان گذشتند و جمیع شئونشان را فراموش نمودند ولی معدودی قلیل بودند. مؤمنین حقیقی فی الحقیقه دوازده نفر بودند و یکی از آنها اعراض کرد و استکبار نمود محصور در یازده نفر و چند زن شد. سیصد سال طول کشید تا امر حضرت انتشار یافت و کلمه الله نافذ شد و ندای ملکوت الله بجمیع اطراف ارض رسید و روحانیت و نورانیت حضرت جهان را زنده و روشن کرد. زمان حضرت رسول علیه السلام رسید نیز حضرت رسول طلوع نمود ولی در یک بیابانی شن زار خالی از آب و علف که از سطوت ملوک دور بود و قوه عظیمه مفقود. قوای نافذه سائر ممالک در آنجا نفوذی نداشت بلکه محصور در چند

ص ۴۵۱

قبائلی بود که در نهایت ضعف بودند فقط بالنسبه بیکدیگر صولتی داشتند و قبیله اعظم آنها قریش بود که قوه اعظم آنها هزار نفر بود که در مکه حکومت مینمودند و در بادیه العرب زندگانی میکردند از انتظام و اقتدار فی الحقیقه عاری بودند و سلاحشان عبارت از شمشیر و نیزه و عصا بود. حضرت بقوه قاهره امرالله را بلند نمود. و این معلوم است که هر نفسی که قوه قاهره بیند فوراً خضوع کند و خاشع گردد هر عاصی فوراً مطیع شود. اگر انسانی را هزار کتاب نصایح بخوانی متأثر نشود دلالت کنی و بیاناتی نمائی که در سنگ تأثیر نماید در او ابداً اثر نکند بجزئی قوه قاهره چنان متأثر شود که فوراً خاضع و خاشع گردد و امثال امر نماید. حضرت بقوه قاهره امرشان را بلند کردند و علمشان را برافراختند و شریعت الله انتشار یافت. اما جمال مبارک و حضرت اعلی

در زمانی ظاهر شدند که قوه قاهره دول زلزله بر ارکان عالم انداخته بود در محلی معتکف دور از عمار نبود در قطب آسیا ظاهر شدند و اعدا بجمیع انواع اسلحه مسلح بودند. حکایت قبیله قریش نبود هر دولتی با پنج هزار توپ ده کرور لشکر در میدان حرب جولان میداد یعنی جمیع دول در نهایت قوت و عظمت. اگر بتاریخ رجوع نمائید از بدایت تاریخ الی یومنا هذا در هیچ عصر و قرنی دول عالم باین اقتدار نبودند

ص ۴۵۲

و ملل عالم باین انتظام نبودند. در همچو وقتی شمس حقیقت از افق رحمانیت طلوع نمود ولی در نهایت مظلومی وحید و فرید و بی معین و نصیر و قوای عالم بر مقاومت جمال مبارک دائماً قیام داشت. در موارد بلا هر مصیبتی بر وجود مبارک وارد شد بلیه ای نماند که بنهایت درجه بر وجود مبارک وارد نیامد جمیع تکفیر کردند تحقیر نمودند ضرب شدید زدند مسجون کردند سرگون نمودند و عاقبت در نهایت مظلومیت از وطن اخراج و نفی بعراق نمودند دوباره باسلامبول و از اسلامبول بار سوم به رومیلی منفی نمودند و بعد بخراب ترین قلعه های عالم مانند قلعه عگا فرستادند و در آنجا مسجون نمودند. دیگر از اینجا موقعی بدتر اعظم برای نفی و حبس متصور نمیشد و سرگونی اعظم از این ممکن نه که چهار مرتبه و بالاخره در قلعه ای مثل عگا مسجون کردند. چنین واقعه ای یعنی چهار مرتبه نفسی از محل سرگونی بمحل نفی و از محل نفی بسجن اعظم افتد در تاریخ نیست. با وجود این در سجن در زیر زنجیر مقاومت به من علی الارض یعنی با جمیع ملوک و ملل فرمودند. در وقتیکه در زیر چنگ و زجر آنها بود آن الواح ملوک صدور یافت و اندارات شدید شد و ابداً در سجن اعتنائی بدولتی نفرمودند. مختصر اینست که امرش را در سجن جهانگیر کرد در زیر زنجیر آوازه کلمه الله

ص ۴۵۳

بشرق و غرب رساند و رایت ملکوت مرتفع نمود و انوارش

ساطع گردید و جمیع قوای عالم مقاومت نتوانست. هرچند
بظاهر مسجون بود ولی از سایر مسجونین ممتاز بود چه که
هر مسجونی در سجن ذلیل است حقیر است و قاعده چنین
است ولی او چنین نبود. مثلاً جمیع ارباب مناصب و مأمورین
که بودند در ساحت اقدس خاضع و خاشع بودند و جمیع
زائرین احباب مشاهده عیاناً مینمودند که بعضی از امراء
ملکیه و عسکریه نهایت التماس مینمودند که مشرف شوند
قبول نمیفرمودند. متصرف عکا مصطفی ضیاء پاشا خواست پنج
دقیقه مشرف شود قبول نشد فرمان پادشاهی این بود که جمال
مبارک در اطاقی مسجون باشند و اگر نفسی بخواهد به
حضور مبارک مشرف شود حتی متعلقین مبارک نگذارند
و در نهایت مواظبت باشند که مبادا نفسی بحضور رود. در
همچو وقتی مسافرخانه بر پا بود و خیمه مبارک در کوه کرمل
برپا و مسافری از شرق و غرب میآمدند. باوجودی که حکم
پادشاهی این بود ولی ابداً بحکم پادشاه بتضییق حکومت
اعتناء نمیفرمودند در سجن بودند اما کلّ خاضع بودند،
بحسب ظاهر محکوم بودند اما بحقیقه حاکم، بحسب ظاهر
مسجون بودند ولی در نهایت عزّت. مختصر اینست که
جمال مبارک امرش را در زیر حکم زنجیر بلند نمود این

ص ۴۵۴

برهانی است که کسی نمیتواند انکار کند. هر نفسی را سرگون
مینمودند زار و زبون میشد معدوم میشد ولی جمال مبارک
را سرگونی سبب علوّ امر شد. و هر نفسی را مسجون میکنند
سبب اضمحلال اوست اما مسجونی جمال مبارک سبب
استقلال او شد. هر نفسی را بر او جمهور هجوم میکنند
معدوم میشود، لکن هجوم جمهور بر جمال مبارک سبب
اشراق نورگشت انوارش ساطع شد آیاتش لامع گشت
حجّتش کامل شد برهانش واضح و لامع گردید " انتهى

پایان رساله

رسالة علامات و
 کمالات مظاهر الهیة
 مشتمل بر مقدمه و هفت مطلب

مقدمه :

مطلب اول - کلیة انبیا دو قسمند.
 مطلب دوم - کلیة مراتب مظاهر ظهور سه رتبه است.
 مطلب سوم - مراتب جسمانیة و روحانیة مظاهر ظهور.
 مطلب چهارم - درجه نفوذ و تاثیر مظاهر الهیة.
 مطلب پنجم - کیفیت علم مظاهر ظهور.
 مطلب ششم - مظاهر کلیة دارای عصمت ذاتیة اند.
 مطلب هفتم - در لزوم متابعت مظاهر مقدسه.
 اینک بشرح مطالب مزبوره پرداخته قارئین گرامی برای تفصیل
 سایر تعالیم مبارکه برسائل متعدده که تنظیم گردیده مراجعه فرمایند .

مقدمه : حضرت عبدالبهاء میفرمایند :

"بدانکه حقیقت الوهیت وکنه ذات احدیت تنزیه صرف
 و تقدیس بحث یعنی از هر ستایشی منزّه و میراست. جمیع
 اوصاف اعلی درجه وجود در آن مقام اوهامست غیب منیع
 لایدرک و ذات بحث لایوصف. زیرا ذات الهی محیط است
 و جمیع کائنات محاط و البتة محیط اعظم از محاط لهذا
 محاط پی بمحیط نبرد و ادراک حقیقت آن ننماید. عقول
 هر چه ترقی کند و بمنتهی درجه ادراک رسد نهایت ادراک
 مشاهده آثار و صفات او در عالم خلق است نه در عالم حق. زیرا
 ذات و صفات حضرت احدیت در علو تقدیس است و عقول
 و ادراکات را راهی بآن مقام نه السبیل مسدود و الطلب
 مردود. و این واضح است که مدرکات انسانیة فرع وجود
 انسانست و انسان آیت رحمانست، چگونه فرع آیت احاطه
 بموجد آیت کند؟ یعنی ادراکات که فرع وجود انسان است
 بحضرت یزدان پی نبرد. لهذا آن حقیقت الوهیت مخفی از
 جمیع ادراکات و مستور از عقول جمیع بشر است و صعود به آن

مقام ممتنع و محال . ملاحظه مینمائیم که هر مادونی عاجز از ادراک حقیقت مافوقست. مثلاً حجر و مدر و شجر آنچه صعود نماید ادراک حقیقت انسان نتواند و تصوّر قوّه باصره و قوّه سامعه و سائر حواسّ نکنند و حال آنکه کلّ

ص ۴۵۷

مخلوقند. پس انسان مخلوق چگونه پی بحقیقت ذات پاک خالق برد؟ در آن مقام نه ادراک را راهی و نه بیان را اتساعی و نه اشاره را مجال و جوازی. ذرّه خاک را با جهان پاک چه کار و عقل محدود را با عالم نامحدود چه انتساب؟ عجزت العقول عن ادراکه و حارت النفوس فی بیانہ لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر. لهذا در این مقام هر ذکر و بیانی قاصر و هر تعریف و توصیفی غیر لایق و هر تصوّری ساقط و هر تعمّقی باطل. ولی آن جوهر الجواهر و حقیقه الحقائق و سرّ الاسرار را تجلیات و اشراقات و ظهور و جلوه در عالم وجود است. و مطالع آن اشراق و مجالی آن تجلی و مظاهر آن ظهور مطالع مقدّسه و حقایق کلیّه و کینونات رحمانیه اند که آنان مرایای حقیقی ذات مقدّس الهیه اند و جمیع کمالات و فیوضات و تجلیات از حقّ در حقیقت مظاهر قدسیّه ظاهر و باهر است مانند آفتاب که در مرآت صافیّه لطیفه بجمیع کمالات و فیوضات ساطع گردد. و اگر گفته شود که مرایا مظاهر آفتابند و مطالع نیر اشراق مقصود این نیست که آفتاب از علو تقدیس تنزل نموده و در این آئینه مجسم گشته و یا آنکه آن حقیقت نا محدود در این مکان مشهود محدود گردیده استغفرالله عن ذلک این اعتقاد طائفه مجسمه است. ولی جمیع اوصاف و محامد و نعوت راجع

ص ۴۵۸

باین مظاهر مقدّسه است یعنی هر چه اوصاف و نعوت و اسماء و صفات ذکر نمائیم کلّ راجع باین مظاهر الهیه است. اما بحقیقت ذات الوهیت کسی پی نبرده تا اشاره نماید یا بیانی کند و یا محامد و نعوتی ذکر نماید. پس حقیقت انسانیّه

آنچه داند و یابد و ادراک کند از اسماء و صفات و کمالات راجع باین مظاهر مقدسه است و راهی بجائی دیگر ندارد السبیل مقطوع و الطلب مردود. اما ما از برای حقیقت الوهیت اسماء و صفاتی بیان کنیم و ببصر و سمع و قدرت و حیات و علم ستایش نمائیم. اثبات این اسماء و صفات نه بجهت اثبات کمالات حق است بلکه بجهت نفی نقایص است. چون در عالم امکان نظر کنیم مشاهده نمائیم که جهل نقص است و علم کمال لهذا گوئیم که ذات مقدس الهیه علیم است و عجز نقص است و قدرت کمال گوئیم که ذات مقدس الهیه قادر است. نه اینست که علم و بصر و سمع و قدرت و حیات او را کماهی ادراک توانیم زیرا آن فوق ادراک ماست چه که اسماء و صفات ذاتیه الهیه عین ذاتست و ذات منزّه از ادراکات و اگر عین ذات نبود تعدّد قدما لازم آید و ما به الامتیاز بین ذات و صفات نیز متحقق و قدیم لازم آید لهذا تسلسل قدما نامتناهی گردد و این واضح البطلان است. پس جمیع این اوصاف و اسماء و محامد و نعوت راجع بمظهر

ص ۴۵۹

ظهور است و آنچه ماعدای او تصوّر نمائیم و تفکر کنیم اوهام محض است زیرا راهی بغیب منیع نداریم. اینست که گفته شده: کَلَّمَا مَيَّرْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي آدَقِّ مَعَانِيكُمْ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مِثْلَكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ. این واضح است که اگر بخواهیم حقیقت الوهیت را تصوّر نمائیم آن تصوّر محاطست و ما محیط و البتّه محیط اعظم از محاط. از این ثابت و واضح شد که اگر یک حقیقت الوهیتی تصوّر نمائیم دون مظاهر مقدسه آن اوهام محض است زیرا راهی بحقیقت الوهیت که منقطع وجدانیست نه و آنچه بتصوّر ما آید اوهام است. لهذا ملاحظه نما که طوائف عالم طائف حول اوهام و عبده اصنام افکار و تصوّر و ابداً ملتفت نیستند و اوهام خویش را حقیقت مقدسه از ادراکات و منزّه از اشارات شمرند و خویش را اهل توحید و ملل سائره را عبده اوئان شمرند. و حال آنکه اصنام را باز وجود جمادی محقق اما اصنام افکار و تصوّر انسان اوهام محض حتی وجود

جمادی ندارند فاعتبروا یا اولی الابصار. و بدانکه صفات
کمالیه و جلوه فیوضات الهیه و انوار وحی در جمیع مظاهر
مقدسه ظاهر و باهر ولی کلمه الله الکبری حضرت مسیح
و اسم اعظم جمال مبارک را ظهور و بروزی ما فوق تصوّر زیبا
دارنده جمیع کمالات مظاهر اولیه بودند و ما فوق آن بکمالاتی
متحقّق که مظاهر سائره حکم تبعیت داشتند. مثلاً جمیع

ص ۴۶۰

انبیای بنی اسرائیل مظاهر وحی بودند و حضرت مسیح نیز
مهبط وحی لکن وحی کلمه الله کجا و الهام اشعیا و ارمیا
و ایلیا کجا. ملاحظه نما که انوار عبارت از تموجات ماده
اثیریّه است که عصب بصر از آن تموجات متأثر گردد و مشاهده
حاصل شود. حال سراج را تموجات ماده اثیریّه موجود و آفتاب
را نیز تموجات ماده اثیریّه مثبت اما نور آفتاب کجا و نور
ستاره و چراغ کجا. روح انسانی را در رتبه جنینی جلوه و
ظهوری و همچنین در رتبه طفولیت و رتبه بلوغ و رتبه کمال
اشراق و بروزی. روح روح واحد است اما در رتبه جنینی
فاقد مناقب سمع و بصر ولی در رتبه بلوغ و کمال در نهایت
ظهور و جلوه و اشراق. و همچنین حبه در بدایت انبات و ورقه
است و جلوه گاه روح نبات و در رتبه ثمره نیز مظهر آن روح
یعنی قوه نامیه در منتهای کمال ظاهر ولی مقام ورقه کجا
و مقام ثمره کجا زیرا از ثمره صد هزار ورقه ظاهر گردد ولو
اینکه کلّ بروح واحد نباتی نشو و نما کنند. دقت نما که
فضائل و کمالات حضرت مسیح و اشراقات و تجلیات جمال مبارک
کجا و فضائل انبیای بنی اسرائیل مثل حزقیل و اشمویل کجا
کلّ مظاهر وحی بودند ولی فرق بی منتهی در میان. و السلام." (مفاوضات)

صصصصصصصصصص

ص ۴۶۱

مطلب اول - "کلّیه انبیا بردو قسمند. قسمی نبی بالاستقلالند
و متبوع و قسمی دیگر غیر مستقلّ و تابع انبیای مستقلّه
اصحاب شریعتند و مؤسس دور جدید که از ظهور آنان

عالم خلعت جدید پوشد و تأسیس دین جدید شود کتاب
 جدید نازل گردد و بدون واسطه اقتباس فیض از حقیقت
 الوهیت نمایند نورانیّتشان نورانیّت ذاتیه است. مانند
 آفتاب که بذاته لذاته روشن است و روشنائی از لوازم ذاتیه
 آن مقتبس از کوبی دیگر نیست. این مطالع صبح احدیت
 منبع فیضند و آینه ذات حقیقت. و قسمی دیگر از انبیا
 تابعند و مروج زیرا فرغند نه مستقل اقتباس فیض از
 انبیای مستقله نمایند و استفاده نور هدایت از نبوت کلیه
 کنند. مانند ماه که بذاته لذاته روشن و ساطع نه ولی
 اقتباس انوار از آفتاب نماید. آن مظاهر نبوت کلیه که بالاستقلال
 اشراق نموده اند مانند حضرت ابراهیم حضرت موسی
 حضرت مسیح و حضرت محمد و حضرت اعلی و جمال مبارک و
 اما قسم ثانی که تابع و مروجند مانند سلیمان و داود و اشعیا
 و ارمیا و حزقیا. زیرا انبیای مستقله مؤسس بودند یعنی
 تأسیس شریعت جدید کردند و نفوسی را خلق جدید
 نمودند و اخلاق عمومیه را تبدیل کردند و روش و مسلک جدید

ص ۴۶۲

ترویج نمودند کور جدید شد و تشکیل دین جدید گردید.
 ظهور آنان مانند موسم ربیع است که جمیع کائنات ارضیه
 خلعت جدید پوشند و حیات جدید یابند. و اما قسم ثانی
 انبیا که تابعند این نفوس ترویج شریعة الله نمایند
 و تعمیم دین الله و اعلاى کلمة الله از خود قوت و قدرتی ندارند
 بلکه از انبیای مستقله استفاده نمایند. " (مفاوضات)
 مطلب دوم - کلیه مراتب مظاهر مقدسه سه رتبه است.
 بدانکه مظاهر مقدسه را هر چند مقامات کمالات
 غیر متناهی است ولی کلیه مراتب ایشان سه رتبه است:
 رتبه اولی جسمانیست رتبه ثانیه انسانی است که نفس
 ناطقه است و رتبه ثالثه ظهور الهی و جلوه ربّانی است.
 اما مقام جسمانی محدث است چه که مرکب از عناصر است
 و لابد بر اینست که هر ترکیب را تحلیلی هست ممکن نیست
 که ترکیب تفریق نشود. و مقام ثانی مقام نفس ناطقه است

که حقیقت انسانیست این نیز محدث است و مظاهر مقدسه در آن با جمیع نوع انسان مشترکند. بدانکه نفوس بشریه در این کره ارضیه هر چند اعصار و دهور متوالیه است ولی حادث است و چون آیت الهی است لهذا بعد از وجود باقی. روح انسانی را بدایت است ولی نهایت نه الی الابد

ص ۴۶۳

باقی است. و همچنین انواع موجوده در کره ارض حادث است زیرا مسلم است که یک وقتی در جمیع روی زمین این انواع نبوده بلکه این کره ارض موجود نبوده اما عالم وجود بوده چه که عالم وجود منحصر بکره ارض نیست. مقصد اینجاست که نفوس انسانی هر چند حادث است ولی حال باقی و ابدی و مستمر است. زیرا عالم اشیا عالم نقایص است بالنسبه بانسان و عالم انسان عالم کمالست بالنسبه باشیا نقایص وقتی که بدرجه کمال رسد بقا پیدا کند این مثل است میگویم توپی بمقصد بر. و مقام ثالث ظهور الهی و جلوه ربانی است کلمه الله است و فیض ابدیست و روح القدس است آن نه اول دارد و نه آخر چه که اولیت و آخریت بالنسبه بعالم امکانست نه بالنسبه بعالم حق اما عند الحق اول عین آخر است آخر عین اول. مثل اینکه اعتبار ایام و اسبوع و شهور و سنه و دیروز و امروز بالنسبه به کره ارض است اما در آفتاب چنین خبری نیست نه دیروزی نه امروزی نه فردائی نه ماهی نه سالی همه مساویست. بهمچنین کلمه الله از جمیع این شئون منزّه و از حدود و قیود و قوانینی که در عالم امکانست مقدس است. اما حقیقت نبوت که کلمه الله و مظهریت کامله است بدایتی نداشته و نهایت ندارد ولی اشراقش متفاوت مانند آفتابست. مثلاً طلوعش در برج مسیح در

ص ۴۶۴

نهایت اشراق و سطوع بود و این باقیست و سرمدی. بین چقدر ملوک جهانگیر آمدند و چقدر وزیر و امیر اولی التدبیر آمدند جمیع محو شدند لکن نسائم مسیح همینطور میوزد

و انوارش هنوز ساطع است آهنگش هنوز بلند است و علمش هنوز مرتفع است جیشش در جنگ است و هاتفش خوش آهنگ ابرش گهرریز است و برکش شعاع انگیز تجلیش واضح و لائح است و جلوه اش ساطع و لامع. و بهمین طور نفوسی که در ظل او هستند و مستضیء از انوار او. پس معلوم شد که مظاهر ظهور سه مقام دارند: یکی مقام بشریّه است و مقام نفس ناطقه و مقام ظهور ربّانی و جلوهٔ رحمانی. مقام جسدی البتّه متلاشی شود اما مقام نفس ناطقه هر چند اوّل دارد اما آخر ندارد بلکه مؤیّد بحیات ابدیّه است. اما حقیقت مقدّسه که مسیح میفرماید "الاب فی الابن" نه بدایت دارد نه نهایت بدایت عبارت از مقام اظهار است که میفرماید. و در مقام تشبیه سکوت را تعبیر بخواب میفرماید مثل اینکه شخصی خواب بود و چون زبان گشود مثل آنست که بیدار گشت و آن شخص که در خوابست چون بیدار شود باز همان شخص است تفاوتی در مقام و علو و سمو و حقیقت و فطرت او حاصل نگشته مقام سکوت تشبیه بخواب شده و مقام ظهور تعبیر به بیداری گشته. انسان چون خواب باشد

ص ۴۶۵

یا بیدار همان انسان است آن خواب یک حالتی از حالاتست و این بیداری حالتی از حالات زمان سکوت را تعبیر بخواب میفرماید و ظهور و هدایت را تعبیر به بیداری. در انجیل میفرماید در بدء کلمه بود آن کلمه نزد خدا بود. پس واضح و مشهود شد که حضرت مسیح بمقام مسیحی و این کمالات در وقت غسل تعمید نرسیدند که روح القدس بصورت کبوتر بر حضرت مسیح نزول نمود بلکه کلمه الهیه لم یزل در علو تقدیس بوده و خواهد بود و السلام. (مفاوضات) مطلب سوم - مراتب جسمانی و روحانیّه مظاهر ظهور: "گفتیم که در مظاهر ظهور سه مقام است: اوّل حقیقت جسمانیّه که تعلق باین جسد دارد، ثانی حقیقت شاخصه یعنی نفس ناطقه، ثالث ظهور ربّانی و آن کمالات الهیه است و سبب حیات وجود و تربیت نفوس و هدایت خلق و

نورانیّت امکان. این مقام جسد مقام بشریست و متلاشی
میشود زیرا ترکیب عنصریست و آنچه از عناصر ترکیب میشود
لابد تحلیل و تفریق میگردد. اما آن حقیقت شاخصه مظاهر
رحمانیه یک حقیقت مقدسه است و از اینجهت مقدس است
که من حیث الذّات و من حیث الصّفات ممتاز از جمیع اشیاست.
مثل اینکه شمس من حیث الاستعداد مقتضی انوار است و قیاس

ص ۴۶۶

باقمار نمیشود. مثلاً اجزاء مرکبه کره شمس قیاس با اجزاء مرکبه
کره قمر نمیگردد آن اجزاء و آن ترتیب مقتضی ظهور
شعاع است اما اجزاء مرکبه قمر مقتضی شعاع نیست مقتضی
اقتباس است. پس سائر حقائق انسانی نفوسی هستند مثل
ماه که اقتباس انوار از شمس میکنند اما آن حقیقت مقدسه
بنفسه مضیء است. و مقام ثالث نفس فیض الهی و جلوه
جمال قدیم است و اشراق انوار حیّ قدیر. و حقیقت شاخصه
مظاهر مقدسه انفکاک از فیض الهی و جلوه ربّانی ندارد
لهذا مظاهر مقدسه صعودشان عبارت از این است که این
قالب عنصری را ترک کنند. مثل اینکه سراجی که تجلی
در این مشکاة دارد شعاعش از مشکاة منقطع میشود یعنی
این مشکاة خراب گردد اما فیض سراج منقطع نمیشود. باری،
در مظاهر مقدسه فیض قدیم مانند سراج است و حقیقت
شاخصه بمثابه زجاج و هیکل بشری مانند مشکاة اگر مشکاة
منهدم گردد، مصباح مشتعل است. و مظاهر الهیه مرایای
متعدده هستند زیرا شخصیت مخصوصه دارند اما مجلی
در این مرایای یک شمس است. معلوم است که حقیقت مسیحیه
غیر از حقیقت موسویّه است. و البتّه حقیقت مقدسه از بدایت
واقف بر سر وجود است و از سنّ طفولیت آثار بزرگواری از آن
ظاهر و واضح است پس، چگونه میشود که با وجود این فیوضات

ص ۴۶۷

و کمالات استشعار نباشد؟ در مظاهر مقدسه ذکر سه مقام
کردیم: مقام جسد است و مقام حقیقت شاخصه و مظهریت

کامله مثلاً شمس و حرارت و ضیائش. و سائر نفوس نیز مقام جسد و مقام نفس ناطقه یعنی روح و عقل دارند. پس در مقاماتی که ذکر میشود من خوابیده بودم و مرور کرد نفحات الهی بر من و بیدار شدم مثل بیان حضرت مسیح است که میفرمایند جسد محزونست و روح مستبشر یا آنکه در مشقتم یا در راحتم یا در زحمتم، اینها همه راجع بمقام جسد است دخلی بآن حقیقت مشخصه ندارد و دخلی بآن مظهریت حقیقت رحمانیه ندارد. مثلاً ملاحظه میکنید که در جسد انسان هزار انقلابات حادث میشود و لکن روح ابداً از آن خبر ندارد یمکن در جسد انسان بعضی از اعضاء بکلی مختل میشود لکن جوهر عقل باقی و برقرار صد هزار آفت بلباس وارد میشود لکن بر لباس هیچ خطری نیست. اینکه بیان میفرمایند جمال مبارک که در خواب بودم و نسیم بر من مرور نمود و من را بیدار کرد این راجع بجسد است. در عالم حقّ زمان ماضی و مستقبل و حال نیست ماضی و مضارع و حال همه یکیست. مثلاً مسیح میفرماید کان فی البدء الکلمة یعنی بود و هست و خواهد بود چرا که در عالم حقّ زمان نیست زمان حکم بر خلق دارد بحقّ حکم ندارد. مثلاً

ص ۴۶۸

در صلوة میفرماید نام تو مقدّس باد مقصد اینست که نام تو مقدّس بوده و هست و خواهد بود. مثلاً صبح و ظهر و عصر بالنسبه بزمین است اما در آفتاب صبح و ظهر و عصر و شام نیست. (مفاوضات) مطلب چهارم - درجه نفوذ و تأثیر مظاهر الهیه:

"در عالم وجود یعنی کائنات جسمانیّه ملاحظه نمائید.

دائرة شمسیّه مظلم و تاریک و در این دائرة آفتاب مرکز انوار و جمیع سیارات شمسیّه حول او طائف و از فیوضات آن مستشرق.

شمس سبب حیات و نورانیت است و علّت نشو و نمای کافّه

کائنات در دائرة شمسیّه است. و اگر فیوضات شمسیّه نبود

در این دائرة کائی از موجودات تحقّق نداشت بلکه کلّ

تاریک و متلاشی میشدند. پس واضح و مشهود شد که آفتاب

مرکز انوار و سبب حیات کائنات در دائرة شمسیّه است.

بهمچنین مظاهر مقدسه الهی مرکز انوار حقیقتند و منبع اسرار و فیوضات محبت، تجلی بر عالم قلوب و افکار نمایند و فیض ابدی بر عالم ارواح مبذول فرمایند، حیات روحانی بخشند و بانوار حقائق و معانی درخشند، روشنائی عالم افکار از آن مرکز انوار و مطلع اسرار است. اگر فیض تجلی و تربیت آن نفوس مقدسه نبود عالم نفوس و افکار ظلمت اندر

ص ۴۶۹

ظلمت است و اگر تعالیم صحیحه آن مطالع اسرار نبود عالم انسانی جولانگاه اخلاق و اطوار حیوانی بود و وجود کل مجازی و حیات حقیقی مفقود. اینست که در انجیل میفرماید: در بدء کلمه بود یعنی سبب حیات کل شد. حال ملاحظه نمائید نفوذ آفتاب را در کائنات ارضیه که از قرب و بعد آفتاب و طلوع و غروب چه آثار و نتایج واضح و آشکار گهی خزانست گهی بهار گهی صیف گهی شتا. و چون بخط استوا گذرد بهار روح بخش جلوه نماید و چون بسمت رأس رسد فواکه و اثمار بدرجه کمال رسد و حبوب و نباتات نتیجه بخشد و کائنات ارضیه بمنتهی درجه نشو و نما فائز گردد. و همچنین مظهر مقدس ربانی که آفتاب عالم آفرینش است چون تجلی بر عالم ارواح و افکار و قلوب نماید بهار روحانی آید و حیات جدید رخ بگشاید قوه ربیع بدیع ظاهر گردد و موهبت عجیب مشهود شود. چنانچه ملاحظه مینمائید که در ظهور هر یک از مظاهر الهیه در عالم عقول و افکار و ارواح ترقی عجیبی حاصل شد. از جمله در این عصر الهی ملاحظه نما که چقدر ترقی در عالم عقول و افکار حاصل گردیده. و حال بدایت اشراق است عنقریب ملاحظه شود که این فیوضات جدیده و این تعالیم الهیه این جهان تاریکرا نورانی نماید و این اقالیم غمگین را بهشت برین فرماید.

ص ۴۷۰

و اگر به بیان آثار و فیوضات هر یک از مظاهر مقدسه پردازیم بسیار بتطویل

انجامد شما خود فکر و تعمق نمائید، بحقیقت این مطلب پی برید. " (مفاوضات)
مطلب پنجم - کیفیت علم مظاهر ظهور.

(حضرت عبدالبهاء در مفاوضات میفرمایند) :

"علم بر دو قسم است: علم وجودی و علم صوری یعنی علم تحقیقی و علم تصویری. علم خلق عموماً بجمع اشیاء عبارت از تصور و شهود است یعنی یا بقوه عقلیه تصور آن شیء نمایند یا آنکه از مشاهده شیء صورتی در مرآت قلب حصول یابد دائرة این علم بسیار محدود است چه که مشروط باکتساب و تحصیل است. و اما قسم ثانی که عبارت از علم وجودی و تحقیقی است آن علم مانند دانائی و وقوف انسان بنفس خود انسان است. مثلاً عقل انسان و روح انسان واقف بر جمیع حالات و اطوار و اعضاء و اجزاء عنصری و مطلق بر جمیع حواس جسمانی و همچنین قوی و حاسیّات و احوال روحانی خود هستند. این علم وجودیست که انسان متحقق بانست احساس آنرا میکند و ادراک آنرا مینماید زیرا روح محیط بر جسم است و مطلق بحواس و قوای آن. این علم باکتساب و تحصیل نیست امریست وجودی موهبت محض است. حقائق مقدسه مظاهر کلیه الهیه چون محیط بر کائنات من حیث الذات و الصفاتند

ص ۴۷۱

و فائق و واجد حقائق موجوده و متحقق بجمع اشیاء لهذا علم آنان علم الهی است نه اکتسابی یعنی فیض قدسی است و انکشاف رحمانی. مثلی ذکر نمائیم این مثل مجرد بجهت تصور این مطلب است. مثلاً اشرف موجودات ارضیه انسانست انسان متحقق بعالم حیوان و نبات و جماد است یعنی این مراتب در او مندرج است بنحوی که دارنده این مقامات و مراتب است و چون دارنده این مقاماتست واقف باسرار آنست و مطلق بسر وجود آن این مثل است نه مثل. مختصر اینکه مظاهر کلیه الهیه مطلق بر حقائق اسرار کائناتند لهذا شرایی تأسیس نمایند که مطابق و موافق حال عالم انسانست. زیرا شریعت روابط ضروریه است که منبعث از حقائق کائناتست. مظهر ظهور یعنی شارع مقدس تا مطلق بحقائق کائنات نباشد،

روابط ضروریّه که منبعث از حقائق ممکناتست ادراک ننماید،
البته مقتدر بوضع شریعتی مطابق واقع و موافق حال نگردد.
انبیاء الهی مظاهر کلیّه اطباء حاذقند و عالم امکان مانند
هیكل بشری و شرایع الهیّه دوا و علاج. پس طبیب باید
که مطلع و واقف بر جمیع اعضاء و اجزاء و طبیعت و احوال مریض
باشد تا آنکه دوائی ترتیب دهد که نافع بسمّ نافع گردد.
فی الحقیقه حکیم دوا را از نفس امراض عارضه بر مریض استنباط
کند زیرا تشخیص مرض نماید بعد ترتیب علاج علت مزمنه کند.

ص ۴۷۲

تا تشخیص مرض نشود، چگونه ترتیب علاج و دوا گردد؟ پس
باید طبیب بطبیعت و اعضاء و اجزاء و احوال مریض
نهایت اطلاع داشته باشد و بجمیع امراض واقف و بکافّه
ادویه مطلع تا آنکه دوائی موافقی ترتیب دهد. پس شریعت
روابط ضروریّه ایست که منبعث از حقیقت کائناتست و مظاهر
کلیّه الهیّه چون مطلع باسرار کائناتند لهذا واقف بآن
روابط ضروریّه و آنرا شریعه الله قرار دهند."
مطلب ششم: مظاهر کلیّه دارای عصمت ذاتیه اند.
حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

"بدانکه عصمت بر دو قسم است: عصمت ذاتیه و عصمت
صفاتیه و همچنین سائر اسماء و صفات مثل علم ذاتی و علم
صفاتی. عصمت ذاتیه مختصّ بمظهر کلی است زیرا عصمت
لزوم ذاتی شمس است و انفکاک از شمس نکند علم لزوم ذاتی
حقّ است از حقّ انفکاک ننماید قدرت لزوم ذاتی حقّ است
از حقّ انفکاک نکند. اگر قابل انفکاک باشد حقّ نیست
اگر شعاع از آفتاب انفکاک کند آفتاب نیست. لهذا اگر
تصوّر انفکاک در عصمت کبری از مظاهر کلیّه گردد آن مظهر
کلی نیست و از کمال ذاتی ساقط. اما عصمت صفاتی لزوم
ذاتی شیء نه بلکه پرتو موهبت عصمت است که از شمس
حقیقت بر قلوب بتابد و آن نفوس را نصیب و بهره بخشد.

ص ۴۷۳

این نفوس هر چند عصمت ذاتی ندارند ولی در تحت حفظ و حمایت و عصمت حَقِّد یعنی حَقِّ آنان را حفظ از خطا فرماید. مثلاً بسیاری از نفوس مقدَّسه مطلع عصمت کبری نبودند ولی در ظلِّ حفظ و حمایت الهیّه از خطا محفوظ و مصون بودند زیرا واسطهٔ فیض بین حَقِّ و خلق بودند. اگر حَقِّ آنان را از خطا حفظ نفرماید خطای آنان سبب گردد که کلِّ نفوس مؤمنه بخطا افتند و بکلی اساس دین الهی بهم خورد و این لایق و سزاوار حضرت احدیّت نه. ما حصل کلام اینکه عصمت ذاتیه محصور در مظاهر کلیّه و عصمت صفاتیّه موهوب هر نفس مقدَّسه. مثلاً بیت العدل عمومی اگر بشرايط لازمه یعنی انتخاب جمیع ملت تشکیل شود آن عدل در تحت عصمت و حمایت حَقِّ است آنچه منصوص کتاب نه و بیت العدل باتفاق آراء یا اکثریّت در آن قراری دهد آن قرار و حکم محفوظ از خطاست. حال اعضای بیت عدل را فرداً فرد عصمت ذاتی نه و لکن هیأت بیت عدل در تحت حمایت و عصمت حَقِّ است این را عصمت موهوب نامند. باری میفرماید که مطلع امر مظهر یفعل مایشاست و این مقام مختصّ بذات مقدّس است و مادون را نصیبی ازین کمال ذاتی نه یعنی مظاهر کلیّه را چون عصمت ذاتیه محقّق لهذا آنچه از ایشان صادر عین حقیقت است و مطابق واقع. آنان در ظلِّ شریعت

ص ۴۷۴

سابق نیستند آنچه گویند قول حَقِّ است و آنچه مجری دارند عمل صدق هیچ مؤمنی را حَقِّ اعتراض نه باید در این مقام تسلیم محض بود. زیرا مظهر ظهور بحکمت بالغه قائم و شاید عقول از ادراک حکمت خفیه در بعضی امور عاجز لهذا مظهر ظهور کلی آنچه فرماید و آنچه کند محض حکمت است و مطابق واقع. و لکن اگر بعضی نفوس باسرار خفیهٔ حکمی از احکام و یا عملی از اعمال حَقِّ پی نبرند نباید اعتراض کنند چه که مظهر کلی یفعل مایشاست. چه بسیار واقع که از شخص عاقل کامل دانائی امری صادر و چون سائرین از ادراک حکمت آن عاجز اعتراض نمایند و استیحاش کنند که،

این شخص حکیم چرا چنین گفت و یا چنین نمود؟ این اعتراض از جهل آنان صادر و حکمت حکیم از خطا مقدّس و مبرّا. و همچنین طیب حاذق در معالجهٔ مریض یفعل مایشاست و مریض را حقّ اعتراض نه آنچه طیب گوید و آنچه مجری دارد همان صحیح است باید کلّ او را مظهر یفعل مایشاء و بحکم مایرید شمرند. البتّه طیب بمعالجاتی منافی تصوّر سائرین پردازد، حال از نفوس بی بهره از حکمت و طبّ اعتراض جائز است؟ لا والله بلکه باید کلّ سر تسلیم نهند و آنچه طیب حاذق گوید مجری دارند. پس طیب حاذق یفعل مایشاست و مریضان را نصیبی در این مقام نه. باید حذاقت

ص ۴۷۵

طیب ثابت شود چون حذاقت طیب ثابت شد یفعل مایشاست. و همچنین سردار جنود چون در فنون حرب فرید است آنچه گوید و فرماید یفعل مایشاست و ناخدای کشتی چون در فنون بحریّه مسلّم کلّ آنچه گوید و فرماید یفعل مایشاست و ناخدای کشتی چون در فنون بحریّه مسلّم کلّ آنچه گوید و فرماید یفعل مایشاست و مرئی حقیقی چون شخص کامل است آنچه گوید و فرماید یفعل مایشاست. باری مقصد از یفعل ما یشاء اینست که شاید مظهر ظهور امری فرماید و حکمی اجرا دارد یا عملی فرماید و نفوس مؤمنه از ادراک حکمت آن عاجز، نباید اعتراض بخاطر احدی خطوط نماید که چرا چنین فرمود و یا چنین مجری داشت. امّا نفوس دیگر که در ظلّ مظهر کلی هستند آنان در تحت حکم شریعهٔ الله هستند بقدر سرموئی آنان را تجاوز از شریعت جائز نه و باید جمیع اعمال و افعال را تطبیق بشریعهٔ الله کنند و اگر تجاوز نمایند عندالله مسئول و مؤاخذ گردند البتّه آنان را از یفعل ما یشاء بهره و نصیبی نه زیرا این مقام تخصیص بمظهر کلی دارد. مثلاً حضرت مسیح روحی له الفداء مظهر یفعل مایشاء بود و لکن حواریون را نصیبی از این مقام نبود چه که در ظلّ حضرت مسیح بودند باید از امر و ارادهٔ او تجاوز نمایند و السلام." (۱)

ص ۴۷۶

مطلب هفتم - در وجوب متابعت نمودن تعالیم مظاهر مقدسه :

سؤال :

نفوسی که باعمال خیریه و خیرخواهی عمومی موفقند و اخلاق مرضیه دارند و جمیع خلق را محبت و مهربانی مینمایند و فقرا را میپروند و در صلح عمومی میکوشند، دیگر چه احتیاج بتعالیم الهی دارند؟ لهذا خود را مستغنی میشمزند. حال این نفوس چگونه است ؟

جواب :

بدانکه این اعمال و رفتار و گفتار ممدوح است و مقبول و شرف عالم انسانیست ولی مجرد این اعمال کفایت ننماید زیرا جسدیست در نهایت لطافت ولی بی روح. بلکه سبب حیات ابدیه و عزت سرمدیه و نورانیت کلیه و فوز و فلاح حقیقی اول عرفان الهی است. و این معلوم است که معرفت حق مقدم بر هر عرفانیست و این اعظم منقبت عالم انسانیست. زیرا در وجود معرفت حقایق اشیا فواید جسمانی بخشد و مدنیت صوری ترقی نماید اما عرفان الهی سبب ترقی و انجذاب روحانی و بصیرت حقیقی و علویت عالم انسانی و مدنیت ربانی و تعدیل اخلاق و نورانیت وجدان گردد. و ثانیاً محبه الله است که بعرفان حق نور محبه الله در زجاجة قلب بر افروزد

ص ۴۷۷

و اشعه ساطعه اش آفاق را روشن نماید و وجود انسان را حیات ملکوتی بخشد و فی الحقیقه نتیجه وجود انسانی محبه الله و محبه الله روح حیاتست و فیض ابدیست. اگر محبه الله نبود عالم امکان ظلمانی بود، اگر محبه الله نبود قلوب انسان مرده و محروم از احساسات وجدانی بود، اگر محبه الله نبود کمالات عالم انسانی محو و نابود بود، اگر محبه الله نبود ارتباط حقیقی در نشأه انسانی نبود، اگر محبه الله نبود اتحاد روحانی مفقود بود، اگر محبه الله نبود

نور وحدت عالم انسانی مخمود بود، اگر محبة الله نبود شرق و غرب مانند دو دلبر دست در آغوش یکدیگر نمی نمود، اگر محبة الله نبود اختلاف و انشقاق بدل بایتلاف نمیگشت، اگر محبة الله نبود بیگانگی به یگانگی منتهی نمی شد، اگر محبة الله نبود اغیار یار نمیشد و محبت عالم انسانی اشراقی از محبة الله و جلوه ای از فیض موهبة الله است. و واضح است که حقائق نوع انسان مختلف است و آراء متباین و احساسات متفاوت و این تفاوت آراء و افکار و ادراکات و احساسات بین افراد نوع انسان منبعث از لوازم ذاتیست زیرا تفاوت در مراتب وجود کائنات از لوازم وجود است که منحل بصور نامتناهی است. پس محتاج بیک قوه کلیه هستیم که آن غالب بر احساسات و آراء و افکار کل گردد و بان قوت این اختلاف

ص ۴۷۸

را حکمی نماید و جمیع افراد را در تحت نفوذ وحدت عالم انسانی در آرد. و این واضح و مشهود است که اعظم قوت در عالم انسانی محبة الله است ملل مختلفه را بظل خیمه یگانگی آرد و شعوب و قبائل متضاده و متباغضه را نهایت محبت و ایتلاف بخشد. ملاحظه نمائید که بعد از حضرت مسیح بقوت محبة الله چقدر امم و اجناس و قبائل و شعوب مختلفه در ظل کلمه الله درآمد و مباینت و اختلاف هزار ساله بکلی محو و نابود شد، اوهام جنس و وطن از میان برفت و اتحاد جان و وجدان حاصل گردید و کل مسیحی حقیقی و روحانی گردیدند. وثالث منقبت عالم انسانی نیت خیر است و نیت خیر اساس اعمال خیریه است. و بعضی از محققین نیت را مرجح بر عمل دانسته اند زیرا نیت خیریه نور محض است و از شوائب غرض و مکر و خدعه منزّه و مقدس ولی ممکن که انسان بظاهر عمل مبروری مجری دارد ولی مبنی بر اغراض نفسانی باشد. مثلاً قصاب گوسفندی را پروراند و محافظه کند ولی این عمل مبرور قصاب مبنی بر غرض انتفاع است و نتیجه این پرورش ذبح گوسفند مظلوم است. چه بسیار از اعمال مبرور که مبنی بر اغراض نفسانیه است اما نیت خیریه مقدس

از این شوائب . باری، بعد از عرفان الهی و ظهور محبة الله
و حصول و انجذاب وجدانی و نیت خیریه اعمال مبروره تام و

ص ۴۷۹

کاملست و الا هر چند اعمال خیریه ممدوح است ولی بدون آنکه
مستند بعرفان الهی و محبت ربانی و نیت صادقه باشد
ناقص است. مثلاً وجود انسانی باید جامع کمالات باشد تا
کامل گردد. بصر بسیار محبوب و مقبول ولی باید مؤید بسمع
باشد و سمع بسیار مقبول ولی باید مؤید بقوة ناطقه باشد
وقوه ناطقه بسیار مقبول ولی باید مؤید به قوه عاقله باشد و قس
علی ذلک سائر قوی و اعضاء و ارکان انسانی. و چون این
جمعیت قوی و حواس و اعضاء و اجزاء حاصل گردد کامل شود.
حال در عالم بعضی نفوس پیدا شده اند فی الحقیقه خیر عموم
خواهند و بقدر قوه بمعاونت مظلوم و اعانت فقرا قیام نمایند
و مفتون صلح و آسایش عمومی هستند. هر چند از این جهت
کاملند لکن از عرفان الله و محبة الله محروم و ناقص.
جالینوس حکیم در کتاب خویش که شرح رساله افلاطون در
سیاست مدنیّه است مینویسد که عقاید دینیّه دخل عظیمی
در مدنیّت صحیحه دارد. و برهان بر این اینکه "جمهور ناس
سیاق اقوال برهانیه را ادراک نتوانند و از این جهت محتاج
کلمات رموزیه از اخبارات ثواب و عقاب در دار آخرتند.
و دلیل بر ثبوت این مطلب آنکه الیوم مشاهده میکنیم که
قومی را که مسمی بنصاری اند و بثواب و عقاب معتقد و مؤمن
از این طائفه افعال حسنه صدور مینماید مثل افعال نفسی که

ص ۴۸۰

فیلسوف حقیقی است چنانچه جمیع ما عیاناً مشاهده مینمائیم
که از موت مخافتی ندارند و از کثرت حرص و اشتیاقشان
بعدل و انصاف از متفلسفین حقیقی محسوبند" انتهى .
حال شما دقت نمائید که صدق و جانفشانی و احساسات
روحانیّه و نوایای صادقه و اعمال خیریه نفوس مؤمن بمسیح
بچه درجه بود که جالینوس حکیم فیلسوف با وجود آنکه از

ملت مسیح نبود شهادت بر اخلاق و کمالات آن نفوس داده که میگوید این نفوس فیلسوف حقیقی هستند. این فضائل و خصائل بمجرد اعمال خیریه حاصل نگردد. اگر مقصد مجرد حصول و صدور خیر است، این چراغ نیز الآن روشن است و این محل را منور نموده هیچ شبهه ای نیست که این روشنائی خیر است. با وجود این این سراج را ستایش ننمائی. این آفتاب که جمیع کائنات ارضیه را تربیت مینماید و بحرارت نشو و نما میدهد، دیگر چه خیری اعظم از آنست؟ و لکن چون این خیر صادر از نیت خیر و محبت الهیه و عرفان الهی نیست ابداً نمایش و جلوه ندارد ولی یک شخص انسان چون جامی آب بدیگری دهد ممنون و متشکر آن گردد. حال انسان بی فکر میگوید این آفتاب را که جهان روشن نموده و این فیض عظیم از او ظاهر باید پرستش نمود و ستایش کرد چرا ممنون و متشکر آن نباشیم و انسانی را که منقبت

ص ۴۸۱

جزئی محدود دارد بستائیم؟ اما چون بحقیقت نگریم ملاحظه مینمائیم که این منفعت جزئی انسان منبعث از احساسات وجدانست لهذا سزاوار ستایش است ولی آفتاب این نور و حرارتش منبعث از احساس و وجدان نه لهذا لایق مدح و ثنا نیست و سزاوار ممنونیت و شکرانیت نه. و همچنین نفوسی که اعمال خیریه از آنان صادر هر چند ممدوحند ولی این اعمال خیریه چون منبعث از عرفان حق و محبت الله نه البته ناقص است. و از این گذشته چون بانصاف نگری ملاحظه مینمائی که این اعمال خیریه نفوس سائر نیز از اصل منبعث از تعالیم الهی است. یعنی انبیای سلف نفوس را دلالت بر آن نموده اند و محسنات آنرا بیان نموده اند و تأثیرات حسنه آن را شرح داده اند این تعالیم میان بشر منتشر شده مسلسل و متتابع باین نفوس رسیده و قلوب را متوجه باین کمالات کرده. و ناس چون دیدند که این اعمال مستحسن است و در عالم انسانی سبب سعادت و کامرانی لهذا متابعت نمودند. پس این نیز از تعالیم الهیه

فصل دوم - در بیان آنکه جهان را ظلمت فرا گرفت و مطابق بشارات کتب

۴	مقدّسه موعود جمیع کتب ظاهر شده
۵	فصل سوم - اشاره اجمالی بتعالیم مبارکه حضرت بهاء الله
۸	مطلب اوّل (در بیان معنی حقیقت
۹	مطلب دوم) در بیان اینکه متابعت تقالید حقیقت را گم کرده
۱۱	مطلب سوم) بر هر شخص بالغ تحرّی حقیقت فرض و واجب است
	مطلب چهارم) تحرّی حقیقت را شرایطی است که باید طالبین حقیقت
۱۳	جمیع آنها را رعایت کنند

ص ۴۸۴

صفحه	موضوع
-----	-----
	مطلب پنجم) در بیان نتیجه مطالب قبل یعنی ببینیم تحرّی
۱۷	حقیقت یعنی چه؟
۱۸	مطلب ششم) اثرات و نتایج عظیمه تحرّی حقیقت
۲۳	مطلب هفتم) تشویق و تحریض نفوس به تحرّی حقیقت
۲۸	رسالة وحدت لسان
۳۳	مطلب اوّل) نمونه ای از بیانات حضرت بهاء الله در باره وحدت لسان
۳۳	مطلب دوم) دستور مبارک در باره اجرای وحدت لسان است
۳۶	مطلب سوم) لسان عمومی از اعظم امور محسوب است
۳۸	مطلب چهارم - لسان عمومی سبب الفت بین قلوب است
۴۲	رسالة وحدت عالم انسانی - مقدّمه
۵۱	مطلب اوّل) وحدت عالم انسانی اسّ اساس است و مقصود اصلی مظاهر مقدّسه

ص ۴۸۵

صفحه	موضوع
-----	-----
۵۲	مطلب دوم) وحدت عالم انسانی جز بقوّه الهیه حصول نپذیرد
۵۶	مطلب سوم) عالم انسانی واحد و اختلاف الوان زینت عالم انسانی است
۵۸	رسالة دین باید سبب الفت و محبّت باشد - مقدّمه
۶۱	مطلب اوّل) ادیان الهی جهت محبّت بین بشر نازل شده
	مطلب دوم) در بیان اینکه خداوند رحمت محض است و شیطان بغض

۶۴	و عداوت صرف
	مطلب سوم) دین نه تنها سبب محبت است بلکه اعظم قوتی است
۶۹	برای الفت و محبت در عالم وجود
۷۴	رسالة لزوم تطابق دین با علم و عقل - مقدمه
۷۶	مطلب اول) در بیان اینکه دین الهی مروج علم است
۸۰	مطلب دوم) رکن اعظم دین علم و دانائی است
۸۱	مطلب سوم) اعظم منقبت عالم انسانی علم است
۸۶	مطلب چهارم) علم بر دو قسم است
۸۷	مطلب پنجم) فلاسفه و علما دارای مقام عظیم میباشند
۸۸	مطلب ششم) دین باید مطابق علم و عقل باشد

ص ۴۸۶

صفحه

موضوع

	مطلب هفتم) مقصود از علم، علم حقیقی و عقل، عقل کلی الهی است که دین
۹۱	باید مطابق آن باشد.
۹۲	مطلب هشتم) اگر عقل ضعیف ادراک نکند قصور از عقل است نه از دین
۹۲	مطلب نهم - عقول ضعیفه بشری مصون از خطا نیست و میزان کامل نتواند بود
۹۵	مطلب دهم) مقصود از عقل کلی الهی که دین باید مطابق با آن باشد
۹۶	رسالة لزوم ترک جمیع تعصبات - مقدمه
۹۸	مطلب اول) قسمتی از بیانات مبارکه
۹۸	مطلب دوم) تعصبات عالم را خراب کرده
۱۰۰	مطلب سوم) امتیازات جنسی وهم محض است
	مطلب چهارم) اگر انسان صورت و مثال رحمانی باشد نزد حق مقرب است
۱۰۱	خواه سیاه باشد خواه سفید
	خاتمه - نصوص مبارکه در باره عظمت ایران و مستقبل آن و طهران که
۱۰۹	مولد جمال مبارک است و شیراز
۱۱۷	مناجات: پاک یزدانا خاک ایران را

ص ۴۸۷

صفحه

موضوع

۱۲۴	رسالة تعديل معيشت و حلّ مشاكل اقتصادى
۱۲۴	مقدمه : در بيان بعضى از تعاليم مبارکه
۱۳۴	مطلب اول (تعديل معيشت
۱۳۵	مطلب دوم (حلّ مسئله اقتصاد مطابق قانون الهى
	مطلب سوم (در بيان اينکه بايد نظامى وضع نمود که هم مراتب باقى ماند و هم
۱۳۸	هيئت اجتماعيه در راحت و آسائش باشد.
۱۳۹	مطلب چهارم (اعظم اساس در تعاليم الهيّه موجود است
۱۴۰	مطلب پنجم (مسئله اعتصاب و علاج آن
۱۴۶	مطلب ششم (برخى از دستورات مبارکه در مسئله اقتصاد و تعديل معيشت
۱۵۲	رسالة وحدت اساس اديان - مقدمه : اشاره ببرخى از تعاليم مبارکه
۱۵۷	مطلب اول (در بيان اينکه اول موهبت الهى دين است
۱۵۸	مطلب دوم (مقصد از دين
۱۵۸	مطلب سوم (در بيان لزوم دين براى جهان و جهانيان .
۱۶۲	مطلب چهارم (در عدم انقطاع فيض الهى

ص ۴۸۸

صفحه

موضوع

	مطلب پنجم (در بيان اينکه اديان الهيّه سبب اختلاف نيست و اساس اديان
۱۶۴	الهيّه يکيست
۱۶۴	مطلب ششم (در بيان اينکه نتيجه ظهور انبيا الفت بشر است
۱۶۶	مطلب هفتم (در بيان علت اختلاف پيروان اديان با يکديگر
	مطلب هشتم (در بيان اينکه تقاليدى باسم دين شهرت يافته و سبب
۱۷۵	اجتناب نفوس از اديان الهيّه گرديده است
۱۷۶	مطلب نهم (در بيان علت تجديد اديان
۱۹۰	مطلب دهم (در بيان اينکه دين بايد مطابق مقتضيات وقت باشد
۱۹۲	مطلب يازدهم (در بيان اينکه ديانت داراى نتايج عظيمه است
۱۹۷	مطلب دوازدهم (در بيان اينکه دين الله فى الحقيقه عبارت از اعمالست نه اقوال
۱۹۸	مطلب سيزدهم (در بيان اينکه انسان بحيات روحانى انسان است

ص ۴۸۹

صفحه

موضوع

۱۹۹	مطلب چهاردهم (این خطابه مبارکه حاوی خلاصه مطالب مندرجه سابقه است
۲۱۱	رسالة تعليم و تربیت اجباری عمومی
	مطلب اول (در بیان اینکه مسئله تعليم و تربیت امر اجباری عمومیست و از جمله
۲۱۴	فرائض حتمیه محسوبست
۲۱۵	مطلب دوم (در بیان اینکه تربیت و آداب اعظم از تحصیل علومست
۲۱۶	مطلب سوم (در ذکر قسمتی از دستورات مبارکه در باره تربیت و تعليم اجباری
۲۲۲	مطلب چهارم (در وحدت تربیت
۲۲۳	مطلب پنجم (در بیان اینکه اول باید اطفال را به آداب دین تعليم داد و تربیت نمود
۲۲۴	مطلب ششم (در بیان فضیلت علم و مقام علماء و دانشمندان
۲۲۶	رسالة تساوی حقوق نساء و رجال
	مطلب اول (در بیان اینکه ید عنایت نسوان را در این دور بدیع از حضيض
۲۳۱	ذلت نجات داد

ص ۴۹۰

صفحه موضوع

	مطلب دوم (در بیان اینکه مساوات حقوق بین ذکور و اناث مانع حرب
۲۳۲	و قتال است
	مطلب سوم (در بیان اینکه تا مساوات تامه بین ذکور و اناث در حقوق
۲۳۵	حاصل نشود عالم انسانی ترقیات خارق العاده ننماید
	مطلب چهارم (ترقی نسوان سبب اجرای امور بسیاری است که حال از
۲۳۶	عهده بر نمی آیند
۲۳۸	مطلب پنجم (در بیان اینکه زن و مرد باید بجان و دل خدمت یکدیگرکنند
۲۳۹	مطلب ششم (در حد تساوی حقوق
۲۳۹	مطلب هفتم (بیان مبارک در باره زنهای مشهور جهان
۲۴۲	رسالة صلح عمومی
۲۴۴	فصل اول - قسمتی از تعالیم مبارکه
۲۴۷	فصل دوم - در بیان اینکه صلح و سلام جز به قوه کلمة الله پایدار و مستقر نیست
۲۵۳	فصل سوم - صلح عمومی از تفرعات وحدت عالم انسانی است
۲۵۴	مطلب اول (در بیان اینکه خدا حرب نخواسته است

- مطلب دوم) صلح عمومی از جمله تعالیم مبارکه است که آثارش ظاهر شده
 ۲۵۴
 مطلب سوم) در بیان اینکه نزاع و جدال سبب حرمانست
 ۲۵۷
 مطلب چهارم) در بیان اینکه خدا انسان را نورانی خلق فرموده ولی انسان
 خود را ظلمانی نموده
 ۲۵۸
 مطلب پنجم) عالم انسانی بتعب و مشقت افتاده و چاره آن صلح عمومی است
 ۲۶۴
 مطلب ششم) مضرات جنگ و لزوم تشکیل محکمه کبرای بین المللی
 ۲۶۸
 مطلب هفتم) قسمتی از اندازات نازله در الواح مبارکه
 ۲۷۲
 رساله عالم محتاج بنفثات روح القدس است
 ۲۷۸
 مطلب اول) در بیان اینکه عالم مادی هر قدر ترقی کند باز محتاج
 ۲۷۸
 نفثات روح القدس است
 ۲۸۱
 مطلب دوم) در بیان اینکه روح القدس واسطه بین خدا و خلق است
 ۲۸۳
 مطلب سوم) مقصود از روح القدس

- مطلب چهارم) در بیان اینکه نفثات روح القدس حیات ابدیه میدهد
 ۲۸۳
 مطلب پنجم) در بیان اینکه وحدت عالم انسانی که جوهر تعالیم
 ۲۸۵
 مظاهر مقدسه است جز بقوه نفثات روح القدس تحقق نیابد
 مطلب ششم) در بیان اینکه نفثات روح القدس چنان انسانرا منقلب
 ۲۸۸
 مینماید که بکلی اخلاق مبدل گردد
 ۲۹۳
 رساله اثبات الوهیت
 ۲۹۴
 مطلب اول) در بیان اینکه حقیقت الوهیت مقدس از ادراک عارفین است
 ۲۹۴
 مطلب دوم) تشریح مطلب سابق و ادله عقلیه بوجود الوهیت
 ۲۹۸
 مطلب سوم) در بیان اینکه کثرت باید منتهی بوحدت شود
 ۲۹۹
 مطلب چهارم) دلیل ترکیب و اقسام آن
 ۳۰۰
 مطلب پنجم) در بیان اینکه نفس محدود دلیل بر وجود غیر محدود است

۳۰۲	مطلب ششم (شرح دلیل ترکیب و اقسام آن مشروح تر از سابق
۳۰۸	مطلب هفتم (دلائل اثبات الوهیت
۳۱۰	مطلب هشتم (وقوع انذارات دلیل بر وجود قوه ماوراء الطبیعه است
۳۱۰	مطلب نهم (انتظام جهان دلیل بر وجود مدیر مدبر است
۳۱۲	مطلب دهم (تحقق صدوری
۳۱۳	مطلب یازدهم (فخر انسان در اینست که از خدا با خبر باشد
۳۱۵	لوح مبارک دکتر فورال
۳۳۳	رسالة اثبات مظاهر مقدسه الهیه
	فصل اول - :
	مطلب اول (در بیان اینکه چون عرفان ذات غیب ممتنع و محالست عرفان
۳۳۵	مظاهر مقدسه الهیه عین عرفان الهی است
	مطلب دوم (در بیان اینکه مظاهر مقدسه الهیه از حیث حقیقت
۳۴۶	واحدند و از جنبه جسمانی متعدد و متفاوت

ص ۴۹۴

۳۵۰	مطلب سوم (در بیان اینکه مظاهر مقدسه الهیه بمنزله شمس هستند
	فصل دوم - مشتمل بر ۹ مطلب :
۳۵۱	مطلب اول (در بیان اینکه مظاهر مقدسه الهیه مرئیان حقیقی کامل هستند
۳۵۷	مطلب دوم (در اثبات نبوت: حضرت ابراهیم
۳۶۰	مطلب سوم (حضرت موسی علیه السلام
۳۶۳	مطلب چهارم (حضرت زردشت
۳۶۸	مطلب پنجم (حضرت بودا و کنفوسیوس
	مطلب ششم (حضرت عیسی بن مریم مسیح علیه السلام
۳۷۱	مطلب هفتم (حضرت رسول اکرم علیه الصلوة والسلام
۳۸۸	مطلب هشتم (حضرت باب اعظم جل ذکره الاعلی
۳۹۹	مطلب نهم (حضرت بهاء الله
۴۱۱	فصل سوم - اثبات مظاهر مقدسه از کتب مقدسه مشتمل بر سه مطلب

-----	-----
۴۱۱	مطلب اوّل (اثبات حضرت مسیح از تورات
۴۱۳	مطلب دوم (اثبات حضرت رسول صلّ الله علیه و آله از کتب مقدّسه
۴۳۲	مطلب سوم (در اثبات حضرت اعلی و حضرت بهاء الله از کتب مقدّسه
۴۴۹	خاتمه - یکی از خطابه های حضرت عبدالبهاء در باره حَقّانیت مظاهر مقدّسه
۴۵۵	رسالة علامات و کمالات مظاهر الهیه مشتمل بر مقدمه و هفت مطلب
۴۵۶	مقدمه
۴۶۱	مطلب اوّل (کلّیه انبیا بر دو قسمند
۴۶۲	مطلب دوم (کلّیه مراتب مظاهر مقدّسه سه رتبه است
۴۶۵	مطلب سوم (مراتب جسمانی و روحانیّه مظاهر ظهور
۴۶۸	مطلب چهارم (درجه نفوذ و تأثیر مظاهر الهیه
۴۷۰	مطلب پنجم (کیفیّت علم مظاهر ظهور
۴۷۲	مطلب ششم (مظاهر کلّیه دارای عصمت ذاتیه اند
۴۷۶	مطلب هفتم (در وجوب متابعت نمودن تعالیم مظاهر مقدّسه

! پایان کتاب